

اوراسته احكام تعاول منى العالم ورسالة  
در اسطرلاب .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالحق صیاطی  
 مصری مآتب به شهاب الدین و مشهور به  
 احمد بنک . وی نقایه جلال الدین سبوحی را  
 که مشتمل بر چهارده فن است نظم کرده  
 و چهار فن نیز بر آن افزوده که جماعاً بالغ  
 بر هجده علم شده است و آنرا بنام (روضه  
 الفیوم بنظم نقایه الصوم) نامیده و نیز  
 اوراسته ، فتح الحی الفیوم لشرح روضه  
 الفیوم . و شرح رساله الحیب بن السنین  
 مازنی . وفات وی بسال ۹۹۰ بوده است  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالعلیم بن تیمه  
 حنبی ملقب بشیح تقی الدین . اوراسته ،  
 القسام السلول علی شانم الرسول . وفات  
 وی بسال ۷۵۸ بود .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالخالق شنکاتی .  
 محدث است .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالغالی سرخسی .  
 اوراسته ، یواقیت .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالوہاب مقدسی .  
 ملقب برین الدین . از نقباء مائتة هفتم  
 هجرت و مشاهیر حنابلہ ارض شام وی  
 شصت سال علم حدیث گفت و در ترویج  
 سنت رسول صلی الله علیه و آله بکثرت  
 خطابت بلسه کفره هاتادوی تقویض شد  
 خطبه های بسیار که در آنستعب بکار بود  
 انشاء فرمود و غالباً به معاصر از هجرت  
 سبع و کتابت بدست میکرد چه در آنصبر  
 خطوی بسیار منیع و بدیع بود و در شغل  
 نویسندگی بیچند خاصه شگفت اتمام  
 داشت یکی سرعت تحریر چه در ایامی که  
 فریقت داشت تا نه کرامه بخطی خوش  
 مینگاشت و امیناً در یک شب یکچیز تمام  
 کتابت میکرد و دیگر در ترک نقطه چه در  
 مدت پنجاه سال که باستساخ مشغول داشت  
 همه را بی نکته تحریر نبود و هیچ نقطه  
 و ضبط نیرداخت و دیگر در شدت حفظ  
 چه یک صفحه تمام را یک بار نظر میکرد  
 و ناآخر من طهر انطب مینومشت و بسراجه  
 مطورش دیسگر حاجت نمی افتاد چنانکه  
 جامع غوات انوعیات در ذکر حالات او  
 میگوید که کان یکتب اذا فرغ فی الیوم  
 تسع کریریس قیل انه ینکتب الحجر فی لیله  
 واحده و کان ینظر فی الصفحه مره واحده  
 و یکتبها و لا یزیم التبع خمین سة و خطه  
 لا یلفظ ولا یضبط . گویند دوحزار کتاب بخط  
 ابن عبدالوہاب مچله گشت و در آخر عمر  
 مکشوف از حس بصیر مسأوف گردید و  
 ابن اشعار در این باب یگفت :

ان یدعیبالله من صینی نورهما  
 لان قلبی بصیر ما به ضرر  
 والله انکم فی القلب منزلة  
 ما نالها فینکم اثنی ولا ذکر  
 وصالکم لی حیوة لاتقللها  
 والمهجر موت الفاعین ولا اثر .  
 یعنی اگر حق تعالی روشنی دینگان من  
 ببرد هیچ فم نیست که دل روشن است و  
 آنرا زبانی نرسیند بغداد سرگند که جای  
 شما در دل من میباشد و بیش از شما از  
 دوستی زینت و عاریتة احدی بدانجا نرسیده  
 وصل شما زندگانی جاوید است و هجر شما  
 فناء محض . هم از اشعار وی است که در عهد  
 ناتوانی ویری و زمان توانی و زبونی  
 سروده ،  
 صجرت من حمز قرطاس وعن قلب  
 من صد الفی بالقرطاس و القلم  
 کثیر الفا و الاقلام من مجلده  
 فیها علوم الروی من غیر مالک  
 ما لعلم فخر امره بالاعلمه  
 ان تم یکن صلواتکم کالعدم  
 یعنی پس از آنکه با کافه و قلم الفتی داشته ام  
 این زمان از برداشتن مردو عاجز گشتم  
 دوحزار مجلد از تصانیف علو هاتمان بر تو شتم  
 بدون آنکه در فحی بیام و خستگی در خوشستن  
 بینم بهم فخری نیست مگر آنکس را که  
 عزیز کند و از منصفه تحصیل نتیجه گیرد  
 و اگر علم را عمل از دنیا بیاید خود همین  
 عدم باشد . وفات ابن عبدالوہاب در سال  
 شصت و شصت اتفاق افتاد کفر بطناً  
 قریه است از قوطه دمشق و معویه بن معویه  
 بن ابی سفیان بن عبدالوہاب معویه ابن ابی سفیان  
 اموی بدتبع می نشست و کفر بالتسکین  
 بدعی قریه است حموی در معجم میگوید  
 اهل شام بسیار این لفظ را استعمال میکنند  
 و کفر فلان و کفر فلان نام می نهند ابو هریره  
 از یقیرم حدیث کرده است که فرمود  
 لیخر حکم الیوم من الشام حکم کفر  
 ابو عبیده لغوی گفته است یعنی قریه قریه  
 در کتاب معجم مسدوم تصنیف حافظ فیه  
 ابو عبید عبدالوہاب بن عبدالعزیز بن ابی مصعب  
 بگری وزیر مسعود است که کفر از زمین  
 آنجاست صکه دور باشد از مردم و بدان  
 کستر عبور افتد گفته میشود که اهل الکفور  
 عند الامصار کالانواء عند الاحیاء . نویسان  
 صحابی از رسول روایت آورده است که  
 فرمود لا تسکنوا الکفور فان اهل الکفور  
 کاهل الکفور یعنی بجایهای درد دست از  
 مردم شهرستان مقامگریند که اهل ایلیچین  
 دهستان آچند که اهل گورستان حافظ

ابو عبید وزیر گفته یعنی ابن الجمل طیبم  
 اغلب وهم الی البیدع اسرع یعنی نجاتی  
 مردم اینگونه قری جیره نر است و بدعها  
 بجانب ایشان شتابن تر . فامه داشوران جلد دوم  
 صفحه (۳۳۶) و اوراسته ، کتاب مشیخه احد .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبیدیه . مکتبی به  
 ابو عبیده . محدث است .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن معروف  
 یابن استاد قدوسی تلمذاتی مکتبی به ابی  
 جعفر . اوراسته : کفایة العمل .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن بن عمر  
 بدینی قاضی . ملقب بجلال الدین و متوفی  
 بسال ۵۲۴ . اوراسته ، ترجمة البلقینی .  
 و اشعار جدا خود سراج الدین عمر را در آن  
 ذکر کرده است .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن بن محمد  
 نقاش . وی شرحی کبیر بر القصیدة انخریجیه  
 عبداللہ بن معمر خزرجی نوشته است .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن بن  
 مندوبه . وجود به این مندوبه شود .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن ابن  
 تخیل انعمه ری الشنتری . مکتبی بامی العباس .  
 شاگرد او ابو العباس احمد بن عبدالعزیز  
 ابن عثرون کاتب شنتری آنگاه که او  
 با گروهی از طلبه بشنتری (۱) نزد وی  
 تلمذ میکردند اند در مدیح احمد گفته است ،  
 و مجلس لیس لشربه  
 باع و باع الغریبه مدید  
 و ربما تفضی حیاه به (۲)  
 و ینشی السلام فیه بلید  
 برینه فی جمعه فیه  
 هر کما تدری صیاح الجود  
 ما منهم فی جمهم واحد  
 الا شوئیل و ذهن جدید  
 تجرموا حون قلبه حوی  
 حلماً و امام مع رقی مدید  
 ان حاءک النکر فی مشکل  
 فان من یبلغ ماقد تریه (۳)  
 و ان یقل کن الذی قاله  
 و لم یکن فیه لعاق مزید  
 کانه بدین تلامیذ  
 پدر بدابین نجوم سعود . معجم الادبیه  
 جلد (۱) صحنه (۳۶۶)  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن ابن نصر  
 الدائینی . مکتبی به ابو عبیده .  
 از بزرگان مشایخ هرات و از افاضل ابن  
 طیبه دست و زمان سلطنت سلطان محمود  
 فر تورا ادراک نموده و خود بزه و ورع  
 یگانه روزگار بوده و بغوی و تجربه  
 فرید زمان و او نیز از همة نیست که جامع

است مابین علوم ظاهری و باطنی را و از قرآن و تزیینات شیخ عمر بوده و بناوی حج اسلام کرده بود و بسیاری از مشایخ شاورین حرم را دیده و صحبت داشته و او حد و حفظ و تصیحت زبانی خوش و یسانی دلکش داشت همواره در تبریز و ترک دنیا سخن گویی و سخن دیرا در دنیا فخری تمام بودی و هر کس شنیدی تنبیه حالت از برایش پیدا گشتی و او صاحب کرامت و ولایت بود از جمله کرامات که از وی نقل شده است این است عبدالله بن محمد بن عبدالرحیم که از اصحاب وی بوده گفته است که شیخ من ابو عبدالله احمد بن نصر روزی سرا بغواست و گفت اکنون باید بکوه روی و فلان دوست من که در آنجا است برو چینی و چستان گویی و پیدرنگی برگردی من چون احاطت او را بر خود واجب و لازم می شمردم از جای برخاسته و روی بست مگر نمودم چون قدمی چند برداشتم خود را در مکه دیدم و آنکس را که شیخ گفته بود نظر من در آمد پیغام بگذاختم چون وقت حج بود خیال من گذشت که حج گذاشته سپس نزد شیخ برگردم آن شخصی چون از تبیت من اطلاع پیدا نمود گفت زینهار که چنین کاری نکنی مگر بغواهی توانست باز گشت پس مراجعت کرده گسامی چند برداشتم و خود را در نزد شیخ دیدم و شرح حال در نزد وی بگفتم گفت ایستگونی از مطالب را از نااهل غمی دار که عقول و اذهان نا اهلان پس از این مطالب دور است نقل است وقتی یکی بزرگ وی در آمد گفت یا شیخ این همه زرقه اصلاحی مگره بزبانهای مختلف سخن کنند و هر یک برانیات طریق خود ادله اقامت نمایند چگونه شخص تواند که بطریق مستقیم اقامت وجه داند که آنچه میگویند چیست گفت اگر طریق خود واضح و روشن بودی به جا آمده و صدو سلوک احبایب یافتی و بر شدی و نماینده حاجت نبودی و قدر مرد مجاهد مجبول ماندی باید رنج و مشقت بر خود بفرود و قدم بطریق مستقیم گذارد و از طریق مستقیم انحراف نورد تا بس منزل حقیقت بار گشاید و آنچه مقصود و مضروب او است بدان برسد. وقتی او را گفتند یا شیخ ما را چیزی گوی که فایده تی باشد گفت اگر طالب دنیا هستید در رسیدن بدان تدبیر نکنید چه داند کسی که این تدبیر با تقدیر موافق است بانه اما تحصیل آخرت بحسن مجاهدت و خوبی عمل و اجتناب از رفایل فراچنگ آید و آنبارف کامل روزگار زنده گانی را در هرات بسر میبرد تا در

ماتون مکه مستطالراس وی بود زمان زندگیا وداع گفت سال وفات وی مضبوط نیست و همچنانکه از آنچه از مستطاد گردید مفارین بود ماست یا اوایل حدود ۸۰۰ تا ۸۰۵ هجری . مولانا جامی مینویسد که قبر وی اکنون در مالین هرات مشهور و معروف است و شیخ الاسلام هرزی صاحب تاریخ صرفا در اوایل حال زیاد بنزد وی رفتی و پس از وفات زیارت قبرش همواره در اوقات مخصوص تبرک میجستی .

مالین بکسر لام برهانه متنازه و تون از اصحاب هرات است مشتاق برقره و مزارع و از آنجا تا شهر هرات دو فرسنگ راه است و اهالی آنجا را مالان میگویند و در نسبت مالینی میآید. نامه دانشوران ص ۲۰۷ (۲) ص ۲۰۷ (۵)

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن طیب اصفهانی . رجوع به ابن مندوره شود .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن بصری . محدث است .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن (فاضل فاضل) بانی مصری مکنی به ابوالعباس متوفی بحال ۶۴۳ .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن جلی . محدث است .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن سلمی . رجوع به ابن نعاده در ذیل این لقب نامه شود .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن شیرازی مکنی به ابوبکر . او را است کتاب الغاب الرواة با ( کتاب الاقطاب ) وفات وی بسال ۴۰۷ بود .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن کنفی دانشاوی از مردم دشتی شهری بصری ملقب بجلال الدین . فقهی برهیز کلا . او را است شرح تپیه ابوالحسن شیرازی . وفات وی بحال ۶۷۲ بود .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن لغوی ملقب بفاضل الجده . او را است مشرق فی اصلاح الحنفی و آن لباب کتاب سیبویه است و نیز تتریه القرآن صلا الایلیق بالیسان والرّد علی الخلفاء وفات وی را صاحب کشف الطنون بحال ۶۰۲ در جانی و ۵۹۳ در جای دیگر و ۵۹۴ گفته است .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن مصری ملقب به عسقل . محدث است .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن مقدسی مدنی ب شهاب الدین حسن حبشی . او را است البدر الشریعی علم التعبير . وفات وی بحال ۶۹۷ بود .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن حبیب بن حسین . امام وئی الدین ابو زره هراتی شافعی .

او را است المصنف علی فهم از جوزقا بن الیاسینه و شرح تفریب الیاسینه والد خود و الیاسیل التویم طی صفة جمیع التقویم و او هام اطراف الکتب السته یوسف بن عبدالرحمن مزنی را جمع کرده است و همچنین او را است تحفة الوارد بترجمة الؤاد . و تحفة التحصیل فی ذکر ذوات الراسیل و شرح بصفة الوردیه ابن الوردی و القیة انهام فی شرح جمع الجوامع و البیحات و امالی فی الحدیث و الاجوبة المرصیة من الامثلة المکبة و التحریر لما فی منهاج الاصول و نیز ذیلی بر کاشف فی أسماء الرجال ذمعی نوشته و سنن ابی داود را در هفت جلد تا اثنا عشر سوره شرح کرده و همچنین از او است فضل الغیلة و ما یقیها من الغیر و التیل و شرح الصدر ب ذکر لیلۃ القدر . و حاشیه بر کشاف زحشری در توحید . وفات وی را بسالهای ۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۲۸ و ۸۳۴ نوشته اند . در رجوع به ابو زره احمد بن عبدالرحیم ... شود .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن ابی خزیمه [ ح ز ] محدث است .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن زرقطی مکنی به ابی نصر و ملقب به مرین اندلین . او را است القصد فی الطغرائیه .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحمن متوفی عالم و فقیه شافعی صاحب منظومه معروف به نیجان الشنوان و مؤلفات دیگر . تولد او بسفر و در قاهره میزیسته . وی بحال ۹۶۰ وفات یافت .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالرحیم بغاوی ملقب بغوام الدین . او را است شرح الجوامع المصنوعه من حدیث حسن شیبانی .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالسلام . رجوع به احمد بن عزالدین . . . شود .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالسلام ملقب به شهاب الدین شافعی . متولد بحال ۸۴۷ و متوفی ۹۳۹ . او را است اعلام القرویین فی احوال الموت والقبور و روشن الاذهار علی راض الاذهار و ترجمه تفسیر فی الصلوة و فی خیر شافع .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالسلام کوزاری مدنی مکنی به ابی انیس . او را است صفة الادیب . و دیوان الهرب که در حدود سال ۵۹۵ تألیف شده است .

احمد . [ ۱ م ] ابن عبدالسید بن شعبان . ابوالعباس ملقب به صلاح الدین از اربلی حاجت ملک معظم مظفر الدین بن زین الدین صاحب اربل . او مردی ادیب و شاعر بود . ملک معظم وقتی بر وی خشم گرفت و محبوس کرد اما بزودی او را رها ساخت و احمد بشام نزد ملک متیت رفت و پس از وفات او در مصر

بخدمت مملکت کامل بیوست پس از چندی ملک  
بروی متفر گردید و بعضی او فرمان داد  
و بنا بر سر رضا آمده او را مقام و رتبه  
اول بر گردانید و چون انبرور صاحب صفتیه  
ساجل شام آمد ملک کامل او را بسلاطت  
نزد انبرور فرستاد و احدی قواعد مصالحه  
با او مقرر داشت و از او پیمان بستند ۶۲۶  
و هنگامی که ملک کامل بقرای روم میرفت  
احمد نیز مسمک از دنیا رفت نزدیک  
سویدا و در رها مدفون شد سال ۶۳۹  
وی را دیوان شعری است و نیز دیوانی  
مضموم به دویتی داود و مؤلف کشف  
الغنون در ذیل دیوان صلاح الدین و فات  
او را بسال احدی و ثلاثین و ثلثانة آوده  
است و این غلط است .

**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالسید ابن علی  
نعوی . مکتبی به ابی الفضل و معروف باین  
الاشتر . باسوت گوید وی از مشاعرین  
است و منزل وی در قطیفه باب الازج بود .  
و ابو عبد ابن دینی در کتاب ذیابی صکه  
پر تاریخ سعمانی کرده ذکر او آورده است  
و گوید ، او ادیبی فاضل بود شاگرد ابی  
ذکریا یعنی ابن علی خطیب تبریزی و احد  
تا آنگاه که در فن خویش بر اهدت حاصل  
کرد ملازمت تلمذایی ذکر یا کرد و آنگاه  
که براه بر آمده بود از ابی الفضل محمد  
ابن نصر مسلمی امتناع حدیث کرده پشی  
گوید که شهید از کسی که وقتی ابو محمد  
ابن خطاب نعوی را در قطیفه باب الازج  
دیدم بود که او از احمد ابن عبد السید  
سوالات نعوی میکرد و میان اندر بحث  
و ابدان میرفت و او را شاگردان بود که  
هریست از وی فرامی گرفتند و این اشقر  
روایت نیز کرده است لیکن روایت از او  
انگ است .

**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالسید اربابی  
مکتبی به ابی الهیاس ملقب بصلاح الدین  
رجوع به احمد ابن عبدالسید ابن شعبان  
... شود .

**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالسید . رجوع  
به احمد بن محمد ابن عبدالسید شرازی  
تود .

**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالسید . روی مکتبی  
به ابی بکر هرجی . محدث است او راوی  
جامع ترمذی از جر جانی باشد . و دانشوی بسال  
۴۸۹ بود .

**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالعزیز بن ابی  
دلف المعنی . چهارمین از حکام بنی دلف  
گردستان از ۲۶۵ تا ۲۸۰

**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالعزیز بن احمد  
بن ترانل پشادی . محدث است و اوراست  
جزئی مشهور در حدیث .

**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالعزیز علقب  
به تاج الاسلام . اسم و نسب وی احمد بن  
برهان الدین عبدالعزیز بن مازة معاصر  
با گورخان خهانشی و سنجرین ملکشاه  
سلجوقی است .

او امام بخارا بود و پسر برهان و آل برهان  
که ایشان را بنی مازة نیز گویند از خانواده  
های بزرگ بخارا و دریندل وجود و کرم  
وریاست و مجد و بزرگوازی مشهور آفاق  
بودند و ریاست شعبه حنفیه که مقصد نامه  
مؤبره النهر است اینهن جنبه بوده ایشان  
مو کول بوده است و در اواخر دولت قرا  
خطایبان در مالوراه النهر ایشان از جنه منوک  
بخارا منصوب می شدند و بقرا خطایبان تاج  
میگذاشتند . فریونی در آثار البلاد ( ص  
۳۴۳ ) در فیصل بخارا در اشاره بدین  
مطایعه گوید « ولم یزل بخارا مجمع الفقهاء  
و معدن الفضلاء و منشأ علوم النظر و کات  
الرئاسة فی بیت مبارک یقال لرئیسها سواجه  
امام اجل و والی اذان [ ای سنة ۶۷۴ الهی  
هی تاریخ تألیف آثار البلاد ] نسفهم بانی  
و نسفهم بقوی الهی عمر بن عبدالعزیز بن  
سروان و تواروا تریة العلم و الملبه کباراً  
هن کبار بر تبون و طریفة اربعة آلاف فقیه  
و چون ذکر این خاندان در تاریخ بسیار  
می آید ما چندتن از ایشان را که از موضح  
مختلفه جمع کرده ایم در اینجا ابراهیمی نامیم  
۱ - امام برهان الدین عبدالعزیز بن مازة  
بخاری حنفی که ظاهراً اول کسی است که  
ازین خاندان شهرت کرده و آل برهان  
... بدو منسوب اند .

۲ - پسر او امام الشهد حسام الدین عمر بن  
عبدالعزیز بن مازة که از مشاهیر علماء مشرق  
و از اجلة فقهاء مالوراه النهر بود و در سنة ۵۲۶  
در جنگ فغان بعد از غنیه گورخان و  
هریست سلطان سنجر امام حسام الدین مذکور  
به دست گورخان کشته شد چنانکه نظامی  
عروضی در متن چهار مقاله اش از دیدن می نماید  
( تاریخ السلجوقیه لعاد الدین الکاتب ص  
۲۷۸ ، ابن الاثیر ج ۱ ص ۵۷ و سایر

مورخین در تاریخ سنجر )

۳ - برادر مذکور تاج الاسلام احمد ابن  
عبدالعزیز بن مازة ، چنانکه نظامی گوید  
گورخان پس از کشتن برادرش حسام الدین  
هر و برادر ناظر بر ائمتکین که از جانب  
گورخان حاکم بخارا بود غرمود تا هر  
کاری که ائمتکین کند باشارت و رای تاج  
الاسلام باشد .

۴ - پسر مذکور امام شمس الدین صدو  
جهان معصوم هر بن عبدالعزیز ابن مازة  
که رئیس بخارا بود و در سنة ۵۵۹ قمارت  
از کان قراق را بر بخارا بلطائف الصیل  
بتعویق افکنند تا جبری خان بن حسن  
تکین که از جانب خطایبالی سرقتند و بخارا  
بود بر سید و خرا ایشان را دفع نمود ( ابن  
الایثیر ج ۱ ص ۲۰۵ ) و سوزنی شاهر  
موقوف را در حق او مدایح بسیار است از  
جمله در اشارت به صین واقعه گوید ،

شاه جهان (۱) بعد از جهان شاد خرم است  
چاوید بادشاه پشادی و خرمی

سلطان علم و دینی و دنیا هم آن است  
چون نیکخواه دولت شاه معظمی  
در مدح تو بصورت تصدیق ادا کنم

بکثیست رود کی را در حق بلسمی  
صدر جهان جهان مه تاریخ شب شدت  
از بهر ما سینه صلیق هسی دهن \*

از حشمت نبوی رضی و خندق و صلاح  
مد سکندر است بخارا زمحکی  
حق کی گذاشتی که بخارای چون بهشت  
ویران شدی بصله مشت جنتی  
شمر حسام برهان دکنی که نوکه

درد به نوزن و در مان و مرهمی (۲)

۵ - پسر دیگر او صدر السدور صدر جهان  
برهان الدین عبدالعزیز بن عمر بن عبدالعزیز  
بن مازة که از اعظم روساء و از  
مشاهیر خاندان برهان است و اوست که  
محمد بن زفر بن عمر تاریخ بخارا را بر  
بکر محمد بن جعفر انرشخی را (۳) در سنة  
۴۷۴ بنام او اختصار و اجمال نمود نور  
الدین محمد عوفی در کتاب جامع التکالیف  
و ثواب الروایات حکایاتی در بار بنای کرم  
و بزرگی او ابرار میکند از جمله گوید  
« صدر مشهور جهان عبدالعزیز بن عمر که  
سلطان دستار داران جهان بود و در بخارا  
صاحب حکم و نایب امر بود و جزء دولت  
شاهان برهان را به علم و فضل و ریاست و

(۱) یعنی جبری خان بن حسن تکین ظاهر است .  
(۲) تذکرة تقي الدين کاشانی British Museum or 2506 F 367 ص ۳۳۲ - بنام امیر  
نوح بن نصر سمرانی بر روی تألیف سعید است و در سنة ۵۲۲ ابو نصر احمد بن محمد بن نصر قیاوی آنرا برین فارسی ترجمه و اختصار  
نمود و در سنة ۴۷۴ محمد بن زفر بن عمر تألیف آنرا بنام برهان الدین عبدالعزیز مذکور اختصار و اصلاح کرد و این اصلاح اخیر است که  
نسخ مکتوبه از آن در کتابخانه منی در پاریس و در موزه بریتانیه دولتی محفوظ است ، و متن آن در سنة ۱۸۹۲ با اهتمام مسیو شفر در  
پاریس و ترجمه آن بر روی در سنة ۱۸۹۷ در دانشگاه بطبع رسیده است .

سیاست امناس او نهاد و حال او در زیر گوی  
 بدرجه بود که وقتی دانشمندی از متعلمان  
 غریب که بتعلم بسرقتند آمده بود شبانتهی  
 بزرگ کرد سلطان سر فرزند او را بگرفت  
 و خواست که برنجاند و گفت اگر چه بدین  
 خیانت مستوجب کشتن است اما چون  
 دانشمند است و غریب او را سی چوب پختند  
 صدر جهان گفت اگر پادشاه هر چه بویی را  
 به ازار [دینار زر] سرخ بفرودد خزانة را  
 تو فری تمام باشد و دانشمندت قریب را  
 آبروی نرفته باشد پس سی هزار دینار بشاد  
 و آن دانشمند را از آن ورطه بدون آورد  
 و این واقعه در ماوراءالنهر مشهور است و  
 هم از وی آورده است که روزی در راهی مهربت  
 بازرگانی را یکی از شخصگان مالی ستم  
 بود و آن بیچاره مظلوم از کس نداشت  
 روزی قصه بصدر جهان رسید فرمود  
 که ای شیخ چند دوسر دهی آن مرد  
 گفت چون سرتوئی خود کجا بزم مولانا  
 را این سخن بگفت خوش آمد بفرمود  
 سرهنگان را تا بر رفتند و آن مال بشکست  
 بستند و بوی رسانیدند و از زیر گوی شندم  
 که او را درین حدانده ده هزار دینار سرخ  
 و بیست خرج شد بجز آنکه نسیم روح  
 رضوان بروضة مبارک او و شادان او  
 برساند (۱) .

۶ - برهان الدین محمود بن تاج الاسلام  
 احمد بن عبدالعزیز بن مازة صاحب کتاب  
 ذخیره الفتوی المشهور بالذخیره البرهانیة  
 که جامع است فتاوی صدر شهید حسام الدین  
 را با فتاوی خود (حاجی خلیفه ج ۳ ص ۲۲۸)  
 که مجهولاً عبدالعزیز بن صمد بن مازة نوشته  
 است .

۷ - ۶۰ - امام برهان الدین محمد معروف  
 بصدر جهان بن احمد بن عبدالعزیز بن  
 مازة و برادرش افتخار جهان و در پسرش ملک  
 الاسلام و عزیز الاسلام صدر جهان مذکور  
 از جمله اطعم ملوک عصر بود و وی خود  
 حکومت بهترا می نمود و بغضائیان بساج  
 میگذازد . محمد بن احمد انیسوی الکاتب  
 در سیره جلال الدین منگیزی در حق وی  
 گوید : برهان الدین محمد بن احمد بن  
 عبدالعزیز البشاری المعروف بصدر جهان  
 رئیس العنقیة بخارا و خطیبها و اذا سمع  
 الماسع بانة خطیب بخارا یعتقد انه کان  
 مثل سائر الخطباء فی ارتفاع قدره و ارتفاع  
 و اساع رفعة الاملاذ و الضیاع و انعامه صوة  
 المعجود و التحکم فی ازمة الکرم المعولیس الاس  
 كذلك بل الذکور لایقاس الا برتوت السادات

و تروم الملوک اذ کان فی جملة من یبش تحت  
 کتفه و ادارة سلطه ما یارب سنة آلاف فقیه  
 و کان کسریاً عالی الهمة ذامرودة یری -  
 الدنیا هیهام مشورة بین اخوانها النائرة و یل  
 تقعة موهومة من تقطع الدائرة و کان عدته  
 میثاقاً للفضل و الهیه و رسوما (۲) للعلم و  
 منتخلیه یجلب الیها بضامات الفضائل ینباع  
 با کمل الاثمان صدر جهان مذکور در  
 سنة ۶۰۳ از راه حج بیقاد رفت در وقت  
 وزود احترامی شایان از نویسندگان ولی چون  
 در حوض راه با حجاج لیکو رفتاری نشود  
 در وقت رجوع از جمیع مقدم او را در بغداد  
 چندین وقتی تنگنار دند و حجاج او را صدر  
 جهنم لقب دادند ( ابن الاثیر ج ۱۲ ص  
 ۱۷۰-۱۷۱) و در سنة ۶۱۳ یا ۶۱۴ که  
 سلطان علاء الدین محمد خوارزمشاه بقصد  
 عراق و محاربه با خلیفه الناصر لدین الله  
 تصمیم حزم داند بود رعایت حزم را قبل از  
 حرکت بعراق صدر جهان با برادر و  
 دوپسرش را از بخارا به خوارزم انتقال داد  
 از خوف اینکه مبادا در نیاب او باعث  
 فتنه و فساد شوند و ایشان همچنان در  
 خوارزم بودند تا یوقت آنکه ترکان خاتون  
 مادر خوارزمشاه از خوف لشکر مغول  
 مصمم گردید از خوارزم فرار نماید (سنة  
 ۶۱۶) قبل از حرکت از خوارزم از بهر  
 فراغت خاطر و اطمینان بال صدر جهان و  
 برادر و دوپسرش را با سایر ملوک اطراف  
 که در دیار خوارزمشاه بودند تمام بکشت  
 (سیره جلال الدین منگیزی تکلیف مصد  
 بن احمد انیسوی طبع پاریس ص ۲۲ -  
 ۲۳)

۱۱ - صدر جهان سیف الدین محمد بن  
 عبدالعزیز بن صمد بن عبدالعزیز ابن مازة  
 که نام او مکرر در تصانیف باب الالباب  
 برده شده است و در وقت تألیف لباب  
 الالباب یعنی سنة ۶۱۸ در حیات بوده  
 است بصریح عوفی (باب الالباب ج ۱  
 ص ۱۸۰ + ۱۸۴ + ۱۸۶)

۱۲ - برهان الاسلام تاج الدین صمد بن  
 مسعود بن احمد بن عبدالعزیز بن مازة معاصر  
 قلیچ طغاج خان ابراهیم بن العسکری و  
 پسرش قلیچ ارسلان خان ضامن مغول در  
 سنة ۶۰۹ ترجمه سال وی در باب الالباب  
 عوفی مسطور است و وی یکی از امانت  
 عوفی است (لباب الالباب ج ۱ ص ۱۶۹ -  
 ۱۷۰)

۱۳ - پسر او نظام الدین محمد بن صمد  
 ترجمه حال وی نیز در باب الالباب مذکور

است و عوفی در وقتی که از خراسان  
 بخارا میرفته است در حدود سنة ۶۰۰ چند  
 روز در آموی در خدمت او بسر برده است  
 ۱۱ - امام برهان الدین (بدون سون نسب)  
 صاحب علاء الدین عظامک جوینی در تاریخ  
 جهانگشای بعد از ذکر خروج تارابی در  
 سنة ۶۳۶ با دعای تسخیر چین و اخبار از  
 منیبات و هفاه آگه و ابرس و نحو ذلك  
 و بالا گرفتن فتنه او و متصرف شدن بخارا  
 و حوالی آنرا گوید (۳) « تارابی صدور  
 و انبار و مهارف شهر (یعنی بخارا) را  
 طلب داشت سرور صدور و هر برهان الدین  
 حلاله خاندان برهانی رقیبه دو دمان صدر  
 جهانی را بسبب آنکه از حق و فضل هیچ  
 خلاف نداشت خلافت داد الخ و این است  
 ضی الامتال آنچه ما از افراد این خاندان  
 بدست آورده ایم و بصریح قزوینی در  
 آثار البلاد که در حقوق ذکر شد این خاندان  
 تا اواخر قرن هفتم معری (یعنی تا سنة  
 ۶۷۴ که تاریخ تألیف آثار البلاد است)  
 باقی بودند و قاضی احمد غفاری در جهان  
 آرا در ذیل تاریخ سلطنت او نجایتو  
 گوید (۴) « خواجه عبدالملک شافعی  
 قاضی دمنه ممالک سلطان اولجا تو خدابنده  
 را با صدر جهان بخاری حقی که طایر حج  
 بود در باب مذهب مباحه دست داد و تصبیح  
 یکدیگر میگردند و همین باعث انتقار  
 سلطان بمذهب امامیه شد آخ « از لقب  
 این شخص یعنی صدر جهان و از نسبت  
 مکان یعنی بخاری و مذهب یعنی حنفی  
 قریب بینه میشود که وی نیز از آل برهان  
 بوده است و معلوم میشود که این خاندان  
 تا زمان سلطنت او اجابو (سنة ۷۰۳-۷۱۶)  
 بر جای و بریاست حقیقه باقی بوده اند و  
 بعد از آن از حال ایشان چیزی بر من  
 معلوم نیست .

از حواشی آگاهی فرور در حوازمه حاج  
 این صفحه ۱۱۴ و ۱۱۵ و حلال الدین مولوی  
 را در مورد نام دوی تصب و کتب صدر جهانی  
 بخاری آمده است و معایزم دست کدام صدر  
 است بروی علاء الدوله ۳۹۰-۳۹۵

۱۴ - [ام] ابن عبدالعزیز الحویری  
 ابو عبیدالله محمد بن عمران انحرزانی در  
 الوشیح از وی روایت کرده است. الموشیح  
 جاب مصر صفحہ (۳۸) (۳۹) (۴۵) (۴۹)  
 (۵۹) (۶۰) (۶۴) (۷۲) (۷۵) (۱۰۳)  
 (۱۰۶) (۱۰۸) (۱۱۲) (۱۱۸) (۱۲۱)  
 (۱۳۰) (۱۳۴) (۱۳۶) (۱۴۱) (۱۴۲)  
 (۱۵۶) (۱۶۲) (۱۶۵) (۱۶۶) (۱۷۷)

(۱) جوامع الصحیبات Bimish Museum, Add. 16. 802 F113 & 114  
 لب الالباب ج ۱ ص ۲۱۱-۲۱۲ ج ۲ ص ۳۸۹  
 (۲) کدانی نسخه الاصل Bibllothèque Nationale de Paris, Arche 18991 33a  
 (۳) Bibllothèque Nationale de Paris, supplément persan 205 F. 25 b. (۴) British Museum, or. 141F. 162b.

(۱۸۶) (۱۸۹) (۲۰۳) (۷۰۸) (۲۶۰)  
(۲۱۶) (۲۱۷) (۲۲۰) (۲۲۷) (۲۴۰)

**احمد** [م ۶] ابن عبدالعزیز حضرمی  
مکنی بهابی القاسم . شریح مقرانی و مؤلف  
بن صعبه بن اوس حضرمی از او روایت  
دارند . وی ولایت نضام مصر نباشد .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالعزیز سلجاسی  
ادیب و شاعر . مولد او سلجاسه بسال  
۶۰۸ هـ و منشأوی نیرهبان شهر است و پس از  
قتضای مناسک حج بمصر رحلت و بدانجا  
در گذشت .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالعزیز غصیری  
ششمی مکنی بهابی القاسم ، اوراست شرح  
شراهد ایشاح ایضی . وفات وی پس از  
سال ۵۵۰ بود .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالغفار بن علی بن  
فائه . مکنی بهابی القاسم کاتب اصفهانی .  
او از ابوالحسن علی بن ابی حماد خرچانی  
اصفحانی روایت کند .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالغنی ابن احمد  
ابن عبدالغنی صاحب المائکلی الفرطی  
معروف بقلمی النفس و قدرا در علوم عقلی  
و ادبی . وفات بصیرت بود و بهر چیز است  
و بسال (۶۴۸) در حدود هشتاد سالگی  
در گذشت . اوراست . صوفی فایده منی البیل .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالقناح ملوی  
شامی قاهری او صاحب آثار فیه است از  
آنجهله دو شرح بر رساله استعارات و  
دو شرح بر مسلم اخضری . ولایت او در  
۸۸ - ۹۰ قاهره بوده و در ۱۱۸۶ از دنیا  
رفته است .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالقادر از مشایخ صوفیه  
از در حضرت موت میریست و صاحب موافقانی  
است اکثر شرح اشعار و سخنان ابن عربی  
و گویند در وحدت وجود چنانکه مذهب  
ابن عربی است راسخ بوده است وفات او  
بسال ۶۶۲ و قبر او در مرقد آجاست .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالقادر ابن احمد  
ابن مکتوم ابن احمد ابن محمد ابن تسلیم  
ابن محمد قیس حنفی . مشایخ شافعیان  
و مکنی بای احمد و ابن مکتوم . فقیه لغوی  
نحوی . علامه سیوطی در طبقات صغری از  
در نقل کند که مولد احمد در آخر ذی الحجه  
سال (۶۸۲) بود . او نحو را از بهاء ابن  
انجمی فرا گرفت و روزگاری دراز ملازم  
ابو حنیان کرد و از سر و جوی و غیر او نیز  
دوره استنداتی است . سپس بشنودن حدیث  
اقبال کرد و در این معنی گویند  
و عاب مدعی الحدیث پیدا  
کیرت امام هم الی الی الی

و قالوا امام فی علوم کثیره  
بروح و یفتو مداماً یتنظبا  
فقلت بحیاً عن عقائهم وقد  
غدوت لجهل منهم اتمجب  
اذا استترك الانسان ما فان من حلا

فلنجرم یغری لالی الجهل ینسب .  
و از او بسیار روایت کنند و از جمله کسان  
که از او روایت کرده اند این واقع است  
که ذکر احمد را نیز در معجم خویش آورده  
است و او را تصانیف نیکو است از قبیل  
الاجمع بین العیاب و المحکم فی اللغة و شرح  
الهدایة (۱) فی اللغة و کتاب المجمع المشتهر  
فی اخبار اللویین و النحاة در سه مجلد . و  
شرح کتابه ابن صاحب و شرح شافیه ابن  
صاحب و شرح الفصیح ثعلب و کتاب الدر  
اللقیظ من البحر المحیط در چند مجلد و آن  
اختصار تفسیر است از ابو حنیان است و  
تلخیص تاریخ کبر ابن طفلی . و اثبت کثیره  
در کتب دوسه مجلد و آنرا بنام قید الاوابه نامیده  
و وفات او در سال (۷۱۹) بود . و رجوع باین  
مکتوم احمد . . . . .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالقادر بغدادی  
مکنی بهابی القاسم یوسفی . محدث است .  
و از ابن شاذان و طیفه او روایت دارد .  
وفات وی بسال ۴۹۲ بود .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالقادر حنفی .  
مکنی بهابی القاسم و مذهب به شافعیان .  
رجوع به احمد ابن عبدالقادر ابن احمد . . .  
شود .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالقادر مقریزی  
رجوع به احمد بن علی ابن عبدالقادر . . . .  
شود .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالقادر خیری  
لغوی حنفی از منبه بن سفیان روایت  
کند و او شیخ طبرانی است . (ناج السروس  
ماده ج ب ر)

**احمد** [م ۶] ابن عبدالکافی سبکی  
مذهب بهاء الدین . اوراست . عروس .  
الافراح شرح تلخیص المفتاح . و کتاب  
الایتنیاح نامم بشر خویش را بیان کرده  
است و وفات او بسال ۷۷۴ بوده است .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالکریم بن سالم  
بن خلل حصی مکنی بهابی القاسم .  
اوراست . شرح مصابیح اندر المنظم فی  
السراسر الاعظم تألیف کمال الدین بن طلحه  
شامی .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالکریم سیفی  
مقری از مردم سیبوز قریه یافرس از قریه  
ساحلیه نزدیک جنابه .

**احمد** [م ۶] ابن عبداللطیف نیری  
مکنی بهابی القاسم . اوراست .

مکنی بهابی القاسم . اوراست . مجمع  
الاطراف فی التجمع بین لطائف البسط و  
الکشاف در پنج مجلد .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالله اوراست  
قانون فی الریح .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالله اوراست  
تبیان فی احوال الیلدان .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالله . خوندیم  
در دستور الوزرا (صفحه ۸۱) آرد که  
محمد بن القاسم و احمد بن عبدالله در زمان  
الظاهر بالله بعد از عزل ابن علقه بتوبت  
متکفل امر وزارت کشند و هم او در حبیب السیر  
جلد اول صفحه ۴۰۴ آرد که سلبان بن حسن  
محمد و احمد بن میمون و محمد بن احمد  
القرابلی (۳) و احمد بن عبدالله الاصفهانی  
در ایام جهانی مکتفی بتوبت وایت  
وزارت بر افراختند .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالله . رجوع به  
ابن مشغوف در ذیل ابن ثقت نامه شود .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالله بن ابی قاسم  
ابلیقی السمرانی . اوراست تأسیس النظائر  
فی الفروع و بعضی این کتاب را بای الیث  
نصر بن محمد سمرقندی نسبت دهند .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالله بن احمد .  
رجوع به احمد شهاب بن حمد . . . . .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالله بن احمد .  
فقیه اثنی عشری بتوبت بعد خود که ثابت  
نام داشت .

**احمد** [م ۶] ابن عبدالله ابن احمد ابن  
اسحق ابن موسی ابن مهران اصفهانی . مکنی  
بهابی القاسم محدثی مشهور است و کتابی مأثور  
دارد مسمی بعلیه الاولیاء که نام شریف آن  
تصنیف متب در السنة علماء دائر است و  
مضامین اعجاز آئینش در صدف منقذ  
زئمه دین سائر از مصنفین اولین و آخرین  
هر که از احوال همایون اهل بیت اظهار  
سلام الله علیهم محسوس بر رانند و پاکتایی  
ساخته اند این ممکن نیست که از ابونعیم  
و حنیفه وی روایتی نیاورده با فیهی نقل  
شده باشد چه بوجه اسناد و یا بر سیل  
اوراد . نسب وی بچهار واسعه با مهران  
مولی عبدالله بن معاویه ابن عبدالله جعفری  
می یوتند بر این سیاق ابونعیم احمد بن  
عبدالله بن احمد بن اسحق بن موسی ابن  
مهران محدث نساوری در ترجمه ابونعیم  
از رجاء خویش گویند کن حافظ مشهوراً  
من اهلام المحدثین و اکابر الحفاظ انتقام  
ابن خلکان در اخبار وی در روایات الاعیان  
آورده کان من اهلام المحدثین و اکابر الحفاظ  
النفیثات ختم فی الافاضل و الخدواعنه و انتقموا به

الاعتقاد و کتاب حنیفه او را ستوده گویند ،  
 هو احسن الكتب . ولادت او بقون ابن منده  
 در شهر رجب سال سیصد و سی و پنجاه و  
 چهار و بقولی سی و شش اتفاق افتاد و بگفته  
 کسب هنر و اشتغال غیر به مدرس جسمی از  
 معاویف اسانید قدم نهاد مثل ایوب العیاس  
 محمد بن یعقوب باصم و ابن کبسان نحوی و غیرها  
 و کسانی که علم حدیث از ابو نعیم فرا گرفته  
 اند پس از آن از جمله محدث طبرستان و ابو علی  
 صادق از مصنفین معجزات و جوامع تذکرات  
 جز آنکه اشارت رفت گروهی دیگر برای  
 ابو نعیم ترجمتی خاص فرار داده اند و لویر  
 و تیره احمد بن حوین ابن شهر آشوب از ندرانی  
 در عالم اعلام و علامه حنی در خلاصه الرجال  
 و صدالرحمن من جوزی در تاریخ مشظم و محمد  
 بن احمد یاقسی در مرآت الجنان و یاقوت  
 حموی در معجم البلدان و میر معاصر در  
 روضات الجنات و مسرور عبده افندی در  
 ریاض العلماء و خواننده میر در حیات السیر و  
 میر مصطفی در نقد الرجال و محدث استر  
 آبادی در منبج المقال در حواشی سال  
 چهار صد و سی از تاریخ یاقسی در طی اخبار  
 ابو نعیم چنین مذکور نموده است که در وی  
 عن المشایخ بال عراق و العجیز و خراسان  
 و صف الثمانیة المشهورة فی الأقطار  
 ابو الفرج بن جوزی در کتاب مشظم میگوید  
 ابو نعیم الاصبهانی الحدیث مسموع و کثیر و کان  
 یعمل الی منبج الأشعرى میلا کثیراً یعنی  
 وی از سنن رسول و احادیث ملت بسیار  
 قسماً جمع کرد و بسیار جمع نمود بعقیده میلی  
 مفرط بمنزله اشعاره داشت و آنکه  
 ابوالفرج بطن روایت ابو نعیم میرد از خود  
 اسناد او را از درجه اعداد می اندازد و از  
 تعدادین رجال اهل سنت و جماعت در عبارت  
 را دلیل عدم وثاقت وی می آورد یکی آنکه  
 میگوید بچند واسطه از ابو زکریا یعنی بن  
 عبد الوهاب بن منده روایت شد که گفته از  
 شیخ ابو بکر بن احمد بن علی شنیدم که  
 میگفت کان ابو نعیم یخط المسود له  
 بالبحر ولا توضح احدهما من الآخر یعنی  
 ابو نعیم در مرویات خویش آنچه را از  
 شیوخ شنیده بود با آنچه بدون سماع در حدیث  
 روایت داشت درمی آمیخت و این در او از  
 هم جدا نیساخت با آنکه در میان آنجا  
 تعجب متبادر مابین این دو نحو در اعتبار  
 بی فرست و دیگر آنکه میگوید هم از  
 ابو زکریا حکایت نموده که از قاضی ابوالحسن  
 استماع کردم که گفت از عبد البر بن شنیدم  
 که میگفت نام یسع ابو نعیم مستد العیون  
 بشامه من ابی بکر بن خلیل حدیث به گفته  
 بعضی ابو نعیم تمام مستد حدیث را از شیخ  
 ابو بکر بن خالد استماع نکرده بود ولی

بگفته روایت همه را بروجه سماع می آورد  
 و لایقنی که مؤدای هر دو عبارت یکی است  
 و غیرنی مابین آنها نیست مگر به موم و  
 خصوصاً کیف کان ابن جوزی چنانکه با مثال  
 این تواریخ خود ابو نعیم را مرود میداشته  
 در باب کتاب حلیه الاولیاء نیز بر شیعیان  
 طعن آمیز بزبان مبرانه مؤلف مرآت -  
 الجنان میگوید از مدح ابن جوزی در حلیه  
 آن دانشمند چه کردند است که خود مشقی  
 بلسان حسد سروده و درباره وی بی رشک  
 نبوده قدح وی در حق ابو نعیم چنان است  
 که طعن استاد امام ابو حامد در حق وی و من  
 در آن باب اشعاری مشتم کسینه ام از آنها است  
 این دو بیت  
 لکن دقها جارایها و ضرائر  
 ینظر حالاً یعی و منطابها الحلی  
 قبا ملعت حسداً من ذم حامد  
 و صاحب حق من حدیثه معتدل  
 یعنی اگر همسایگان دوستان علی او را  
 بسخن شیرین و روی نیکوش بشکوهیدند  
 شگفت نباشد چه نه هیچ صاحب جمال از  
 مذمت عیب گوی سالم مانند و نه هیچ خداوند  
 حقی از عداوت باطل بوی . همای عدا اسلام  
 را بعد از هم اتفاق است بر آنکه حافظ  
 ابو نعیم از محدثین اهل سنت میباشد و در  
 زمره اشعاره بشمار میرود ولی تعدادین حالی  
 رجال از قره امانیه استظهار نشیخ وی  
 نموده اند و بر طبق استظهار خویش گواهی  
 داده اند و گفته اند که او چون در عصر  
 سلطنت اهل سنت بوده نقیبه مسوده و  
 تصانیف بر آسمان ایشان بر دراخته  
 منجمه محمد باقر مجلسی رحمه الله که خود  
 از نوادگان ابو نعیم است بدین معنی تصریح  
 فرموده چنانکه مؤلف روضات الجنات  
 میگوید که در یکی از فوائده امیر محمد  
 حسین خاتون آبادی که از اسباط علامه  
 مجلسی است دیده که نوشته بود از جمله  
 مدارف علماء جمهور که من بر تشیخ وی  
 بی بردم حافظ ابو نعیم معتمد اصبهانی است  
 مصنف کتاب حلیه الاولیاء و از حدود حد  
 من مجلسی میباشد وجد من شیخ ویرا از  
 والدش مجلسی بزرگ طایب تراه نقل کرده  
 و او نیز این معنی را با بیان حدیثی متصل  
 بشخص ابو نعیم روایت نموده از این جهت  
 است که در کتاب حلیه از مناقب امه آنچه  
 دو سایر کتب اشهر روایت نمیشود یافت میشود  
 و محدثین قره امانی مشرب و دیگر مؤلف  
 امامیه موارد احتجاج از آن استنراج  
 میکنند و چون اجل بیوت باقی البیت دانند  
 از دیگرانند لاجرم ابو نعیم را بشهادت  
 اولاد و اصفاش بی شبهه باید شیعی شناخت  
 این عین عبارت فاضل خاتون آبادی است

که محض تجنیب از زیانت تعصب آنرا نقل  
 نمودیم و عهد اش با جامع روضات باز  
 گذاردیم گویند و من اصلت علی تشیخ  
 من مشایخ طلبة امامه هو الاحتفاظ ابونعیم  
 بالمحدث باصبهان صاحب حلیه الاولیاء و هو  
 من اصحاب حدیثی العلامة ضاعف الله انعامه و  
 قد نقل جدی تشیخه من والده عن ابيه من  
 آباءه حتی انتهى الیه قال العلامة و هو من  
 مشایخ محدثی امامه فظاهراً الا انه من  
 خلس الشیخة فی باطن امره و کان یشتی ظاهراً  
 علی وفق ما اقتضه الحال و لذا تری کتابه -  
 المسمی بحلیه الاولیاء بعثری من احادیث  
 مناقب امیر المؤمنین علیه السلام مالا یوجد  
 فی سایر الكتب و مدار عدلتنا فی الاستدلال  
 باخبار المغنیه علی استخراج الاحادیث  
 من کتابه و ما کان الوالد اعرف بمنه بالوالد  
 من کئی احکام ببق شک فی تشیخه فرجه الله  
 تعالی و قد من سره و انه عن حنیه فی الجنان  
 ما ارضاه و مره . مصنف ریاض العلماء همه  
 جا از علامه مجلسی و حدیثه علامه استاد استاد  
 تعمیر میکنند از نیز در زمره ابو نعیم میگوید  
 من این استظهار از آن استاد بزرگوار  
 استماع نمودم از عبارت اوست ابو نعیم هذا  
 کان من الاجداد العالیة مولانا محمد تقی  
 المحضی و ولده الاستاد الاستاد المعروف  
 انه کان من معدنی علماء المائة و لکن سبھی  
 من الاستاد المشار الیه ان الظاهر کونه  
 من علماء اصحابنا و اتفاقه من العالیین  
 کما هو الحال من احوال ذلک الزمان والله  
 العالم بحلیه الرجال و از مؤیدات تشیخ وی  
 حکایتی است که زکریا بن عمه قزوینی در  
 کتاب آثار البلاد آورده گویند مردم اصبهان  
 بر حافظ ابو نعیم تعصب آوردند و او را  
 از دخول جامع منع کردند اتفاقاً در آن  
 ایام سالها مجموع حاکی آن بلد روایت  
 نمود اهل اصبهان بوجوبی بر شوریدند  
 ساکن را بکنند چون باحری بسج سلطان  
 رسید بنفشه متوجه اصفهان گردید محبت  
 مردم آن بلد و بلطف امان چشید همبکه  
 نیک از سعادت محمود پاسودند روز جمع  
 که جمعه در جامع اعظم بودند محمود بفرمود  
 تا نشکران بیگار حمله بردند و درهای  
 جامع بگرفتند و از مردم اصفهان کشتاری  
 فراوان کردند هر که در جامع حضور داشت  
 بقتل آمد و ابو نعیم که از آن مجروح بود  
 در گذشت و دیگر از اموات صحت این  
 دعوی صورت لوح مرار او است مولانا  
 نظام الدین قرشی که از شاگردان شیخنا  
 بهاء الدین محمد بوده در کتاب رجال خویش  
 المسمی بطانم الاجوان گفته من قبر ابو نعیم  
 را خود در اصفهان زیارت کردم ابعبارت  
 برقرار آن نوشته بود که قال رسول الله -

صلی الله علیه و آله و سلم مکتوب علی سابق الرش لایة الاثنا وحده لا شریک له محمد بن عبدالله حبیبی و رسولی و ایدته یعنی بن ابی طالب، رواه الشيخ العاصم المؤمن الثالث العدل ابو نعیم احمد بن عبدالله سبط محمد بن یوسف البناء الاصبهانی رضی الله تعالی عنه و وضع فی ارضی صبیح درجنه و حشره مع من يتولاه من الائمة المصومین صلوات الله علیهم اجمعین صاحب ریاضی گفته شیخ محمد بن یوسف پناه که از نیاکان ابو نعیم است از مشاهیر صوفیه اصفهان یونه صاحب روضات میگوید محمد بن یوسف پناه عمان است که در محله خواجه از بلده اصفهان بقعه دارد و مزار اردر زبان عامه ناس بمقبرة شیخ مینامشهور شده است شهاب الدین ساقوت نیز در ذیل خزان اصفهان از کتاب صبح النعمان و دین قایمه تصریح آورده است میگوید الامام ابو نعیم احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران سبط محمد بن یوسف البناء العاصم المشهور صاحب التصانیف منها حلیة الاولیاء و غیر ذلک مات يوم الاثنين العشرين من محرم سنة ثلثین و اربعین و دفن بمردیان یعنی ابو نعیم سبط محمد یروز دوعشب بیستم محرم سال چهارم دوسمی وفات یافت و در موضع مردیان مدفون گشت از اینکلام معلوم میشود که مزار آب بستان اصفهان سابقاً مرویان میخواندند چرا که مضجع ابو نعیم اکنون در گورستان آب بستان است از محله درب شیخ ابی سعید میگویند سید امیرلوحی موسوی از اشراف سیروار که در اصفهان می نشست و با علامه مجلسی معاصر بود گفت تلمیذ ابو نعیم را ویران ساخته و از این محل باقتضای لوازم معاصرت توهین و ابتذال مجلسی را که از احقاد او است می اندیشد، والله العالم بمقابق الحال تاریخ وفات ابو نعیم بروجهی گفته باقوت حموی گفته مطابق است با عبارت وفات و غیره پس آنچه از تاریخ اخبار البشر منقول است که وقت ابو نعیم اصفهانی از معروفین خطاط و وفات ابن خیاط از جدیدین شعراء در سبز یاصد و هفده هجری اتفاق افتاده مبنی بر خطاه مؤلف است و گفته فی نفس الامر بر شهر ناسخ و اگر هیچ يك از این دو نباشد بی شبهه این ابو نعیم غیر صاحب حلیة الاولیاء است و بعین تویحی که از اصحاب وی بوده که این چنین در کیفیت و لقب و نسبت بیرونیای خویش گردیده و دلیل دیگر بر صحت تاریخ وفاتی که ثبت افتاد خود تصریح جامع اخبار البشر است در جای دیگر آن کتاب گفته وفات

ابو نعیم حافظ و وفات شیخ ابو الفتح بستی از وقایع سال چهارصد و سی میباشد در کلام روضات نیز خطی افتاده که میفرماید و کان عمره يوم وافته سبعا و سبعین سنة چه بالاتفاق اختلاف مورخین در بلاد ابو نعیم از سه قول قزوینست و بر هر سه قزوین روزگار زندگانی وی از هفتاد و هفت قزوینتر خواهد بود چه بر قول بعضی بن منته که نقل افتاد یکصد سال تمام میشود و بر دو قول دیگر خود و چهار بنود و شش و کاتب این نسخه از روضات گفته بدست مامست منا و سبعین را بر حسب مشاکله کتبی بصورت سبعا و سبعین تبدیل کرده که بر اینهمین لامعانه عبارت میر با تاریخ اشیر مطابق خواهد بود و آنچه از مصنفات وی ضبط شده اینانند: کتاب حلیة الاولیاء، کتاب الآدابین در اینکتاب احادیثی را که در حالات مهدی علیه السلام وارد است جمع نموده کتاب طبائبی چنانکه بعضی در حیوة الاولیاء بوی منسوب ساخته کذب القرائد چنانکه سید هاشم بحرانی در کتاب غایة المرام باو استناد داده کتاب قصائل الخلفاء، کتاب حلیة الابرار، کتاب الفتن مختصر، الاستیعاب کتاب منقبه المطهرین و مرتبه، الطیبین کتاب مازول من القرآن قریب، المؤمنین کتاب تاریخ اصفهان، نژاد ابو نعیم را تا مهران بتربیتی که نوشتیم از این تاریخ نقل شده و حافظ ابو نعیم هم در آن تاریخ گفته نخستین کسی از احقاد من که بشرف اسلام فائز شده مهران است و نیز در آن تاریخ آورده پسرش عبدالله بن احمد در سنه سبعمه و شصت و پنج پسرده و در کنار مزار زینبی مادری ابو نعیم خاک رفته همانا عبدالله بن معاویة بن عبدالله که مهران را ولا بوی منسوب میدارند از احقاد جعفر طیار رضوان الله علیه بود که در سال یکصد و بیست و هفت هجری مثارن آغاز حکمرانی مروان و الحجاج در کوفه خروج کرد و با زینبیه آن بلد بر عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز که حکومت عراق داشت بر آمد و شکی سخت نمود و از آنجا بدین رقت شیهه کوفه بوی ملحق شدند و کثرت احتشاد قوتی یافتند پس عبدالله با لشکری آراسته از مدائن بدون آمد و باطراب منالك تلختن برد و شهرهای بزرگ بگرفت مانند حلوان و همدان و قوس و ری و جبال و اصفهان و در سال یکصد و بدست و نه از اصفهان بخارس وقت و آنمملکت را بگشود و در اصطر مقیم گردید و عدل فرستاد و اموال گرفت و جمعی کند از رؤساء بنی هاشم و بنی امیه و غیرهم بوی منطبق شدند مانند

ابو جعفر منصور و سیان بن هشام بن عبدالملک و بعضی بن عبدالله بن عباس و برادرش عیسی بن عبدالله، دو عده الطاب خوانندام که ابو جعفر منصور از جانب عبدالله بن معاویه به حکومت بنده اندح (؟) مأمور گشت و تشریح این دایم العدید دیدم که فرقه اسحاق بن یحیی بن عبدالله بن معاویه اند میگوید و هی التي احدیها اسحق بن زید بن اشعث و کان من اصحاب عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب کان يقول بالاباحة و اسقاط التکالیف و یثبت لعلی علیه السلام شرکة مع رسول الله صلی الله علیه و آله فی النبوة علی وجه غیر هذا الظاهر الذي يعرفه الناس یعنی مقالة اسحاق بن معاویه بن اسحق از اصحاب عبدالله بن معاویه ابتاع نمود میگفت ایشاه جمله میباید و بهیچکس هیچ تکلیف نیست علی علیه السلام و رسول در منصب نبوت ابتایز بوده ولی نه بروحی که مردم بطاهر فهم میکنند بالجمله چنان میباشد که مهران نیای اهلی ابو نعیم بگانهی که عبدالله اصفهان را گشوده بدست وی افتاده و مسلمانان گرفته اگر عمری شد و تا باب عین بر میدهم شرح سیرت عبدالله بن معاویه را که فرقه اسحق در حقیقت باوی منسوبند خواهیم رقم کرد بیون الله تعالی چون نسخه رساله دریمین که چهل حدیث نبویست در شتون عهدی آل محمد صلی الله علیه و علیهم از میان مغزونات کتابخانه مندرجند و در علم و در دست افتاد و مطاوی آن بذکر احوال همایون حضرت قائم عجل الله فرجه که امام عصر و حجت وقت است انحصار داشت لاجرم ترجمت حافظ ابو نعیم رضوان الله علیه را بنقل آن چهل خبر ختم نمودیم اقتداء بشیر واحد عن عثمان الاخیار که ایشان نیز در طی مصنفات خویش تمام آن رساله را بر سبیل ارسال مندرج ساخته اند و از رجال امایه همان صحابی که از لسان مبارک رسول صلی الله علیه و آله و سلم استماع نموده اکتفا گردید تحفظاً علی عرض - الاحتصار که با ثبت اسامی حیح روایات دایره اسرافطاب کشیده از سابق کتاب بیرون خواهیم شد.

الحديث الاول عن امي سعيد بخدي رضی الله عنه عن النبي صلی الله علیه و آله و سلم انه قال يكون من امي المجدي ان نصر عمره فسبع سنين والاقتنان والاقتسح نسيم امي في زمانه نسيماً لم يسموا منه قطاير والناحر يرسل الله اسماء عليهم مداراً ولا تدخر الارض شيئاً من ثابها يعني ابو سعيد از پیغمبر روایت کرد که آنحضرت فرمود از امت من خواهند بود مهدی م که اگر عمر

وی کوتاه باشد هفت سال خلافت خواهد نمود  
و گرنه هشت سال و گرنه نه سال است من  
بعهد او نه چنان در فراوانی و آسایش  
منتهم کردند که در هیچ روز گاری مثل آن  
دریده باشند چه اهل فخر و چه بیکو کاران.  
آسمان باری خود را بر ایشان فرود  
و زمین از گیاه خود هیچ از ایشان دریغ  
نمیدارد الثاني فی ذکر المهدی و انه من عتره  
رسول علیه السلام و من ابی سعید الخدری  
من النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال  
تلاها الارض ظمأ و جوراً فیقوم رجل من  
عترتی قبلاً من هذا قسطنطین عدلاً یملک سبعاً او  
تسعاً یعنی هم ابو سعید خدری از رسول  
صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که  
آنحضرت فرموده زمین از ستم و جور پر  
میشود پس مردی از ییوسگان من قبلاً  
میشاید و زمین را از داد و عدلش پر میسازد  
مدت سلطنت او هفت سال است یا نه سال  
الثالث و عنه قال النبی صلی الله علیه و آله  
علم لا یقضی الساعة حتی یملک الارض  
رجل من اهل بیی بلاء الارض عدلاً  
کیا ملک قبله جوراً یملک سبع سنین یعنی  
تیر ابو سعید گفت که رسول فرمود روز  
قیامت خواهد شد مگر آنگاه که یکی از  
مردم خاندان من مالک روی زمین شده و  
آنها از عدل پر ساخته باشد بدانسان که  
از آن پیش بر از جور بوده است و او هفت  
سال حکم میراند الرابع فی قوله لفاطمه  
عنیها السلام المهدی من ولدك من الرهری  
من علی بن الحسین من ایه علیهم السلام  
ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
قال لفاطمه علیها السلام المهدی من ولدك  
یعنی این شهاب زهری از امام عقی بن  
الحسین علیه السلام و آن حضرت از امام  
ابو عبدالله السبط سلام الله علیه روایت  
کرده اند که پیغمبر صلی الله علیه و آله با  
دخترش فاطمه صلوات الله علیها فرمود که  
مهدی از فرزندان تو است .

ماطانا الله عز و جل\* سبح خصال ثم یعط  
احد اقبلنا ولا یعطی احداً بعد ان خاتم النبیین  
و اکرم النبیین علی الله عز و جل\* و احب  
المخلوقین الى الله عز و جل\* و انا ابوبکر و  
صهیب و عمر الاوصیاء و احبهم الى الله عز و جل  
و هو یملک و شهیدنا خیر الشهداء و احبهم  
الی الله عز و جل و هو حرة بن عبد المطلب  
عم ابیک و عم یمینک و منا من له جناحان  
یطیر فی الجنة مع الملائكة حیث یشاء و هو  
ابن حبه ابیک و اخی یمینک و ما سیطاعده  
الامة و هذا ابناک الحسن م و الحسین م  
و هم سید شباب اهل الجنة و ابو هارون الی یعنی  
بالحق غیر منهایا فاطمة و الذی یعنی بالحق  
ان منهما مهدی هذه الامة اذا صارت الدنيا  
هر جگه مر جائ و تظاهرت القن و انقضت السبل  
و افار یعنی هم علی بن ابی طالب و رحمتی  
ولا صغیر یوفی کثیراً فیحدث الله عند ذلك  
منهما من ینشع جهنم الضالة و تقویا غنفا  
یقوم بالدين فی آخر الزمان و بلاء الارض  
عدلاً کما ملک جوراً یا فاطمه لا تعزنی ولا  
تسکری فان الله عز و جل\* ارحمک و اولادک  
عظیک منی و ذلک لکنک منی و موثقتک من  
ذنبی فمیزو\* حکایت نمائی در کتب و مواضع  
حسیاً و اکرمهم منصباً و روحیاً بالرسول  
اهدتکم بالرسول و اهدتکم بالرسول و قد  
سکت ربه عز و جل\* ان نکونی اول من  
یلحقنی من اهل بیی قال علی بن جلال قلنا  
فیض انتم صلی الله علیه و سلم له بین فاطمه  
علیها السلام بعده ثلاث خسة و سبعین يوماً  
حتى یعقها الله به صلوات الله علیه .

که هم پدر و هم شوی تو باشد سید هم  
شهیدان است و احب شهیدان عند الله چهارم  
آنکه نوال جناتین جعفر که پسر عم پدر  
و برادر شوی تو باشد در بهشت بدو بان مسا  
فرشتگان یروا می کنند پسر سوی که بقواعد  
پنجم و ششم آنکه دو سبط این است که  
پسران تو حسن و حسین باشند دو سید  
بهشتیانتند سو گند بدانکه مرا پسر استی  
برائتگیت که پدر ایشان بهتر از ایشان  
است هفتم آنکه بعد از سیدانه که مرا  
یعنی بر سالت فرستاد که مهدی این است  
از نژاد این دویس است چون کار دنیا همه  
پسند در هم شود و فتنها از پشت یکدیگر  
بر آید و جامعه از جور باز ماند و قبایل از  
در تاراج در هم ریزند نه هیچ بهتر بر کهنتر  
مهر بانی آورد و نه هیچ غرضی حرمت بزرگ  
نگاه دارد خدا ابتالی از میان انقلاب سبطین  
کسرا بر انگیزاند که فلاح ضلالت بگشاید  
و دلهای پسته را در باز نماید در آخر زمان  
آنچنان بترویج دین بخیزد که من در آخر  
زمان بتشریح اسلام زمین را از عدل پر میسازد  
آنچنانکه از جور پر شده ای فاطمه هم گن  
مباشد و زاری میکن که خدای عز و جل بان تو از من  
مهربانتر است از آنکه ترا منتر کنی در نزد من  
میرشد و مکتبی در دل من همانرا اخذ باعنی  
هفت پست که وی از جهت نژاد و جایگاه  
و داد دهی و حکمرانی بر نامت است فزونتر  
دارد و من از خدا خواسته ام که ترا از همه  
کس زودتر بمن بفرستد علی بن جلال که  
راوی خیر است گفت فاطمه بعد از رحلت  
رسول صلی الله علیه و آله هفتاد و پنج روز  
بیش زندگی نیافت که خدای سبحان او را  
بر وجهی صفا پندیر خواسته بود پروردی  
بر پدرش ملحق فرمود صلوات علیهم و آلهم  
فی ان المهدی هو الحسنی و باسناده عن  
حذیفة رضی الله عنه قال خطبنا رسول الله  
صلی الله علیه و آله و سلم قد کثر لنا ما هو  
کائن ثم قال لولم یبق من الدنيا الا یوم  
واحد لعلمت الله عز و جل ذلك الیوم حتی  
یسکت رجلاً من ولدی اسمه اسمی فقام  
سلمان و رضی الله تعالی عنه و قال یا رسول الله  
من ای ولدک هو قال من ولدی هذا و صرت  
بیده علی الحسین علیه السلام یعنی حافظ  
ذو انبیا هم به سنه خویش از حدیقه روایت  
کرده که گفت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
برای ما خطب فرمود و از ملاحظه آید  
خبر داد آنکه گفت اگر از ایام دنیا هیچ  
بر جای نمانده باشد مگر یک روز هر آنچه  
خدا بخواهد آنروز را دراز میکند که تا  
مردی را از نژاد من بر آنگیزاند که نام وی  
نام من است سلمان همینکه این پیشانی



برای برخاست و گفت یا رسول الله وی از کدامین سر تو در وجود آید پیغمبر دست مبارک خویش بر حسین زده فرمود از این سر من .

السابع فی القریة التي یرجع منها المهدي و باسناده عن عبد الله بن عمر و رضی الله عنهما قال قال انبی صلی الله علیه و آله و سلم یرجع المهدي من قریة یقال لها کربة یعنی صده الله صر گفت پیغمبر فرمود مهدي از تنبیه بیرون آید که نام آن کرعة است الثامن فی صفة وجه المهدي باسناده عن حذیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیهدي و ستم المهدي رجل من ولدی و وجهه کالکوکب الذری یعنی حذیفة گفت پیغمبر فرمود مهدي مردیست از فرزندان من که چهره وی چون ستاره درخشان می آید التاسع فی صفة لونه و جسمه باسناده عن حذیفة قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الیهدي رجلی من ولدی اونه نون عربی و جسمه جسم اسرائیلی عری عده الا یمین خال کانه کوکب ذری ینزل الارض حدلاً کما نزلت جوداً یرضی فی خلافة اهل الارض و اهل السماء و الطیر غیر البوی هم حذیفة گفت رسول الله فرمود مهدي سردی میباشد از نسل من و تنگ وی گندم گون است چون درنگ عرب و کلبیست عظیم چون کلب اسرائیلیان بر صفت راست روی خالی ندارد و خود مانند اختر درخشانده میباشد زمین را از مدلت مملو مسازد چنانکه از ظنم مملو شده اهل آسمان و مردم زمین ویران گان هوا همه در عهد وی خوشنود خواهند بود .

الدائر فی صفة حبیة باسناده عن ابی سعید الخدری رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم المهدي منا جلی الجین اتی الاثف یعنی ابوسید خدری گفت پیغمبر فرمود مهدي ما را چنین کشاده است و پتی کشده العافی عشر فی صفة الله باسناده عن ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال المهدي منا اهل البیت رجل من امتی اشم الاثف ینزل الارض حدلاً کما نزلت جوداً ابوسید از پیغمبر روایت کرده که آنصورت فرمود مهدي از ما اهل بیت است و او سردی نداشته از امت من یعنی بلند دارد روی زمین را آنچنانکه از سم بیامت از عدل بر می آید الثاني عشر فی خاله علی خده الامین و باسناده عن ابی امامه الباطنی قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ینکم و بین الروم اربع مدن یوم ذریعة علی یدرجل من آل هرقن یهو سبع مینون قال له رجل من عبد التیس

یقان له بالمستور بن خیلان یا رسول الله من امام الناس یومئذ قال المهدي من ولدی ابن ذومین سنة کان وجهه کوکب ذری فی خده الا یمین خال اسود حینه عیام ان تقوا .

اینان کانه [من] رجال بنی اسرائیل یستخرج ذالکونوز و یفتح مدائن الشریک ابونعیم بسند خویش از ابوامامه باهلی روایت کرده که گفت رسول صلی الله علیه و آله فرمود در میان مسلمانان و نصاری روز چهار بار کز پیکار صبح خواهد پیوست چهارم بر دست یکی از اولاد هرقن منعقد خواهد گفت که هفت سال توام خواهد یافت راوی گوید پس سردی از قبیله مبدانقیس که او را مستور دین خیلان مینامیدند گفت یا رسول الله امام زمان در آفرود کی خواهد بود فرمود مهدي آل محمد که روزی چون کوکب درخشان است و خالی سیامیر گونه راست دارد و دو عبای قطواتی در بر پیکل گوئی از سر زنده ان اسرائیل است گنجهای پوشیده را بیرون آورد و شهرهای شریک را بگشاید اثالث عشر قوله علیه السلام الیهدي افرق اثنا یا باسناده عن عبد الرحمن بن هرق قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لیبعث الله من عزرتی رجلاً افرق اثنا یا اجنی الجبهة یدلا الارض عدلاً یقیص المال فیصد ابونعیم بسند خویش از عبد الرحمن بن هرق و روایت کرده که گفت پیغمبر فرمود خدای سبحانه از عشرت من سرور خواهد برانگیخت که بن داندانهای وی کشاده است ایشانش از حوی سترده زمین را از عدل بر میکند و عطا را می اندازد می باشد .

الرابع عشر فی ذکر المهدي و هو امام صالح باسناده عن ابی امامه رضی الله تعالی عنه قال خطبنا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ذکر الدجان و قال قتیفة القدیبی العثب کبایفی الکبیر تحت الخدیف و یذعی ذلك انیوم یوم الضلالم فقات ام شریک فاین الحرب یوشد یا رسول الله قال هم یوشد قلیل و جلمهم بدت القدس امامهم المهدي رجل صالح ابوامامه گفت که بیند بر صلی الله علیه و آله برای ما خطبه فرمود و حال دجال بازمود و گفت بناروز مدینه خویشتن را از بیدان پاله مباره چنانکه کوره آهنگران حدیده را از شب آفرود را بوم الضلالم نام است پس ام شریک هرس کرد یا رسول الله در آفرود عرب یکجا باشند فرمود بد اوقت دم تازی بی کم همراهند بود و بیشتر در قدس باشند و پیشوای ایشان مهديست سردی صالح .

انحاس عشر فی ذکر المهدي وان الله یبعث نبیا یا اناس و باسناده عن ابی سعید الخدری رضی الله

تعالی عنه ان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال یرجع المهدي فی امتی یعنی الله فیانا لناس نتم الامة و تمیش الماشیة و تخرج الارض نباتها و یصلی المال صحاحاً یعنی ابوسید خدری گفت که پیغمبر فرمود مهدي از میان امت من خواهد بیرون آمد خدای سبحانه او را برمی انگیزد که مردم را فرزندرس باشد امت من و تمام چهار پیمان بهود او در تنم و عیش خواهند گلرآید و زمین گیاه خود را بچله خواهد روانید و عطایا بالسویة بر مردم داده خواهد شد السادس عشر فی قوله علیه السلام علی و اسه عمامة و باسناده عن عبد الله بن هرق قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرجع الیهدي و علی رأسه عمامة فیها مناد ینادی هذا الیهدي خلیفة الله فابوه یعنی عبد الله صر گفت رسول الله فرمود مهدي خروج خواهد نمود برحانیکه ابری بر فراز سر اوست از میان ابر کسی بیوست ندا میکند که این مهديست خلیفة خدا بر او باشید .

السابع عشر فی قوله علیه السلام علی و اسه ملک و باسناده عن حیدان بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یرجع الیهدي و علی رأسه ملک ینادی هذا الیهدي فابوه یعنی هم عبد الله صر گفت که پیغمبر خدا فرمود مهدي ظهور خواهد کرد برحانیکه بر فراز سرش فرشته همی ملا میزند که این مهديست متابع وی باشید .

الثامن عشر فی ینارة النبی صلی الله علیه و آله و سلم امه بانهدی و باسناده عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بانهدی یعنی فی امتی غنی اشتلاف من الناس و لا یزل یدلا الارض فسطاً و عدلاً کما ملئت ظلماً یرضی عنه ساکن السماء و ساکن الارض یقسم المال صحاحاً فقال له رجل و ما صحاحاً قال السویة بین الناس ابوسید گفت پیغمبر فرمود شما را مهدي بشارت میدهد حکه بر حال اختلاف مردم و لرزشهای زمین میبوت خواهد گشت پس روی زمین را از داد بر میکند چنانکه از ستم بر شده ساکنان زمین و اهل آسمان همه از وی خوشنود خواهند بود اموال را صحیحاً بخش خواهد کرد راوی گوید پس سردی فرسید که مراد از صحیح چیست فرود بر ابر قسمت کردن و بالسویة تعمیم نمودن .

الثامع عشر فی اسم المهدي و باسناده عن عبد الله بن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتی یملک من اهل بیتی و اعطی اسمه اسمی یدلا الارض عدلاً و قسماً کما ملکت سما و جوراً

یعنی عبدالله عمر گفت پیشتر فرمود قیامت نخواهد شد تا مگر پس از آنکه مردی از نوحه‌ها من سعادت گفته که نامش موافق نام من است الی الآخر

المشرون نمی‌گفتند و باسناده من حدیثه رضی الله تم عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم ام ینق من دنیا الا یوم واحد لیبعث الله فیه رجلاً اسمه اسمی و خلفه خلقی یعنی ابی عبدالله یعنی حدیثه رضی الله عنه گفت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فرمود که از مرد دنیا باقی نماند مگر یک روز هر آینه خدایتعالی در آنروز مردی را بخلافت خواهد برانگیخت که نامش نام من است و خویش خوی من و کبیث او ابی عبدالله میباشد .

انجادی و المشرون فی ذکر اسم ایه و باسناده عن ابن عمر قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم لا تذهب الدنيا حتی یبعث الله رجلاً من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی و اسم ایه اسم ایی بملأها قسماً و عدلاً کما ملئت جوراً وظلماً یعنی حافظ ابونعیم بسند خوبش از سر عمر روایت کرده است که او گفت که خواهد کاینات فرمود اینجهان بیامان نبود تا آنکه خدای سبحانه مردی از دودۀ من مبعوث سازد که نام او موافق نام من است و نام پدرش مطابق نام پدر من زمین را از ناد پر خواهد نمود آنچه آنجهانکه از منم بر شمع است اثنائی و المشرون فی ذکر حدیثه و باسناده عن ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لتتلان الارض طلباً وعدواناً تم لیخرجن رجلاً من اهل بیتی حتی یملأها قسماً و عدلاً کما ملئت جوراً و عدواناً و ابوسعید خدری گفت که حضرت رسول فرمود زمین از منم و عدوان منم و عدوان از قسط و مردی از اهل بیت من ظهور خواهد نمود که آسرا بجای منم و عدوان از قسط و عدالت عمل نماید

الثالث و المشرون فی خلفه و باسناده من زر بن عبدالله قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم یخرج رجل من اهل بیتی یواطی اسمہ اسمی و خلفه خلقی بملأها قسماً و عدلاً یعنی ابونعیم بسند خوبش از زر بن عبدالله روایت کرده که او گفت پیشتر صلی الله علیه وآله فرمود از خاندان من مردی بیرون میاید نامش نام من است و خویش خوی من

الرابع و المشرون فی عهده و باسناده عن ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قال تتعم اشی فی زمن

رجل یقال له المهدی یکون عطاءه غنیثاً یعنی ابوسعید گفت رسول الله فرمود در آخر روزگار و بروز فتنها مردی خواهد بود که ویرا مهدی میگویند بخشش او نیک گوار است

الخامس و المشرون فی ذکر المهدی و مله بسنة النبی صلی الله علیه وآله و سلم باسناده عن ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله و سلم یخرج رجل من اهل بیتی و یعمل بسنتی و یتزل الله له البرکة من السماء و یتخرج له الارض برکتها و تملأ به الارض عدلاً کما ملئت ظمناً و جوراً و یعمل علی هذه الامة سبع سنین و ینزل بیت المقدس یعنی ابوسعید گفت حضرت شاکم فرمود از خاندان من مردی بیرون میاید و بر آئین من رفتار مینماید خدای سبحانه برای وی برکات را از آسمان فرود میآورد و زمین برکات خود را بیکبار بیرون میفرستد دنیا را آنچه آنجهان که از جور پر شده از حدت پر مینماید و هفت سال پس این امت حکم میراند و در بیت المقدس نزول مینماید .

السادس و المشرون فی حجیه و زیاره و باسناده عن ثوبان بن قریظ قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا رایتم الریاض السود قد اقبلت من غرامان فانها ولوحیوا صلی اللیح فان فیها خلیفة الله المهدی ابونعیم بسند خود از ثوبان روایت کرده که او گفت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود چون علمهای سیاه را دیدید از غرامان همی بر آید بسوی آنها بشناید هر چند بدان نحو که چون کودکان بهار دست و پای بخیزد بر روی برقعہ السابع و المشرون فی حجیه من قبل المشرق و باسناده عن عبدالله بن عمر قال یناضعن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اذا اقبلت قتیة من نبی هاشم قلدا و احم النبی صلی الله علیه و آله و سلم اغرورقت عیناه و تبر لونہ فتلوا یا رسول الله ما نزال نری فی وجهک شیئاً نکره فقال ان اهل بیت اختراعت لنا الاخرة علی الدنيا و ان اهل بیتی یصلون بعهدی بلاء و تشربها و نظربها حتی ماتی قوم من قبل المشرق و هم مهربان سود قیسلون الحق فلا یعطونه فیتائلون و ینصرون فیهطون ماسطوا فلا یصلون حتی یدخوه الی و حل من اهل بیتی قبلاء ها قسماً کما ملأها جوراً فمن انکرک ذلک منکم فلیا نهم ولوحیوا علی اللیح یعنی عبدالله بن عمر گفت نوبتی در حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم که ناگاه برخی از جوانان آل هاشم در آمدند هیسکه بپوشید ایشانرا بدید چشمهایش از سرشک پر شد

درنگ مبارکش دیگر کون گفت ایشان عرضه داشتند یا رسول الله هر واژه در جهان هایدون آنچه می نگرام که آزادوست قیمازیم فرمود عاقل بینی هستیم که خدای عزوجل برای ما برای دیگر و اینجهان بر گزید و برامتی اولاد و احفاد من پس از من بجایه وطن و نفی بید گرفتار گردند و همی اینچنین بر آکنده و بی سامان بپاشند تا آنکه از دست شلور زمین گرومی بپایند که با زبانتست علمهای سیاه و خلافت را که حق ایشان است طلب کنند و بتوخ گردند پس دست بکشتار بگشایند و فرورز آید و بدانیچه می جسته فرارستند و آنرا ناپدیدند تا آنکه با مردمی از خاندان من باز گذارند پس وی تمام زمین را از داد پر سازد آنچه آنکه از منم پر شده الا از شما هر که آفرود را در باید بدیشان در پیوند و هر چند پسان کودکان بر روی برف بپایند و اشید انانم و المشرون فی حجیه و عود الاسلام به عربان و باسناده عن حدیثه رضی الله عنه قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم یقول و یح هذه الامة من مومک جیارة کیف یقتلون و یخینون الطیفة من الامن انهم طاعتهم و المؤمن التقی یصانعهم بلسانه و یقرتهم بینه فاذا ارادته من رجل ان یبد الاسلام من ارضه قسم کل جبار عنید و هو القادر حتی ما یضاه ان یصلح امة بهد ساد افان علیه السلام احدثیه اولم ینق من الدنيا الا یوم واحد لعلول الله ذلک الا یوم حتی یدلک رجل من اهل بیتی تجری الملاحم علی یشیه و یظهر الاسلام لا یضف و عده وهو سرمد الحساب یعنی حدیثه گفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که مفرمود وای این امت و از یادها جان سنگار که چگونه ایشان را خواهند گشت و اهل طاعت را بیم خواهند داد مگر آنچه جهت را که از در تقیه فرمان آنکروه برند پس مؤمن برهیز کار بران یا ایشان سازش میکند و بدل از ایشان میگریزد و چون خدایتعالی اعدت عورت اسلام خواهد طاعت ترا هلاک سازد و او توانست بر آنکه سازامتی را پس از اینها یصلاح آورد آنچه فرمود ابی عبدالله اگر از دنیا نماید مگر یک روز هر آینه خدای سبحانه آنروز را دراز میکند تا مردی از اهل بیت من ملک یابد و جنگهای بزرگ کند و دین اسلام را آشکار سازد و بیدایهی خلف نخواهد نمود .

الثامن و المشرون فی نعم الامة فی زمن المهدی علیه السلام و باسناده عن ابی سعید الخدری رضی الله تعالی عنه عن النبی صلی الله علیه و آله و سلم قال تتعم اشی فی زمن

المهدی نعمة لم یلتصموا مثلها فعلاً برسل الله  
 السماء عليهم مدراراً ولا تدع الارض شيئاً  
 من اياتها الا اخرجته یعنی ابرسمیدختری  
 گفتم که خودبه حاله فرمود است من آن  
 چنان بعد مهدي منتعم شوفد که مثل آن  
 همچ روزگار ندیده باشند آسمان یازان  
 خود برایشان فروریزد وزمین از گیاه خود  
 هیچ نگذارد مگر آنکه مرواند اللنون  
 نمی ذکرالمهدی وهو سید من سادات العیة  
 ویاستاده عن انس بن مالک انه قال قال رسول الله  
 صلی الله علیه وآله وسلم نسم بنو صبد المطلب  
 سادات اهل الجنة انا و اخي علي وعقی حمزه  
 و جعفر والحسن والحسين والمهدی یعنی  
 انس بن مالک از حضرت نبوی روایت نموده  
 که فرمود من ویرادرم علی و معم حمزه  
 و جعفر وحسن وحسین و مهدی که پسران  
 عبدالمطلبیم بزرگان بهشتیان میباشد الصالحی  
 والثنون فی ملکه و یاستاده عن ابی هریره  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 لولم یبق من الدنيا الا ايلة نسلک فیها  
 رجل من اهل بیتی یعنی ابونعیم بستد خود  
 از ابوهریره روایت نموده که او گفت پیغمبر  
 فرمود اگر از هر دنیا چیزی بر جای مانده  
 باشد مگر یک شب هر آینه در همان شب  
 سردی از دوده من ملک خواهند یافت .

الثانی والثنون فی خلافة یاستاده عن ثوبان  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 یقتل هند کثرکم ثلثة کثهم ابن خلیفة ثم  
 لا یصر الی واحد منهم ثم نجی الی اباب  
 السؤد فقتلوه ثم لا تم یقتله قوم ثم یجی  
 خلیفة الله المهدی فاذا سمعتم به فأتوه فیا بعه  
 فانه خلیفة الله المهدی یعنی ثوبان گفت که  
 خاتم رسول فرمود سه کس نزد گنج خدا  
 کشته خواهند گشت که هر سه خلیفه زاد کائنه  
 پس هیچ یک مالک آن گنج نگردند آنگاه  
 همهای سیاه دورسد اهل اهل را آنچنان  
 بکشند که هیچگاه بدایه کشتار بر قوع  
 نه بیوسته باشد و الا آن پس خلیفه الله مهدی  
 ظهور میکند هر وقت که خروج وی شنیدید  
 بزد او بیایید و شرط بیعت بگذارید که  
 او خلیفه پروردگار است .

الثالث والثنون فی قوله علیه السلام اذا سمعتم  
 بالمهدی فأتوه فیا بعه و یاستاده عن ثوبان  
 قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم  
 نجی الرايات السود من قبل المشرق کان  
 قلوبهم زیر احدید بمن سمع بعبادتهم  
 فیا بهم ونوحوا علی الثلج یعنی هم زبان  
 گویند که پیغمبر فرمود رايات سیاه از جانب  
 مشرق زمین در برسد گویی دلهای حله  
 آنها بارهای آهن است پس هر که این را  
 آنها را بشنود باید باسقبیل بشاید بوده ت

خویش استوار سازد هر چند وقتش به  
 میزدین باشد بر روی ریک که بایه ابن  
 زسعت بر خود هموار سازد و بمو کب ولی  
 صبر در بیوندن ارجح والثنون فی ذکر  
 المهدی و به یؤلف الله بین قلوب العباد و  
 یاستاده عن علی بن ایمی طالب علیه السلام  
 قال قلت یا رسول الله اما آل محمد المهدی  
 ام من غیرنا فقال رسول الله صلی الله علیه و  
 آله وسلم لا بل من ایتهم الله به لایس کما  
 فتح بنا و بنا یفتنون من القتن کما افتنوا  
 من الشکر و بنا یؤلف الله بین قلوبهم بعد  
 عداوة الله اخوانا کما اناب یتهم بعد  
 عداوة الشکر و بنا یصبون بعد عداوة  
 القتنه اخوانا کما اصبحوا بعد عداوة الشکر  
 اخواناً فی دینهم حافظاً ابونعیم بستد خویش  
 از امر المؤمنین علی علیه السلام روایت  
 کرده است که آنحضرت فرمود یا جناب  
 شعی مآب عرضه داشتم که یا رسول الله  
 آیا مهدی این است از ما آل محمد میباشد  
 یا از غیر ما فرمود از ما است نه از غیر ما  
 خدای سبحانه این حق را با ختم خواهد  
 نمود چنانکه با فتح فرمود و بندگان  
 خویش از محنتها با خلاص میسازد چنانکه  
 هم با از هر گشای نجات داد دلهای ایشانرا  
 پس از عداوت فتنه بسبب ما با بگردد بگر  
 مهربان میکند بد انسان که پس از عداوت  
 کفر بسبب ما برادران دینی شدند الخاصی  
 والثنون فی قوله علیه السلام لا یخبر فی الغیب  
 بعد المهدی و یاستاده عن عبد الله بن مسعود  
 رضی الله عنه قال قال رسول الله صلی الله علیه  
 وآله وسلم لولم یبق من الدنيا الا ثیلة  
 لعلوز الله تلك الیلة حتی یملک رجل من  
 اهل بیتی یواظب اسمه ماضی و اسم ایه  
 اسم ابر بلایه فصفاً و عدلاً کما ملئت ظلماً  
 و جوراً و تقسم المال بالسویة و یجعل الله  
 الغنی فی قلوب منه الامة لیکمل سبباً  
 او تسعاً لآخر فی عیش الجورة بعد المهدی  
 یعنی عبدالله بن مسعود گفت پیغمبر فرمود  
 اگر از دنیا نماند باشد مگر یک شب  
 هر آینه خدای تعالی آنشب را طولانی میسازد  
 تا مردی از اهل بیت من بخلاف رسد که  
 نامش نام من است و نام پیوش نام پدر من  
 دنیا را آنچنان که از جور نماند شده از  
 عدل ایاشته میسازد و مان را برابر بخش  
 میکند و خدای تعالی توانگری در دلهای  
 این است فرار میدهد پس او هفت سال  
 حکم میراند با سه سال و بعد از وی در  
 زنده گانی هیچ خبر نیست .

الثانی والثنون فی ذکر المهدی و بینهم  
 تفتح القسطنطینیة و یاستاده عن ابی هریره  
 عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم قال

لا تقوم الساعة حتی یملک رجل من اهل  
 بیتی یفتح القسطنطینیة و جبل الذی یسم و  
 لولم یبق الا یوم واحد لطلو الله ذلك الیوم  
 حتی یفتحها ابونعیم بستد خویش از ابوهریره  
 روایت آورده که پیغمبر فرمود روزی ستغیر  
 بیای نغیرد تا آنگاه که مردی از دوستان  
 من سلطنت یابد و شهر قسطنطینیة و کوه  
 دلم را بگشاید اگر از ایام هیچ نمانده  
 باشد مگر یک روز بود سبحانه آن  
 یکروز را بطلد میگشاید تا آتند آنها را  
 فتح نماید .

الثانی والثنون فی ذکر المهدی وهو یجی  
 بعد ملوک جابرة و یاستاده عن انس بن  
 جابر عن ابیه عن جده عن ان رسول الله  
 صلی الله علیه وآله وسلم قال سیکون یعنی  
 خلفاء و من بعد الخلفاء امرآء و من بعد  
 الامراء ملوک جابرة ثم یمخرج رجل من  
 اهل بیتی یملا الارض عدلاً کما ملئت  
 جوراً یعنی ابونعیم بستد خویش از نعیم  
 بن جابر و او از پدرش و او از پدلی  
 وی روایت نموده است که گفت ختم رحل  
 عنی الله علیه و آله وسلم فرمود پس از من  
 چند خلیفه بیایند آنگاه امرآء نامدار  
 آنگاه پادشاهان ستکار آنگاه مردی از  
 سادات من ظهور کند و جهانرا از عدل پر  
 سازد از امن والثنون فی قوله علیه السلام  
 منا الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم و  
 یاستاده عن ابی سعید الخدری قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم منا الذی  
 یعنی عیسی بن مریم خلفه یعنی ابوسعید  
 خدری گفت رسول الله صلی الله علیه و آله  
 از ما مردی خاندان رسالت است آنکه  
 عیسی بن مریم علیه السلام بروی اقتدا کند  
 و از دنبال او نماز گذارد انتاسع والثنون  
 وهو ینکم عیسی بن مریم علیه السلام و یاستاده  
 عن سابر بن عبدالله رضی الله عنه قال قال  
 رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم ینزل  
 عیسی بن مریم علیه السلام فیقول امیر  
 هم المهدی تعال صل بنا فقول لا اله الا  
 الله ثم علی بن ابراهیم تکرمه من الله عز  
 وجل لهد الامم یعنی حاضرین عداوت گفت  
 که پیغمبر فرمود صبح علیه السلام از آسمان  
 فرود میشود پس فرماید که یا مسلمانان  
 حضرت مهدی با او میگوید یا مسلمانان  
 من اقتدا کن (۱) مسیح میگردد و بدخدای سبحانه  
 اسلام این است را او راه گرامت خود از  
 ایشان فرار داده است .

الثانی والثنون فی قوله علیه السلام فی المهدی  
 و یاستاده برقمه ذی معبد بن ابرهیم الامام  
 حدیثه ان ابا جعفر المنصور امیر المؤمنین  
 حدیثه عن ابیه عن جده عن عبدالله بن عباس

رضی الله عنها قال قال رسول الله صم من لم ينك امه ابنا فی اولها وحیسی بن مریم م فی آخرها واما مهدی فی وسطها یعنی حافظ ابو نعیم پسند خویش از محمد پسر ابرهیم نام روایت کرده است که او گفت هم ابو جعفر منصور از پدرش محمد کامل و او از پدرش علی و او از پدرش عبدالله بن عباس حدیث آورد که وی گفت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فرمود زینهار امتی که من در اول ایشان باشم و حسی در آخر ایشان و مهدی در وسط ایشان هلاک نخواهد گردید احادیث رساله مرسله در اینجا باجم رسیده نامه دانشوران چند دریم رجوع به ابو نعیم و رجوع به عاصم مصنفان ما فروخی صنعة (۴) و (۲۹) شود.

**احمد** - [ ۳۶ ] ابن عبدالله بن احمد ابوالعباس معروف باپن الحنفیة فاسی لعمی از صلحا و هاد و هم ادیب و خوشنویس بوده مولد او بمسال ۴۲۸ شهر اسی است و از آنجا بمصر آمد و پس از اندی سحر بشام رفت و بمصر باز گشت و بشیخ کتب مشیت میگرد و وفات او بمسال ۵۶۰ بدانجا اتفاق افتاد.

**احمد** - [ ۳۷ ] ابن عبدالله بن احمد بن سلام رطبی از شافعیه از روایت از ابوالاسم بسری کند.

**احمد** - [ ۳۸ ] ابن عبدالله بن احمد انقرحانی ابن ابی محمد عبدالله بن احمد ابن خویان ابن حامس انقرحانی مکنی به ابی منصور.

عبدالله پدر احمد از اصحاب محمد ابن جریر طبری صاحب تفسیر و تاریخ است و احمد در ماه ربیع الاول سال (۳۹۸) در گذشت و مولد او در شب هفتم ذی الحجة سنه (۲۲۷) بمصر بود. یانموت گوید وفات او را در (۳۹۸) مصریان بمن گفتند بمالی که من بمصر بودم یعنی سال (۶۱۲). ابو منصور از پدر خود عبدالله تصانیف ابو جعفر محمد ابن جریر طبری را روایت کرده است. و خود ابو منصور را تصانیف چند است و در چه کتاب تاریخ و آن ذیلی است که بر کتاب تاریخ پدر خویش کرده است و کتاب سیره العزیز سلطان مصر منتسب به نویسن و کتاب سیره کافور الا شیبی. و مقام احمد بمصر بود معصم الا دیوبه یاقوت جانب دار گمیوت. جلد (۱) صنعة (۱۶۱).

**احمد** - [ ۳۹ ] ابن عبدالله بن ادیس مکنی به ابی بکر. او را است کتابی در عرائت شایه.

**احمد** - [ ۴۰ ] ابن عبدالله بن اسحق قنطری اصفهانی از اهل مجله قنطری اصفهان رجوع بناج العروس در (ق ن ط ر) شود.

**احمد** - [ ۴۱ ] ابن عبدالله ابن پدر القرطبی و کنوی مولی ائمهکم المستنصر مکنی بآبی مروان یاقوت از ابن بشکوال آورد که وی از ابی عمر ابن ابی العباب و ابی بکر ابن هذیل روایت کند و او ابی نعوی لغوی شاعر و مرویست و بمسال (۴۲۳) در گذشته است و ابو مروان الطلیس از او روایت کند و خبر و وفات او را نیز ابو مروان ذکر کرده است.

**احمد** - [ ۴۲ ] ابن عبدالله بن ثابت یقاری شافعی مکنی به ابی نصر او را است المذهب فی الفرائض وفات وی بمسال ۴۴۷ بود.

**احمد** - [ ۴۳ ] ابن عبدالله بن حبش رجوع به ابن حبش شود.

**احمد** - [ ۴۴ ] ابن عبدالله ابن حسن ابن ابی العتاجر شافعی حوی مکنی به ابی العسین او را است کتاب فلك الفقه در مسائل خلاف ائمة چهار گانه مؤلف در این کتاب گوید که یانصد و بیست و پنج مسئله از ادبات مسائل را با دلیل و برهان در کتابی گرد آوردم و آرا کتاب الشجرة و حج انسمرة نامیدم سپس از این لقب باز گشتم و کتاب را فلك الفقه خواندم رجوع به سنه ۴۲۰ و ۲۰۵ ج ۳ کتب الطنون چاپ اولی استنبول شود.

**احمد** - [ ۴۵ ] ابن عبدالله ابن انجس ابن احمد ابن یحیی ابن عبدالله الانصاری الملقی مکنی به ابی بکر و معروف به حمید [ ۴۶ ] صاحب بقیه از ابن عبدالملك آورد که احمد طالبی کنوی ماهر و مثری عود و فیهی حافظ و محدثی ضابط و ازبسی باوع و شاعری نیکو شعر و کاتب و درع و سربح العیبره و کثر البکاه و معرض اردنیا بود و از آنچه نه کار او بود زبان بسته داشت و هیچگاه جز به تسم اندید و آن تسم نیز نادر و همیشه در عقب آن گریه و استغفار بود و در خوردن و پوشش راه اقتصاد صرفت و در وزع کار وی بدانجا رسید که مردمان را بر وی طلب میسوخت و شفته می آوردند. او از شومان و ابن عطیه در دو سرحه عبدالله روایت کند و این صلاح و حمی دیگر ویرا اجازه روایت دادند و ابن زبیر و ابن صائر از وی روایت کنند. وی بیوطن خویش مانقه (۱) درس قرآن و فقه و عربیت و حدیث می کرد و بمسال (۶۴۹) قصد زیارت خانه کرد و چون بمصر رسید شجرت وی بالا

گرفت و مردم آنجا بنو فضل وی شناختند و بدانجا پناهنده و سلطان مصر به پناهنده وی آمدن میخواست لیکن او اجازت نداد تا از مسالاح سلطان رخصت کرد و سلطان مالی بر وی عرضه کرد و احمد از قبول آن استنح و وزید و هم بمصر پیش از وصول بکعبه به سه شنبه هفت روز از ربیع الاول مانده سال (۶۵۲) وفات کرد سلطان و دیگر رجال منك بجزاؤه وی حاضر آمدند مولد وی به ائمة بمسال (۶۰۷) بود وی بمصر زاهد عصر شیخ محیی الدین نسوی است و عجب این است که هر دو به چهل و پنج تنگی در گذشته اند او را است معالیب اناس فی دنياک اجناس

فانصد فلانطلب بقی و لا انا وان هاتک رؤس و از در تک غفی بطن الزری یسنوی الرجال و الراس و از فی ائناة مالا و التلی حسیا فاعلی ذی تقی من دهر باس و رجوع بمالقی شود.

**احمد** - [ ۴۷ ] ابن عبدالله ابن حسن بلادی بسرائی از فضلایه و عفا و برهیز کلان در آخر قرن یازدهم و اوائل قرن دوازدهم هجری است وی از شاگردان فقه و داشت معاصر خود ابو الحسن سلیمان ابن عبدالله ابن علی ابن حسن ابن احمد ابن یوسف ابن صابر بسرائی سراوی است و بعض علماء بزرگک لمدار کرده اند و بنا بگفته صاحب روایات و غات وی دوشنبه چهاردهم رمضان ۱۱۲۷ بوده است.

رجوع بصفحة ۳۰۴ و ۳۰۵ روایات الجذت شود.

**احمد** - [ ۴۸ ] ابن عبدالله بن العسین بن سعید بن مسعود قطری رجوع با ابن سعید قطریلی شود.

**احمد** - [ ۴۹ ] ابن عبدالله ابن خرم حدث است.

**احمد** - [ ۵۰ ] ابن عبدالله ابن ذریق حدث است رجوع به احمد ابن ابن انجس ابن عبدالله ... شود.

**احمد** - [ ۵۱ ] ابن عبدالله بن رشید الکاتب بری شاعر هم میگفته دیوان او صد ورقه است این اندیم.

**احمد** - [ ۵۲ ] ابن عبدالله بن سعید رجوع به ابن متوج شود.

**احمد** - [ ۵۳ ] ابن عبدالله بن سلام مولی امردن و منین هارون او اسمعی صدق و کتب منزله و صد انباء را برای خزانه خلیفه ترجمه کرد این اندیم.

**احمد** - [ ۵۴ ] ابن عبدالله ابن سلیمان ابن محمد ابن سلیمان ابن احمد ابن سلیمان ابن

(۱) Malaga.

داود ابن المظهر ابن زیاد ابن ربيعة ابن الحارث ابن ربيعة تنوخی معروفی . شاعر و انوی . رجوع به ابو العلاء معری ۴۵۹ ابن عبدالله . . . شود .

احمد . بن عبدالله (یا عبدالله) بن سیف بن سعید . رجوع به ابن سیف احمد . . . شود .

احمد . [ ۶ م ] ابن هبده ابن شایور محدث است .

احمد . [ ۶ م ] ابن عبدالله بن صالح عجمی کوفی نویسنده طرابلس مغرب . صاحب تاریخ و جرح و تمذیب . لغات او سال ۲۶۱ شود .

احمد . [ ۶ م ] ابن عبدالله معروف به ابن الصفار . رجوع به احمد بن عبدالله بن عمر . . . و این منقار شود .

احمد . [ ۶ م ] ابن عبدالله بن ضابط طلمنکی ( ۱ ) اندلسی مکنی به ابو صهر . او را ست . روضه فی انقراآت العشر . وفات وی سال ۴۳۹ بود .

احمد . [ ۶ م ] ابن عبدالله ابن عبدالرحیم ابن سعید ابن ابی زرقه قصبی برقی مولی الزهری . او از موالی بنی زهر و مکنی به ابی بکر و از مردم برفه قریه بشهرستان قم است و به ابو بکر برقی معروف است . باقوت گوید دیگری نیز از مردم برفه قم هست بنام احمد ابن محمد و نیز ابن دو برمن مشکل است لکن چنانکه باقم نقل کردم و شک نیست که این دو از یکسانند و خداوند تعالی دانناست . واحد در دو برادر دیگر بود و هر سه برادر از اهل علم باشند یکی ابو بکر احمد و دیگری ابو سعید عبدالرحیم و سومین احمد صاحب اثره و هر سه از عبدالبنی ابن هشام روایت مفاتیح کرده اند و در کتاب اصغیان حمزه در فضلی که ذکر اهل ادب و لغت کند گوید :

احمد ابن عبدالله برقی از رستاق برفی رونقم است و او یکی از زروات لغت و شعر است وی در قم قیامت گردید و برادر زاده او ابو عبدالله برقی بدانجا خروج کرد سپس ابو عبدالله باصفهان رفت و در اصفهان برطن گردید . و با قوت گوید در کتاب حمزه النسب خواندم که این حبیب گوید : مرا خبر داد ابو عبدالله برقی ( و او اعلم مردمان قم بود به نسب اشرفین ) که این کلمی در سه حی ارجیاه اشرفین به ما زرقه است و این سه این است : اسن و صحیح آن اسن است و حراطة و صحیح آن امراطة است و ذکاز و صحیح آن رکاز است . احمد . [ ۶ م ] ابن عبدالله بن عزالدين

(۲) ح . بحرطی . Denia (۲)

کامل انصاری . او را ست . الجواهر انصاریة فی الاموال الناصرة والواصله .

احمد . [ ۶ م ] ابن عبدالله بن عمر مکنی به ابی القاسم و معروف به ابن الصفار . ابن ابی اسیبه مدعیون الانباء ( جلد دوم صفحه ۱۰۰ ) آرد : ابن الصفار و ابی القاسم احمد بن عبدالله بن عمر متعقی در همام هند و هندسه و نجوم بود و در قرطبه بتسلیم این علوم پرداخت و او را زبجی مختصر بر مذهب سندهند استوفین او را ست کتابی در عمل باسطرلاب مؤخر و نیکو عبارت و قریب بالخذ و از جمله تلامذه او ابوالقاسم مسلمة بن احمد اثر حبلی ( ۱ ) است و ابن الصفار پس از قنقه که بر قرطبه روی داد از آنجا بیرون شد و در شهر دانیة ( ۲ ) پایتخت امیر مجاهد طامری در ساحل بحر اقلیس شرفی منتشر شد و در همانجا در گذشت رحمه الله و گروهی از اهل قرطبه نزد او تلمذ کرده اند از جمله ابو مسلم ابن خلدون و ویدا برادری بود بنام محمد و مشهور بعمل باسطرلاب که بر اندلس پیش از او در این کار از وی ماهر تر نبود و ابن صفار را ست از کتب : زبج مختصر علی مذهب السند هند و کتاب فی العمل بالاسطرلاب در رجوع به ابن صفار در همین لغت نامه و طبقات قاضی مساعد شود .

احمد . [ ۶ م ] ابن عبدالله ابن محمد ابن ابی بکر طبری معروف به عب طبری و ملقب به محب الدین مکنی شافعی . مولد او در ( ۶۱۵ ) هجری قمری و وفات او را صاحب کشف الخفون در غالب مواضع سال ( ۶۹۴ ) و در دو مورد ۶۹۶ و در یک جا ( ۶۹۳ ) گفته است . وی درک صحبت ابوالعباس احمد میورقی مغربی از شیوخ متصرفه کرده است و ملقبه مظهر صاحب بن او را گرامی میداشت . او را ست : کتاب تقریب المرآة فی غریب القاسم ابن سلام . کتاب شرح لغات فریة جامع الاصول ابن اثیر . کتاب از بعین فی الصحیح . کتاب خرافات فی زیارة ام القری . کتاب الأحکام الکبری فی الحدیث و الأحکام الموسعی و الأحکام المعقری کتاب شرح تشبیه ابواسحق شیرازی . نکت کبری و نکت صغری بر تنبیه . مسکت النبیة و تحریر انبیه و این دو مختصر تشبیه ابواسحق است . کتاب سرانیة . کتاب السعد النبی فی مناقب امهات المؤمنین . کتاب ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی . کتاب خلاصة سیر سید البشر . کتاب استقصاء البیان فی مسئلة الشانزوان . کتاب مناقب ام المؤمنین عائشة رضی الله تعالی عنها . کتاب المختصر عوارف المعارف شیخ شهاب الدین مهروردی

۵ کتاب در بیان الاموال فی قرطبه علیه بالصلوة

و السلام من رأتی فی المنام فقد رأتی . کتاب القری لغات ام انقری . کتاب انقراة و تعریبه . کتاب انقراة ( یکسر الفاف ) . کتاب صفة حج الابی علی اختلاف طرفها . الرياض المنضرة فی فضائل العشرة . کتاب . المعرر لملک المظفر . کتاب الهمد فاختصار المعرر .

احمد بن عبدالله ( مولای ) بن محمد الشیخ ابوالعباس منصور بن الضلیفة مهدی بن ابی عبدالله ناقام با برائه شریف حسنی سلطان مراکش و قاسم . جد او شیخ ابوالعباس در نواحی سوس منصب نصا داشت و هوس ملک کرد و بر بنی حصن از ملوک مغرب بناخت و منک آنان بگرفت و در ۹۶۴ در گذشت پس از وی پسرش عبدالله و بعد از او پسر عبدالله محمد برادر صاحب ترجه بر سریر سلطنت نشستند و پس از محمد فرزانش علی بر ملک مستقر گردید و شواست اتمام خویش را بقتل رساند احمد صاحب ترجه بر وی بشورید و از سلطان عثمانی مراد مساعدت خواست و برادر زاده را بر اند علی به ملک فرنگک متوسل شده با لشکری بار دیگر بچنگک هم آمد در این بار نیز هزیمت شد و خویش را نزد قرق حکرود احمد ملقب به منصور از تباط خویش با دربار عثمانی مستحکم کرد و بیوسته از اهل و رسولان میفرستاد و دائره سلطنت او وسعت یافت و تمام شمال افریقا جز مصر در تحت اطاعت او بودند . پایتخت او مراکش بود ابتدای ملک او سال ۹۸۵ و وفاتش در ۱۰۱۲ بوده است .

مولای احمد مردی ادیب و شاعر است و علماء را تشویق و ترویج میکرد . گویند دوری این بیت کیسورتی در حضور او قرائت گردید :

وما حارت الا بالسوال لان الناس پنهنز مون منه و ان تبشوا لاطراف انعوالی سلطان گفت اگر این بیت من گفته بودم چه چیز میگفتم ؟

ولوا بی جعلت امیر حبش لما حارت الا بالدوان .

و اینگونه گفته چه بسیار سرداران سیاه بطعم مال لشکر خود فرو گذاشتند . و او را ست : لا واعظ ملهم الا سیف فقد

وقوام کفنا باحظ مبد ورمیس لاح اما اینست من شایا متن در او برد

(۱) De Salamanque

ما هلال الافق الاجاسد  
 . اطلاقا و بهاذا واليد  
 ولدا صار هليلا ناملا  
 كيف لا يفتي اهل الامن حسد  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله بن محمد  
 قاشغري لقب بشهاب الدين . اوراست  
 شرح جامع المختصرات احمد بن عمر بن  
 احمد بن مهدي .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله بن مسلم بن  
 قتيبة الدينوري الكاتب . مكنتي به اي جعفر .  
 پدر او عبدالله يكنى از مشاهير اكابر علمای  
 وقت خویش وصاحب تصانیف است . اصلاً  
 از اهل دینور و بقول از مردم مرو و ولد  
 وی و پدرش احمد هر دو به بغداد بود .  
 وی در چندی الاخره سال ( ۳۲۱ ) بعض  
 دو آمدوهم بدینجا در آنوقت که محسب تھا  
 داشت سال ( ۳۲۲ ) به ربيع الاول در  
 گذشت . او همه تصانیف پدر خود عبدالله  
 ابن مسلم را روایت کند . و از او ابو الفتح  
 الراقي النجوى و عبدالرحمن ابن اسحاق  
 الزجاجي وغير آن دو روایت کنند . ابو يعقوب  
 يوسف ابن يعقوب ابن خزر زاد نجبرمی  
 فارسی گوید که احمد ابن عبدالله در مصر  
 همه كتب پدر خویش را از حفظ حدیث  
 کرد و هیچ يك از آن كتب با وی نبود .  
 یاقوت گوید که آن میکنم ابو الحسن اهل بلخی  
 راوی ابن قور باشد . و ابو سعید ابن یونس  
 گوید احمد ابن عبدالله ابن مسلم ابن  
 قتیبة در ۳۲۱ بمصر در آمد و همان سال  
 روایت قضاء مصروی را دادند و در ( ۳۲۲ )  
 در سالیکه فاضی مصر بود در گذشت .  
 رجوع به معجم الادیب یاقوت جلد ( ۱ )  
 صفحه ( ۱۶۰ ) و در فضائل الصحابة صفة  
 ( ۴۱۷ ) سطر ( ۲۴ ) و ابو موشح جاب مصر  
 صفة ( ۳۹۴ ) شود .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله ابن مسلم  
 حراسی مکنتي به ابو الحسن . محدث است .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله بن میمون  
 القداح . فرقة از فراطه که پس از مرگ  
 محمد بن عبدالله بن میمون برادر او احمد  
 را بخلیفتی برداشتند و فرقه ترک  
 پس محمد بن عبدالله بن میمون را که بعد  
 احمد نام داشت و لقب به ایی الشیخ بود  
 خلیفه محمد شمرده . از آن اندام در حرج  
 به ابو شامح شود .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله ابن احمد .  
 مکنتي به ابو یحیی . محدث است .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله بن هشام  
 منقب به جمال الدین . اوراست . حسابیه  
 بر او صحیح ابن هشام . وفات وی بسال ۸۳  
 بود .

**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله ابن یزید  
 جویری دمشقی . محدث است و از صفوان  
 ابن صالح روایت کند . تاج المروس در  
 ماد مجر . و معجم ابله دان یاقوت ذوق کلمه  
 جویر آورد که : احمد ابن عبدالواحد ابن  
 یزید ابو عبدالله القلی الجویری روی من  
 عبدالوهاب ابن عبدالرحیم الأشجعی و  
 صفوان ابن صالح و عبدة ابن عبدالرحیم  
 الذرزی و ظاهراً یکی از دو کلمه عبدالله  
 و عبدالواحد تصحیف ترکریست .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله بن یوسف  
 بن شبل . برادر وی ابو علی العسین بن  
 عبدالله معروف بابن الشبل بغدادی حکیم  
 و فیلسوف و متکلمه اشعل را در ادیب بود و امریة  
 ذیل را در مرگ پدر خود احمد گفته است  
 فایة العزن والدرر انصاء  
 مالمی من بعد میت بقاد  
 لایله بارید مات حزناً  
 و سنت من شقیقتها الصناء  
 مثل ما فی التراب علی القتی قال  
 عزین یابی من بهمه والبکاء  
 لعزان الاموات زالوا وبقوا  
 فصصاً لایسده الاحیاء  
 انما نحن بین جافر و تاب  
 من خطوب آجودهن ضراء  
 نسئی وقی انسئی قصر العمد  
 رفقتو بها نسر اناء  
 صوة البره للسلام طریق  
 وطریق الفتاه هذا البقاء  
 بالنی انتدی ثبوت ونجبا  
 یقتل اناء للنفوس النواء  
 مالمیتا من غدر دنیا خلاکا  
 انت ولا یکن یخذه و اعطاه  
 راحح حودها مبهاتهما  
 یهب الصبح بستره الصاء  
 ایت شمی حلما نربنا لا  
 ایزم ام ایس تمقل الاشیاء  
 من قناد یجذب لهالم الکو  
 ن غما للنفوس مه انتقاء  
 فتح الله لنته لادانا  
 اناها الا مهات والآباء  
 صون لولا لوجود ام الم الم الف  
 قد فایجادنا عیبا بلا  
 و ذیلا ما تصعب المهجة الحد  
 م فقیم الاسی و قیم الفتاه  
 ولقد اید الاله عقولا  
 حجة امور هدها الایاه  
 قدر دعوی قوم علی المیت شینا  
 انکرتبه بالحدود والاعصاء  
 و اذا من فی الایان خلایف  
 کیرف بالیب یستین انحقا  
 مادها ما من یوم احمد الا  
 دامت ولا اسبان ضیاء

یا آخی عاد بعدک الماء سما  
 و سوماً ذاك النمیم الرخاء  
 و انتموع الغزار عادت مع الالب  
 فاس نارا تیرها الصمداه  
 واحد العیافه انوا وان کا  
 نت حیاة یرضی بها الاهداه  
 ذین تک الللال والنرم این فا  
 حرم این السنه ذین البهده  
 کیرف اودی النمیم من ذلک الظ  
 ل و شیکا و ذاک ذلک الفتاه  
 این ما کنت تنسئی من اسان  
 فی مقام عا المواضی انصاء  
 کیرف ارجو شفاء مایی و مایی  
 عون سکنتی فی تراثک شفاء  
 این ذاک الرءاء و لمنطق المو  
 نق این الصفاء ذین الایاه  
 ان محاسنک التراب فما نلد  
 مع یوماً من صحن خدی انصاء  
 او تین لم یبین قدیم و داد  
 اوتنت تم یست علیک انتشاء  
 شطر تقسی دفتت و الشطربانی  
 یتمتی و من مناه انتقاء  
 ان تیکن قدیمته ایدی الدنایا  
 قالی السابقین نسی الابطال  
 یدرک الموت ککل شیء وارامه  
 به عنه فی برجهما الجوزاء  
 لیت شمعی و الیلی ککل شیء الصاء  
 قی بهذا تمیز الانبیاء  
 موت ذال العالم المضای بانطق  
 قی و ذال سارج الیهیم سواه  
 لا کوی لغفده جسم الار  
 من ولا لتنتهی تیکلی السماء  
 کم مصابیح لومه اطفائهما  
 نعت اطفیاتی رمهها انبیاه  
 کم بدور و کم شومس و کم اطف  
 واد حلم امسی علیها الفتاه  
 کم محافرة الکواکب صحیح  
 تم محطت ضیاء هذا الطلواء  
 انما المناس قساده اثر ماص  
 بدو قوم لآ آخرین ایتها  
 رجوع به بیون الانبیا ابن ای امیبه جلد  
 اول صفحه ۲۴۹ . ۲۵۰ شود .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله ابن یونس .  
 مکنتي به ای عبدالله . محدث است .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله مکنتي به ایی  
 انیسام معجب خبری به الکی . اوراست و  
 تریب جامع احسابه ابن جوزی . وفات  
 او سال ۲۹۶ بود .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله اشیلی  
 اعمی محدث ارائه انداس صاحب مصنفات  
 وفات او در ۳۹۶ است .  
**احمد** . [ آ م ] ابن عبدالله صفوانی .

رجوع به زبور نعيم احمد بن عبدالله بن احمد اصفهانی شود در تیز او راست ، المستخرج فی الغدایت و شفاء فی الطب المستند من - المصنعي (طاهر آسمان الطب الیہی است) و هم مؤلف کشف الطنون ذیل ذکر کتاب ( الطب الذنبوی ) وفات او را بسال ۴۳۲ آورد و خردمیر در حبيب النیر ( جلد اول صفحه ۳۰۷ ) آورد که در سنه ثلثین و اربعمائة حافظ ابو نعيم احمد بن عبدالله الاصفهانی و معتز زندگانی را و داغ کرد و او در ایام حیات خود مؤلفات در صفات تحریر آورد .

**احمد** . [ ۱۰۶ ] ابن عبدالله اندلسی وادی آشی منقب بشهاب الدین . وی لامبه المعجم مغرایی را انجیس کرده و بخوبی از عهدہ بر آمده است . وفات او بسال ۸۰۸ بود .

**احمد** . [ ۱۰۷ ] ابن عبدالله بغدادی . معروف به حبش . یکی از علمای هیئت و نجوم معاصر مأمون و منتصم خلیفه . او را سه زیج است . یکی بر مذهب متدیند که لزاری و خوارزمی هر دو بمطابقت آن برخاسته اند زیج سوم زیج متعین است که پس از دقت در اوصاف و تطبیق محسوب با مرصود حرکات فکی نوشته است و سومی زیج صفیر موسوم بزیج شاه است دیگر کتاب عمل باصطرلاب و رجوع به حبش کتاب . . . و احمد بن عبدالله مروزی بغدادی شود .

**احمد** . [ ۱۰۸ ] ابن عبدالله بکری مکنی به ایی انجمن . او را است : الانوار و مفتاح السرور و الامتاز فی موانع النبی المختار .

**احمد** . [ ۱۰۹ ] ابن عبدالله بلخی حنفی مکنی به ایی القاسم . او را است : فتاوی ایی القاسم و مسترشد فی الامامة و کتاب الاقصاد فی العلوم الالهیه . مؤلف کشف الطنون ذیل فتاوی ایی القاسم وفات او را سنه تسع عشره و مسائین و ذیل مسترشد فی الامامة تسع عشره و ثلاثه آورده است و رجوع به تعبیری شود .

**احمد** . [ ۱۱۰ ] ابن عبدالله بتداری . شهری فارسی . مکنی ابوالعباس رجوع به صفحه ۳۳ کتاب معاصر اصفهان مافروخی شود . مافروخی او را جزء شعرای فارسی معاصر خود می آورد و از مکتوب معاصرین اصفهان را در اوائل قرن پنجم هجری تألیف کرده است و بتعار شاعر معروف نیز بر حسب روایاتی که در دست است در ( ۴۰۶ ) وفات کرده است . و نام او را کمال الدین ابوالفتح بتداری این ایی ناصر خاطری داری گفته اند و گمان نمی رود که بتداری معروف بتداری صاحب این ترجمه باشد .

**احمد** . [ ۱۱۱ ] ابن عبدالله تبریزی جوهری و او را شیبانی نیز گفته اند . از مردم بخوار ، دهی بهرات . معذنی و ضاع و کذاب است و بهریر ابن عبدالحمید و فضل ابن موسی و غیر آنسو احمدی منسوب میدارد . تاج المروس ذیل ماده جبر .

**احمد** . [ ۱۱۲ ] ابن عبدالشجری و جانی . معذنی است و شهرت شیبانی از آن است که ری جبه فروختی .

**احمد** . [ ۱۱۳ ] ابن عبدالله الجزائری مکنی به ایی العباس ( سید ) . او را است . لامیه فی الکلام و کفایة المریف فی الکلام . وفات وی بسال ۸۹۹ بود .

**احمد** . [ ۱۱۴ ] ابن عبدالله حبش حساب او را است . کتاب الابعاد و الاجرام . و رجوع به حبش و رجوع به احمد بن عبدالله مروزی بغدادی شود .

**احمد** . [ ۱۱۵ ] ابن عبدالله مکنی . معذنی است .

**احمد** . [ ۱۱۶ ] ابن عبداللہ العجستانی . نظامی عربی در چهار مقاله ( چاپ لندن سنه ۲۶ ) آورد .

احمد بن عبدالله العجستانی را پرسیده که تو سر دی خریدند بودی یا مپیری خراسان چون افتادی گفت بیاد نمیرد در خجستان روزی دیوان حفظه بانقیسی همی خواندم بدین دویت رسیدم :

مهنری گر بکام شیردر است

شوخطر کن ذکام شیر بجوی  
یا بزرگی و عز و نعمت و جاه  
یا چو مردانست مرگت رو یادوی .

داعیه در باطن من پدید آمد که به بیج وجه در آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود خران را بفروختم و بسب خریدم و از وطن خویش رجعت کردم و بخدمت علی بن اللیث شدم برادر یعقوب بن اللیث و همرو بن اللیث و از دولت صفاریان در فرود اوج طلب بر روز همی کرد علی برادر کهچین بود و یعقوب و همرو را برادر اقبالی تمام بود و چون یعقوب از خراسان بفرزیه شد از راه میان علی بن اللیث مرا از ریاحد سنگینه یازگردانید و بخراسان بشحنکی انقضات فرود و من از آن لشکر سواری صدر راه کرده بودم و سواری بیست از خود داشتم و از انقضات علی بن اللیث یکی کزوخ هری بردو و خوف نشاپور چون بکروخ رسیدم فرمان عرضه کردم آنچه بن رسیده تفرقه لشکر کردم و بشکر دادم سوار من سجد شد چون بخواف رسیدم و فرمان عرضه صکر دم خواجگان خواف نمکینه نکرده و گفته اند شهنه یابند پادمن .

دای من بر آن جمله فرار گرفت که دست از طاعت صفاریان باز داشتم و خوفا را غارت کردم و پروستای بست بیون شدم و به بیوق در آمدم دو هزار سوار بر من جمع شد بیامدم و نشاپور بگرفتیم و کار من بالا گرفت و ترفی همی کرد تا جله خراسان خوبشتن را مستخلص گردانیدم اصل و سبب امین دویت شعر بود . و ملاحی اندر تاریخ خویش همی آورد که کلا احمد بن عبداللہ بمرجه رسید که پشاپور یک شب سیصد هزار دینار و ریاضه سراسب و هزار تاجانه پیشبید و امروز در تاریخ از ملوک قاهره یکی اوست اصل آن دویت شعر بود و در عرب و هجم امثال این بسیار است اما بدین یکی اختصار کردیم .

آقای قزوینی دو حواشی چهارمقاله نوشته اند در تاریخ گزیده . ( طبع پاریس ص ۲۰ ) حکایت شنیدن این دویت و بیخالی امانت یافتن را نسبت بسامان جد ملوک سامانیه میدهند و گویای اصل باشد زیرا که سامان مدتها پیش از مأمون ( متوفی در سنه ۲۱۸ ) بوده است و بودن شعر فارسی در آن عصر آن هم با این سبک و اسلوب بیایست مستبعد است و آنکه حفظه یاد قبسی از شعرا آن ظاهر بوده است و اولین طاهریان یعنی طاهر ذوالیمینین با آمدن این سامان معاصر بوده است ( تاریخ گزیده ص ۲۲ ) و بعبارت دیگری سامان قبل از طاهریه بوده است و حفظه معاصر ایشان پس شنیدن سامان بشعار حفظه را فرضی است که اگر غیر ممکن نباشد بسیار مستبعد است .

خجستان ناحیه است از جبال هرات از اعصاب بادقیس ( باقوت و ابن الاثیر ) و احمد بن صدره از امراء طاهریه بود و بعد از انقضای طاهریه بدست صفاریه او بخدمت صفاریه پیوست و از حسن تدبیر او فرط کفایت خود بمقامات عالیه رسید و بر اقلب بلاد خراسان مسئولی گشت تا آنجا که با ضرر این ثابت در نشاپور مصداق دادها و را بشکست و قصد فتح عراق نمود و در راه و در ناظر بنام خویش سکه زدولی اجل بروی هوای استبداد را از دعایش بیرون برده در سنه ۲۶۸ بدست فلامان خود در نشاپور کشته شد و غنمه او بخرابید ومدت تغلب او هشت سال بود ( ابن الاثیر ج ۷ ص ۴۰۴ - ۲۷۴ ) و غیره من کتب التاريخ .

**احمد** . [ ۱۱۷ ] ابن عبدالله دریمی . [ د ر ] محدث است .

**احمد** . [ ۱۱۸ ] ابن عبدالله دریمی مکنی به ایی القاسم . او را است : کتاب الاسامی و الا حکام . وفات وی بسال ۳۱۹ بود .

**احمد** [آم] ابن عبدالله سرماری بلخی مکنی بهایی جعفر، از قهقهای حنفی اوراست کتاب التامراتیة مذهب ابي حنبله و کتاب الايام فی رد من شنع علی ابي حنبله .

**احمد** [آم] ابن عبدالله سیراسی منقب به برهان الدین اوراست حاشیه بر تلویح تفذازار شرح تنقیح الاحول . روفاً از بدال ۸۰۰ بوده است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله شهاب قلجی البولد . اوراست ، شرحی بر کافي فی علم الترمذی و التواتر فی تالیف ابو کریم رازی . روفاً وی سال ۴۰۲ بوده است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله منبانی مکنی به ابي العباس . اوراست ، تاریخین روفاً وی سال ۴۶۰ بوده است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله اعالوسی الابرقوهی شیرازی ، او از سید شریف جرجانی روایت دارد (روفاً العجات صفحه ۴۹۹)

**احمد** [آم] ابن عبدالله غمطی ، ابو عبدالله محمد ابن صرمان المرزبانی در الموشح از وی روایت کرده است . الموشح ۳۰۳ ص ۳۴۰ .

**احمد** [آم] ابن عبدالله العاصری مذهب شهاب الدین . رجوع به احمد ابن عبدالله غری شود

**احمد** [آم] ابن عبدالله حلی کوفی مکنی بهایی الحسن . از بیل طراز پس ، قرب . اوراست ، کتاب الجرح والجمعین . و وقت وی سال ۲۶۱ بود .

**احمد** [آم] عبدالله امسکری . ابو عبدالله محمد ابن صرمان المرزبانی در الموشح از وی روایت کرده است . الموشح ۳۰۳ ص ۲۴۲ (۲۴۲) (۲۴۲) .

**احمد** [آم] ابن عبدالله غری شامی . منقب به شهاب الدین . وقت بدال (۸۲۲) . اوراست ، کتاب جمع المجمعین در اصول فقه . کتاب انوار البیت فی تفسیر زینبی . کتاب اختصار تاریخ ابن خنکاه . کتاب شرح شرح مناج قاضی بیضاوی . کتاب تلخیص مهاتر استوی . کتاب مشهور لیسنا منصور . و نامک لغزی .

**احمد** [آم] ابن عبدالله غنی منقب به شهاب الدین . مولد او بدال ۸۲۹ بود و اوراست ، نضع مدینه انصاف .

**احمد** [آم] ابن عبدالله غزی . اوراست ، حاشیه بر در الاحکام تالیف محمد ابن قرامرز و رساله فی الجاهل .

**احمد** [آم] ابن عبدالله قرطبی . رجوع به ابن مقدار شود .

**احمد** [آم] ابن عبدالله قریمی . (سید . . .) وقت (۸۶۲) . اوراست ، حاشیه بر مطون موسوم به معلول . تنقیح بر تفسیر بیضاوی . حاشیه بر شرح عقاید نسفی . تنقیح بر شرح ابواب فوطل باب التوخیج شرح ثواب اسفراینی . شرح لب الالباب و ابن قیراب بیضاویست .

**احمد** [آم] ابن عبدالله کوفی دیلسی مکنی بهایی جعفر . اوراست ، عین الاخبار وقت وی بدال ۲۷۳ بوده است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله مخرومی . مکنی به ابي المطرب . اوراست ، التبیهات علی مانی السین من التویهات و تیان بز این زمانگانی است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله مخرومی ندلسی مکنی بهایی انولید و مشهور این زیدون . رجوع به ابن زیدون . . . شود .

**احمد** [آم] ابن عبدالله مروزی البغدادی منقب به حبش حاسب . . . غالی رباضی که در بغداد پیام نامون و متصم و بعد از آنان میزیسته و زینبر در مائهای ۱۹۸ هجری تا ۲۱۸ به بعد حیات داشته حبش در حساب تفسیر حکواکب شهرتی فوق العاده داشت در سه زیع تالیف کرد . ۱ - بنا بر مذهب سنده هند و در آن مخالفت باقرزی و خواریزی (محمد بن موسی خواریزی) سجده است . حبش حرکت انبلی و ابداری فیک البروج را بنا بر زای تاون (۱) اسکندران عمل میکرده تا اینکه مواضع کواکب شبه را در جدول مشخص سازد (تاون از علماء رباضی اسکندریه است که از سال ۳۶۵ تا ۳۹۰ مسیحی حیات داشته است) .

حبش این زیع خود را در اوایل اشتغال خود باعور فلکی که معتقد به سیطره هته بوده است ترتیب کرد .

۲ - زیع معروف به زیع بمنحن است که مشهور است و آنرا باهمنجان رهنه کواکب در زمان خود تطبیق کرده یعنی مرصود و محسوب است . نعت دشت آورده است .

۳ - زیع صغیر است معروف بر زیع شاه . و حبش را تألیفات دیگری است از قبیل کتاب عن باسفلاب و کتاب زیع معنی و کتاب زیع نامونی و کتاب ابعده و اجرام و کتاب در توارم نامی و عمل تطبیح قائم و مائل و متصرف . و بنا بر قون نویسنده تاریخ الحکمه . صده سال عمر کرده است .

پروچان بیرونی در قیانون مسعودی از

حبش حاسب تمام میبرد و عمل وی را در برخی محاسبات میآورند . گاهنامه سیدجل طهرانی . در رجوع به حبش حاسب . . . شود .

**احمد** [آم] ابن عبدالله مستظرف . رجوع به مستظرف . . . شود .

**احمد** [آم] ابن عبدالله مصری . اوراست قصه القدره فی التریق و آن در مصر سال ۶۲۹ و در بیروت بسال ۶۸۴-۶۸۸ بطبع رسیده است . معجم المطبوعات .

**احمد** [آم] ابن عبدالله امسکری ابن حنة ( منتهی الارب مائة ح ن ن ) و در تاج المدرس نام او صند (بدون همزه) بن عبدالله امسکری (یا به ورد) آمده است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله امسکی . اوراست ، بلوغ الامانی فی مناقب الشیخ احمد البیضاوی و آن در تونس بسال ۶۲۹ بطبع رسیده است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله البهاذلی مترجم . از شاگردان عبدالقاهر جرجانیست و اوراست ، شرح کتب التبع ابن جنی .

**احمد** [آم] ابن عبدالله نوبختی . مکنی به ابو عبدالله . کتاب او چندی شعر میگفته در دیوان او صد و نوزده است . ابن الصبغ .

**احمد** [آم] ابن عبدالله نهیری . محدث است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله زیری مکنی به ابي جعفر . از مردم قریه نهد [ن] ۹ بغداد . محدث است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله او وزیر القاهر باف بود (حیط ۱ صفحه ۳۰۲)

**احمد** [آم] ابن عبدالله هروی مکنی به ابو محمد غفالی . حاکم گویند او امام اهل خراسان بود و با افعال فراموز دولتین وزراء و او مشورت و زای تو را میدرد میگردند . وقت وی بسال ۳۶۶ بود .

**احمد** [آم] ابن عبدالله الطیغ تبریزی مکنی به ابي القاضی . اوراست مجمع . الالباب فی الجمع لغات العرب البسیط و الکشف در پنج جلد .

**احمد** [آم] ابن عبدالله الطیغ العظیمی . اوراست آیات ازین کتب الحامیه بن جواز تمدد الجمعین (فقه شامی) فی البانی هنی . کتاب انسی تالیف ابی احمد بن عبدالله الطیغ العاصی . استکبری و آن دو مکه ۱۴۱ ص ۲۲۰ بطبع رسیده است .

**احمد** [آم] ابن عبدالله الصنب ابن حسن ابن ابي نوری . شریف مکه . از سال ۱۰۳۷ تا ۱۰۳۹ مبارک داشت . و از نقل مردم و معاصرت نامون و منم هیچ تاریخ نداشت

(1) Théon



و حجازیان از وی بستوه آمدند و قاصده  
پادشاهی مصری که بفتح سن آمده بود ابتدا  
بجزم ادای حج بسکه آمده اوضاع آشفته  
مردم را بدیده و بتدبیر شریف را به معین  
شود آورده و نخل شطراچ بگسترده و هنگام  
سرگرمی بشطرنج اروت نام گذاشت راستگی  
کرده و بگشت و منصب شریفی مکه به مسعود  
بن اندرس داد .

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك رجوع  
به شهاب قراری شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك - حلقه  
پسندالوله . ششمین و آخرین از امرای  
هودی سرسقطه . از ۹۱۳ تا ۹۲۶ هـ

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك ابن احمد  
ابن عبدالملك ابن نصر ابن محمد ابن عیسی  
ابن شهید . مکتبی بایمی عامر . او اشجعی  
النسب است از اولاد مضاج ابن رزاح که  
بجویم العریج باضحاك بود . حبیبی ذکر او  
آورده و گوید : وفات احمد بن عبدالملك در  
جمادی الاولی سال ( ۴۲۶ ) بقرطبه و مولد  
او در ( ۳۱۲ ) بود و پدر وی عبدالملك ابن  
احمد شبلی از شیوخ وزراء دولت عامریه  
و یکی از اهل ادب و شعر بود و جد او  
احمد ابن عبدالملك نوالوزارترین تیز ادیب  
بود و روزگار عبدالرحمن الناصر میزیست  
و او را شعر و بدیده است و نظیر وی در  
دردانش نظم و نثر نیامده است و ابوهار احمد  
ابن عبدالملك یکی از علماء ادب و معانی  
شعر و اقسام بلاغت است با حفظ و بهره تمام  
و در بلاغت کسی با او برابری نیارست کردن  
و اوراست کتاب حانوت عطار و کتب دیگر  
و شعر بسیار و مشهور و ابو محمد ضلی ابن  
احمد بسیار است و تفسیر گوید و از پلغام است .  
احمد ابن عبدالملك ابن شهید ... و از شعر  
اوست .

وما آلائی تنالی غیر حادیه

ولا استغف بعلی فعد انسان

امصی علی اهل قدامالاً بنهتنی

و انشی لسهی و هو حردان

ولا اغارص حلالاً بجهلهم

والا امرای والایان اعوان

لهیب بالصیر و انشبهه ثائرة

وا کظم الفیظ الا سقا نیران .

و هم اوراست .

البت بالعجب حتی اودنا اجنی

لما وجدت لظعم الموت من الم

و رادتی گرمی عن ولهت به

و علی من احب اوری من اکر .

و ابو محمد علی ابن احمد گوید : او ابوهار  
فرزندی زیاده و امرگ وی خاندان وریر  
پدر او متعرض گردید . و ابوهار احمد

جوانمرد و پخته شده و هو مال را بجزوی نمیشد  
و بر فائتی اندوه نمی خورد و عزیز النفس و در  
گفتار مائل بلاغ و زیج بود و از دانش طب  
فصیحی وافر داشت . و نیز اوراست ، کشف  
( یا حل ) الدیک و ایضاح الشک در علم  
حین و شنبه و التوابع و التوابع .

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك مکتبی به ابو عمرو  
( یا ابو نصر ) اشیلی لقبه مالکی صاحب  
کتاب استیجاب در مناسبات و وفات او بسال  
۴۰۱ هـ بوده است . گویند دو بار بقتضای  
قرطبه دعوت شد و او امتناع کرد .

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك ابن علی  
ابن احمد ابن عبدالملك ابن بکر المؤمن  
نیشابوری . مکتبی بایمی صالح . او حافظ  
امین ، فقه ، مفسر و محدث و در طریقه  
و جمع و افاده شویب یگانه بود . مولد او  
در ( ۳۸۸ ) و وفات بهم رمضان ( ۴۷۰ )  
است . ابو سعید سمانی در مشتمل ذکر  
او آورده و گوید من از خط وی نقل کرده  
و کتب حدیث مجموعه در خزانگی که از  
منابع یارث مانده و وقف اصحاب حدیث  
بود به وسیره بود و او حفظ آن کتب میکرد  
و اوقاف محدثین نیز از حیر و کافه و جز آن  
بر صدها و مصول بود و او تفرقه میکرد و به  
موقوف علیه میرسانید و سالیها احتساباً  
بگذرسته مدرسه بقیه اذان می گفت و  
مسلمانان را مددگری و واضعی میکرد و از  
رقم و تجارت صدقات می ستد و بلدی احوال  
میرسانید و محاسن حدیث ادومه میکرد و  
آنوقت که از این امور فارغ میشد جمع  
و تصنیف و افاده می برداشت و او حافظ  
تفه و ذین و خبر و کثیر السماع و واسع  
الروایة بود ، و حفظ و افاده و جمله را با  
هم جمع داشت و کتب بسیار بخط خود نوشت ،  
سیس ابوسعد با ذر منقول نام جماعتی بسیار  
از علمای جرجان و ری و عراق و حجاز و  
شام را ذکر میکنند که از وی حدیث شنوده اند  
و چنانکه ارتضایف و تهریجات ازیب است  
او به استمال به حدیث مد کوره وقت برای  
املا کتب خویش تیا فیه است و هم نام گروهی  
رامی آورد که او را از احمد روایت کرده اند .

و از ابوسعد می آورد که او را تصانیفی است  
و قوائیدی را کرد کرد و از آن تاریخی  
برای هر شهر ما نوشت که مسودت آن بخط او  
نزد عاست و آنگاه او را بستایشی طویل  
ستوده است و گوید که خطیب این بکر در  
تاریخ ذکر او کرده و از وی روایت کرده  
و ابو محمد سعابی از خطیب روایات او را  
نوشته است و خطیب احمد را حفظ و معرفت  
و دق و مع از حدیث قبی علی الله علیه  
و علم و صف و سیس از وی احبار و اسانیدی

روایت می کند معجم الادب . جلد ( ۱ ) صفحه  
( ۲۱۹ ) چاپ مار گدوت

و احمد از ابونعمان و ابو العسین بغدادی و حاکم  
و گروهی دیگر روایت دارد .

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك اشیلی  
مالکی مکتبی به ابی نصر . رجوع به احمد  
ابن عبدالملك مکتبی ابی عمرو شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك عطاش .  
خوند صحر در جیب السیر ( جلد اول صفحه  
۳۷۷ ) آورد که او بر ذکوه استغیان رایت  
عصیان بر افراسخت و بنا بر آن سلطان  
( معتمد بن ملک شاه ) بدانعاب شناخت و  
بعد از محاصره ذکوه بر احمد ظن یافت  
او را بگشت . انتهى .

وی رئیس ملاحده ذکوه بود و سلطان  
محمد پس از اسارت او فرمود تا در  
کوچه های استغیان ویرا شهیر کردند و  
قریب صد هزار تن از اهل شهر بتماشای  
او بیرون آمد و کثافات و قاذورات بر وی  
می افکندند . در تاریخ سلجوقیه مسوی  
بر احوال عبدالملک در این باب گوید : « با انواع  
تبار خاشاک و سرگین و پشگل و تخمان  
سرازه کتان در پیش باطل و دهل و دف  
و می گفتند . سر آره »

عطاش . عالی . بیان من . عطاش عالی .

میان سر هلالی . ترا بدز چکارو .

رجوع به شیخ استراحت عبدالملک و ابهام داد وارد  
برون در روزنامه انجمن های یونی آسیایی  
منطقه لادن سنة ۱۹۰۲ صفحه ۶۰۹ و  
رجوع به المعجم فی معاییر اشعار المعجم  
مصحح آقای قزوینی جلد آثامی مدرس صفحه  
۳۳۷ حاشیه ۵ و رجوع به این مصنف شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك فرطی .  
رجوع به احمد بن عبدالملك بن عمر . شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك نیشابوری  
مکتبی به ابی صالح حافظ و محدث خراسان .  
رجوع به احمد بن عبدالملك بن علی . شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن عبدالملك دهنوری .  
مکتب شهاب الدین عالم منقن مصری متولی  
مشیخت اهرس و اساد طب و حکمت و  
راضی . اوراست : ایضاح الیهب معانی  
العلم . شرحی است بر رسم المرواتی که  
از جزوه است در منطق از اخصری .

و حذیه الالب لاصون بشرح الجوهر المکنون  
شرحی است بر جوهر المکنون فی اللات  
قانون که از جزوه است در علوم بلاغت  
ماده ای از شیخ مفتاح الیهب سکاکی .  
از اخصری و شرح است از سمرقندی .  
وفات او بسال ۶۱۹۲ در حدود حدسالمکی  
بوده است . رجوع به صفحه ۵۰۰ و ۵۰۸ و  
۱۳۶۶ که فیه القوم بها و مطبوع شود .

**احمد** [ ۱۴۴ ] ابن عبدالمؤمن الوردی، رجوع بصلحه ۹ کتاب اصفهان مالروخی شود.

**احمد** [ ۱۴۵ ] ابن عبدالؤمن شریقی القیسی النحوی، مکنی به ابی العباس، صاحب بخیه گوید که: ابن عبدالملك آورده است که شریقی میرز در معرفت نمود و حافظه ثقات و ذاکر آداب و کاتب بلیغ و فاضلی تاه بود. و در طلب علم سفرها کرد او از ابی الحسن ابن نخعیه و مصعب ابن ابی زکب و ابن خروغنه و خلق و از وی ابن الایار و ابن فرعون و ابوالحسن ریحی روایت کنند. او در سنت و ادب و عربیت و عروض کرد و در ریاست و شرح کبیر و صغیر و محکم و سطر بر مقامات حدیثی و شرحی بر ابیاض و شرحی بر عروض الشعر و حلن الفرائی و شرح حل و مختصر تواند قالی و جز آن، و وفات وی به شریقی در ذیحجه سال (۶۱۹) بود و رجوع به شریقی نمود

**احمد** [ ۱۴۶ ] ابن عبدالنور ابن احمد ابن راشد المالقی النحوی، او نحو از ابوالفرج المائنی و ابوالصجاج ابن ربیعان را گرفت و اوراست، شرح الجزولیه، شرح مغرب ابن هشام النهری و ابن کتاب التمام است و تا باب هزار واصل رسیده است. کتاب مصنف المانی فی حروف المعانی و ابن بزدرگترین تألیف وی و ذایل تقدم وی در عربیت است. و نیز او را تقدیمست بر جلی و غیر ذلك، وفات وی به سه شنبه (۲۷) ربیع الآخر سال (۷۰۵) (۲) (۷۲۰) بود.

**احمد** [ ۱۴۷ ] ابن عبدالواحد ابن زید، ابو عبدالله العقیلی الجوزی، رجوع به احمد ابن عبدالله ابن زید جویری شود.

**احمد** [ ۱۴۸ ] ابن عبدالودود بن علی بن سنجون هلالی مکنی به ابی القاسم، شاعری از مردم اندلس است و در کتاب الصنعه ابن اشکوان ترجمه او آمده است.

**احمد** [ ۱۴۹ ] ابن عبیدون خثانی، اوراست، کتاب آداب الحکماء.

**احمد** [ ۱۵۰ ] ابن عبدالودود القزازی یکی از مشایخ شیخ الطائفه ابو جعفر محمد بن حسن بن علی حارمی است (روضات الجنات صفحه ۵۸۴).

**احمد** [ ۱۵۱ ] ابن عبدالواحد ابن زرقون الأشبیلی المائنی التاجر مکنی بابی العباس فقیه، و ابوالشیخ ابوالولید ابن الطاح برقیه شاکر او بوده است. تاج المروس منزه ورق.

**احمد** [ ۱۵۲ ] ابن عبدالوهاب ابن هبانه ابن محمد بن علی ابن الحسن ابن ابی السبی ابوالیرکات ابن ابی الفرج.

وی مؤذنب اولاد خلفا بود. و معروفی بسکوی با آداب داشت و در شانزدهم محرم سال (۵۱۴) در (۵۶) سال و سه ماهگی در گذشت. ابن جوزی ابوالفرج گوید ابوالیرکات فرزندان مستظهر خلیفه را تعیین می کرد و یامستر شد انسی داشت و پس از ابن الجزری صاحب مخزن، ابن السبکی را تولیت نظارت نمود دادند او یکنسال و هشت ماه بدین شکل بود. وی عالم با طب و شعر و کثیر الافعال باهل علم بود و ترکه وی را پس از او درینار تعیین کردند او را در مسکه و مدینه اوقافی است. رجوع به احمد ابن عبدالوهاب سببی شود.

**احمد** [ ۱۵۳ ] ابن عبدالوهاب سببی مکنی به عبده الله مؤلف تاج المروس (ماده سری ب) آورد که وی مؤذنب امیر المؤمنین مقتدر بود. و در نسخ چنین آمده و در تعبیری مؤذنب مقتدی ذکر شده. او از ابوالحسن بن بشران و از او ابن السرقندی استماع کرده اند. رجوع به احمد ابن عبدالوهاب ابن هبانه شود.

**احمد** [ ۱۵۴ ] ابن عبدالوهاب نویری کنندی مکنی بشهاب السدین، اوراست، بحایة الادب فی فنون الادب و ترویج کبیر مشتمل بر ۳۰ مجلد. وفات او بدان ۷۲۲ بود.

**احمد** [ ۱۵۵ ] ابن عبده آملی، شیخ ابی داود از مردم آروی حیون است.

**احمد** [ ۱۵۶ ] ابن عبدالهادی نائینی، از مردم نائین، محدث است.

**احمد** [ ۱۵۷ ] ابن عبید ابن احمد، از مردم سفیان دمشق، محدث است.

**احمد** [ ۱۵۸ ] ابن عبید ابن فضل ابن سهل ابن بصری، محدث است.

**احمد** [ ۱۵۹ ] ابن عبید ابن ناصح ابن یزید نحوی دیلمی کوفی مکنی بابی جعفر و معروف بابی عبیده، وی اصلاً از مردم دیلم است از حوالی بنی هاشم او از واقفی و اصبعی و ابی داود طرابلسی و ربیعان هرون و حذر آغان روایت کنند و از او قاسم ابن محمد ابن بشار انابوری و احمد ابن حسن ابن شهر روایت آورده. و چنانکه ابو عبدالله محمد ابن شعبان ابن هارون ابن بنس الغریبی در «ربیع وقیات خود ذکر کرده است و وفات احمد بدان (۲۷۳) بوده است و گویند او در روایت ضعیف است و از تصانیف اوست کتاب المقصور و الممدود، کتاب المذکر و المذنب و کتاب الزیادات فی معانی الشعر لابن السکت فی اصلاحه و کتاب عیون الأخبار و الاشعار، و محمد ابن اسحاق اندکیم حکایت کند صکه پس از

عبیده و ابن قادم مؤذنب فرزندان متوکل بودند و آنگاه که متوکل مؤذنبی فرزندان خود را اختیار میکرد این کار بعبیده ایشاخ گذاشت و او بکاتب خویش امر کرد تا این مهم انجام کند و او بطوال و احمر و ابن قادم و ابی عبیده و ادبانه دیگر عصر کس فرستاد و آنانرا بخواند و چون به مجلس وی حاضر آمدند ابو عبیده در پایان مجلس جای گرفت او را گفتند برتر شو گفت نه در همین انتهای مجلس نشینم سپس کاتب گفت مستثنی دو میان آید و در آن جهت گفتند تا ما بکنان هر یک از شما در علم آگاه شویم و سپس بانتخاب بر دایم و یکی از حضار این است این عتقاء فزاری بخواند

فزیقی اما خطای و صوری

عفی و انما انفتت مال

و گفته شد که کلمه مال باینجا موقوف شد و این انبا در اینجا بحای الذی باشد و سپس خاموش شدند و احمد ابن عبید از فریل مجلس آواز داد که این امر ابی بود معنی چیست، و حضار در جواب مسکوت کردند و کسی از او پرسید تو چه معنی آن چه گوئی ای عبیده گفت شاعر گوید انگوشش تورا از چه دوستی به من مان خویش بریان دادم، به عرض خود را و برانفتت مال جزاوار نکوشش باشم، در وقت خاموشی از صدو مجلس بسوی او رفت و دست وی بگرفت تا او را بیای مجلس برد و گفت حتی تو بدینجای نباشد او گفت نشستن بجایی که سپس مرد را برتر نشانند بهتر از نشستن بجایی است که دست او گیرند و فروز براند. پس از او ابن قادم را به مؤذنب اولاد خلیفه برگزیدند. باقوت گوید بقطعه السلام بهری خواندم که حدیث کند از ابوالقاسم عبدالله ابن محمد ابن جعفر از وی و او از احمد ابن عبید ابن ناصح که بدان روز که متوکل او را اندکی عقب ولایت عهد معتز کرد من او را اندکی از مرتبت وی فرودار نشاندم و فدای ویرا دیرتر از وقت معلوم دادم و ویرا بی نصیری بزدم و چون وقت بازگشت او رسید بفلام گفتم او را بدوش گوی چه من امروز او را بی گنهی بزده ام و غایب این معنی به متوکل نوشت و من هنوز در راه بودم که صاحب رسالت فر رسید و گفت امیر المؤمنین ترا میخوانند و من بخدمت متوکل فرآمدم و او بر کرسی نشسته و تشابه غضب بر روی او پیدا بود و فتح در برابر او ایستاده و پیشتر خویش نمیکه کرده بود. متوکل گفت ای اباعبدالله این از چه کردی گفتم گویم ای امیر المؤمنین گفت من نیز از آن پرسم ابیگوشی گفتم عزم امیر المؤمنین

احلال الله بقاء در دامن ولایت عهد پسرزاد خویش بدانستم و او را از متولک وی بکاشتم تا او داند که اهانت ناگوار است و بزوال نعمت کسان عصبه نکند و فدای او بسر ترک دادم تا اتم جوع دربان و برون از گوستگی بوی شکایت برند درک کند و بی گناهی و برآ بر دم تامله ظلمه پوشد و در حق کسان بظلمه تشابه .

متوکل مرا آفرین گفت و ده هزار درهم فرمود و در پی آن قبیحه مادر معتزده هزار دیگر فرستاد و من بایست هزارم مردم بزر شاه شدم و پاد ابوالقاسم عیدالله ابن محمد ابن جعفر از وی گوید از احمد شنیدم که گفت روزی معتز مرا گفت ای استاد تو نماز نشسته گذازی لکن آنگاه که مرا زدن خواهی بر پای خیزی گفتم زدن تو از فرعون است و من فر فر خود را استاده ادانکنم (۹) و عیدالله ابن عدی حافظ گوید ابو عصبه احمد ابن عید نحوی بر من رأی بود و از اسمعی و محمد ابن مصعب فرقیانی مناگیری حدیث می کرد و ابو احمد حافظ نیشابوری آنگاه که ذکر ابو عصبه کرده گوید : لا یشایع علی چل حدیثه . و ابو بکر محمد ابن قاسم اتبازی از پدر خویش روایت کند که احمد ابن عید قطعه ذبل را برای او نشان کرده است :

ضعفت من التسليم يوم فرأنا  
فودتها بالطرف واليمين تدمع  
و امسكت عن رد السلام فمن رأی  
عجباً بطرف العين قبلی يودع  
روایت سیف الجین حد فرافتا  
بایدی جنود انشوق بالاموت تدمع  
صنیک سلام الله منی مضاعفا

الی ان تغیب الشمس من حیث نطمع ،  
رجوع ، الموشح چاپ مصر صفة ( ۱۶۶ )  
( ۲۵۹ ) ( ۲۶۰ ) در مجمع الادب یاقوت چاپ  
مارگیوت جلد ( ۱ ) صفة ( ۲۲۱ ) و  
روضات الجنات صفة ۵۵ شود .

احمد . [ آ م ] ابن عیدالله ملقب به  
صدر الشریعة حنفی ، اوراست ، تلفیح المقول  
فی قرون المنقول .

احمد . [ آ م ] ابن عیدالله ابن احمد ،  
موفی امیر المؤمنین مکنی بابی سهل ، اوراست  
کتابی در اخبار امی زید بلخی و ابی الحسن  
شهبه بلخی .

احمد . [ آ م ] ابن عیدالله ابن احمد  
بن القصبی . مکنی « ابی العباس » هند و -  
شاه در تدارب السلف ( صفة ۷ - ۲ ) آرد  
که او مردی ادیب و عالی همت بود و ریاست  
دوست داشتی و سبب وزارت او آن بود که  
پیوسته با خواص و حواشی مقدر ملاضمت

کردی و ایشان را هدیه ها دادی و ایشان  
دائماً پیش معتز ذکر غیر او کردند تا  
در پیش اطراف ممالک خلی خلی اتفاق افتاد  
معتز او را لشکری بداد و بدان جهت  
فرستاد و عادت معتز آن بود که پیوسته  
خواستی که بر حالها واقف باشد و کیفیت  
بجاری امور بداند . ابن خصیب کبوتری  
چند بستندی از آن خویش داد و گفت  
باید که هر روز از حالها که حادث شود رقعه  
نویسی و پراکنده کبوتران پندی و پیش  
من فرستی . آن مرد هر چیزی که در بنده  
بودی ، ابن خصیب نوشتی . و ابن خصیب از  
آنجا که بود خلیفه را از حالات اعلام دادی ،  
معتز از او تعجب کرد و گفت این حالها  
چگونه میداند ؟ خواص او از صورت جان  
فرستادن کبوتر معتز را آنگاه کردند و  
گفتند چون او در کاری که باو تعلق ندارد  
چنین می گوید اگر وزارت باو فرمائی  
چند عظیم نماید . معتز وزارت باو داد  
و احمد مدتی عقیب و پرهیز کار بود و  
در مال سلطان در حدیث تصرف بوجه نگریدی  
اعا کلو او مشکست و سینه مادر معتز را  
بشد با آنکه پیش از وزارت کاتب سینه  
بود و خدمتکار او ، فی الجمله معتز او را  
معزول کرد و اموال او بسند در سنه اربع  
عشر و ثلثه مائه .

و خوندم در دست و او را زوا ( صفة ۷۷۹ )  
آرد ، ابوالعباس احمد بن عیدالله القصبی  
( کلد ) بعد از عزل شافعی علم وزارت و  
کارانی بر افراشت و او به لوایت و سوسوم مقبت  
سنت انصاف داشت و چون قمر دو سال  
بامر وزارت پرداخت مادر معتز نسبت باو  
سوزناهی پیدا کرده ، خلیفه بنا بر ملاحظه  
خاطر والده آن رزیر صافی ضمیر را معزول  
ساخت ، و رجوع به جعل التوازیح و القصص  
صفحات ۳۶۳ ، ۳۷۷ ، ۳۷۸ شود .

احمد . [ آ م ] ابن عیدالله ابن احمد  
کلواذنی مکنی بابی العبدین و معروف  
باین قرعه وی از اهل ادب و صاحب فضلی  
قزیر است و کتب بسیاری از مؤلفات طوالت  
بخط خود نوشته است روی ملازم ابی بکر  
سوزنی بود و از او روایت کند . سپس بشهر  
خویش کلواذنی باز گشت و تا آخر عمر  
بدانجا اقامت داشت و ادیب و فاضل کلواذنی  
او بود و مردمان از هر سوی یکسب ادب  
بدو روی آوردند و با پایان حیات از طلب  
دانش باز نایستاد .

احمد . [ آ م ] ابن عیدالله ابن الحسن  
ابن شقرا انبهدادی . مکنی بابی الملا .  
حافظ ابوالقاسم ذکر وی در تاریخ دمشق  
آورده و گوید او از ابی بکر محمد ابن

هارون المجدو و احمد ابن شعیب بلخی و هشتم  
ابن خلف و ابی بکر الباقندی و بنوی و ابی  
صبر زاهد و ابی بکر ابن الیاری و ابن درید  
و احمد ابن فارس و ابی بکر احمد ابن عیدالله  
سیف سجستانی روایت کند و از او تمام -  
الرازی و مکنی ابن محمد ابن عمرو ابوی نصر  
عیدانوهاب ابن عیدانوهاب النحی و محمد  
ابن عیدالله ابن الحسن القدوری روایت کند .  
احمد . [ آ م ] ابن عیدالله بن سیف  
سجستانی . رجوع به ابن سیف احمد . . .  
شود .

احمد . [ آ م ] ابن عیدالله ابن محمد  
بن عمار نقی کتاب . مکنی به ابوالعباس  
و معروف به عمار العزیر . خطیب گوید ،  
در معانی الطایبین و هم کتب دیگر ، نام  
مصنفات او آمده است وی شیعی مذهب  
بود ، و سال ۳۱۴ ، وفات یافت ، او از  
صغار ابن ابی شیبه و سلیمان ابن ابی شیب  
و هم ابن شیره و محمد ابن داود و ابن الحراح  
و قهر آنان روایت کند . و قاضی جعفی و ابن  
زنجی کتاب و ابو عمرو ابن حویره و ابو الفرج  
علی ابن حسین اصفهانی و قهر آنان از او  
روایت کنند . ابن الرومی در حق وی  
گوید ،

وفی ابن صغار هریرة  
یضاهم الله بها والتدر  
ماکان لهم کن و ما لم یکن  
لهم لهم یکن قهو و کیل الیشر  
لا بل غنی خامم فی نفسه  
لهم لهم قدها و فاز الیشر  
و کل من کان له ناظر

صاف فلا بداه من نظر .  
یاقوت گوید در کتابی که ابوالحسن علی ابن  
عیدالله ابن مصیب کتاب در اخبار ابن الرومی  
کرده است ، ( مؤلف آن دوست ابن رومی  
بود ) خواندم که : احمد ابن محمد ابن عیدالله  
ابن عمار ( با نام محمد بر عیدالله ) دوست  
و ملازم ابن الرومی بود و ابن الرومی شعرها  
چسبست و بنام او میکرد تا او که قهر و  
تقی دست بود ، بوسیله آن اشعار چیزی  
بدست آرد ابن عمار بزرگان و احراز را  
غیبت و بدگوشی میکرد . و مردی قهر و  
تهی دست بود ، و از ابن روی نسبت بر روزگار  
خشمگین بود بین او و به این صفت موصوف  
بود . علی ابن العباس ابن الرومی روزی  
بسو گفت ، یا ابوالعباس من ترا هزار  
می نامم این عمار گفت از چه روی  
گفت از آن روی که عزیر بنده استغالی گفت  
آن خواهم که خون هفتاد هزار تن از  
پش اسرائیل بدست بخت نصر ریخته آمد و  
و خداستغالی بدو وحی فرستاد که اگر در

تضاد تقدیر های من ترك مجازنه سکنی نام تو از دیوان نبوت معو فرمایم .

و آنگاه که احمد بن محمد بن بشر المرتدی را پسری آمد و این رومی در تهیث قصیده کرد احمد را در آن باعانت و احسان این عمار را تشکیخت .

و ای لدیکم صاحب فاضل  
احب ان یبقی (۱) وان یصحنا  
مبارک الطائر میوته

خبرئی من ذاک من جربا  
بل عند کم من ینت شاعد

قد المصح القول وقد اهربا  
جاء فجات معه غرة

تقبل الناس بها کو کیا  
ان ابا العباس مستصعب

برضی ابا العباس مستصعبا  
لکن فی الشیخ عزیرة

قد مر که شرساً مشفیا  
فاخذ ابا العباس حکفایه

فقد تفتت المصطب المحوبا (۲)  
یا قلم ان است خالیته

اعرب اوفا کهمه اعربا  
ادبه المدهر بتعریفه

فاحسن التادیب اذا دایا  
وقد هدا! بشر نعمه کم

فی کز ناد موجز امطیا  
و این قصیده طویل باشد . و نیز گویند :

روزی داود این الجراح ، به سلام نزد این  
الرومی شد و ابوالعباس احمد بن محمد این

صبار را پیش او بلید . و احمد در این هنگام  
در نهایت فخر و تشکستی بر سر برد . و

این الرومی از این جهت اندوخته بود .  
محمد بن داود ، این رومی و ابو هشمان ناچم

را گفت اگر چنانچه من آئید بدانچه من  
دارم قناعت روز نه توانم با یکدیگر مانوس

شدن این الرومی گفت مرا هنوز از بهاری  
پشتن قناعتی بر جای باشد و ابو هشمان بخدمت

صاحب خود اسماعیل ابن بلین پیوسته باشد  
لیکن این عمار در روایت مقامی دارد و عراب

اورا منزنی است . و من دوست دارم که چنانکه  
اوست نزد تو شتافته آید اکنون او را با

خود بر گیر تا راستی گفته ام . و این  
داود به احمد بن عمار گفت هم امروز

بقدم خود بر من منت نه و این عمار رضا  
گونا سود و همان روز را بخانه محمد بن

داود رفت و چون نزد این الرومی باز گشت  
گفت نزد این مرد رفتم و شب را بودم

آنکون که وی در خانه است ، خواهم که  
نزد او شوی و میاسی گزازی و کار من یا او

مؤکد کنی و این رومی نزد محمد ابن داود

شد و چنانکه این عمار خواسته بود بگرد  
و این عمار پیوسته نزد محمد ابن داود بود

تا آنگاه که عید الله ابن سلیمان وزارت  
معهضه یافت و محمد ابن داود را سمت کتابت

داد و پا خود به ناحیه جبل پر دوید از آن گشته  
وزیر ، یکی از دختران خود بدو داد . و رئیس

« دیوان مشرق » گرد آید . حالی محمد این  
دارد . یا این عمار در چند قسط مالی

مقرر داشت که بدان بی نیاز گردید و نیز از  
مال خویش او را اجری فرمود و بسبب این

نصبت پس از آن هم نفقت این الرومی بود  
و این ابن عمار ، سیاسی وی نگذارد و او را

غیبت میکرد و بد میگفت این الرومی این  
اخبار و شنید و این عمار را همچو ها گفت .

ابن السیب گوید از عجایب کار این عمار  
اینست که این الرومی را هنگام حیات مجبور

میگشت و هم او را قبیح بشمارد و پس از  
ممانت او کتابی در تفضیل او و مختار شروی

ساخت و خود آنرا املا میکرد .  
و این اندیم در کتاب الفهرست آرد که این

عمار مصاحب محمد بن داود این الجراح بود  
و از وی روایت کند و سپس « صاحب قاسم

این عید الله ابن سلیمان ووند او کرد . و  
اوراست کتاب المیصه در منازل طالبین . و

کتاب الاثواء و کتاب منال ابی فراس و  
کتاب اخبار سلیمان ابن ابی شیخ و کتاب

الزیاده فی اخبار الوزره لابن الجراح و کتاب  
اخبار حیر ابن هدی . و کتاب اخبار ابی

نواس و کتاب اخبار ابن الرومی و مختار شرمه  
و کتاب التفضیلات و کتاب اخبار ابی اتمایه

و کتاب الرساله فی بنی امیه . و کتاب الرساله  
فی تفضیل بنی هاشم و موالیهم (۳) و ذم بنی

امیه و اتباعهم . کتاب الرساله فی المحصب  
و المحصب (۴) .

و کتاب اخبار عید الله ابن مسعود الجهمی (۵)  
و کتاب الرساله فی منال معاویه . و ابو

عید الله عزیزی در کتاب المعجم آرد که  
این عمار در سال ۲۱۰ وفات کرد و اوراست

عبرتمنی النقصان و القس شانین  
ومن ذا القی یسعی الیکمک فیکمل

واقسم ای ناقص ضم انی  
اذا قیس بی قوم کثیر تمقلوا

تفاضل هذا لطق بالعلم والحجی  
فنی اما هذین انت فتمصل

و امر مع الله الیکمک ابن آدم  
لعله و الله ماشاء یفعل .

و این زنجی ، ابوالقاسم کتاب گوید .  
ابوالحسن علی ابن محمد ابن الفرات وزیر

در وزارت امیر خود ، بیست هزار درهم  
محدثین را بخشید و من از آن پانصد درهم

این عمار را بستم چه این مرد نزد من  
میآمد و مدتی میماند و اخبار امیه و مقتل

حجر و کتاب صفین و کتاب الجبل و اخبار  
المقدمی و اخبار سلیمان ابن ابی شیخ

و غیر اینها را از وی سماع می کردم .  
رجوع به معجم الادبا چاپ منو گلیوت ج ۱

ص ۲۲۲ . و رجوع به ابن عباد الثقفی  
(بسط در الفهرست چاپ مصر صاعده ۲۱۲

و هم بتفید آن در این لغت نامه ، ابن عباد  
چاپ شده است) شود .

احمد . [ ا م ] ابن عید الله اسفهانى .  
سکنی به ابی العباس . خود تدبیر در دستور

الوزراء (صاعده ۸۲) آرد که وی در زمان  
خلافت المنقی لله بمنصب وزارت و کامرانی

رسید . و هند و شاه در تجارت السلف گوید  
صاعده او پنجاه روز وزارت کرد و حکمی

نداشت و سکنی نیابت و کار وزارت و وزیر  
در آن ایام شعبی فاحش گرفت .

احمد . [ ا م ] ابن عید الله بلخی سکنی  
به ابی القاسم . اوراست ، شیخ الوزراء .

وفات سال ۲۱۹ و رجوع به کعبی . . .  
شود .

احمد . [ ا م ] ابن عید الله سجستانی .  
رجوع به ابن سیف شود .

احمد . [ ا م ] ابن عید کوفی دیلمی  
سکنی به ابی جعفر . اوراست . کتاب المذکر

و المؤید و المنصور و الممدود و لغات او را  
حراج خلیفه ذیل کتاب البدکر و المؤید

سنه (۲۷۳) ثبت و سپهرین و سیمان و در  
ذیل کتاب المنصور و الممدود سنه (۲۷۳) ثبت

و سپهرین و مؤید و انوار (۲۷۳) گفته است .  
احمد . [ ا م ] ابن عیسیٰ عتقی

محدث است .  
احمد . [ ا م ] ابن عثمان بن ابراهیم

صیغ بر کمانی خراجی منقب به نوح الدین .  
و معروف به ابن صیغ از قهقهای حقی . اوراست .

کتاب احکام قرمی و السبق و تلبیه العقی  
بر شرح مقدمه ابن مسعود و نیز الأبحاث

تخلیه فی مشته ابن تیمیه و فروق فی  
فروع الحنفیه و کتاب الشیبه . و انیس

بر منخب الحسیکنی و فرائض الثر کمانی  
و نظم الجامع الکبیر محمد بن حسن شیبانی

و شرح تبصره در هیئت تألیف احمد بن  
ابی بشر مروزی و عیقه بر محصل فی الفقه

فجر دازی و نیز سه تلیق بر خلاصه الدلائل  
علی بن احمد سکنی بنام (الخرق و الو سائل

الی صرفه احادیث خلاصه الدلائل) . کشف  
المطبوعه دبل فروق فی فروع الحنفیه و وفات او را

سال ۲۷۴ گفته است .  
احمد . [ ا م ] ابن عثمان بن ابی مکر

(۱) برضی . ن ل . (۲) : المصطب الجریا - دیوان ابن الرومی . (۳) الفهرست - ابوالقاسم .  
(۴) در الفهرست - فی امر ابن المحرز المحدث . (۵) در الفهرست - ابن جعفر .

هالم کردی. مولد او سهران از بلاد کردستان سال (۱۰۰۹) وی بدمشق رفت و به زبان فارسی و عربی تدریس کرد در سال ۱۰۳۵ بیعت شد. و از آنجا بعضی باز آمد و به پارسی ملامبول سفر کرد و تولیت مدرسهٔ تجاسبیه بدو دادند و در (۱۰۶۹) بدمشق وفات یافت.

**احمد** [ ۱۰۶ ] ابن عثمان ابن ابی بکر ابن بصیر الزبیدی منقب بشهاب الدین و منکنی به ابی البیاس، صاحب روایات از ینیه و او از خردی آورد که احمد در نحو و لغت و عروض و هالم و جید دهر خویش و متقنی متقن و لونهی در علوم و صاحب حسن سیرت و سهولت اخلاق بود. نحو را از جماعتی فرا گرفت و مردم عصر از وی نحو آموختند و ریاست این هالم بدو منتهی شد و خلاصه ادب از اقطار این برای کسب علم نحو نزد او می‌شانتند. او راست، شرحی نیکویر مقدمهٔ این بابشاه، لکن این شرح تا تمام مانده است و نیز منظومهٔ در قوافی و عروض و از عراقی بیکران بود و تدریس او را مبارک و فرخنده می‌شمرند. وفات او بر روز یکشنبه بیست و یکم شعبان سال ۷۶۸ بوده است. (روضات الجنات صفحه ۸۵)

**احمد** [ ۱۰۷ ] ابن عثمان ابن ابی - البیاس، منکنی به ابو عثمان، محام است.

**احمد** [ ۱۰۸ ] ابن عثمان بن بنه از دی منکنی به ابی البیاس و معروف به ابن البیه، رجوع به احمد بن عثمان از دی ... شود.

**احمد** [ ۱۰۹ ] ابن عثمان بن صبیح جرجانی حنفی، رجوع به احمد بن عثمان بن ابراهیم صبیح شود.

**احمد** [ ۱۱۰ ] ابن عثمان بن عربی منکنی به ابی اسمعیل، او راست، قواعد الادله و شواهد الاجبه در اصول.

**احمد** [ ۱۱۱ ] ابن عثمان ابن محمد النعمانی، ابو عبدالله محمد ابن عمران العریضانی در الموشح از وی روایت کرده است. الموشح چاپ مصر صفحه (۱۴۲) (۲۴۰).

**احمد** [ ۱۱۲ ] ابن عثمان از دی منکنی به ابی البیاس و لقب به ابن البیه از حکماء ممالک اسپانیا و عدهٔ مائه هفتم هجریست در فزون عقول و مبرح لاسیه انجوم و هیات و انفس و سن تجری عظیم و در سایر صناعات نیز از طب و کلام و رمی و حساب و ریاضیه و منطق و حکمت و اصطلاح و فقه و اخلاق و اشرفی و اعراب و لغت و عربی طولی داشته. فاضل حضرت می را در سیرت و اخبار وی تابعی است. مستقل و در کتاب

فهرست نیز از و نام برده و در ترجمه او گوید: کان وقورا صوتا متواضعا فاضلا متقنا فی العلوم مصتفا فیها حسن الالقاء لها. این شاط که از مشاهیر معاصرین وی بود در صفت او گوید که حفظه و اقر فی علوم السنه و انجوم و حافظ بن رشید گفته ما را است حالبا بالعرب الارجین ابن البیه پراکش و ابن الشاطسین یعنی در تمام اقلیم مغرب دانشوری ندیدم مگر دو کس یکی ابن بنامه ادرسا کشی و دیگر ابن شاط را در سنهٔ فاضل بجائی که شاگرد این بنامه است در سنایش وی آورد، کان وقورا حسن السیرة نقوی العبد فاضل العبد بحسن الهیة معتدل القدر ریح التیاب طیب الماکل یسلم علی من لقیه ینصرف عنه من کلمهٔ راضیا محبتا عند العلماء و اتصلا ذی اجاده مع قللة الکلام جدا لا یندر ولا ینکلم بقرهٔ یسکت جمیع الناس لکلامه محققا بلا غفاه یعنی وی دانشوری بود باوقار نیک سیرت استوار پیمان پناگیره خوی خوش اندام مینه قامت فینین لباس پاک عوراک هر کرا دینی و سلام میبست جستی و هر که با او سخن کردی غرسند بازگشتی علما ظاهرا و باطن هر دو و هر را دوست داشتندی هیچگاه عهدندی شکست و ندانسته سخن نبراند و چون بشعیر لب میگشود مردم از وی استماع چنه خاموش میشدند. در تاریخ ولادت وی دو قول بنظر رسیده یکی سال ششم و چهل و ۶۴۹ و دیگری عرفهٔ ششمین پنبه و چهار و ۶۵۴ و هر حال چون به عهد اشتغال فرا رسید الکتاب بسببویه را بر قاضی شریف محمد بن علی بن یحیی فرائت کرد و هم در خواندن اقلیدس ملازم مدرس او گشت و کتاب جرولی از ابوسعوف هزار فراگرفت و صناعات عروض در حضرت شیخ قنوسی کسب کرد و علم حدیث نزد عبدالله ابن عبید اللطیف و در او استماع نمود و سخن فقه از شیخ ابو عمران موسی زتاتی یا موحد و شرحی را که آفاضل متفکر بر موطن امامه الک توشته بود نزد او بخواند و در کتاب ارشاد نزد قاضی مقابلی نامه جست و کتاب مصصفی و رسالهٔ حوفیه و مجموع تهذیب در خدمت فقه احل این حجاج بر برد و هم سن در محضر قاضی ابوالحجاج یوسف تجزی و شیخ یعقوب جزوئی و ابو محمد بستانی متقن ساخت و به صناعت طب در کتب حکیم ابن حبه که از مشاهیر پزشکان آنصحه بود حدیث یافت و معرفت نجوم از علی بن مخلوف که اختر شناس شهر سلجانه بوده اخت کرد و هم در نجوم و طبابت مدتها ملازمت ولی وقت و قطب عهد ابوزید هرمیری را اختیار نمود گویند هازم هرمیری در بدایت از ادب ابن البیه

ذکری با او داد که ورد خویش فرار دهد این بنامه با آن ذکر بغلوت انرشو بر آئین مردم می‌تاض مواظب او داد گردید و تنبکسال بدان ذکر اشتغال جست چون آواز دیگر سال شد هرمیری ویرا از آن ریاضت و خاصیت آن وردشبر داد و گفت منکنک الله من علوم السماء کما منکنک من علوم الارض یعنی ایزد تعالی ترا بدانش آسمان و زمین هر دو دست داد پس یکشب این بنامه را بر او ضاع فتنکی و حرکت سبازات و سیر آفتاب واقف و کیفیت رفتار شودشید بالعیان بنوی شود این بنامه را از مشاهده آسمان پنبه احتمال روی در انحدار آورده سخت در هراس افتاد و هولی عظیم بر خاطرش مستولی گشت اسناد با او گشت بیان تدریس سیر کواکب و معرفت هبیت افلاک به سیرت صانع حکیم بی بری و از درجهٔ اختر شناری ب مقام خدا شناسی درسی ولی این بنامه از آن پیش در حال خویش مساعدت نیافت پس هرمیری گفت قد فتح علیک فیما رایت یعنی علم اختر شناسی و فن ستاره شناری بر تو متکشف گشت این بنامه از آن تاریخ صفت نهجیم و استخراج احکام بنهایت اتقان و غایت استهکام رسانید و هم در هیئات عالم و تشریح افلاک مقامی بلند و رتبهٔ از چند یافت آورده اند که آن حکیم متبحر برای کشف اسرار نجومی و تصحیح دقائق رموز فلکی غالباً روزه میداشت و بیشتر عنایت خویش از جهت استنباط حرکات و معرفت قرانات در طریق ریاضت مصروف میساخت حتی وقتی در هالم ریاضت چنین مشاهده کرد که قبه از مس در پیش روی وی ایستاده است همچنان معلق نه در زمین فرار گرفته و نه از آسمان آویخته و در میان آنقه مردی پر زنی مر تا زمین جای دارد و از درون آن آوازه های هولناک شنید که او را ندا می‌گفتند و میگویند ادن ما یا ابن البیه یعنی ای پسر بنامه بنا نزدت شو این بنامه را از مغاصت شهرد آنحال جان دیگر گون شد و در وقت مدهوش گشت خیر با شناسش ابوزید هرمیری بردند و با این وی حاضر شد و سینه او بدست خویش مسح نمود در ساعت آندهشت از وی برفت و بخود باز آمد پس ابوزید با وی گفت آنکس که در قبهٔ مدین مشاهده کردی من بودم مأمور شدم که در چنان حال اسرار افلاک و خفایای کواکب یا تو باز نمایم و تو حفاظت نپاوردی و از خود بشدی آنگاه از مشکلات آفتن و مضلات آنصناعت آنچه این بنامه بر سید ابوزید یا صخ داد و او را از حیرت

شبهات آنهم نجات بخشید تا در احاطت علم افلاک رسیده بسمای که رسید. از فاضل معاصر وی این شاطب سبتی نقل است که گفت روزی مردی بخدمت ابن بیاه آمد و گفت پدر من در گذشته و دقیقه بر جای گذاشته ولی معلوم نیست که در کجا میباشد میگویند در خانه خویش باک اندر است خدا را اگر توانی آن قطعه معلوم فرمای و برودن مهت گذار این بنا لغتی سر بگریزان فکرت فرو برد و دو آن باب نادانی بسزا کرد آنگاه سر بر آورده گفت صورت خانه پدرت بر سر این دیگه تشکیل کن و طرح آن بروی که واقع شده اختطاط نای آن مرد بر رسم هندسه وضع بیوت و صحن و دواب و جواب آخانه بنمود و این بنا در آن شکل نظر کرد و بار دیگر پرمود تا کیفیت آن بیان یاز نماید تا سپار این چنین گذشت در کورت و ایسین گفت ما پدرت در این قطعه بگانه است سائل بگفته باز گفت و آنجا بگوید و دقیقه بیرون آورد راوی گوید اخباری در اینگونه استکشافات دفاتر و استخراجات خزان و اظهار خطایه و ابراز شباهت بسیار است سال و نوات وی از معجم و تاریخی بدست نیامد تصانیفش در انواع علوم و شعب فنون از اینتراز ثبت افتاده - تفسیر فی الیسنة، حاشیه علی الکشاف، کتاب فی مناسبتة الألف، و آخر فی مرسوم خط الترتیب، جزء فی تفسیر سوراتی المص و الکوثر، التفریب فی اصول الفین، منتهی الشول فی الأصول، تنبیه المفهوم فی مدارک العلوم، شرح تنقیح الفوائی، مراسم العاریفة فی علم الحقیقة و شرحه، لم یسبق لشدت مختصر - الاحیاء الفقهی، کلیات فی المنطق و شرحها، جزء فی الجداول و شرحه و حاشیه فی الرمد علی مسائل فقهیة و نجومیة و الرمد من یقول یعلم الوقت یغروب قرص الشمس من بعد القانم المقابل لها و بینانه لا یصح مطلقاً کلیات فی العریبة، الروض المریع فی الیدیع و توالیف فی الفرائض، کشرح الحروفی جزء فی الاقرار و آخر فی المذیر و المخبیر فی انصاف و شرحه و المقدمه فی اقلیدس و المقالات الاربع و التوانین و الاصول و المقدمات و جزء فی ذوات الاسماء و المنفصلات و آخر فی العمل بانرومی و مقایسه فی مکابیل الشرح و جزء فی المساحات و منهاج الطالب فی تعداد الکواکب و مقایسه فی الاضطراب و جزء فی العمل بالصیفة الشکاریه و یازرد - نایة و جزء فی ذکر الجهات فی بیان القبلة و التهی عن تقیرها و جزء فی الاتواء و صور

المکواکب و جزء فی الافلاحة و جزء فی العمل نیست بجدول و قانون فی عیوب الشعر و قانون فی الفرق بین الحسنة و الشعر و شرح لغز ابن الفارسیورسالة فی ذکر العلوم الثمانية و جزء فی تسمية الحروف و حاشیة فی اوائل الفود و رساله فی طبایع الحروف و اخرى فی الاسماء الصنی و اخرى فی الفرق بین المعجزة و الکرامه و السحر و جزء فی الاوقاف و جزء فی المزامم و الرتمی و جزء فی عمل الطلسمات و جزء فی المناسبات و کلام فی الزجر و القائل و الذکھانة و جزء فی خط انرمن و طبرها، نامه دانشوران چند دویم صفحه (۱۵)

و نیز اوراست، اصول الجبر و المقایسه، (کشف الفنون) .

**احمد** . [ ۶ م ] ابن عثمان ترکمانی . رجوع به احمد بن عثمان ابن ابراهیم . . .

**احمد** . [ ۷ م ] ابن عثمان نریزی حافظ قرظی، او از احمد ابن الهیثم الشمرانی و یحیی ابن عمرو ابن فضلان التنوخی و از ابو الفضل الشیبانی روایت کننده او حافظ بود و یحقری در شمر نام او آورده است . وی از مردم نریز آذربایجان است و نریز قریه ایست از نواحی اردبیل . معجم البلدان، در کلمه نریز .

**احمد** . [ ۸ م ] ابن عربشاه . رجوع به ابن عربشاه شهاب الدین . . .

**احمد** . [ ۹ م ] ابن العروضی، اوراست ربیع فی الفرائض .

**احمد** . [ ۱۰ م ] ابن المرزبانی . رجوع به احمد بن محمد ابن موسی . . .

**احمد** . [ ۱۱ م ] ابن عزالدین محمد معروف به ابن عبدالسلام و ملقب به شهاب احمد . اوراست، انقیض السدی فی اخبار النبیل السدید . وفات وی سال ۹۴۹ بود .

**احمد** . [ ۱۲ م ] ابن صاگر الجفامی . الاشبیلی . رجوع به احمد بن حبه الله . . .

**احمد** . [ ۱۳ م ] ابن هضد الدوله مکنی به ابو الحسن . برادر ابو الفوارس شرفیل . در ترجمه تاریخ سینی (صفحه ۳۹۱) آمده است که مصصام الدوله ... چون ایام عزالی پدر) منقضی شد بحای پدر نشست و پسر ملک و رعایت رعیت مشغول شد و ابو الفوارس شرفیل که برادر او بود و از وی بزرگتر در شهر واشهر (۱) مقیم بود و چون خبر وفات پدر یاز رسیده بفارس آمد و علی بن نصر هارون را که وزیر هضد الدوله بود بگرفت و اموال و بقایای احمد که در

تصرف او بود پند و باهواز آمد و برادر خویش ابو الحسن (۲) احمد بن هضد الدوله را از آن خطه براند و پسرش رفت .

**احمد** . [ ۱۴ م ] ابن عطاء الله اسکندرانی ملقب به تاج الدین، اوراست، مرقی ابی المقدس الانبی و دعوات وی سال ۷۰۹ بود و رجوع به ابن عطاء الله تاج الدین . شود .

**احمد** . [ ۱۵ م ] ابن عطاء رودباری . مکنی بابی عبدالله یکی از بزرگان صوفیه . او در عصر خود شیخ شام بود و مدتی در صور مکنی گوید و خواهر زاده ابی علی رودباری صوفی معروف متوفی در سال ۴۲۲ میباشد و از وی نقل کرده است . وفات احمد سال ۳۶۹ است . او در ماه چهارم هر به از زمان المطیع شو طایع عباسی علم شهرت بر افراشت و ولادت وی در شهر صور بود و هم در آن شهر نشو و نما کرد و تا آخر ایام زندگانی در آنجا بود و او خواهر زاده شیخ ابو علی رودباریست و خواهر شیخ ابو علی فاضله است که مادر اوست و خود در ملک شام بعلوم تربیت و مزید فضیلت اختصاص داشت و علم شریعت و علم حقیقت و علم قرآن آگاه بود و او صوفی بود در لباس اهل فرائض و در علم حدیث بدی صوتی داشت و او را اهلان و شایان نیکو بود و موسوف بود بتظیم فقر و دوستی درویشان و معارف کردن با ایشان در نهایت حال وی چون شیخ ابو علی بنزد خواهرش آمدی روی فرزندی کردی و گفتی هداثره خاله کان صوفیا (۲) یعنی این کسی است که ظاهر وی آراسته است و باطنی نی و رخا وی صوفی بود که باطنش آراسته بود و این بیانرا چنین معنی کرده اند که حسن ظاهر و صلاح ظاهر چون حسن باطن و صلاح باطنی دو آن جمع نباشد مرد پستی به نخواستد بوزنار شیخ ابوسعید مفری حکایت شده است که گفت وقتی با شیخ ابو عید الله رودباری پافلا میخوردم دانه از آن بخته نبود پستی به نامه چهای خود نهادم شیخ نگاه می شد پس کرده و گفت آفر بجای من برای خود چیزی را پستی برای من میند جهت جوی نفس گذارا انتخاب مکنی که در شریعت و طریقت معلوم است گوید من از کلام شیخ زیاده متنبه شدم و نیر حالت از برای من پدید گردید شیخ الاسلام که صاحب تالیف عرفاست و قریب العهد بوده است با این عارف کامل گوید که من دو کس را دیدم که وی را دیده بودند و بصحبتش رسیده اول شیخ ابو عبدالله

(۱) کذا در نسخه جایی در نسخه خطی شیرواشر . (۲) در نسخه خطی ابو الحسن .

با گویند شیخ ابو القاسم بن ابومسلمه یارردی و شیخ ابوعبدالله با گو گفته است که بیرون بصحبت وی رسیدم از او پرسیدم که تصوف چیست گفت: التصوف ترك التکلف و استعمال النظرف و حذف النشرف یعنی تصوفت گذاشتن تکلف و زحمت است و از شهود انداختن نسبت شرف و زرگی و کار فرمودن نظرف و مراد از نظرف نراحت حقیقت و انقیاد است از ثبوت اگران همچنانکه شیخ ابوسید ابوالخیر گفته که ظریف شیخ لسان سرخی است یا آنکه جامه ویرا نظافت ظاهری نبود (؟) و هم از کلمات او است که گفته حدیث نوشتن چهل را از سر برد و درویشی کبر از سر برد تا آنجا که باقی بماند پس چون در تو مجتمع شود انگاشتن حدیث و درویشی همین فضل تو را بسته است در ترجمه وی آورده اند که وی همواره در شهر صور روزگار زندگانی را می گذرانید تا آنکه که روایت یاضی در ذی الحجة سنة سیصد و شصت و نه در زمان خلافت الطابع شهر روزگار را وداع گفت و در همان شهر مدفون گردید.

و فیروی گویند در آن شهر مشهور و معروف بوده است.

دو دیار بضم راه و سکون او و دال بر صفا و باه و حده و آخر آن راه از قرآء بشداد است که باقوت جدوی مینویسد ابوصدیقه احمد بن عطاء خوارزنده ابوعلی رودباری مشوب بدانجاست ولی در کتبی که تراجم این طبقه مسطور است نشو و نما تا وقت او را بشهر صور نوشته اند مور باشد که اصل وی از رودبار بغداد بوده و از آنجا بصور نقل کرده باشد و ممکن است هر دو را با هم جمع کردن و الله اعلم رجوع به نامه دانشوران جلد سیصد و پنجاه (۲۵) و روایات انجمن صفا (۶۰) شود.

**احمد** [آ م] ابن عطار . رجوع به احمد بن محمد معروف به ابن عطار شود

**احمد** [آ م] ابن عطار دیسری . مکتبی به ابی العباس . او راست است انعمودا المهر به فی الیهود و النصارى . وفات وی بسال ۷۶۴ بود .

**احمد** [آ م] ابن عمیه . رجوع به احمد جمال الدین . . . . .

**احمد** [آ م] ابن عقیله . رجوع به احمد بن محمد بن سعید الهمدانی . . . . .

**احمد** [آ م] ابن قتیبة اصفهانی کرمایی . وی از اصحاب ابوعلی لایحه بود و در اول شهادت در بغداد بود پس بجمعت احمد بن عبدالعزیز و دایم بن ابی دلف هجلی

پیوسته و ندیدی آمد و میکرد و او را رسالتی گزیده است و حیزة اصفهانی ذکر او آورده است و احمد را رسالتی لغیه است و ابوالحسن احمد این سید آن رسالت را در کتابی که در رسالت تدوین کرده است آورده است و احمد را هشت کتاب از انشاء خویش در دهانه هست و رساله در پیری و خضاب و شعر بسیار و نیکو دارد . و از شعر اوست در باره احمد ابن عبدالبریر عجبی .

بری ما خبر ما بیدر اوائله  
حتی کأن علیه اوحی قدزلا  
رکن من العلم لا یبقوا المعاطلة  
ولا یعید وان ابرمه جلا  
اذا مضى العزم ام ینکت حریمه  
و یب ولا یغیب منه نقض ما قبله  
بل یشرح الحجة الصماء مطرقة  
من جبرها و یجعل الأضواء الهلا .

و نیز او راست در حق احمد .  
اذا ما جنی الجنای علی جنایة  
عفا کر ما عن ذنبه لا تکرما  
و یوسه رقفا یکنو نبطه  
بود بری القوم لو کان جرمه  
و هم او در باب ذی زنی موسوم بجمدان  
گوید .  
جلار یا قوم من جمدان و التهورا  
حمار : یا سادنی من زامرانی  
فما یبانی اذا ما ذنب و مقلا  
بدا صاحب دار او یضیفان  
ینهی الرجال بزممار فان سکروا  
الهی انشاء بزمماره زانی .  
و باز احمد راست .  
سکرو انما تسمع و تلام  
ما لعل مع الحدیث عظام  
لوانتی فایض تقویت قضیه  
ان الحدیث مع الفناء حرام .  
و حمزه گویند بسال (۳۶۰) احمد ابن بنتها از شهر خویش مرآ بحوانه و در سوخت (۹۸) مال داشت .  
دنیا مفیة من اثری بوا عدم  
و انما تقضی من بعدها بدم  
ذی التوب لا هن اللب مشر  
ذی بزود هم مها النجی عنم  
و انما یسمی فضل الرزق مختهما  
و ماله غیر ما قد خطه انقام  
که خاشع ذی عون الناس منظره  
و انما یعام منه غیبه عموا .  
و باز گویند در سال صدیم هر خوش این آیات گفت .  
حیا الدهر من بعد استعانه ظهری  
و اقصی انی ضمه اح فریانه عمری  
و رب الا می کل عضو و مفعل  
ومن ذانی برقی سلیمان علی الدهر .

و هم حمزه گویند احمد ابن علوی را قصیده است هزار بیتی و آنگاه که آن قصیده ابی حاتم سجستانی را مرثیه گرداند شکفتی نمود و گفت ای مصریان مردم اصفهان بر شما چهره شدند و مطلع قصیده این است .  
ما یأی عینک نرة الانسان  
عبری المعاط سقریة الاجقان .

و احمد ابن علویه راست در هجاء الموقی آنگاه که اصبخ رسولی با احمد ابن عبدالعزیز عینی گسیل داشت و ارسال فوحی از حبش او را درخواست .  
اذنی رسالت و اوصل کتبه  
واتی باسر لاینا لك معضل  
فان اطرح منک اصیهان و عرها  
و ابعث بعسکرك النخیس الجفعل  
فماست ان جوابه و خطابه  
عض الرسول بظفر ام المرسل . انتهى  
معجم الادهاء حاسما و کلوث حله دوم صفا (۳) . ابن التدییم گویند که او کاتب بود و عربی شعر نترمی گفت و دیوان او بیجا و در فاست و رجوع بروایات الجنات صفا ۸۰۸ . شود .

**احمد** [آ م] ابن علی . رجوع به ابن سافانی احمد . . . . .

**احمد** [آ م] ابن علی . رجوع به ابن مأمون شود .

**احمد** [آ م] ابن علی . مکتبی به ابی بکر میسونی برزندی . رجوع به احمد بن علی الهمزنی . . . . .

**احمد** [آ م] ابن علی . رجوع به احمد یونی . . . . .

**احمد** [آ م] ابن علی . رجوع به ظاهر بنغی شود .

**احمد** [آ م] ابن علی . رجوع به مروزی سرقندی . . . . .

**احمد** [آ م] ابن علی . رجوع به تعالی اندوله ابونصر احمد اول بن علی و آل افراسیاب شود .

**احمد** [آ م] ابن علی . او راست کتاب شرح التل و دیرونی در کتاب الجواهر از ارواات کند . و محشی جاهر گویند . معضل است که وی همان رهائی موسوی صفا ۴۱۰ باشد و یک کتاب از شاد قوت جلد اول صفا ۲۴۶ از جاع کرده است . رجوع به انجمن جاب جلد و آباد صفا ۱۰۶ شود .

**احمد** [آ م] ابن علی مدوح سوزنی ستوده غان و نکوسرت احمد بن علی که چون هنی است سیرت جوامع است به سان سوزنی .

**احمد** [آ م] ابن علی . وزیر امیر قومی مکتبی به ابی القاسم . در ضمیمه ترین ندیة شوچهری کتابخانه مؤاب در قصیده

مردف به (کنده‌سی) این بیت آمده است  
 بر هر کسی لطف کنه و لطف بیشتر  
 بر احمد ابرقومی احمد کند همی  
 و در نسخ دیگر احمد بن قوس و احمد بن  
 قوس آمده و ظاهر آهمان (احمد ابرقومی)  
 صحیح است و باقوت در مجمع البلدان آرد  
 والی ابرقوم هذمه نسیب الوزیر ابو القاسم  
 علی بن احمد الابرقومی وزیر بهاءالدوله  
 بن عضدالدوله بن بویه . و در تاریخ انورس  
 ماده ( ب ر ق ) در ذکر منسوبین به  
 ( ابروم ) آرد ، منه ابو القاسم علی بن احمد  
 الابرقومی الوزیر بهاءالدوله بن عضدالدوله  
 بن بویه و در حاشیه نوشته شده ، قوله علی  
 بن احمد کذا بخط الشارح موافقاً لکافی  
 باقوت و الشی فی المتن المخطوط احمد بن  
 علی . و بنا بر این ظاهر است این فسیله از  
 منوچهری نیست بلکه متعلق بشاعر است از  
 دربار دیلمی . و فریفته دیگر هم منسی و صدم  
 سلاست این فسیله است که بدینگونه شمرهای  
 منوچهری هائده نیست . و رجوع به ابو القاسم  
 احمد بن علی . . . شود .

**احمدیه** - [ ا م ] این علی معروف به این  
 وحشی و مکنی به ابی بکر . رجوع به این  
 وحشیه شود . و کتاب الادوار لکنیدانیین  
 اخراج این وحشیه را موفق السیدین بن  
 المطران المختار کرده و در رجب سال  
 ۵۸۱ هـ از آن فراق یافته است و موفق السیدین  
 عبد اللطیف یندانی بکتاب او توجه داشته  
 است . رجوع بیون الانباء ابن ابی اصیبه  
 جلد دوم صفحه ۱۸۱ و ۲۰۴ شود و نیز  
 وی کتاب السوم باروقای نبطی که دانی را  
 بهر بی نقل کرده است .

**احمدیه** - [ ا م ] این علی ( امیر . . . )  
 مکنی به ابی انبیس . ابو بکر محمد ابن  
 زکریای رازی کتاب ( مناقع الامتیه و  
 دفع مضارها ) و نیز ( مقاله فیما خلطه  
 فی آله لم صار من قل حظه من الانسان طال  
 عمره ) را بنام او کرده است . رجوع به  
 بیون الانباء جلد اول صفحه ۳۲۰ و ۳۲۱  
 شود .

**احمدیه** [ ا م ] این علی مکنی بابو بکر رازی  
 رجوع به رازی ابو بکر احمد . . . شود .

**احمدیه** [ ا م ] این علی الابرالقومی  
 محدث است و از مسند روایت کند ( نوح  
 المروس ماده خ ی ط ) .

**احمدیه** [ ا م ] این علی ابن ابراهیم ابن  
 الریزر القسانی الاسوانی المصری ، ملقب  
 مرشد و مکنی بابو الجحین . او را در سال  
 ( ۵۶۲ ) بخره بکشند . و او کاتب شاعر ،  
 فقیه نجوی ، انوی باشتی ، عربی مورخ ،  
 متطقی مهندس و عارف بطلب و موسیقی

و متفنن در نجوم بود . منقی گوید ،  
 قاضی ابوالحسن (؟) احمد ابن علی ابراهیم  
 حسانی اسوانی قطعه زبل از گفته های  
 خورش بر برای من اذشار کرد .  
 صحبتا اسدنیانا بما بخلت به  
 علیتا و ام تعفل بجل امورها  
 فیما لیتنا لدا حرمنا سرورها

و فیما اذی آفاتها و شرورها .  
 و باز گوید این ابن الزبیر در فضل و  
 آگاهی بفتون کثیره علوم یکی از افراد  
 روزگار است ، و از خاندانی بزرگ و  
 توانگر از صمد مصر است . و بی اختیار  
 وی ، او را تولیت نثر اسکندریه و دوا این  
 سلطانیه داده بودند . و او را تألیفی بنظم  
 و شریعت بوجودت ناطقین و ناطقین لوائل  
 و او را ظلماً و صدوائاً بجرم سال ( ۵۶۲ )  
 بکشند . و از کتب اوست ، کتاب منیه ،  
 الانعمی و بلغة المذمعی و آن مشتمل علوم  
 کثیره است . کتاب المفاعلات ، کتاب جنان  
 الجنان در صفة الاذهان در چهار عمده حاوی  
 شعر شعراء مصر و آذان که بهر در آمده اند .  
 کتاب الهدایا و الطرف ، کتاب شفاء الفیته  
 فی صفة القیفة ، کتاب رساله نحو خبیب  
 و رقة ، کتاب دیوان شعراء نوحه و رقة .  
 موله او پیشه اسوان بود و آن شهر است  
 بصید مصر و از آنجا به مصر هجرت کرد  
 و در آنجا اقامت گزید و بخدمت ملوک مصر  
 پیوست و وزراء وقت را مدح گفت و نزد  
 آنان تقدم یافت و او را وقتی بوسالت  
 بهمن فرستادند سپس قضاء بمن دادند و قاضی  
 قضاة الیمین و داعی دعاة الیمین منتخب شد و چون  
 کار بر او مستقر گردید وی راهوای خلافت  
 حاکم و گسرومی ویرا اجابت کردند  
 و بغلات بروی سلام کردند و سکه بنام وی  
 زدند که بر پیشروی آن عمل هوانشا حدائش الصمد  
 بود و بر روی دیگر الامام احمد ابوالحسن  
 احمد . سپس او را دستگیر کردند و بایند  
 بقوس بردند و کسی که هنگام دخول او  
 بقوس ویرا دیده بود حکایت کرده  
 که در اینوقت مردی در پیشایش ابوالحسن  
 رفت و ندا میداد هذا صد السلطان احمد  
 ابن الزبیر . و روی احمد پوشیده بود ، ابدار  
 الاماره رسیدند و در اینوقت امر بر قوس  
 طرخان سلیط بود و میان این امر و ابن الزبیر  
 کینه دیرینه بود پس گفت او را بمطبخ  
 محل شغل قندیم او دارید . و با دوت گوید  
 احمد ابن الزبیر از پیش وی تولیت مطبخ  
 داشته است و شریف اخفش در ایاتی گفته  
 بهالحاج ابن زراره خطب کند ، اشاره بانمضی  
 کرده و گوید ،

یومئذ علی الشبلی اشکاه  
 فیصبح هذا لها اذا

اقام علی المطبخ ابن الزبیر  
 قولی علی المطبخ المخطبا .  
 و مکنی از حاشرین امیر را گفت خوب است  
 با این سرد حسن رفتار صل شود چه برادر  
 او حسن انتهلب ابن الزبیر را نزد صالح  
 ابن ذریک قریت و مکنی است و باشد که او  
 از برادر شفاعت کند و آنگاه تورا خطب  
 باشد و گوید بیش از یک یا دوشب نکشید  
 که پیاده صالح در رسید بانام بطرخان و در  
 آن امر باطلاق و احسان ابن الزبیر کرده  
 بود . و طرخان ویرا از زندان مکرما  
 بیاررد و قافل گوید دیدم که این الزبیر در  
 مجلس برتر از امیر طرخان می نشست . و صلت  
 تقدم ابن الزبیر در دولت مصریه در اول  
 چنانکه شریف ابوعبدالله محمد ابن ابی محمد  
 عبدالمزیز ندیمی حسنی سعیدی از زهر  
 الدونه مراد روایت کرده این بود که ابن الزبیر  
 پس از مقتل ظافر و جلوس قائم به مصر در  
 آمد باید همی زنده و ضلیلهانی پیشین بوی نام  
 حاضر گردید و شعراء دواک نیز حاضر  
 آمده بودند و هر یک سرنامی خوش بخواندند  
 و در آخر ابن الزبیر بیای ایستاد و فسیله را  
 که اولش این بیت است ،

ما للرباض قبل مسکرا  
 هل سقیمت بانسین خمرها  
 شواندن گرفت و چون بدین بیت رسید ،  
 اشکر بلاه بالعراق و کربلا به مصر اخری .  
 اشکها از دیده ها روان گردید و شور و غم بر  
 در قصر افتاد و ضجه و عویل برخاست و او  
 هر سو عطابا بچای وی روان شد و او با  
 مائی واقف که امراء و خدم و حضارای قصر  
 ویرا دادند بخانه باز گشت و از جانب وزیر  
 نیز جمله از حال بدشکل او فرستادند و بدو  
 گفتند اگر هزاره مائو نمی بود خلق نیز  
 بشو فرساده شدی . و این از مر باجلاک  
 و فضل و مترات وی در علم و نسیب قبیح  
 منظر و سیاه بشه و زشت روی و بدخلقت  
 و کوتاه بالا بود و امی سعلبر و پستی یخ  
 و خفه چون رنگبان داشت و شریف  
 مذکور از بدو خود مرا حکایت کرد که  
 وقتی من و رشید ابن الزبیر و فقیه سلیمان  
 دینمی در قاهره بیکه خانه مسکن داشتیم  
 و در وقت ابن الزبیر در عقولان شباب و  
 این صبا و هیبت صبا بود و روزی بیرون  
 شده بود و بار گشت وی دیر کشید تا بمطعم  
 روز بگذشت و چون بیامد عات بجزای وی  
 پرسیدیم او نسیب کرد و گفت از ما سرای  
 امروزین من میرسد گفتم تا کز سر بایست  
 سبب این بر دیری غیبت باز گویی و او امتناع  
 میوزد تا آخر از پس الحاج ما ، گفت  
 امروز از فلان موضع میگشتم و در وقت



زای حیوان خوش قد و بالا و نیکو شمائل  
 بر من گذر کرد و با نظر آزمندی در من  
 نگریدم من با خود گفتم که من به چشم دی  
 خوش آمده ام و خویشتن را فراموش  
 کردم و او بگوشه چشم اشارتی کرد من  
 دنبال دی گریتم و او از کوچه بکوچه و  
 از برزنی بیرونی مرا با خود برد تا بهانه  
 در آمد و بمن اشارت کرد و من به خانه  
 داخل شدم تقاب از روئی چسبون بدر بر  
 گرفت و دست بردست زد و پانک کرد  
 پاستالدار دختر کی مانند پاره از قصر از  
 خانه برین بزر آمد و بدو گفت اگر بار  
 دیگر در دست شای تری این حضرت قاضی  
 دهم تا بخوردت سپس روی با من کرد  
 و گفت لا اهدنی الله احسانه بفضل سیدنا  
 القاضی امام هغه هزم و من عذاب و خاسر  
 خجیل و سر افکنده بیرون شدم و از پس  
 شرم زدگی راه خود گم کرده بودم .  
 و باز شریف گوید که شی در مجلس صالح  
 ابن رؤفک گروهی از فضلاء کرد آمده  
 بودند و صالح مسئله در لغت طرح کرد و  
 هیچکس جز ابن الزبیر جوابی ندادند  
 و صالح را خوش آمد و رشید ابن الزبیر  
 صالح گفت در هر مسئله که از من پرسید  
 مرا شمه افروخته ایی و این قاضی که از  
 حاضرین آنجلس بود این قصه میگفت .  
 ان قلت من انار حلة  
 ت وقت کل الناس فهنا  
 قبا صدقت فما الذي  
 اصغاك حتى صرت قاعا .  
 و اما هات فتل وی میلی بود که او بآمد .  
 الدین شیر کوه کرده و مکاتبات که با وی  
 خریدوست و این خبر بشاور وزیر مانند  
 رسید و این الزبیر را طلب کرد و او  
 باسکندریه پنهان شد و آنکه که صلاح .  
 الدین پرسف این ایوب باسکندریه کتجا  
 جست این الزبیر سوازه و صلح بخدمت او  
 پیوست و در رکاب او بچنگ در آمد و تا  
 زمانیکه صلاح الدین باسکندریه بود با وی  
 بود و آنکه که صلاح الدین از اسکندریه  
 برقت شاور وزیر که از پیش بروی تاخته تر  
 گشته بود بشدت بچسبوی ابن الزبیر  
 پرداخت تا او را بر صورتی که پیش ما  
 تحقیق نیوست است باقتند و او امر به  
 اشهار ابن الزبیر کرد و وزیر بر شتری  
 شانیدند ترحالیک بر سر روی کلاهی بار بست  
 و در آن نهاده بودند و پایتازی با وی همراه  
 کرده که پوی ششام برداد . و شریف  
 اندس مرا خبر داد از اسی الفصل ابن  
 ابی الفصل که وی ابن الزبیر را در این حال  
 شنبه دیده بود که این بیت میخواند :

(۱) نعت المعرم . مزگنوب .

ان کن عندك يا زمان بيا  
 ما تهيئ به الكرام اوتها .  
 و سپس ایهای وی بهم میخورد و تلاوت آن  
 میکرد و باز شاور امرداد تیس از اشعار  
 وی بمصر و قاهره یاور نندش و چون او  
 باویختگاه رسید بمشولی امر خویش گفت  
 بشتاب و مرا یاورن چه پس از این هیچ مرد  
 صکریمی وقت در حیات نکند و او را  
 یاورینند . و با شریف مذکور از قه حجج  
 ابن المسیح الاسواتی نقل کند که جسد  
 ابن الزبیر را در همانجا که آویخته بود  
 بخانه سپردند و روزگاری بر این بگذشت  
 تا شاور وزیر را بگفتند و جسد او را  
 کشتن بهسایه ای که ابن الزبیر را پداو  
 کرده بود بردند و چون گور او بگفتند  
 تن رشید ابن الزبیر در همان حدره  
 یافتند و شاور را با وی در یک گور کردند  
 و چندی پس او آن استخوانهای آندو را  
 بمصر و قاهره نقل کردند . و از شعر رشید  
 است در جواب قصیده برادر خود مهلب  
 که اول قصیده مهلب این است :  
 يا رب ان تری الا حبة يسوا  
 وحلوا فلا حلت . استازل منهم  
 و تورا فلا حلت الجوانح منهم .  
 ابن ایبات  
 و سر او تگفتوا انما العداة مسيرهم  
 و شباه نور الشمس الا بکتب  
 و نهدوا ارض العقیق عن الصبی  
 و توت جفونی ای ارض بسوا  
 ترا ان العذیب و اما فر مهجتی  
 نزلوا و غی قلب انهم خیموا  
 ما ضربم او دعوا من اودعوا  
 نار النرام و صموا من استعوا  
 هم فی العشا ان امرغوا او اشأ موا  
 او آیدنوا او انجدوا او آهوا  
 و هم مجال الفکر من قلبی دان  
 بد المزار فغفر عیسی معهم  
 احبابنا ما کن اعظم هجر کم  
 عندی و کن التفرق اعظم  
 غیتم فلا راحة ما طرق الکری  
 جفنی و کن مع جلد کم الدم  
 و زعمتم انی صبور بعد کم  
 عیبات لا لایتم ما قلتم  
 و اذا مثلت بمن اهدم سبابه  
 قلت الذین هم انشین هم هم  
 الاران بهجتی و بسفتی  
 وسطا سوبد او السواد الا کرم  
 لا ذاب لی غیر ابید اعرفه سوی  
 انی حفظت العهد اما خدم  
 فاقمت حین طعتم و عدت له  
 ما جرتم و سهدت اما نعم

یا محرقا قلبی بتار صدورهم  
 رقفا فیه نار شوق محرم  
 اصرت فیه نوب حبابه  
 لا تنظفی الا بقرب مذکم  
 یا ساکنی ارض العذیب سلیم  
 دمی افا من الغمام السرم  
 بدعت منازلکم و شط مزارکم  
 و هود کم محفوظه مدحتم  
 لا اوم للاعباب قیما قد جنوا  
 حکمتهم فی مهجتی فتصکروا  
 احباب قلبی افسرده پذیر کم  
 فطالما سفظ الوداد السلم  
 واستخبروا ریح الصبا تحیر کم  
 عن بعض ما بقی الفؤاد المعرم  
 کم غلامونا قادرین و مالبا  
 جرم و لا سبب بمن یظلم  
 و رحلت و بدعتم و ظلمتم  
 و نایتم و قطعتم و هجرتم  
 عیبات لا استوک ایدا وهل  
 یلوعن البیتا انحرام محرم (۱)  
 و اما الذی و اصنت حین قطعتم  
 و حفظت اسباب التهوری ازختم  
 جاز الزمان علی ما جرتم  
 طلما و مان العسر اما ملتم  
 و غدوت بعد فراقکم و کالنی  
 هدف یر بجانیه الایهم  
 و نزلت مقهور الفؤاد بیدلم  
 قل الصدیق بها و قل الذرم  
 فی مفر خلقوا شعوس بهائم  
 یصدی بهانکر النیب و بهم  
 ان کور مرالم بکرموا او علموا  
 ام یعلوا او خو طبولم یفهموا  
 لا یغنی الا داب عندهم و لال  
 احسان یرف فی کثیر منهم  
 صم عن المعروف شی یسموا  
 معر الکلام فیقوموا و یفهموا  
 فانه یفنی عنهم و یزید فی  
 زعدی اوم و یفکاسری منهم .  
 معصم الا ذاب حله (۱) صفحه (۶۹۶) چاپ  
 دار گلپوت . او ویدر ویدش منقب بقاضی  
 الرشید بوده اند . و رجوع به ابن زبیر  
 ابوالحسن احمد . . . شود .  
 احمد [ ۱ ] ابن علی ابن ابراهیم  
 قمی بر صاحب تفسیر مشهور بنام علی بن  
 ابراهیم . و شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن  
 ابی الحسن مشهور با این بابویه کتاب الفقیه  
 را از دهه از افاضل منجمه صاحب ترجمه  
 روایت دارد (روضات الجنات صفحه ۵۹۶ هـ)  
 احمد [ ۲ ] ابن علی بن ابی اسامه  
 مکنی به ابی العدیث . او راست معرفه  
 شرف الملوک .  
 احمد [ ۳ ] ابن علی بن ابی اسحق

ابراهم . رجوع به ابوالحسن احمد . . .  
 شود .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی بن ابراهیم یزید  
 عابدی . مکنی به ابی العباس اندلسی ثم  
 الیوردی (۱) اوراست بهجة المہج فی بعض  
 فضائل الطائف ووج . ( کشف الظنون )  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی ابن جعفر  
 محمد ابن ابی صالح بیہقی مقرئ نعوی .  
 مکنی به ابو جعفر ، معروف به ابو جعفر  
 باکاب تمییز فارسی . امام ابو الذمفر  
 عبدالرحیم ابن ابی سعد سمانی از پسر  
 خود روایت کند . که مولد بیہقی در حدود  
 سنہ ۴۷۰ است . و وفات او پسہ سلخ  
 رمضان سنہ ۵۴۵ . باشد . وی در  
 قرآن و تفسیر و نحو و لغت امام بود و  
 تصانیف او در این فنون در بلاد منتشر است  
 و گروهی از نجباء صحابہ وی گردند و جماعتی  
 نزد وی دانش فرا گرفته و او ملازم خانہ  
 خویش بود و جز برای ادای فریضہ در  
 مسجد قدیم تیشابور از خانہ بیرون نمیشد  
 و پدیدن کسی غیرت و مردم برای تعلم  
 و تبرک بیخانہ او میشدند . او از ابانصر  
 احمد بن محمد بن سعید القاضی و ابانصر  
 علی بن الحسن بن العباس الصندی الواعظ  
 وغیر آنان سماع داشت . تاج اندین محمود  
 ابن ابی الہمالی حواری ، در مقدمہ کتاب  
 ضائفة الادب آورد کہ احمد ابن علی بیہقی  
 در ادب و قرآن امام بود و کتاب صحاح  
 در لغت ، را ، پس از قرأت بر ابو الفضل  
 احمد ابن محمد میدانی و کتابهای بسیار  
 دیگر حفظ کرد . و از جمله تألیفات او است  
 کتاب المحیط باغات القرآن و کتاب بتایع  
 اللغة کہ در آن کتاب صحاح را ، مجرد از  
 شواهد ، با بسیاری از قواعد و قواعد تہذیب  
 اللغة و الشامل ابی منصور جہان ، و مقایس  
 ابن فارس جمع کرده است و آن کتابی  
 بزرگ است و حجم آن نزدیکہ حجم  
 صحاح باشد . و نیز او راست ، کتاب تاج  
 المصادر ( دولت عربی ترجمہ فارسی ) و کتاب  
 المحیط بنعم القرآن و علی ابن محمد ابن  
 علی جوینی در کتابش ابو جعفر گوید و در  
 آن مدح کتاب تاج المصادر کرده است ،  
 ابانصر یا من جعفر فضلہ  
 موارد منها قد صفت و مصادر

کتابک ذا لیل تا شب نیتہ  
 و انت به لیث یفغان خادر  
 لیست صد از الصبر یا بخر مصدر  
 مصادر لانتهی الیہا المصادر  
 نقل لرواق العسل و الادب انتہوا  
 الیہا و تعوالری منها باندروا .  
 و رجوع بمعجم الأدب ، ج ۱ ، از ص ۴۱ تا  
 ص ۴۶ ، شود .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی ابن ابیطالب  
 طبری ساوری معروف به شیخ طبرسی (۱)  
 مکنی به ابی منصور . فقیہی از مردم ساری  
 مازندران . و اوشیح . محمد ابن علی ابن  
 شهر آشوب سردی مازندران است . اوراست  
 کتاب الاحتجاج . کتاب الکافی در فقه و  
 کتاب مفاتیح العنایة ، و کتاب تاریخ الانبیا .  
 و کتاب فضائل الزہراء و غیرہ و کتاب احتجاج  
 او شامل جملہ از احتجاجات رسول صلوات اللہ  
 علیہ و آتہ کبار و اصحاب آنان است یا  
 کفار و مخالفین و در آخر آن توہمات بسیاری  
 باشد کہ از ناحیہ مقدسہ بیرون آمده است  
 خطاب به بعضی از کافر شیعه . رجوع بروضات  
 الجنات صفحہ ( ۱۸ ) شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن علی بن احمد . رجوع  
 به ابن فصیح در ذیل ابن لغت انه شود .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی بن احمد .  
 معروف باین قول القیسی الغضرائی متوفی  
 بسال ۴۲۰ ( روضات الجنات صفحہ ۷۸ ) .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی بن احمد .  
 اوراست کثیر البلاغ فی الاتشاء زبان فارسی  
 و مختصر است .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی بن احمد .  
 رجوع به احمد بن مہلب بن ابن الحسن  
 علی بن احمد . . . شود .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی بن احمد .  
 معروف به ابن سبکة شروانی و او مردی  
 فاضل و ادیب بود و صاحب تلخیص الآثار  
 ذکر او آورده است متوفی بسال ۴۰۵ . ( ۲ )  
 ( روضات الجنات صفحہ ۷۷ )  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی بن احمد بن  
 خلف انصاری غرضی معروف به ابن یارش  
 نعوی ، صاحب روضات ازبغیہ روایت کند  
 و او از اہلنہ ، کہ احمد بن علی امامی  
 نعوی و مقرئ و نقاد است و ابن زبیر  
 گوید او عارف با ادب و اصحاب و امام

نعوی متقدم و راوی مکرر است و از پسر  
 خویش اخذ روایت بسیار کرده است و در  
 بسیاری از شیوخ باید خود شریک است  
 و هم از ابی طلی غسانی و ابی عنی صدقی  
 روایت کند و از عارف با سائید و نقاد سائید  
 است اوراست کتاب الاختراع و فرائد آت و  
 مانند این کتاب نوشته نشده است . مولد او  
 در ربیع الاول سال ۴۹۱ و وفات در جدی  
 الآخرہ سال ۵۴۰ بوده است ( روضات الجنات  
 صفحہ ۷۱ ) و رجوع به ابن یارش . . .  
 شود .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی بن احمد بن داود  
 بنوی . اوراست ، قراند و لغوات فی فنون  
 حد واحد و شرح عروض الخرجیہ تألیف  
 عبداللہ بن محمد مالکی اندلسی کہ بسال  
 ۹۰۸ از آن قرأت یافت .  
**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی ابن احمد ابن  
 العباس النجاشی الالندی المعروف باین  
 الکنوئی و المکنی ابی احمد بن ابی العبد  
 او ابی العباس . نسب او بیہت و اسطہ به  
 عبداللہ نجاشی و ابی احوال منہی شود .  
 و عبداللہ همان صاحب رسالہ مشہورہ صادق  
 علیہ السلام است . ابو الحسن سلیمان الحسن  
 ابن سلیمان صہرشی فقیہ از مشاہیر شاگردان  
 شیخ طوسی در وصف او گوید کان شیخاً بقیانہ  
 صدوق اللہان عندنا من ذم و المؤمن الف . و  
 شیخ عبد اللہ بن جراری در ساوی آورد لا یضی  
 جلالہ عداً لرجل و عظم شاه و ضیغہ للرجال  
 وقد اعتمد علیہ کل من تأخر عنہ فی الجرح  
 و التعذیر بل لا یبعد ترجیح قولہ علی قول الشیخ  
 مع العارض کہ ان شیخہ تبع الاحوال . و  
 شہید ثانی در بعض مہراث از کتاب مسالك  
 گوید او ظاهر حال النجاشی انہ اضبط العداۃ  
 و عرفہم بجمال ذر جال . و سپید مہدی نجفی  
 در قواعد نثر جائیہ خویش گوید شاید احمد  
 ابن دہب ابن احمد الرقاع کہ نجاشی در  
 رجال خود ذکر او آورده است پسر هم و  
 برادر مادری او باشد . و در کتب توکھ  
 ابوالحسن یا ابوالعباس یا ابوالظہیر است  
 اختلاف است و بعضی گویند کہ شاید پسر  
 کتب مکنی بوده است . و او شاگرد  
 سید رضی و سید سہبانی است . و کتاب  
 رحلت خویش را با سید سہبانی  
 کرد و هم چند سبذرا پس از وفات او حسن

(۱) De Majorque.

(۱) در کلمہ طبرسی ( باطنہ مؤلف مقبول و باہ مفتوحہ ) مولانا مجلسی علیہ الرحمہ و صاحب روضات و دوست از جہما آقایی احمد یغان  
 بہستار را در تحقیقات بر تاریخ بہقی تحقیقات مفصلہ است و حاصل آنکہ طبرسی را بر خلاف مشہور باید بدیع طاب وراء و سکون راہ بروین  
 جہری خوانند و آن ، عرب تقریبی بکسر راہ است . لکن بیہج شہہ نسبت صاحب ترجمہ و ہم شاگرد او محمد ابن علی ابن شہر آشوب  
 ابن کلمہ باطنہ مفتوحہ و باہ مفتوحہ است چنانکہ مشہور اخراہ والسئہ قوم نیز همین است و آن نسبتی است بہ بصرستان و ساری . مانند  
 طبرخی کہ نسبت است بہ بصرستان و خوارزم در نسبت ابویکر خوارزمی محمد ابن عباس . و اگر طبرسی مسئلتی و با مراب فرس نیز  
 وجود داشته باشد آن موضوع دیگر است و مربوط بہ شیخ طبرسی و ابن شہر آشوب نیست . و اللہ اعلم .

داد . او راست ، کتاب و جال ، کتاب اعمال  
الجمعة ، کتاب فضل الشکوة ، کتاب انساب  
نشر ابن حجرین ، کتاب مختصر الاثر و مواضع  
النجوم کتاب العمیدین فی المصلحون ، کتاب  
التعظیم و قهر آن . و وفات او در هفتاد و هشت  
سالگی یثربه معلی آباد در جندی الاولی  
( ۴۵۰ ) بود . و جرح بر و منات الجنات و  
مجالس المؤمنین قاضی تورا و نجاشی احمد  
شود .

**احمد** [ ۳۰۰ ] ابن علی بن احمد ابوالعباس  
معروف به ابن رفاعی رجوع به ابن رفاعی  
شود .

**احمد** [ ۳۰۱ ] ابن علی بن احمد مشهوری  
مصری متوفی بسال ۱۰۳۸ . او راست و  
تعلیم انبیا کثر با تشبیه علی الجواهر .

**احمد** [ ۳۰۲ ] ابن علی بن احمد حلی  
معروف به ابن زین رمان او راست و اللقب  
الایرین اشرف فی النفاة ( کذا و نوله ، انتقاء )  
علم الرمن و الاثر .

**احمد** [ ۳۰۳ ] ابن علی بن احمد نجاشی .  
رجوع به احمد ابن علی بن احمد ابن العباس  
النجاشی و رجوع به نجاشی احمد . شوه .

**احمد** [ ۳۰۴ ] ابن علی بن احمد سجوی  
معروف به ابن نور . متوفی بسال ۷۳۷  
( روایات صفحه ۷۸ ) .

**احمد** [ ۳۰۵ ] ابن علی بن احمد مدائنی  
او راست ، نظم العطار و الفرائض اشراجه  
و تصبیه فی اثقرا آت . متوفی بدش ۷۵۰  
( روایات صفحه ۷۸ ) .

**احمد** [ ۳۰۶ ] ابن علی بن احمد  
رجوع به ابوالوارس احمد بن علی شوه  
**احمد** [ ۳۰۷ ] ابن علی بن احمد عیال  
میگالی . یکی از افراد خاندان آل میگالی  
او پدر ابوالفضل عبدالله بن احمد صاحب  
کتاب المستحسن است و رجوع به احمد بن علی  
میگالی ( امیر . . ) شود .

**احمد** [ ۳۰۸ ] ابن علی بن محمد مکنی  
بهایی القاسم که ابوحنیف بن منویة اصغریانی  
( زمانه قائل ای القاسم احمد بن علی ابن حرقلی  
ادبیه قاسم ) و ایضاً او کرده است رجوع به  
هون الایام جلد دوم صفحه ۲۶ شود .

**احمد** [ ۳۰۹ ] ابن علی بن پسران مکنی  
بهایی بکر صوفی . محدث است و از ابن  
انطیب طبری روایت دارد . وفات وی بسال  
۵۰۷ بود .

**احمد** [ ۳۱۰ ] ابن علی بن برهان مکنی  
بهایی انتجع معروف به ابن برهان فقیه .  
رجوع به ابن برهان یونانج . . . شوه .  
و او گفته است : عالمی را تقید بذهبی  
صورت باشد و نوری این قول را ترجیح  
داده است روز تاج العروس مانده ( بدوی )

( ۱ ) مقصود سال ۴۶۲ است .

آمده است ، واحمد بن علی بن برهان الفقیه  
صاحب الامام ابی حماد القرظی له اقوال  
مختارة فی المذهب و هو الثانی ذهب الی ان  
العدمی لا یلزمه التثبید بذهب و وجه الامام  
النوری .

**احمد** [ ۳۱۱ ] ابن علی بن یونس مکنی  
بهایی انبیا . از شیوخ طریقت است .  
مؤلف تاج المروی در مائة ( ب و ن )  
آرد ابوالعباس احمد بن علی انیونی صاحب  
شمس المعارف و لسمه شیخ الطريقة البهوانیة  
فی الاسماء و العرف .

**احمد** [ ۳۱۲ ] ابن علی بن تغلب بن ابی  
انفیا البصکر البغدادی الاصل و المشاهیر  
مشهور باین اسمانی حنفی و منقب بامام  
مظفر الدین یکی از رؤسای و کبار فقهاء  
حنفیه و مدرس آبان به مستنصریة بغداد او  
از اجلاء علم اصون و عربیت است و او  
در تاج و فصاحت و حسن خط آینی بود  
و شیخ شمس الدین اصغریانی ذکر او آورده  
و پس او را ستوده است و او را بر شیخ  
جان الدین ابن الحاجب تفضیل می دهد و  
میگوید او از ابن حاجب ذکی تر باشد و  
لیروز آشتی نیز در کتاب طبقات الحنفیه  
همین عقیدت دارد و از مستحبات اوست  
کتاب مجمع البصرین و ملتفی الثورین در  
فروع فقه حنفیه و در این کتاب میان مختصر  
قدوری و منظومه او جمع کرده است و از  
خود نیز خوانندی لطیفه بر آن افزوده است  
و در جلد کبیر شرح همین مجمع البصرین  
دارد و نیز او راست و کتابی بشیخ در  
اصول بنام نهابة الوصول الی هام الامور  
در این کتاب جمع میان اصول فخر الاسلام  
پروری و احکام اوستی کرده است و چنانکه  
در کتاب تاریخ اخبار البشر آمده است  
و طاعت او بسال ۶۹۴ بود ( روایات الجنات -  
صفحه ۸۹ ) و رجوع به ابن الداهانی احمد  
ابن علی ذین تغلب شوه .

**احمد** [ ۳۱۳ ] ابن علی بن ثابت مکنی  
بهایی انبیا و ملقب به شیخ جان الدین .  
او راست و عمده الفرائض و صمد انصار  
در حساب .

**احمد** [ ۳۱۴ ] ابن علی بن ثابت ابن  
احمد ابن مهدی الخطیب . مکنی ابی بکر  
و معروف به خطیب بغدادی . او خلیفین حافظ  
و یکی از مشاهیر ائمة ادب و بسیار تصنیف  
و از متبرزان حفاظ است و در بیان حدیث  
بوی ختم شده است و او از شیوخ عصر  
حویش پیاده و بصره و دیور و کوفه  
مدام داشت و آنکه که بسال ( ۴۱۵ )  
عزم زیارت خانه کرد در ایشاپور حدیث

شعیه و پس از دفع فتنه پسامیری خطیب  
بسال ۴۵۱ پیاده بازگشت و در آنجا  
اقامت کرد و تا ماه صفر سال ۴۵۷ مجموع  
کتابها و مصنفات خود را در آنجا روایت  
کرد و از پیاده به صور رقت و مدتی در آن  
شهر بود و در آن مدت گاهی زیارت  
بیت المقدس میشد و بصور باز می گشت تا  
بسال ۴۶۲ که بطرابلس و حلب شد و در  
هریک از این دو شهر روزی چند پیاده و  
در اواخر سال ۴۶۲ پیاده مراجعت کرد  
و در این هنگام تاریخ بغداد را روایت  
کرد و پس از یکسال در این شهر زندگانی  
را بدرود گفت . از شیوخ وی : ابوبکر  
برفانی و ازهری و غیر آنان باشند .  
تغلب ابن علی صوری گوید : ابوبکر  
خطیب مولد خویش را بسال ۲۹۲  
می گفت احساناً بیروز پنجشنبه ماه جمادی  
الاخری او خطیب گوید : آنکه سکه  
بزیارت خانه توفیق یافتم ، از آب زمزمه  
سه کف ، نوشیدم و بر طبق روایت از  
رسول ص مه حاجت از خداوند بخواستم ،  
انگشت اینکه تاریخ بغداد را در وقت ادب روایت  
کنم سوم اینکه در جامع منصور املاء حدیث  
کنم سوم اینکه مدفن من نزدیک کور بشر  
حالی باشد . و چون پیاده بازگشت ( ۱ )  
و تاریخ بغداد روایت کرد ، جزئی از  
کتاب بر پندش افتاد ، که خطیقه ، التمام  
بامر الله ، آنرا مدام کرده بود و جز  
مزبور را بر گرفت و قصد خبیثه کرد و  
خودستار اجازة خواندند این جزء شد ،  
خلیقه گفت این مردی بزرگ است او را  
بسماع از من نیازی نباشد و باشد که او را  
حاجتی است که بدین وسیلت جسته است  
از وی پرستند آنچه حاجت دارد و پر سینه  
خطیب گات حاجت من آنستکه در جامع  
منصور املاء حدیث کنم . خلیفه نقیب انقباز  
گفت ای ابن اجازت بداد این صبا کر از  
اسماعیل بن ابی حمید صوفی آرد که در  
پیش کور بشر ابوبکر احمد ابن علی طریقی  
خود را کوری کند و در آنجا سالها ختم  
قرآن کرده و دعاهای خوانده بود و چون  
خطیب زنده گوی بدرود گفت و بوسیت وی  
خواندند چند خطیب در پیش کور بشر  
بندک مبارک طریقی ابا حکرت و گفت  
این گوید من است ، و من آنرا گفته و در  
آن چند ختم قرآن کرده ام ، و کسی را  
در آن حالی دفن کردن ، اجازت ندارم ،  
اسماعیل گوید : این خبر پیدامن برداشته  
و او به طریقی گفت ای شیخ اگر بشر  
زنده میبود ، تر و خطیب بر او در دنیا مدینه

کدام يك يهاوی اومی تشبیه تو یا خطیب؟  
 طریقی گفت خطیب . بسوم او را گفت  
 هنگام مرگه نیز چنین شاید و او از تو  
 شایسته تر است . طریقی بدین گفته فل  
 خوش کرد و رضا داد . مومن ساجی گوید  
 بعد از دارطانی به بغداد . حفظ از خطیب  
 نبود و در منتظم آمده است که  
 که خطیب در مکه ابو عبدالله ابن سلامه  
 قضای را دیدار کرد و از او حدیث شنید  
 و صحیح بخاری بر کریمه دختر احمد مروزی  
 در پنج روز به او تدریس و بیستاد باز گشت و  
 به رئیس الرؤسا ابی القاسم بن مصلح وزیر  
 القاسم بمرافقه پیوست . در این هنگام  
 برخی از یهودان نامه در باب اسفاط جزیه  
 از اهل خبیر آورده بودند و معنی بودند که  
 از یغیر است بخط حنی ابن ابی طالب و  
 شهادت صحابه . رئیس الرؤسا نامه را  
 با یوبکر خطیب نمود . خطیب گفت این  
 نامه مزور است . گفتند از کجا درستی ؟  
 گفت در این نامه شهادت معاذ بن ابی  
 سفیان باشد و او در روز فتح اسلام آورده  
 و فتح خبیر پس منتم هجرت بوده است .  
 و شهادت سعد بن معاذ در این نامه است  
 و وی در روز جنگ خندق . سال پنجم  
 هجرت . مرده است . و این اسنباط او  
 وزیر را پندیده آمد . محمد بن عبد الملك  
 محمدانی آرد که رئیس الرؤسا قصه گویان  
 و معاذ را گفته بود حدیثی را حقه از  
 یغیر نقل میکنند نعمت باید بر خطیب  
 عرضه دارند و پس از اجازت او برآرد  
 کتبی آنرا را رخصت دهد و رو گذارند .  
 و در کتاب المنتظم آمده است که در فتنه  
 بدامیری خطیب پیشه آن شد و از بغداد  
 برون آمد و بشام رفت و در دمشق اقامت گزید  
 و سپس بصور و از آنجا بخراسان و  
 حلب شتافت و پس از آن . سال ۴۶۲  
 بغداد باز گشت و پس از یک سال در آن شهر  
 در گذشت او را ست پنجاه و شش تصنیف  
 قابل النظر که از آن جمله است تاریخ بغداد .  
 کتاب شرف اصحاب الحدیث . کتاب الجامع  
 لاخلاق الراوی و آداب الدامع . کتاب  
 الکفایة فی معرفة علم الروایة . کتاب المطلق  
 و الموقوف . کتاب الذائق و الملاحق . کتاب  
 تنقیح المتشابه فی الرسم . کتاب فی التلخیص .  
 کتاب الفصل و الوصل . کتاب التکمیل فی  
 بیان المجهل . کتاب الفقه و المنفقه . کتاب  
 الدلائل و الشواهد علی صحف الممنون بالیقین  
 مع الشاهد . کتاب فنیة المقتبس فی تمییز  
 الثانیس . کتاب الاسماء السبعة فی الانیاء  
 بالحکمة . کتاب الموضح و هو اوامع النجم  
 و التریق . کتاب الذم و الثنف تکملة المختلف  
 و التوفیق . کتاب نهج الصواب فی ان التسمیة  
 من فائده الکتاب . کتاب البحر بانسب .  
 کتاب الخبل . کتاب رافع الازتیاب فی القلوب

من الاصماء و الالقاب . کتاب القنوت . کتاب  
 التییین لاسماء المدلسین . کتاب تمییز الزبید  
 فی متصل الاسانید . کتاب من وفق کتبه  
 اسم ابیه . کتاب من حدث فنیس . کتاب  
 روضة الآباء عن الانیاء . کتاب الرحلة  
 فی طب الحديث . کتاب الروایة عن مالک  
 ابن انس . کتاب الاحتجاج للشافعی فیما  
 اسند الیه و انزل علی الجاهلین بعضهم علیه .  
 کتاب التوفیق لشمس الرؤسا . کتاب  
 اقتضاء العلم العمل . کتاب تفتیح العلم . کتاب  
 التوفیق فی علم النجوم . کتاب روایات  
 الصحابه عن التاییین . کتاب صلاة التبیح .  
 کتاب مستقیم ابن همزه جزء . کتاب النبی  
 عن صوم یوم الثلث . کتاب الاجازة للمعلوم  
 و الامجهول . کتاب روایات السنة من التاییین  
 کتاب الذخیره . کتاب الطفلیین . کتاب  
 الدلائل و الشواهد . کتاب التنبیه و التوقیف  
 علی فضائل الشریف . ابن الجوزی گوید  
 تصانیف او این است که گفته شد و هر که  
 در آنها نظر کند قدر و مرتبه او دانند چه  
 آنچه که برای وی فراهم شده است . حفظ  
 از او را . چون در فتنی و تحیر از او  
 فراهم نبود . ابوسعید سمعانی گوید . حفظ  
 پدر خود خواندم که از ابوالحسن ابن  
 الطیوری . پنداد . شنیدم که او میگفت  
 بیشتر کتابهای خطیب . جز تاریخ بغداد  
 از کتب صوری گرفته شده است و صوری  
 آنها را شروع کرده بود و بیابان نرساید .  
 و این صوری را . در صورت . خواهری بود  
 که پس از مرگ وی . دوازده عدد کتاب  
 نزد آن خواهر . از وی بجای ماند . و  
 آنگاه که خطیب بشام رفت از آن کتابها  
 بدست آورد و کتابهای خود را از آنها  
 تألیف کرد . و در باب مرگه صوری گوید  
 یحیی که او را گزندیشتر زهر آلودی داده  
 شده بود که دیگری را با آن زنده و  
 یزیدت با شتاب با آن صوری را فصد کرد و  
 او بدان زهر پدید و ابن الجوزی آنگاه  
 که این حکایت شنید گفت . بسا میشود  
 که شخصی روشی را وضع ویردی میکنند  
 و در هر جان خطیب را در کار خویش قصوری  
 نیست و او بر مسلم حدیث حریص بود و  
 حتی هنگام راه رفتن جزئی بدست داشت  
 و عطائه میکرد و بیکو غرامه و فصیح  
 لهجه و ادب بود و شعر نیکو میگفت . و باز  
 ابن الجوزی گوید . شمر ویرا از خط خود  
 او نقل کردم و از آن جمله است  
 امرت ما شجانی رسم دار  
 وقت بودا ولا ذکر الامانی  
 ولا ابر و نجیام اراق فعی  
 لاجل ته کری عهد انقوانی  
 ولا منک الهوی یوما فنادت (۱)  
 ولا عاصیته فنی عنانی  
 رايت فانه بدی انصافی  
 وما یلقون من ذل الجوان

قلم امله . فی و کم قبل  
 له فی اناس لا یحسی و جان  
 طلبت انما صحیح الود محضاً  
 سلیم الفیب مامون اللسان  
 قلم ارفد من الاخوان الا  
 نطقاً فی التیاهد والتدانی  
 و عالم دهرنا لا غیره  
 کری صوراً تروق بلامانی  
 و وصف جمیعهم هذا فما ان  
 اقول سوی فلان او فلان  
 و تالم اجد حراً یؤانی  
 علی ماتاب من صرف الزمان  
 صردت آنکرا لغراغ دهری  
 ولم اجزع لامتة دهانی  
 و لم الکلی الشدائد مستکینا  
 اقول لها الا کفی کفانی  
 و انکتی صایب المرود حود  
 و یبعا العیاش مجتمع العنان  
 ابی النفس لا اختار رزقا  
 یحیی بتر سبطی او سنانی  
 امر فی لظی باقیه یسوی  
 فلیمن و المذلة فی الجنان  
 و من طلب الممانی و ابنتها  
 انکر لها رجا بالحرب العوان  
 و نیز اوراست  
 لا تنجلن اما الیه یا از خرفها  
 ولا الذقة وقت عجلت فرحا  
 قال مر اسرع شی فی تقیه  
 و قوله بین اللخاق قد وضعا  
 کم شارب عدلا فیه منته  
 و کم قلک سیفانم به ذبعا  
 ابوالفرج گوید از پیش خطیب بر مذهب  
 احمد ابن حنبل بود . . . و سپس به مذهب  
 شافعی گرایید و در نهایت خویش برخلاف  
 حنفیان برخاست و در این اسم کار چند  
 نعت و افراط برد . چنانکه احمد ابن  
 حنبل را سید المجتهدین خواند و شافعی را  
 تاج الفقهاء نامید یعنی جنبه فقهات احمد را  
 ابتکار کرد و آنگاه که بشرح حدیث  
 کرایسی می بردارد گوید که کرایسی  
 گفت با این کودک چه توان کرد آنگاه  
 که گویم قرآن مخلوق است گوید بدست  
 است و اگر گویم غیر مخلوق باز گوید  
 بدست است پس روی اصحاب احمد کرد و  
 تا سرحد امکان بقدح آنان پرداخت . و  
 او را در ذم حنبلیان نهائی عیب است  
 و ابوالفرج یازده از فحشهای او را از حنبلیان  
 یادرد و سپس تاریخ کرده است و آنکه گوید  
 ابو زره طاهر ابن محمد ابن طاهر مقدسی  
 از پدر خویش او را اسمعیل ابن ابی الفضل  
 قومی . که از دانشمندان محدثین بود .  
 روایت کند که سه تن از صفای حدیث را  
 برای شدت تعصب و کمی تصانیف خود  
 تدارک . اما کسم ابو عبدالله . و ابونعم  
 اصقحانی و ابوبکر خطیب . ابوالفرج گوید

(۱) مار گلیوت : دلهله فؤادی

اسمعیل راست گوید چه از اذهان معرفت باشد زیرا که حاکم شیعی مسلط بود و آن دو در بکر در امر متکلمین و اشاعر - تمصب می نویسدند و این طریقه اصحاب حدیث را نبرد چه در حدیث ذم کلام آمده و شافعی این حدیث تا کید کند و گوید رای من در اهل کلام اینست که آنرا بر استرها نشانند و کرده شهر گردانند . و گوید خطیب و مالی بود و به انعام با مرثیه نوشت که این مان را به بیست ابدال رحمت کرده ام . و اکنون اهانت خواهیم ناکند میان همه پیش کشیم و انعام اجازت داد و خطیب آن مال را که دوست دینار بود میان اصحاب حدیث قسمت کرد ، و کتابهایی خود را هم وقف مسلمان کرد و آنها را به ابن النفل این خرمون (۱) میرد و این خرمون آنها را عسکر و صباخت و پس از وی پس او فصل تولیت آن کتب می کرد و در آخر آن جمله نوحانه فصل بسوخت . ابن طاهر گوید ابوالقاسم دیلمی از ابن عبدالوارث شریازی را پرسیدم که آیا قوت حفظ خطیب پوست تصانیف او بود ؟ گفت نه چه او سؤالات ما را پس از چند روز پاسخ میداد و اگر دو ترمیم آن اصرار میکردیم خشمگین میشد و تصانیف او هر چند مصنوع است لیکن هذب است و حفظ او با اندازه آن تصانیف نیست ، ابو سعید سمعی در ترجمه عبد الرحمن ابن محمد ابن عبدالوهدی از آرد که وی همه کتب تاریخ بخندد و جزیره ششم آن که مرکتشادش و نهار گران بر روی و کفن دفن او مانع شد از مولف آن ابوبکر خطیب بشند و عبدالرحمن گوید اذاعتیز - ششم میسر نشد چه خطیب شرط کرده بود که هر جزه کسی را از شاگردان فوت شود بر او اعاده نکند ، سمعی گوید آنکه که پسران با رکشتم ، نسخه از تاریخ بغداد بخط شجاع ابن عارس ذهلی الاصل بدست من افتاد که آنرا برای ابی غالب محمد ابن عبدالواحد قزاز نوشته بود ، و بر روی هر یک از اجزای آن عبارت است : سماع ابی هالب و پسر او ابی منصور عبدالرحمن و برادر وی عبدالمحسن نوشته شده بود و بر روی جزه ششم و جزه سی ام آن ، عبارت است : اجزای ابی هالب و پسرش ابی منصور ، دیده میشد ، و بین شجاع کتاب این کتاب ، از دانشمندان است ، پس باید گفت سماع در جزه او قوت شده است نه یک جزه ، و از خط ابی سعید سمعی و منتخب او از محمد شیوخ عبدالغریب ابن محمد نخعی دیدم که گوید ، و او آن حدیث احمد ابن علی بن ثابت خطیب ، که در بعضی قراءه پنداد خطی می کرد و از مردی بهیچ و حافظ لیکر همهمه به یکساری بود و هر گاه

او امیدیم او سلام بیفت میکرد لیکن در یکی از روزها او را متغیر گویند باختم و سلام نکرد و آنگاه که از من بگذشت یکی از اصحاب بمن رسید و گفت خطیب را دیدی که مست بود ، گفتم او را دیدم حالتی دیگرگون بود و از حال وی متعجب شدم و فداشتم که او مست بود یا نه و شاید انشاء الله توبه کرده باشد ، سمعی گوید با اینکه جماعت کثیری از اصحاب خطیب را در ایامم هیچک جز نخشی چنین چیزی از وی ذکر نکرده است ، و در مذیل آرد که خطیب در درجه قدما حفظ و اتمه کبار چون جری ابن عیین و علی ابن المدینی و احمد ابن حنیفه و طریقه آنان است و علامه زمان خود است و علم حدیث ، با غضارت و بهجت و نظارت یافت و او مردی بهیچ و وفور و تیز و خطیب و فقه و صدوق بود ، و در عینیت و گفتار و حج خود دقیق و حجت است نقل و خط او زیاده است و در خط شکل و ضبط را بسیار مراعات میکند و مردی حدیث خون و فصیح است در تحقیق و شوق درجه و رایت عسانی دارد ، و معرفت علم حدیث و حفظ آن بوی متمیز شده است و حافظ باو ختم شده اند و این مرد سماع را ، سال ۴۰۶ در بنارده سالگی آغاز کرد ، و نیز گوید که از بعضی منابع خود شنودم که یکی از اکابر به جامع دمشق یا صور ، در آمد و خطبه دومی عظیم دید و مدرس آن حج خطیب بود و او او حدیث می شنیدند ، آن بزرگ ، تا پیش خطیب بداند وقت و چنین میشود که از ابوهی مردم بیگفت اندر است ، خطیب او را گفت نشستن در گوشه جامع منصور باقی چند مرا دوست آید از این ایوهی ، و نیز گوید بهر ارباب الفتح مسعود ابن محمد ابن احمد ابی هر خطیب شنیدم که او از راه رسوبی معروف به لیلی روایت میکرد که در جامع صور نزد خطیب بود یکی از علوان در آمد ، و دیداری چند در آسپس داشت و خطیب را گفت فلان و نام یکی از محشمان برده ترا سلام رساند و گوید این را در بعضی جهات خود بکار بر ، خطیب گفت سرا حدیثی بدان باشد و روی در هم کشید ، علوی گفت آنرا در کار پس از باران خود کن خطیب گفت او را بگری که خود در کار هر کسی که خواهد کند ، علوی گفت چنین میباشد که آنرا از دست بندازی و دینارها بر زمین ریخت و گفت این سینه دینار است و خطیب بر روی خامت گویا سرخ کرده و سجاده خود بر گرفت و دینارها را آن بپاشاند و از مسجد بیرون شد ، فضل ابن لیلی گوید هرت خروج خطیب و داب آن علوی را که شست و دینارها را از زمین

و خلال خطیبها بر میچید ، هر گویا اموش نکند ، و نیز ، باستانی از خطیب روایت کنند که گفت ، به بیست سالگی روایت حدیث میکردم ، و شیخ ما ابوالقاسم از هری بیصره از من چیزی را گرفت و آنرا در تصانیف خود در آورد و این سال ۴۱۲ بود ، و نیز روایت کند که ابوالفضل ناصر سلامی گفت ابوبکر خطیب او صاحبان مروی بود و نیز گوید ابوزکریا یحیی ابن علی خطیب انوی مرار روایت کرد که پس از ۴۰۶ ، بدمشق خدمت امام ابوبکر حافظ بد آنجا رسید و درس او حلقه بزرگ بود که با تعداد هر روز گرد می آمدند و او برای آنان میخواند و من کتابهای ادبی مسوده او را بر وی میخواندم و هر گاه در کتابی چیزی پیش می آمد که اصلاح میخواست اصلاح میکرد و میگفت ، تو از من روایت خواهی و من از تو روایت طلبم و گوید ، در مناره جامع سکنی داشتم نیمروزی ابوبکر نزد من آمد و گفت دوست داشتم ترا در منزل تو بنیم پس بنشست و ساعتی سخن گفتیم سپس کافندی بیرون کرد در آن چیزی پیچیده ، و مرا گفت هدیه مستعد است و لا تو خواهم تا بدین نام شری و بر خاست و شد و من کاغذ بگشودم در آن پنج دینار صحیح مصری بود ، گوی دیگر نیز نزد من آمد و به باندازه بار پیشین یا بیشتر ، مرا کفندی داد و گفت با این کاغذستان و نیز گوید هر گاه خطیب در جامع دمشق حدیث میخواند آواز او در آخر جامع شنیده میشد و قرائت او عرب و صحیح بود ، و ابوطاهر احمد ابن محمد ابن احمد انسلمی حافظ اصفهانی در مدح مولفات خطیب گوید ،

تصانیف این ثابت الخطیب  
الدین القصبی الرطب  
تراها بذا (۲) حواها من رواها  
راضا تر کها راس الدنوب  
و داخل حسن ما قد صاغ منها  
بقاب العافظ الفطن الاراب  
فایة راحة و تمیم عیش  
یوایی کتب امانی خطیب  
و محمد ابن طاهر مقدسی گوید ابوالقاسم مکی این حدیث را در ایامی را شنید که میگفت سب رفتن خطیب از دمشق بصور این بود که پسری نیکو روی پیش وی آمد و وقت داشت ، و حکمی نام او را مرده و من از ذکر آن خود داری می کنم ، و مردم در این باب سخنها می گفتند ، و امیر شهر مردی راضی و متعصب بود ، این قصه بدو رسید و آنرا وسیله حمله به خطیب قرار داد ، و صاحب شرطه خود را امر کرد که شباهه از او بگیرد و بقتل رساند ، و این صاحب شرطه از اهل سنن بود ، در آن شب ، با

(۱) در حاشیه ، خرمون ، (۲) نعله ، از رواها من حواها عار کلبوت .

حعی از گمان خود خندوی کرد، و مخالفت  
 آمد. امیرنواست و او را گفت مرا بچنین و  
 چنان فرمان دادم اند، و ترا جازای اینم  
 جز اینکه از برابر خان شریف این  
 ابی الحسن علوی عبور کنیم و چون ما این  
 حد رسیده بودیم خان شریف و شطیب  
 چنان کردند و بدرون خان شریف شد و  
 صاحب شرفه نزد امیر وقت و صورتها جاری  
 میگفت. امیر، کسی پیش شریف فرستاد  
 خطیب را بوی فرستاد شریف گفت امیر  
 اعتقاد من در باب امثال اودالد، اما گشتن  
 وی معصحت نبلد. این مرد در عراق  
 مشهور است و هر گاه او را بکشی بگشتن  
 او در عراق و جمعی از شیعه کشته شوند و  
 مشاهد مقدسه خراب گردد. امیر گفت  
 پس چه مصاحبت بینی. گفت چنان چشم که  
 از این شهر بیرون رود. پس خطیب بصورت  
 وقت و مدتی در آنجا بود تا اینکه بینهاد  
 بازگشت و آنگاه امر که در این شهر اقامت  
 داشت. و نیز از شهر شطیب است  
 قد شایب راسی و قلمی مایه  
 کرالد هود عن الاسهاب فی الغزن  
 و کم زمانا طویلاً طلت احوه  
 نقل قولاً صحیحاً صادقاً المثل  
 حکم الهوی بترك الابان سائرة  
 و بورت اصب طول السقم و العفن  
 و حبك الشقی یعنی عن بناجه  
 و مع الاذن ان تعنی انی العفن  
 لا اسمع اللیل فی ترک التمس ایدا  
 سندی فمذک من همی و لا همی  
 من ادعی بالیپ لم یطهر دلاله  
 خطبه کتب قول بالعمل  
 و نیز اوراست  
 تغیب الخلق عن عیاش سوی غیر  
 حسنی من الخلق طرأ ذاک الامر  
 جعله فی فوائدی قد نسکه  
 و سار روحی و معانی عن مصحح  
 قالهمس اقرب عن فی تناولها  
 و قریة النعمه مهالوزی القفر  
 اریث تقبله يوماً تخالفة  
 قصار من خاخری فی غده اثر  
 و کم جنب رآه فیه ملک  
 و راجع المکر فیه ابی بشر  
 حدائق این وصف گوید که شیخ ابوالعز  
 احمد بن عبد الله این کلام را از آن شهرها از  
 خطیب استفاد کرد و گفت در او غایب است و این  
 الذنور است  
 الشمس شیخه و البدر بیکه  
 و الذنور صهلک الریحان من قبه  
 و من سری و طلام الیل معسکر  
 قوسه عن صیاد بصر بقریه  
 روی له الحسن حتی حار احسنه  
 لقصه و فی لادن بانیه  
 ذالم یل یحمر من خندوبه ثابته  
 و از همی قصر عن فحوی مدانه

بصغر القلوب فثابته مصارحة  
 مطیعة الامر منه لیس تعسبه  
 سائته زوراً یوماً فاعجزونی  
 و اظهر التذنب العقرون بالثیبه  
 و قال لی دون ما یضی و تطلبه  
 تناول الفلک الاطلی و دایه  
 رضیت ان یستر انشائی منه بان  
 اصبحت تعلم انی من عبیه  
 و ان یرکون فوائدی فی رید لکی  
 بیته بالهوی منه و یجوه  
 و نیز اوراست  
 بنفسی هائب فی کل حال  
 و ما لیسجه ذنب جناحه  
 حلفت هوده و رعیت منه  
 ذمما مثله فی من (۱) رهاه  
 حرمت و صاه ان کنت یوما  
 حری لی خاطر هوی سوانه  
 ولو تفری رهاه لیجان عسوی  
 خروج الروح فی طلبی رضاه  
 و نیز اوراست  
 سائر الهوی برمی علی تشو الخمر  
 و ذوالجزم فیه لیس یصوم مع السكر  
 و لیس فی الاحشاء حراقه  
 و امرته و غمی علی لوب الجور  
 اخیر کم یا اجناس انی  
 علیم باحوال الدجین ذوسر  
 سبیل الهوی سون بسیر سکره  
 و لکنه یضمر الی مستدرع  
 و یجمع اوصاف الهوی و لغوه  
 اعرافه مع ان وصل او شرفه الهجر  
 و نیز اوراست  
 الی کله شکو من زهانی سرایتا  
 رعت بسویم الیوف فی لمرض الوصل  
 اصابت بها نسبی دام اخص منسبی  
 و لو تشقی کلن احمل بالذمل  
 منی تدابلی بر نقل و قره  
 تحد فرتة الاحیاب شر امین المثنی  
 خطیب گوید ابوبکر بر قاتی نامه با من  
 به حافظ ابوامیم اصفهانی فرستاد و در  
 قسمی از آن چنین آورد: و قد غفد  
 الی عنک عمداً متعمداً دعوت ابوبکر  
 احمد بن و من ثبت اید الله و سلفه ایتس  
 من عرسک و سکتید من حدیثک و هر چه دانه  
 من ایه فی هذا الشان سابقه حسنه و قدم  
 ثامت و فیه به حسن رفتار حایه و فی ظاهره  
 و حاصله که ما نام رسول نکاتر من امده  
 انظارین له و یطهر لک منه حد الاجتماع  
 من ذمک مع التورع و الاحتیاط و صیحة التصبی  
 ما یجوز اذک موقه و یجمل عدک منزه  
 و با از حر اذا صحت من اذک بعد الصفة  
 ان یبذل له جابک و ان تشقر نه و تحمل  
 من ما هساد پورده من تفریح الاستکثار  
 او زیاده فی الاصهار فتمید حاصل السع  
 من العلف مار ساقل و توفروالی استحق  
 هم التخصیص و التخصیص و التخصیص ما

یله الکل منوبه  
 و رئیس ابوالغضاب ابن البراج در مدح  
 خطیب گوید  
 فان الخطیب الروی صدقا و معرفة  
 و اجزا ناس فی اهنه انکتبا  
 حسنی الشریعة من جاورها  
 بوشه و تلی انتلیس و انکتبا  
 جلاهما من بغداد فذودها  
 کزیده مخلصاً فح عسبا  
 و قام فی الناس بالفضائل مزویا  
 عن الهوی و زال انک و لریبا  
 منی نراک ابی بکر علی خفا  
 حون دکام یسع الوا کعبا سربا  
 و نکت فوراً و رضواناً و مغرراً  
 اذا یحقق و عداة و افترا  
 یا احمد ابن علی طیب مضطهما  
 دباه شانیک بالاوز احتفبا  
 ابوالانام گوید ابو محمد ابن الاکفانی  
 یقول نرا ابوالقاسم منکی ابن عبد السلام  
 مقدسی سر اوایت کرد که در بنده رمضان (۲)  
 شیخ ابوبکر خطیب در بنده بیمار شد  
 و تا غره ذی الحجه بسیاری وی سخت شد و  
 از او تا امید شد و وصیت کرد و کتابهای  
 خود را بتولیت ابن خورن وقف کرد و  
 هر آنچه داشت در راه صلی خیر صرف  
 کرد و میان طلبا و محدثین جهش فرمود  
 و بعد ویرا از حجره که از سمت نهر مدلی  
 به مدرسه خذامیه می پیوست بیرون بردند  
 و قتها مردم بسیاری بر جنازه او شییخ کردند  
 و از روی جسر عبور دادند و به جامع  
 منصور آوردند، فریض سزاه گوهی  
 فریاد میکردند این است کسی که از  
 یوسف دفاع میکرد، این است کسی که  
 دروغ را فرستاد رسول حق کرد، این است کسی  
 که حدیب رسول را حفظ کرد و جنازه  
 از محله کرب نقل شد و حلی عظمی تا آن  
 بود که رجوع به جمالاتا جانب منو کلیوت  
 ج ۱ از ص ۲۶۷ تا ۲۶۸ شود  
 و غرنامه دانشوران آمده است  
 صاحب تاریخ بغداد او علیه تبریز و حفاظ  
 محمد بن است در نقل اخبار و روایت آثار  
 و ضبط احادیث اصویب مصر و اطروقه  
 دور گز بود و در معرفت رجال و انتقاد  
 اسناد و حفظ اصول از حقه قبول بسیار  
 معرفت از حدیث لسان و سعه حق و سالت  
 شأن نفسی کامل داشت چنانکه ابن سعدی  
 در را بر سماعی وصف نموده گوید ابوبکر  
 الخطیب فی درجه انبیا من العظام و  
 الائمة الکبار و من علامتها انهم اکتسبوا  
 به هدایای عظامه و یجوز و تصادق کان  
 حوییا و قویاً سبلاً فقه صدره شریکاً حجة  
 فبا حجة و قوله و نقله و یحده حنن  
 النقل و الخط کثیر العطف عارفاً لحدیث  
 فصیحا و کان فی درجه انکامل و لمرته العلیا  
 حدها و حیده و منظر انهی الیه حرفة

(۱) = لطف ما ۶ مار گذشت. (۲) مقصود و معنی ۲۶۲ است.

التَّحْدِثِ وَ حَفْظِهِ وَ حَقْمِهِ بِالْحِفْظِ ، یعنی ابوبکر خطیب در وفور محفوظات و کثرت روایات بدرجه قدماء حفاظ منتهی گشت و در عن حدیث علامه عهد خویش گردید بوستان مشن رسول الله در وجود وی حضرتی تازه و طراوتی بی اندازه حاصل آمد بظرافه آن عالم جلیل هیبتی عظیم در دل دیدید بگشت در رفتار بسی یوقار صفت و در تفسیر بسی شطرنج میزیست و در معانی و اقتضای استگویی و مقامات تحقیق و صوابجویی چندان مسلم بود که بقول و نقل و تصنیف او بی قاعل احتیاج برمیستند معدنی خوش نقل و وزیراً خط و نیکو ضبط بود عبارات روایات بنسائی فصیح فرانت میکرد و در خطب معاشرت و حسن هیبت و حسن منظر پوری تمام داشت علم حدیث جوی منتهی گشت و سلسله حفاظ پدر و ختم شد و ولادتش در یوم پنجشنبه بیست و چهارم جمادی الثانیه از سال سیصد و نود و دو هجری بمقارن افتاد و در دارالسلام بغداد نشو و نما یافت چون مراحل طفولیت و صبی بپای بطالت و امب در ثور دیده و بسر منزل تمیز در شده اندم نهاد در مکتب آداب درآمد و بتعلم قرآن مجید شروع نمود در زمانی اندک ایتمر حله را که در مسافت کمالات اول منزل است پا و حرمه قرآنت طی کرد و از بی تحصیل توانین اهراب و اشتقاق دانم عزیمت برزد و در حوزة شیخ ابواسحق ایراهیم ابن عقیل بن خنیس من مجد الفرضی که در ارا مکر نسوی گفتندی درآمد و اسامی هرست بنزد او معکم ساخت و قواعد اصول فقه در خدمت قضای ابوالعظیم طبری و شیخ ابوانصین معلمی و جمعی دیگر اسوار نمود و در سنه چهارصد و سه که از مدت عمرش از ده سال پیش نگذشته بود با کتاب فن حدیث و خبر و اقتباس انوار سنت و اثر همت گماشت خلاص آن صفا شریف چنان بامدانی طبعش موافق آمد حکه در تحصیل آن لذت هر آسایش از یاد ببرد و تمام وقت خود در استیلا احادیث و آثار و حفظ آسانید و متون مستغرق ساخت چنانکه اگر برای انجام حاجتی و اصلاح امری از مجلس علم بیرون شدی از کثرت شوق و فرط ولع جزوی از احادیث با خود حمل داده در اثناء طریق به بطالت و حفظ آن اشتغال نمودی شیخ جمال الدین ابوالفرح بن جوزی در کتاب منتظم گوید پس از آنکه ابوبکر خطیب مدتی از حفاظ و محدثین بنساختن فنون آثار و انواع سنن فرا گرفت و از نوایس و اقتضات علماء دارالخلافة مستغنی گشت برای تکمیل مقصود از بغداد مسافرت نموده و در هر دیار معدنی نشان جست در عزم حضورش در آنکه نیامرد و در هر شهر نام شریفی شایسته بدرم افادش نند پشافت و مدتی در بصره بسر برد و روزگاری در یطابرو مقام گزید و چندی

در اصحابان توقف نمود تا از طرق اجازات مشایخ و سلسله اسانید آسانید قواعد روایات خود سخت معکم ساخت آنگاه ببنیاد موارثت مکرر و بادوستان دیرین تا کید موثقت و تجدید عهد نمود و با اقارب و خویشاوندان و وظائف سنه ارحام انجام داد و دیگر باره بار از اجازت بریست و بر احوال سفر برانشت و راه شامان پیش گرفت زمانی در قصبه دمشق و ازانی در بلده صور مقیم گشت از عمر نسوی نقل است که گفت در جامع صور بزرگ ابوبکر خطیب حاضر بودم مرعی علوی بر او داخل شد حکه مقداری از دینار در آستین جامه خود فراهم داشت و گفت با ابوبکر غلان مرد معتمد از اهلان بلد ثور اسلام رسانید و گوید که این وجه محقر در اصلاح بریشانی خویش مصروف شد ابوبکر گفت مرا با این دینار حاجت نیست علوی گفت شاید این مال قلیل بشاشتی آنگاه برخاست آستین بجانب سجاده ابوبکر بینشاند و دینارها در سجاده وی بریخت و گفت این سیصد دینار است بردار و در مهادت خود بکنار ابوبکر از مهادت آن عمل سخت بر آشت و از شدت غضب آثار حسرت بر گونه اش نمودار شد و از جای بر جسته گوشه سجاده بگرفت و حرکت داد تمام آن سیصد دینار پراکنده ساخت و از مسجد بیرون شتافت نسوی گوید علوی را از اینجناز انفال بهر رسید دانه های دسایر از شکافهای حصیر برچید و مراجعت کرد آنروز در ابوبکر چنان امتنا طبع و عزت نفسی مشاهده کردم که نا حال بر احدی نیانته ام و در مرد علوی باندازه خندان و خجبت فکریستم که تاکنون در هیچکس ندیده ام مع العینه ابوبکر در مدت اقامت صور گناه گاه از یازت بیت المقدس مرقت و بر وظائف مبادات و آداب ادهه بقیام می نمود و پس از انعام اعمال بلده صور معاودت منجست زمانیکه دو آن مایکت توقف مبادت قیامه حاج بدانجا ضرور نمود ابوبکر را هوای زیارت بیت الله در سر افساده احرام حرم بریست و بساعت آن موهبت عطشی مرزوق گشت چون از تکالیف مقرر و ماسک معهود فراغت یافت روزی بکنار جاه زمزم گذر کرد و از حدیث مبارک نبوی یاد آورد ماه درم لبها شرب که یعنی آب زمزم برای هر حاجتی است که بیت آن آشامیده گردد پس یکدو کف از آن آب پاشاید و سه حاجت از درگاه رب العزیز مستثت سود نعت آنکه از بیخ بغداد جمع کرده آنرا در دارالسلام رواج بعد دوم آنکه در جامع منصور املاء احادیث کند و درس اجبار گوید سیم آنکه پس از وفات در ترست بشر حالی مدفون گردد و سعادت جوار آن مزار در ارا مرزوق افتد قطاراً

هریک از این سه حاجت با حاجت مقرون گشت چنانکه بهر یک در مقام خود اشارت رود در اتصال ابوعبدالله محمد بن سلامه محدث زیارت آمده بود ابوبکر از آن شیر آنگاه شله وجود آن استاد مقتدیم شعرد و بحضورش فائز گشته خواستار املاء حدیث شد ابوعبدالله یرشی از اخبار شرح و آثار رسول الله برای او قرائت کرد و در روایت آنها و بر اجازت بخشید هم در حکه منظمه بر ام الکرام کریمه بنت احمد بن محمد بن ابی حاتم مروزی که محاورت حرم الهی اختیار نموده بود صحیح محمد بن اسمعیل بخاری قرائت کرد چون مراتب تحصیل تکمیل نمود بموطن الکوف که تار اخلافة بغداد بود مراجعت کرد و در آنوقت خاطرش از عدم حدیث مروج میزد و در میان چندی محدثین کسی هارود از نپنده چنانکه از این ماکولا منقول است که بنیادین را پس از دار فطنی مانند ابوبکر خطیب محدثی نیامد از قبیل این ماکولا بسیاری از عنای جمهور ابوبکر را مدح کرده اند ولی از محدثین و فقهائ خاصه و مرعی از مورخین عامه در حق او کلمات قدح و تخریش نظر رسیده چنانکه سیدنا رضی الدین محمد بن حنفی که از موثقیین امامیه است گفته ابوبکر خطیب از موالات اولاد رسول الله هیچ نصیب نداشت ننگه بنص و عداوت اولی القربی در خاطرش نهفته بود و جمال الدین ابوالفرح ابن جوزی در تاریخ منظم گوید ابوبکر در بدایت حال طریقه احمد بن حنبل اختیار کرد ولی از آنجا بکه به او باب بدعت میلی غریبان ظهور میسائید و از اصحاب ما سعادت بسیار و زحمات فراوان میدید روی عقیدت از آن طریقت پناقت و منتهب شافیه گرفت و در طریقی تصانیف خود در حق حنبلیان داد تعصب بداد و شمار انصاف از دست بگذاشت چنانکه در ترجمه احمد بن حنبل در ا بسبب الحدیث وصف کرده ولی از محمد بن ادریس شافعی بتاج الفقهاء مبارک آورده در باره احمد از القاب فقیه هیچ یاد ننموده و هر یک از مشاهیر اصحاب و معارف اشیاع و سیرا مانند هانین یحیی و ابوالحسن سیمی و ابوعبدالله بن بطله و ابوصبی بن المداهب بو جبات طین و اشعیری مهم ساخته هانا او را در تعصب بود فاحش که هر دو از اهل علم و ذوق حدیث پس نایسند است یکی آنکه بر عادت عوام محدثین در جرح و تعدیل رجال بقریبات موهون و اغتیارات ضعیف نماند جستی و دیگر آنکه رونق بازار احمد بن حنبل و رواج مذهب او زیاده مکرره داشتی و در جرح عدول اصحاب و قدح ثقات الامم بدوی از حد اعتدال تعدی نمودی از اسمعیل بن ابوالفضل قومی که محدثی صدوق و فقه بود

شنيديم كه گفتم در سلسله حفاظ حديث من  
سه كس را زنده دشمن دارم كه مردمى پس  
شديدالشعب و قليلالاتصاف بودند يكي  
ابو عبد الله الحاكم و ديگر ابو نعيم اصبهاني  
و سيمين ابو بكر خطيب است خدا اسمعيل  
در اين سخن حق بصيرت ادا نموده به  
ابو عبد الله الحاكم مرنى شيعى ظاهرا تشيع  
بود و ابو نعيم و ابو بكر متكلمين و اشاعره را  
همى ميفرود داشتهنى. انهي خطيب در زمان  
اقامت دارالافتاء كتاب تاريخ بغداد حصه  
تصنيفي است نامدار در ده مجلد پيرداخت  
آنگاه لاكهي آبدار آن صنف گرانبار در  
طبق افتاد نهاده بسامع ساكنان آنجا  
تقديم نمود تا آنكه جميع مطويات آن  
مجموع سرفه مند مانند مرويات آن محدث  
پيداند در آن بلاد انتشار يافت و آنچه  
مأمول درين و آرزوى قديم وى بود از  
رواج و اشهار آن كتاب حصول پيوست  
آن تاليف مشتمل است بر ترجمه احوال  
عدها بغداد تمام طبقات فقها و سلسله رجال  
حديث و خداوندان فنون ادب و ارباب  
الواع كمال كه در آنجاك نمايش يافته اند  
و با الزم مردم ديگر بلاد در آنجا بجا رفته اند  
نام و نسب و نوايز و كتب و اسامى و تلامذ  
حس را من زمان بسوالاسلام الهى او ان ختم  
آن كتاب سلك بيان كرده آن تصنيف  
بديع چنان در قلوب افضل مكات قبول  
يافت كه مانند ابوسعيد سعيانى و محمد الدين  
بن تيار و ديگران بر آن ترها نگاهشند  
و محدثات افزودند و اراحم علماء ديگر  
مناوب بر اسوت خطيب ترتيب داده بدان  
نارنج حقيق ساختند بايقوب حموي گويد  
زنتى خطيب را جروى از مسوعات و  
مرويات القاتم امر الله بهامى كه خريفة عبد  
ود بدست افتاد پس از مخالفت آسرا  
رداشه بدرج خلافت شتافت و دخول باز  
خواست و گفت در حضرت خليفه مروضه  
آريد كه ابو بكر بآنسان معنى حاضر آمده  
خواهد اجروى او هم حديث بر امير المؤمنين  
راست كند چون اين سمع قائم رسد گفت  
بو بكر در نقل حديث و روايت اخبار اليوم در  
واقع شام بلکه تمام بلاد اسلام اطراف  
برگزوى و با سماع مفردات و قرانت  
سموعات من حاجت نيست همانا حاجى  
ارد جدا گانه كه بدون اينگونه اندیشه ها  
ست بگويد خليفه ترا بخدمت رساند گويد  
نچه در مكور سينه مستور نمودم كشوف  
ارد كه مأمونست به توسط وسائل قرن  
بول است ابو بكر هيچكه اين سخن شنيد  
گفت آردى مرا از ترتيب اين مقدمات نتيجه  
بگر منظور بود عبرى دراز در كتاب

فنون احاديث پسر بردم و از آن مباحث  
شريف بسى قرائت هر ممدود و شوارذ غير  
مجموع ازالسته مشايخ و اقواه اسانيد فراهم  
نموده ام از ترتيب نظر و توجه خاطر امرا و متدين  
اسمه انسى كتم تا اينه مرنج بهوده ننگدارد  
و در ترويج و تائيد من عنايتى مبدول دارد  
و رخصت دهد كه در جامع مشهور مجلس  
علمى مشفق سازم و بشهر اخبار پيران چون  
مراتب بموقف عرض برداشته مشول آن  
محدث ببعديل بجز اجابت مقرون افتاد پس  
ابو بكر در آن جامع عظيم مفضل علم باراست  
و بساط تدراس بگشرد و متير افتاد  
پنهان و ره شة افتاد ترار گرفت هم استعجاب  
ابن حاجت كه يكي از مأمولات سه گانه  
اوبود بظهور رسيد ابو بكر در دارالافتاء  
منتصب خطابت فاقت در اضياد و محامد قرانت  
شعبه هده او حوالت رفت گونند تقويت  
ابن متعب و اسباب آن شد كه او را ناويزر  
رئيس الروسكها و بن حسين بن محمد كه اين  
مسلمه معروف است ابواب شاعطت مخرج  
گشت و در حضرت رئيس الروسا مكات و  
تقرى تمام نامتو چندان محل امتياز و توفيق  
آمد كه وزير روضا و قصاصين مقرر داشت  
كه احاديث نوبه را بر نظر ابو بكر عرضه  
داوند هر حديث كه فوايد در روايتش تصحيح  
نمايد در ملا محكات كند و آنچه را مرود و  
مخروج شارد از نقل و فعيه آن خاموش  
نشينند اتفاق را در آن امام مرندي از بود  
مخضور وزير در آمد و مكنوبى اير از بود  
كه در خصوص امتطاء سزه از ميوه دان خبير  
شرحى از حضرت رسول و عبادت اصحاب  
در آن مسطور بود و دعوى نمود كه من  
عهدست از رسول الله كه پس از انجام قروه  
خير بر ساكنان افتلاخ و بهودان آن  
حصون رسد آورد و اشعار ابدن موهت  
حاص امتياز به شيدم و از مرقان ار گاه رسالت  
و حاضران ركاب همانون حمى را بدستنى  
گواه گرفته كه هر يك شهادت خويش بدست  
خود ثبت نموده اند و شام نهادند اينه  
ابن ارقام عليه از رشحات افلام على بن ابي طالب  
است و اين خطوط دستگر از ديگر  
باران رسول ص باشد و زر از شنيدن آن  
دعوى و ديشن آن و شيعه عظيم در حيرت  
شد و حل آنه قده برزاي ابو بكر باز گنگاره  
و در اعتبار ورقة رصحت و افمه از او استفاه  
کرد ابو بكر اسى در خطوط و خوانم آن  
مكتوب عوز نمود و رننى در فكر و تامل  
فرود آنگاه سر بر داشت و گفت روزگار  
يقال رئيس الروسا مسدام يد اسن سرد  
يد گوه در حيل ان قرطاس حرايق تدليس  
و التباس پيوده بر رسول و اصحاب از در

تروير و مكر بهتان آورده اؤميين شهود  
كه نام گراميشان در اين مكنوب ثبت افتاده  
دو گواه عادل بروضع و جعل آن شهادت  
شعند نغست معاوية بن ابى سفيان و ديگر  
سعد بن معاذ اما شهادت معاويه از آن راه  
است كه فزاي غير دو سأل هشتم هجرت  
واقع شد و او در تاريخ آن جهاد هنوز بر  
آئين شرك باقى بود و در عام فتح مكه كه  
سأل هشتم هجرى است بسادات اسلام لائز  
گشت و اما شهادت سعد از آروى باشد كه او در ايام  
احزاب كه آنرا غزوة الخندق گويند وقت يافت  
و آن واقعه دو سال پنجم هجرى اتفاق افتاد  
پس در سأل فتح شهر اين دو كس هيچوقت  
ملازم موكب نبوى نبودند و اشك نام هر  
دو در سلك شهود اين ورقة منقول است  
و زير هيچكه اين شريف بشيد خاطر  
گرفته اش مانند آنچه بشكفت و گفت آخر شها  
بر تو باد اى ابابكر و دليلت عين الله مرا  
از اين قم تا كه انى خلاص دادى و حيث اين  
مختول بدنها دارم كفايت كردى رئيس الروسا  
از آن پس بر راتب قرب و محامد اسى  
وى بفرود شازنه رفته منشور خطابت  
دارالسلام نام او صادر نموده و از انجا  
بلقب خطيبى اشهار يافت آورده اند كه او  
از مستفدين و شاگردان خویش زياده  
رصابت ميكرد و هر يك را ممد و ماش و  
تداريكت تحصيل در خفا ممدانند از ابر  
و كرا با نفوى تبرى نقل است كه در زمان  
اشعار فصل و اشتهار علم ابو بكر بهار اسلام  
داخل شد و مدرس وى در آمدن حون  
مضور اسجلس را با دوشة تكميل و زوى  
استفادت كه مراد خاطر بود موافق افتد  
دامن خطيب اريدست ننگه انشم و ابر مرسس  
با نكشيدم هر يامداد در جمع گروهى از  
ارباب اشغال و طالبان كمال ملازم اب و  
مخايرت او شدم و از ترتيب وى بهره ها  
يافتم و مكه ها اندوخم حرا بد اوقات در  
مناظره سامع بيداد منزل بود روزى در گوشه  
و نطق خود سز شده بودم و روى مخالفت  
بر كساد شدم كه با گاه مدم حضرت استاد  
بمتر از من قدم نهاد بر حشم و مكر هم كرده  
و شرط يلدور الهى حلى آوردم هيچكه فرار  
گرفت گفت من زمانت ترا ه و از مشتاق  
بودم در ملاقاتت بيوسته عربت ميگداشتم  
ولى ابواح عوايق پيش مى آمد و از اين  
فيس و ايس مبادم آنگاه از هر جا سخن  
رايد تا رشتة كلام بد مقام كشيد كه خطيب  
گفت جغه برادران و هدمه دوستان در نسان  
شارح مقدس سى ممدوح و مندوب آمده  
روانان نوبه و كادت حكيمانه در آن باب  
برسييل توان و استغاضت و وارد شده من



مثال آن کسادیت و آواز را ذلیل تعقله  
 برای تو هدیه آوردهام تا آنرا در پهنای  
 قلم مصروف داری این بیگفت و کلمه‌ای  
 بی‌بویده بنزدیک من نهاد و از مجلس بیرون  
 شد چون کلمه بگشودم یانصد درهم در  
 میان آن موجود یافتم ابو زکریا گوید هم  
 ابو بکر وقتی بر سابق سابق بوقاق من در  
 آمد و بنگاه خروج دانه‌ها چند عماد آن  
 دراهم بر بساط من نهاده گفت بدین وجه  
 محرف کاغذی برای نیت احادیث و شیطانی اخبار  
 فراهم کن خطیب را از صناعت نظم و استقامت  
 طبع فعیسی واقف بود و در ترکیب الفاظ  
 و تفریق معانی قدرتی کامل داشت این اشعار  
 نیز و ابیات عذب از نایب حاضر است  
 لعنک ما شعانی رسم دار  
 وقت به و لا ذکر المغانی  
 و لا اثر انجم کران دمی  
 لاجل تذکری عهد القوانی  
 ولا ملک الهوی او ما قیادی  
 و لا عالم به بنی هندی  
 عرفت فعلاه یلمی انصاری  
 و ما بقون من ذل الهوان  
 قسم اطعمه نسی فکم قیل  
 له فی الناس ما یحیی و یمن  
 طلیت انما صحیح الود مصفا  
 سلیم الیب سامون النسان  
 قلم اعرف من الاخوان الا  
 تقافا فی التیاده والتعانی  
 و عالم دهرنا لا خیر فیہ  
 بری عبوداً نروون بلا معان  
 و وصف جمیع هفا قمان  
 اقول سوی فلان او فلان  
 یعنی بجان تو سوگند که من تاکنون دل  
 بدام عشق نیکنده ام و از دین آسمان  
 دریاری و ساد آوردهم صدوی سازی  
 اندوهگون نگشاید و بیاد روزگار وصالی  
 بر نشانه پیام دوستی نگریسته ام و هیچگاه  
 فرمانگذار ملک عشق زمام اختیار مرا مالک  
 نیامد و مردم از راه عصیان با من در انداخت  
 صحت نیت خاطر من نماند نتوانست چون  
 کردار و رفتار آن ورطه شیفگی نگریستم  
 و از آنجا که بر کشندگان بی‌دوختگان  
 پشاور گذر کردم ندانم که او بغرضش  
 راه ندادم و عشق را طبع از خود بریدم  
 و در میان طایف مردمان دوستی خالص طلب  
 کردم که او را عیبی از نفس ندادم و عیب  
 پداسه و اسانی بطراز امانت و صدق آزمایسته  
 باشد بسیار جسمم و کم یافتم چه هر کس  
 دعوی اخوت بود همیشه با دیده اعتبار  
 دور نامل کردم در دور و نزدیکش منافق  
 یافتم غمزه عصر و پیشوایان مرده را چشم  
 عقوبت نگریستم نشان خوبی و دوزخی در

هیچکدام ندیدم هر یک صورتی بلون منی  
 و غامضی برخلاف باطن بنظر رسیده جلوه  
 را بدین سوال وصف حال کنم و بره بچیک  
 ایفا نیارم و کسی را شایسته استثنا ندانم  
 هم از دشمن اوست که در انطباق دهر و  
 ثلوثات زمانه گفته  
 لا یخفی عننا دنیا و زخرفها  
 ولا لذة وقت عیلت فرحا  
 فاند هر اسرع شی فی تقیه  
 و فطه بن لایلیق قد و صفا  
 کم شارب عسلا قه منیه  
 و کم مقلد شیخ من به ذصا  
 یعنی زینهار بر اهل دنیا و خداوندان ثروت  
 بدین زینت عاریت و زخارف چند روزه قبضه  
 میاور و باین نقت اندک و سرور عاجل رشک  
 مبر حقه گردن ترا همیشه‌های گوناگون و  
 زینت‌های رنگارنگ بسیار است و تقذبات  
 سرای منعی در دیده ارباب نظر پوشیده  
 و مستور نیست چه بسیار حکس را غرت  
 انگیزی او شایسته که زهر علاکش در او آمیخته  
 بوده و چه بسیار پهانرا علاقه شمشیری  
 هایل ساخت که هم سرش بدان بریده گشت  
 مع انجمه زمانی که نیران قضا ابوالحارث  
 سامیری در دارالسلام بغداد آغاز اشتغال  
 و اشتداد نهاد ابو بکر خطیب از درد آن  
 آتش جهانسوز در بغداد زیست نتوانست  
 و خود را برای المبین امر دست هلاک  
 نگریست لاجرم آهنگ فراد اختیار نمود  
 و از دیار کهن و موطن دیرین دست بکشید  
 و برای در بیواته گمنامی نهاده خود را در  
 زوایا و خطایای دیگر بلاد متواری ساخت  
 و از آن گرو در وسایات باهنجار که بسیاری  
 ضمه و همکیشان او بداهت گرفتار گشته  
 نجات یافت توضیح این اجسام را در سری  
 از آن آشوب عظیم که از اعجاب وقایع  
 روزگار است شرح دهم و خلاصه آنواضه  
 را برین الاشمسار و الاطاب ضمیمت این کتاب  
 مستطاب داریم که در تراجم دیگر علما  
 نیز مانند شیخ ابو جعفر طوسی و ابو عبد الله  
 بن جلاب و قاضی القضاة دامغانی و غیر هم  
 از دانستن آن داستان که زیر نیست همایا  
 ای و انجارت ارسالن بسیاری مسوان  
 سوداگری بود از بازار گاتان نسای فارسی  
 او را بجاه الخوانه بن عهد الدواة دیلمی  
 اتباع نموده در ملک غلامان زر خریدش  
 منظوم داشت چون آثار بدلت و علامت  
 جلالت از وحیات احوال او هویشا بود  
 ملک یسویسه در تربیت و تصحیح وی  
 هر گونه عنایت و اهتمام مبدول داشتند تا  
 آنکه بر حسب قابلیت سرشت و استعداد  
 نهاد در سیادت ملکی و تدبیر لشکر کشی

بنامی رسید که یکی از اکابر امرای  
 و سرهنگیان دارالملک موصوب گشت  
 و از عسرت و غمرا اندیشم محسود اشراف  
 گردید علی بن حسین محمد که او را این  
 النسبه گفتندی و از تیوان خلافت لقب  
 رئیس الرومائی داشت و منصب وزارت  
 القایم بامر الله چنانکه در خلال این شرح  
 احوال اشارت رفت بدو مخصوص بود راهت  
 و شوکت بسامعی رشک بر دو دو میان وزیر  
 و امیر قیاس وحشت و نفور بالا گرفت تارقه  
 رفته کار چنانی کشید که بسامعی سرخود  
 سری برداشت و ایمان طاعت خنیفه بشکست  
 و از بنام بسواد گریخت و بر آیین خار جیان  
 آتش فساد فروخت و بسیار قریه‌ها بسوغت  
 و فراوان دشتها بر برد هر چند قائم بامر الله  
 استمال کرد و نسکین نمود مفید نیفاده  
 عیبی در صفیان و عصیان مخالفت کرد تا آنکه  
 لشکرها بیفرود کشورها بگشود و زاریت  
 امارت چنان را فراشت که بر رؤس منابر  
 عراق و غیر آن پس از انقاب خایه نام او  
 مدکور میگشت خلقه در قلع و قمع وی  
 یگانه از حساک عرب مأیوس گردیده  
 و بناچار دفع او را از سلطان مقرر یک  
 ساجونی خوانندار شد منعلمان بنو سبغمان  
 روی پنهان نهادن این دشمن بسامعی  
 رسید سخت بر خود بشرد و چنان اندیشید  
 که مهم او بر نوسن پادشاهی ذی شوکت  
 و سلطانی قوی دست منشی نگر و دلاجرم یقصد  
 ملازمت مستنصر ایة علوی از ملک عراق  
 منوطه دیار مصر مشور ارشاد کعبه اقامت  
 گزید و مسکن و بن مشیر در مسکنی درج نموده  
 بجانب مستنصر ارسال کرد مستنصر از آن  
 منشی خوشوقت شده منشور ایالت راجه  
 و حضرات بیات خویش با خیمتی فاخر بر او  
 فرستاد او را بنویسد اعداد داخوش ساخت  
 و با مستنصر ایسان عرض نمود از آن سوی  
 طغرل بنک امداد و عدوی وافر بد از خلافت  
 در آمده صاحب شرقی را مضرب شیام ساخت  
 و خطیب در جمعه اول بعد از ستایش خلیفه  
 حاضر یک را ندگفت و بعد از وی منکر جم  
 را که واپسین حکمران از بویه‌ها بود  
 نام برد قضا را در آن ایام مابین او داش  
 بغداد و در کبابان منجوقه بوجبی که در  
 کتب تواریخ مشروح است سنگی خطیب  
 در بیوست و او لشکران سلطان جماعی  
 مقتول و کبری منسوب گشت و بسیاری از  
 اردوی وی بتاراج رفت و او خود چنان گمان  
 کرد که این همه شورش و فساد بچریک و  
 اشاره ملک رجب است و از تروی بر قتل  
 و غارت دایم فرمان داد و ملک رحیم را از  
 خلیفه طلب کرد خلیفه هر چند رسول رسالتی

در میان انداخت و یگانه‌ی و برائت قیمت  
 ملك رحيم اظهار داشت مفید نماند لاجرم  
 ملك رحيم را با كسان خود همراه ساخته  
 نزد مظفر بك فرستاد هيئت كه چشم تر كدگان  
 بايشان افتاد دست غارت و غنيمت دراز کرده  
 و سوز خلیفه و ملك رحيم و همراهان او را  
 يكباره تاراج کردند و مظفر بك حکم نمود  
 تا ملك رحيم را در حبس نگاهداشته و  
 گو کوب دولت درالیه بدین معنی در قهرو  
 رفت و دست تعدی باموال و انتقال اترک  
 بگشودند رئیس الرؤسا که در مذهب تشیع  
 بسیار تعصب می نمود و در این باب برخلاف  
 عمید الملک کنه‌ری و وزیر مظفر بك می رفت  
 همیشه رأیت دولت درالیه را که شیعه آل  
 رسول بودند سرنگون دید و در وقت  
 سنجوقیه را بر قوی حال یافت فرصت  
 قضیت شمرده عوام و اراذل اهل سنت  
 را بر تاراج مردم کرخ که تماماً بر مذهب  
 امامیه می رفتند ترغیب نمود و عیبهای سبز که  
 شعاریه‌ی الیه بود از معینه کرخ بر کذب و تعصب  
 زبانت سیاه فرمان داد و کله حوی علی خراسانی  
 را که شیعیان در نماز صبح می گفتند به انبوه  
 غیر من التزم بنی ساخت و در جمیع مساجد  
 و مشاهد آن عبادت که بطراز محمد و علی  
 خیر البشر من رضی فقد شکر و من ابی فقد  
 کفر مقرر بود این دستور بسز و جاضعی  
 از قبه خوانان و مداحان را امر کرد که بر  
 کوچهای کرخ فضائل خائف تلازمه باواز  
 بنده بخوانند و این معنی تا بدین وقت در آن  
 محل بوقوع نه پیوسته بود مع انقصه حو قلع  
 و قمع فرقه اثنا عشریه که از ابداد سلطنت  
 بنی بویه در دیار عرب و سایر بلاد استیلا  
 داشتند عقوبت گناشت خصوصاً در بلاد  
 موطنان کرخ اقسامی شدید آورد که هواد  
 بروی تسلط داشته و در دیگر و تاراج و غنم  
 صکه در میان شیعه و سنی می افشاد او را  
 آزار بسیار میرساند چنانکه ابو عبد الله بن  
 جلاب را که از صکار علماء امامیه بود  
 و در معینه کرخ در باب انطالق می نشست  
 مقبول ساخت و در خانه شیخ ابو جعفر طوسی  
 صاحب تهذیب و استنباط که در آن نشسته  
 عظمی راه فرار پیش گرفت و بجانب جرائر  
 رفت آتشی در انداخت و تمامی کب و  
 سوخت و گرمی اندر رس آنقدر را که  
 بوقت تعلیم و اغاضت بر آن قرار میگرفت  
 بسوزانید و بر اینصه قناعت نکرده پای  
 نجس و نجری بدین پایه رسانید که دست  
 بهب و قاروب بشهه امام موسی و محمد سواد  
 علیهما اسلام کشود و پس از تاراج آتش  
 در آن روضه مقدسه بتروخت و عبور جمعی  
 ازینی بویه و وزراء آن سلسله و قبور چند

کس از آل عباس مانند جعفر بن منصور  
 و محمد امین و مادرش زینب سوخت و در  
 مقابل این حرکات عوام شریعه نیز در هر جا  
 بر مدغنی از قبورائمه و معتقدان ایشان دست  
 بافتند پسوزانیدند وزیر بد گوهر را بر  
 اینهمه افعال شنیع و افعال قبیح شمه کین  
 افسرده نگشت و چنان سکا که که تربت  
 مبارك کاظمین سلام الله علیهما نبش کرده  
 بمن معطر آن دو امام را بیرون آورده  
 آنچه مقتضای رأی متقیم و عقلی ناقص خود  
 داند رفتار کرد ولی خداوند قهار جهان خصم  
 دیرینش بسا سریرا بدو مسلط ساخت که  
 سرای آن اندیشه زشت و کینه دیگر کردار  
 های شنیعش هم بدین سرای در یافت چه  
 در این میانه بر اهریم بداند برادرسالطان مظفر  
 بك و امهطفیان گرفت و سلطان از بی دفع  
 وی ملك عراق را بگذاشته چاقب همدان  
 رفت بساسیری بناگاه در بغداد در آمد و  
 خلیفه بقریش بن بدران که در دولتخواهی  
 مستصبر عدوی با ساسیری همدانستان بود بنام برد  
 و رئیس الرؤسا باقیع وجوه اسر و گرفتاری  
 گشت هبیتکه چشم بساسیری بدو افتاد گفت  
 مرحبا بدمرالدولة و مهلك الامم و مغرب  
 البلاد و میدالمدار پس الرؤسا گفت ایها الامیر  
 اذا ملکک فاسجج و دین سفین او در منزل عرب  
 است یعنی چون بر خصم چیره شلی او را  
 ببخشی او و عصیانش در گذر بساسیری گفت  
 چرا خود بسو محب این کلام و زبانی نکردی  
 و بروزی که بر من غالب و قاهر بودی خانه های  
 من بسو شنی و او را من غارت کردی و سریم  
 از بر نه در کشیدی با آنکه تو یکی از ارباب  
 قلم و اهل دین و عبادت بشمار می رفتی من  
 که مدتی از خداوندان شدم و بر کسی  
 خون آشم باشم چگونه هفوکم و از آنچه  
 کردی چشم پوشم پس فرمان داد تا او را  
 از پایه بسیار بکوفند و بدلهای گوناگون  
 آزار دادند آنگاه افعالی کرخ را احضار  
 داشته گفت او اینکه شاهواره از این  
 دشمن آهن پسترسول و خصم خاندان عصمت  
 انواع اذیت و اهانت میباید تو را بشنا  
 میدارم تا آنگاه که بر این خلیفه عدوی در  
 بابوی در رسد پس حکم داد تا در اول خلافت  
 را تاراج کردند و چندان تعیس از جواهر  
 آبدار و اوزاب فلخر و اوایی زرین و ظروف  
 مسین بیرون آوردند که محاسب و هم از  
 احصاء آن بعجز مشرف بود چون روزی  
 چند بگذشت بر حسب حکم بساسیری رئیس  
 الرؤسا را از حبس بیرون آورده روزی  
 مسجره کتان حبه شمشیری بر قفسه اش راست  
 کردند و کلاه نمه سرخی بر سرش نهادند  
 و از گونه بر شتری با شاندند و در جمیع

کوی و برزن بغداد بگردانیدند همینکه  
 به معینه کرخش عبور دادند مردم آنجا بیاد  
 آن آزار و ایذا صکه از وی کشیدند بودند  
 خب و درویش می افکندند و بهر گونه فحش  
 و دشنام لب میگشودند و او در خلال این احوال  
 آیه 'قُلْ لَیْسَ بِکَافِرٍ مَن بَدَّلَ وَجْهَهُ مِنَ الشَّامِ  
 الی آخر آیه هسی تلاوت می کرد چون  
 از گردانیدنش فارغ شده بساسیری حکم  
 نمود تا پوست کبوی برو بیوشانیدند و بنویسند  
 شاخهای گاو بر دو طرف سروی نمودار  
 بود بدین حالش بدار کشیدند مدتی معتدبه  
 بیالای دار زنده بود و حرکات مظفر بانه  
 میگردد اما روحش مفارقت نمود و آن  
 آرزوهای زشت بگور برد آنگاه بساسیری  
 هر گونه شکنج و رنج و هر قسم عتاب و  
 عذاب در باره حشاه و قضاة دارالسلام بکار  
 برد قاضی القضاة ابو عبد الله دامغانی را به  
 هزار دینار زرم صادره و از او برای معتصر  
 یافته علوی بیعت گرفت و هم با مامی دیگر  
 از اعیان فقها و ارباب انرا افه انداد و منصور  
 بن یوسف و ابو الحسن بن الفریق و گروهی  
 از وجوه مؤمنین و سوادیه بساسیری عقد بیعت  
 مستصراستوار ساخت چون ابو بکر خطیب  
 از بیع ششیر فرار نموده بود بدو دست  
 نیافت و او در آن فتنه عظیم از بندهاد بشاه  
 گریخت و چندی در دمشق اقامت جست و  
 از آن پس ببلده صور انتقال کرد و از  
 آنجا بغرایس رفت و از غرایس جانب  
 حلب گرفت و از آنجا دیگر باره بشاه  
 مراجعت نمود و از تاراج خروج بساسیری  
 از بغداد و ورود خطیب بدینجا دوازده سال  
 گذشته بود از آنکه بساسیری چنانکه  
 شیخ عزالدین بن انرا بنجوری در کمال  
 استوار می آورده در عهده رسد و بنجاه وارد  
 بغداد شد و هم در آنسال از بغداد بیرون  
 رفته بجانب شام شافت در اندامه ناگاه  
 غار کین طغرائی و سرزبان متبع خلفای  
 باقومی از اهل بغداد متزوسیدند و بساسیری  
 را بعد از حملات عظیم بگریخته سرش  
 بر داشتند و سلطان فرسارند و از تاراج  
 بن و راه را اسفردند و نورالدوله که اراسراه  
 وی بوده اسر نمودند و ورود ابو بکر  
 خطیب بدارالسلام چنانکه شیخ عزالدین  
 بن جوزی در تاراج مسلم آورده در چهار  
 صد و شصت و دو بود و در این دوازده سال  
 از همان قرار در اکلاف مدین و اطراف  
 مدین بگسزاید و پس از مراجعت بغداد  
 تکبیل پیش زنده ماند در مصعب شهر  
 ره همان از سال چهارصد و شصت و سه و معرور  
 گشت و براده بر یکصد روز می بیامراند  
 چون مایملک بسیار و ثروت فراوان داشت

و او را هیچ عقب و نسلی نبود که پس از وی آن متروکات پادش برد لاجرم در مرض موت بموقف خلافت عریضه کرد که پنا امیر انصاریان نرادر دولت زندگانی پاینده بود هادانا سعادت رفتن من نزدیک شده و منشور عزل عمر از صلیحه حال خویش همیخوانم در مدت حیات بسیار تلاش کردم و زیاد انگایوی نمودم و همش از خطام مزخرف پیشه و ختم اینک نام خود را در دایره کله شنگان همی بنم حالی دارم پس مشور و محاشی زیاد بر ایشان از آنکه بوقت حیل نه سرا غر زندی بدو فرمان باقی ماند و نه تباری بر بالین حاضر باشند و از اینوا جمع میراث و ترکه من بچنگه کله شنگان خلافت روند و در جزو بیت انجان مستمین در آید از گوهر پاک خلیفه نمیشی روز که اینخام احادیث نبوی را رخصت بخشید تا تمام امرا را در حیات خود بطور دلخواه در سر و جوه بر ورمگنر مصائب خیر تقسیم کنند و بدین طریق که برام منظور است تسهیم نماید - خلیفه مکتوب او فراتت نمود و بر طبق مقصودش توفیح کرد که معراث خود دهر راه که خواهی بر آکنده کن پس ابوبکر تمام امرا را و انقال بر فقهاء واصحاب حدیث متفرق ساخت و جمیع کتب خود بر مسجین وقف نمود و تواتر آنها با ابوالفضل بن خیرون تفویض کرد و وصیت نمود که ویرا در جوان مزار بشرحانی بخاک بسازند پس در روز دوشنبه بیست و هفتم شهری ری الحجة آنسال وفات یافت این خلیگان گوید زیاده محل شکفت و میرتس که ابوبکر خطیب صاحب تاریخ در زمان خود حاضر مشرق بود و ابن عبدالبر صاحب کتاب اسباب حانظ و عرب اتفاقا هر دو حافظ در بنگان وفات نمودند با جمله جازة خطیب او منریکه در قرب مدرسه نظامی داشت حمل دادند در هر حالی که از فقهاء واصحاب حدیث و علمای خلق ابوهی عظیم در تشییش اردحام نموده بودند و از کسانی که چناره او بر نوش می کشیدند تنگی ابواسحق شه نزی بود و در پیشایش جمعی آراز برداشه بدین عبارت نما میدادند که هادا الشی کان ینب من حدیث رسول الله هانا اننی کان ینبى الکذب عن حدیث رسول الله یعنی این است آنکس که حادان وضع و جعل از احدی رسول دفع میداد و صافی آثار نبوی از درد آذیب و احلاط حفظ می کرد مع انفسه سازه را از کوح عبور داده در سامع منصور در زمین نهادند قاضی ابوالحسن موهبی بیرون نماز گذارد و از آنجا بیاب الحرب نقل دادند اتفاقا احمد بن حلی طریقی پیشی بفریب مدنی بشری بری

خود حفر نموده بود و علی البدوام روزی یکبار در کنار آنمزار شده تلاوت قرآن می نمود خواستند نمش خطیب را در آن قبر برداشته دفن نمایند احمد زیاده امتناع جست و گفت این موضوع را از روزگاری دیر باز برای خود مهیا ساخته ام و مسالهای دراز کلام الله مجید در آن ختم نمودم هرگز بدفن کسی در آن رضا ندارم ابوالبرکات اسمعیل بن ابوسعید صوفی گوید چون اینخبر بسمع پدرم ابوسعید رسید احمد را بفرمانند و باوی گفت ای شیخ اگر علی الفرض بشر شود در حیات بودی تو با ابوبکر خطیب بر او داخل میشدیدی یا کندام یک از شما تقدم بسته با بشر همشوش نشستی احمد گفت حاشا که من در مجلس بشر بالاتر از ابوبکر نشستی و بمقام بشر از خطیب نزدیکتر جای گزیدمی ابوسعید گفت ای احمد مگر نمائی که او تیراه را عهد حیات یا حال تمام بنگسانست همان شرمه حرمت و پاسی است که بوقت حیات آن فرسخ بر خود لازم دانی هم اکنون باید بر حسب عقیدت منظور داری اسمعیل گفت این سخن در خاطر احمد زیاده مؤثر افتاد و مشول آنقوم اجابت نمود پس خطیب را در آن تربت آماده دفن کردند و استنجات دهلی بکر از حاجات سه گانه او بظهور آمد بهشی از مشرا در وفات ابوبکر این شعر اتشاد کرد لا رثک ثواب فی التزیج بمجهدا حتی رایث فی التزیج مکسویا یعنی در من تاریخ همی درج بردی و بیوسته کوشش نمودی تا آنکه فوت خود در تزیج مکتوب گشت و قامت در سلاک و فیات منظوم آمد او را بر قول ابن جرزی پنجاه و شش مصنف است که انعامی بسیاری از آنها بشرح میروند کتاب تاریخ بغداد کتاب شرف اصحاب الحدیث کتاب جامع الاخلاق الرازی و آداب سامع کتاب الکفای فی معرفه اصوات علم الروایة کتاب المغنی و المشرق کتاب السابق و الملاحق کتاب التبعیر المشابه فی الرسم کتاب فی السقیم کتاب فی الفصل و الوصل کتاب السکن فی بیان المهمل کتاب نفقه و المسقه کتاب الدلائل و الشواهد علمی صفة العمل بالسنن و القواعد کتاب غنة المقنن فی نیز العلیس کتاب الاسماء المعیسه کتاب الوضوح او هاهم الجوع و المرفیق کتاب المؤلف ینخله المخلع مکتوب نهج الصواب فی ان اسمیه من ختمه الکتاب الجهر بالاسمه کتاب اربع الارباب فی انقوب من الاسماء و الالقاب کتاب القوت کتاب السبب لاسماء المدینین کتاب عن وافق کبه اسم ایبه کتاب من حدیث ذسی

کتاب روایة الآباء عن الآباء کتاب الرحلة کتاب الروایة عن مالک بن انس کتاب الاحتجاج لشافعی قسین اسنادیه و انار و علی الصاعنین نجهلهم علیه کتاب الفصیح لمیرهم المراد کتاب اقتضاء العلم السنن کتاب القول فی علم النجوم کتاب روایات الصحابة و التابعین کتاب صلوة السبیح کتاب مستند نعیم من همام کتاب النهی عن صوم يوم الشک کتاب الاجارة للمعدوم و المجهون کتاب البخله کتاب روایات السنن من الامم کتاب الطفلیت کتاب التنبیه و التوقیف علی فضائل الخرافه یا قوت حموی در ترجمه صور در ذیل احواز ابو عبدالله صوری که از شیوخ ابوبکر است گوید بعضی از علماء را عقیدت آن است که چون صوری وفات یافت تمام کتب و مؤلفات او در نزد خویش بود ابو بکر خطیب آن کتب را از دخر صوری بخرید و تمام مصنفات خود را از کتب صوری اخذ نمود الا کتاب تاریخ بغداد که مطاوی و مضامین آن بجمعه از ابوبکر است و کس را بهیچوجه در آن شرکت حاصل نیست تا ما دانستند در سنه (۳۰۱ هـ) و ربيع بروضات الجنات صفة ۱۸۸ و بیرون الانباء جلد اول صفة ۱۸۲ شود احمد [آ] ابن علی بن حجر العسقی السکونی العسقلانی مکتبی به ابی الفضل از کبار مجتهدین بر مذهب شافعی و از اعظم فقهاء و محدثین مآخر شافعیه او از پدر خود و پدر وی از بعضی از علماء نقضاتی روایت وارد و نیز از شیخ ابی الخیر احمد بن ابی سعید ملائی و از شیخ الاسلام و شیخ ابی یحیی زکریای اصفاری شافعی روایت کند و او شیخ اصحاب حدیث و فاضل قضاء در مصر بود و از طبقه جلال بلقینی و ابی ابن عراقی و علم الامم بلقینی و هر ری است و صاحب مصنفاتی در اصول حدیث و فروع آن و اسما و رجال و تخریج آثار و علوم ادب و غیر آنست و از جمله کتب اوست کتاب الغریب و آن غریب تهذیب الهندی است که در رجال شیخه از آن کتاب بسیار روایت کنند و کتاب الدرر الکامنة فی بیان مائة الثمان و کتاب المذاهب الدنیة و کتاب ترمذیة الالباب و کتاب الفح انباری بالسیح الفسیح الجزری فی شرح صحیح البخاری و کتاب البصرة و کتاب شرح قصیده ابورد و شرح قصیده هزارة مساه امام القرطبی از شرف الامم ابی عبدالله محمد بن سعید الدولابی صاحب قصیده برده که آنرا با هم (اصح المکتبة) موسوم کرده است و صاحب روایات گوید که محتمل است این در شرح از ابن حجر مآخر باشد و نیز او است کتاب اسان البزبان و کتاب

شرح رساله نخبه الفكر فی بیان مصطلح  
 ذهل الامر ورسالة دیگر در حرایة الصدیق  
 و گویند او اول کس است از شافعی که در  
 علم درایه کتاب کرده است و کتاب الاصابه  
 فی معرفة الصحابة و حاشیه الاصحاح و غیر آن.  
 و نیز صاحب روایات گوید اما کتاب صواعق  
 المعرفة که صاحب مجالس المؤمنین یعنی قاضی  
 نورالله شوشتری را بر او ردیست بنام  
 الصوارم البحره از ابن حجر مکی متأخر  
 است و دلیل تعدد این صحرا این است که  
 افضل از آن دو این حجر مقدم است و دیگری  
 که اشده مداوه است نسبت بقیه، و این  
 حجر متأخر باشد چنانکه حافظ سیوطی  
 صاحب طبقات النخبة قلباً از اولی بعنوان  
 حافظ المعمر شیخ الاسلام بن حجر نام میبرد  
 و دو کتاب را در تواریخ حنا یکی موسوم  
 به اسرار الکلمة و دیگری کتاب اتباه القمر  
 با پناه امر را بولی نسبت کند و از تراجمی  
 که در آن کتاب آمده است پیدا است که  
 صاحب تالیف در عشر پنجم بعد از سنه ۸۰۰  
 حیات داشته است و اما ابن حجر متأخر آن  
 کس است که بواسطه پدر خود و غیر پدر  
 خویش از حافظ سیوطی روایت کند چنانکه  
 در بعضی مواضع معتبره آمده است و ظاهراً  
 کسیکه بواسطه پدر خود و غیر او از حافظ  
 سیوطی نقل کرده عادتاً ممکن نیست که  
 سیوطی خود از او یکی واسطه روایت کند  
 یا آنکه از زمان زانی به واسطه مثل روایت  
 کند و تأیید میکند این دعوی را روایت  
 صاحب کتاب اوافض الافرغ یعنی حسن بن  
 معین الدین الحسینی الجرجانی معروف بعمر  
 مخدوم شریفی که بدون شبهه از علمای بغداد  
 قرن نهم است، چه فراز او از شاه اسمعیل  
 صفوی موسوی و النجاء سلطان مرادخان  
 عثمانی مؤید امر است در اینصورت مشهود  
 است که ابن راوی از بعضی الامنة ثمالزانی  
 بواسطه پدر خویش همان ابن حجر اولی  
 صاحب ترجمه است و کتاب التاریخ بیدو  
 مسویست و شرح الصحیح نیز از هیثم ابن  
 حجر منقده و سیوطی است و آشکار است  
 که نسبت دیگر مصنفات منقده در ذیل  
 عنوان صر صواعق المعرفة نیز از همین  
 ابن حجر مقدم است که تصب و صداقت او  
 ظاهر نیست بلکه نزد ما با سند شرح نصیحه او  
 که بعداً نقل میشود خلاف این امر مستند است  
 و اما صواعق طاهره مانند دیگر اشعار تصبیه  
 از جمله اباطیل ابن حجر متأخر نامی است  
 که در طبقه شیخ بهائی و پدر وی بود و او  
 از حافظ سیوطی بیک واسطه روایت کرده  
 است و مؤید این قول آنست که صاحب

مجالس المؤمنین از صاحب صواعق بعنوان  
 ابن حجر التأخر تمیز آورده بعنوان ابن  
 حجر مطلق و این ابن حجر متأخر چنانکه  
 در مواضع معتبره مسطور است در رجب  
 سال ۹۹۴ وفات کرده است و در او آخر  
 تاریخ اخبار البشر آمده که وفات شیخ  
 شهاب الدین احمد بن حجر المکی از وفات  
 سال ۹۷۴ است و نیز مسکن است که این  
 ابن موسی اصلاً کاتب و نسب و خویشاوندی  
 وجود نداشته باشد و شاید اولی صقلانی و  
 دوم مکی بوده است تا عقیدت امر بر ما  
 بیش از آنچه نوشته شد آشکار گردد،  
 و از کتاب صواعق مستفاد میشود که مصنف  
 او را کتب دیگری بنام کتاب الدر المنور  
 فی الحدیث و شرح علی شمایل الترمذی و  
 کتاب شرح الجباب فی الفقه و شرح الارشاد و  
 کتاب الاحکام فی فواطم الاسلام بوده است  
 و او نیز شافعی و مجازر مکه معقله و  
 از جمله اشعاره بود چه در ذیل مسئله و جواب  
 نصب امام برافت گوید، ثم ذلک الوجوب  
 عندنا معشر اهل السنة و عند اکثر المعتزلة  
 من السبع ای من جهة التواتر و الاجماع  
 المذكور، روایات الحاشیة صفحه ۹۴  
 در کشف الطنون کتب ذیل به احمد ابن علی  
 ابن حجر صقلانی نسبت داده شده است،  
 اتعريف البهره باطراف العشرة،  
 اطراف المست المعنی، توضیح المشبه،  
 الشمس المنيرة فی امریفة الکبيرة، تخریج  
 الاربعین النبوة بالامانة العالیة و آن  
 شرح اربعین نوبه است، مزید النفع بما  
 رجع فیہ الوقف علی المدح، الاحوسة  
 الشرفه عن الامانة المقررة، المرجة النبویه  
 عن ترجمة التلییه، فرائد الاحوال فی احوال  
 الرجال، الاقنان فی مسائل فقر آن، اقوال  
 المسند فی الذب عن المسند الامام احمد،  
 فرة اعمی من نظم برب البیة، تسلیس القوس  
 فی مختصر فردوس المجمع المؤسس للمعجم  
 الفهرس، الفضة الامجدیون کتبه ابو الفضل  
 و اسم احمد، الکافی اشاف فی تحریر  
 احادیث الکشاف، هجرة العاشر، نکات  
 فی علوم التدبیر تالیف ابن صلاح، و  
 صاحب کشف الطنون در ذیل اتعريف البهره  
 و احتراف المسند و ذلک اورا (۸۵۲) و در  
 ذیل الشمس المسرة (۹۵۲) آورده است،  
**احمد**، [ ا م ] ابن علی ابن الحسن ابن  
 محمد ابن صالح العملی، برادر نقی الدین  
 ابراهیم ابن علی کفعمی صاحب مصباح و  
 جز آن، و احمد راس کتاب زبدة الیاب  
 فی عمل شهر رمضان،  
**احمد**، [ ا م ] ابن علی ابن الحسن

المادرانی، الکاتب، مکنی به ابو علی،  
 به عربی شعر نیز می گفته، دیوان او پنجده  
 ورقه است، ابن التدمیم،  
**احمد**، [ ا م ] ابن علی بن محمد بن  
 محمد بن صالح اللوزانی، رجوع به صفحه  
 ۱۹۳ سطر ۷ روایات انجذات شود،  
**احمد**، [ ا م ] ابن علی بن الحسن  
 الحسینی، تلمیذ ابی عبدالله محمد بن السید  
 ابی جعفر انقاسم بن الحسن بن مریه النعلی  
 الحسینی الندیسی، رجوع به روایات انجذات  
 صفحه ۱۱۲ چهار سطر یا آخر مانده شود،  
**احمد**، [ ا م ] ابن علی بن حسین بن ابی  
 نبشایوری، محدث و صاحب تصانیف است،  
 وفات او بسال ۳۱۵ بود،  
**احمد**، [ ا م ] ابن هنی بن شمش  
 مکنی به ابی نصر، از مردم بخارا و محدث  
 است،  
**احمد**، [ ا م ] ابن علی بن خیار  
 یعربی شعر نیز می گفته و دیوان او پنجده  
 ورقه است، ابن التدمیم،  
**احمد**، [ ا م ] ابن علی ابن خیران  
 الکاتب المصری، مکنی بابی محمد و متعب  
 بولی الدوله، یاقوت گوید، او پس از وفات  
 پدرش علی بجای او بهر صاحب دیوان  
 انشاء شد و پدر وی کین فاضلی مبلغ بود،  
 لیکن احمد در علم و قدر از او گذشت،  
 احمد مقلد دیوان انشاء افغانسر بود و  
 روزگار المستمر نیز همین مقام داشت و  
 بحری اوسالی سه هزار دیوان بود و علاوه  
 بر آن او را از همه سجلا، و عیون و  
 کتب تقلید یعنی فراموش از حدیث و  
 حکام و امثال آن رسومی بود، دی حوائی  
 نیکو روی و جوان سرد و قراخ کندوری و  
 زبان آور و جلده بود و آنگاه که ابو منصور  
 ابن الشرازی رسول النصار (۱) بعصر بود  
 دوزخ از شعر خویش و حقه از رسائل خود  
 با او بقتل فرستاد تا بر انشیر رسال رضی  
 ابوالقاسم و عمر او از روستا عمرته داد تا  
 اگر پسندیده آید او بقیه دیوان و رسائل  
 خویش ببقعه ارسال کند تا در دارالمسلم  
 تعاید شود و تا وقتی که ابو منصور بعصر  
 بود و چند حیات داشت سپس حجر آمد که  
 وی بساه رمضان سال (۴۳۱) در ایام  
 المستعصر در گذشته است، ابن عبدالرحیم  
 گوید توجیه شعر فرساده احمد را بامر  
 وینم و با اینکه شعر و براجت تراش را  
 بسیار می سپند بنظر من فرومایه و لا طائل  
 آمد در رئیس ابوالحسن هلال ابن الحسن (۳)  
 مرا گفت رسائل او نیکو و صالح است و  
 این است نمونه از شعر او که گزیده ام و

(۱) امله بابی کالبحار، مار گیوت، (۲) پریه الحسن، مار گیوت.

بانی مدارج مستنصر و حراتی اهل البيت عليهم السلام است و اگر شعری دیگر لایق انتخاب داشت انتخاب میکردم . عشق الزمان بنوعی چنانچه و غنمت صوم صبیحه خستنه فخره نظره جاهلین فخر هم نظر آنه نظیر تغییر بخت و ولد اتانی طامناً قصینه و اینجی احلا چناه نمونه . و اوراست ، ولسی لسان صادم حده یعنی اذا شئت ولا یعنی و منطق یظلم شمل العالی و یسیل العرب و العجا و لودها اللیل عسی اهده فاطموا کنت له نجما . و نیز اوراست : اخته المجد یعنی تیفیضن یعنی ثم لا ارجی احساناً الی من یجیبی (۱) وهم اوراست ، و نقد سموت علی الامام بخاطر الله احرى من بحر زاحرا فاذا نظمت فطمت روضاً حلیاً و اذا تزلزلت تزلزلت درواغرا . و از زبان بعض علویان خطاب یعنی العباس گوید : و شکتنا فضل البدار الی الیهی و بمرسکتک عن ذکر فضل (۲) بدر و قد کانت الشوری حیناً قضایة و او کنت فیها استطار کیم الکبر . و باز از شعر اوست : یا من اذا ابصرت طلعت سداب عسی مطامع الحزم قد کف بطنی صک مذکرت فینا الظنون فکف عن طامی . و هم گوید : سبوا البدار الی افوت مظانها واقضوا حقوق هواها بالباکها دبار قارة الالخط فانیة (۳) حنت هلیک و نحت فی تحنیها طلت تسبح دموعی فی صاهدها سح السحاب اذا جادت عز الیها . و از وی است : ایها الضباب لی صیدا مت بداه الی والحد حافظی من کل مسند فی سوره حسن مستندی . و هم او گوید : اما تری البدر فبوات کواکبه و اصبح قد لاج و انشت واکبه

و منهل العیش قد طابت موارد و الی هروستان قد اغتت نوابیه فقم بنا نغمم صفا الزمان فما صفا الزمان لجنون صاحب . و باز او گوید : خاقت یدی للمکرمات و منطقی لفسجات و مفرقی للناج و سموت للعلیاء اطلب فایة یشقی بها الغاوی و یحطی الراجی . و از شعر اوست : انا شیعی لائن المصطلی غیر انی لا اری سب السلف اقص الاجماع فی الدین و من قصد الاجماع لم یخس الناف لی نفسی شغل عن کل من لتهوی فرط فوما اوتلف . نقام بنادی (۴) غرة الشمس نوره و ینصف من حطم الزمان عز الله اهزله فی العدل شرع یقیمه و یس له فی الفضل ندفاومه . و آنگاه که مال وی بصادرة بقرقه بودند این دو بیت به الطاهر لا یزاد دین اینه نوشت و همان سبب رضاه خلیفه غاطمی و باز کشت اموال او شد : من شیم المولی الشریف العلی الا بری مطرحا هیده و ما جزا من جن من حکمه (۵) ان اسلوبه فضلتکم عنه . و هم اوراست : و غنضة بلتی الردی من خاصها کنت التداة الی العدا خواضها و بدلت نفسی فی مهول خواضها (۳) حی نائل من العلی المراضها . من کان بالسیف یسطر عند قدرته علی الاعدای ولا یعنی علی احد فان سبغی الی اسغوبه ایداً فعل الجمیل و یرک الی الی والحد . قد علم السیف و حدائقنا ان نسانی منها انقطع و النقم الالشراف لی شامد بی فرسه المصقع . معجم الالذباء حاب مار کثیرت حلد (۱) صفة (۲۴۶)

**احمد** . [ آ م ] ابن علی ابن زرارح . جاهلیست . رجوع بصفحة ۱۴۳ ج ۲ نوح العروس و صفة ۴۴۵ ج ۱ مسهی الارب چالی اران شود .

**احمد** . [ آ م ] ابن علی زوزنون المرسی مکتی نابی العباس و حداد واحد من زوزنون

است محدث است و از ابی علی ابن سکرته روایت کند . **احمد** . [ آ م ] ابن علی بن سبید . اوراست . طن النعامة فی مولد سید تهلله . **احمد** . [ آ م ] ابن علی بن سعید خراسانی . اوراست . تاریخ یمن . وفات او سال ۶۷۳ بود . (کشف الظنون)

**احمد** . [ آ م ] ابن علی بن سوار مغربی . اوراست . مشرق فی محاسن اهل المشرق و آن شامل شصت مجلد است و طی قاری ذکر او را در طبقات خویش آورده است . (کشف الظنون)

**احمد** . [ آ م ] ابن علی ابن سوار مغربی مکتی نابی طاهر . بنا بر روایت سمعی وی در چهارم ماه شعبان سنه ۴۹۶ وفات کرده است و در پیش گور معروف کرخی بمکه سپرده شده . سمعی آورده ابو الفضل ناصر گوید گمان کنم مولد ابن سوار در سنه ۴۹۶ بوده است و نیز گوید ابوالمعیر مبارک ابن احمد انصاری را شنیدم که گفت : مولد ابن سوار را از خود او پرسیدم گفت : سنه ۴۹۲ است و نیز گوید : وی پدر شیخ ما ابو الفوارس حبه الشومر است . و او مردی ثقة و امین و مرفقی فاضل بود . قرآن را خوب دو میبافت و حسانی بر او ختم قرآن کردند . وی حدیث بسیاری بجمع خویش بنوشت و کتاب المستدر را در باب قرآن ، و قدر آن تألیف کرد . و از هبه الواحد ابن رزقه . صاحب ابی سعید سمرانی دعوی ، و ابو القاسم علی ابن محسن تنوخی و ابو طالب محمد ابن محمد ابن ابراهیم ابن غیلان بزازه و غیر آنان سماع دارد و حافظ عبد الوهاب غاطمی و حافظ محمد ابن ناصر و حر ایشان از او روایت کنند و نیز گوید غاطمی را دو باره احمد ابن علی پرسیدم گفت : « ثمة مأمون فی غیره و من » و نیز حافظ ابن ساسر از حار او سؤال کردم وی او را بشنود و گفت : « شیخ نبیل عالم ثبت متقن رحمه الله » سمعی . باسناد ابن سوار . و او بانهاد ابو الحسن علی ابن محمد السمری . و او بافشار ابویصر عبد العزیز ابن نائس سمعی . این اشعار را کشفه های صاحب رحمه روایت کند . نعل الدواه اذا مرینا و هل یشقی من السوت الدواه و بخار الضیوب و هل طیب یؤخر ما یقدمه القضاة و ما انما الاصلاب و لا حرکاتنا الا انما . و ابوعلی حدیثاً بن محمد ابن عمرو بن سفی

(۱) لعله الی من رتبه یعنی . (۲) نوله ، فصلیکم . مار کلیوت . (۳) نعله ، غانمة . مار کلیوت . (۴) (۵) من حکمتکم ؟ (۶) خوفها . ن . ن .

او را در زمره شیوخ خود آورد و پس از ذکر نسب او در باب وی گوید: «البتدای الضریب الشریح» (۱) الاثر به ولله اعلم علی کبریا، صاحب کتاب ابن النجار اخباری است که وی گفته تحت الطباقی مقبر: «و این صنفی کتاب المستتیر و کتاب مفردات او را از او مسامح دارد و گوید او شیخی است فاضل و ماهر در حدیث و مسامح بسیار دارد و عمر خویش وقف اقصاء قرآن کرد و ابو جکر ابن العربی نیز او را در شمار شیوخ خویش آورد و در باب وی گوید: «واقف علی اللغه متاخر ثقة فاضل قرأ علی ابوی علی الشریح مقصدی و العطار و ابن الحسن ابن فارس الخیاط و ابن الفصح ابن القلندر و ابن اللطیح ابن شیط و غیرهم. و رجوع به معجم الادب» ج ۱ از ص ۴۱۳ تا ص ۴۱۴ شود.

**احمدیه** [م] ابن علی بن شعیب بن علی بن سنان بن بهر نسائی صاحب کتاب مشن یکی از صحاح سنه اول مشن مولد او بسال ۲۱۴ یا ۲۱۶ پنجاهت و پس از فرا گرفتن فقه و حدیث از احمد بن حنبل و عمر او در مصر مسکونت گزید و در سال ۳۰۲ از آنجا به شقی شد و بدان شهر کتاب خصائص را در فضائل امیرالمؤمنین عنی بن ابن هانبل تألیف کرد و بتشیع مایل بود و مردم دمشق او را آزاد کردند و با ضرب و شتم از مسجد پرانندند چنانکه در مجور گردید و در گذشت در سال ۳۰۳ و حسد او را بنا بر حدیث او بسکه برده و پیمانک سپردند.

**احمدیه** [م] ابن علی بن طاهر جویفی ادیب از مردم جویق دمی به سخن.

**احمدیه** [م] ابن علی بن عبد الجبار الطبری فی الفاضلی که از او والد علامه بواسطه حدیثی در آن روایت کند. رجوع به ص ۳۰۳ مطر اول روضات الجنات شود.

**احمدیه** [م] ابن علی بن عبد القادر بن محمد العسقلانی السیسی سبط ابن انصاری البصری الاصلی القاهری مکنی به ابی العباس و مقرب بتقی الدین و معروف به البقریری. مولد (۲۶۶) و وفات (۸۴۵) - مسافری گویند مقریری نسبت است به جاره به به یک ر آن حاره معروف به جاره القارزه است و ابو العباس در المنهل الصافی آرد که او احمد بن عبد الصمد الشیخ الامام العالم البارع عدده المورخین و هیئ الحدیثی تقی الدین البقریری البعلبکی الاصلی المصری الحار و الوفاة متاخر اوبه قاهره بود و بذهب حنفیه فقه آموخت و پس از مدتی طویل بذهب شافعی اخبار کرد و در فقه شافعی

براهت یافت و او را تصانیف سردمند و جامع هر عمل هست. وی در سنلی ضابطه و مورخی معتن و مجددی بزرگوار است. او در اول از دست المنک الظاهر برفوق بجای شمس الدین محمد نجاشی حسیه قاهره داخست سپس مزول شد و قاضی بمزاندین عنتابی را بجای او نصب کردند و باؤدیگر او را مزول کرده و مقریری را عتولی قضاء ساختند و همین تولیت و فتنه درین دیگری بدو معول بود و وقتی قضاء دمشق باو دادند شواستند در لواجل دولت قاهره و او ایام کرد و نام او در سنه ۵۱۵ و ۵۱۶ امر گشت در قرن فاربخ و قدر تاریخ مشهور گشت چنانکه باؤدیگر معروف است بود و او منقطع و مشروری شد بود و بیادست می برداخت و با کسی جز بر حسب ضرورت مراوده نداشت و در قاهره در گذشت و جسمه وی هم بدینجا چاک سپردند. مسافری گویند که در بیقات او پیش از دورست حله بزرگت و شیوخ او افزون از شصت تن باشند لکن نو در تاریخ متلفین قلیل المرقات است و الاثر و دو این قسمت تاریخ مرابکب تصریفات و منقالت شده است اما در تاریخ متأخرین و راجع آبان صاحب طوای است و در بر المسبک آمده است که او ها کف موطن خویش بود تا آنگاه که ذکر او در همه بلاد مشهور گشت و او را صافی است از جمله کتاب خطوط قاهره و گویند که او بسوده اوجنتی دست یافته و کتاب خطوط او همان مسودات او حلی است بزرگتندی می جوی و لا محال و امندی صاحب طبقات القمیه را بزرگت و بکتاب خطوط همین استناد است. و او است.

۱- اضافه الحفاه باغیر الامت و الخلفه در اخبار دولت فطیبه و اخبار فرامغه را بزرگت آنجا آورده است. و این نسخه در مخطوطات دارالایام سوریه قفس شریف بطبع رسیده است.

۲- کتاب الامام با جاز من بارض الحقیقه من ملوک الاسلام و آن دو مایه الکلیم در سال ۱۸۹۵ مطبع شده است.

۳- الاوران و الکاتبیل (الاکیان) الشریحه

۴- لیان و الاثر صافی ارض مصر بن الاثر و از تألیف این کتاب در سال ۸۴۱ تاریخ گردیده است.

۵- تاریخ الاقباط یا ائیناز قبط مصر مستخرج از کتاب المواعظ و الاخبار.

۶- انطوای شریه در ادواته مشتمل ذکر وقایع و حوادث تاگاه و جاب مؤلف است.

۷- انطوای الشریه فی اخبار دار حصر موت العیسیه.

۸- کتاب التنازع و التخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم و آن کتاب در ۸۸۸ در لیکن بطبع رسیده است.

۹- المواعظ و الاذکار بذكر الضابط و الاثار و آن مختص باخبار مصر و تیل و ذکر قاهره و ما بملحق به است و معروف به الضابط المقرریه است در اخبار مصر و احوال مکن آن.

۱۰- تله المقود فی امور انشوریا کتاب النور القدریه و الاسلامیه (رجوع به ص ۱۲۸۲-۱۲۸۳ مطبوعات جلد ۲ صفحه ۱۲۷۸-۱۲۸۲ شود) و مؤلف کشف الظنون ذیل (عطف مصر) قام و نسب او را شیخ تقی الحدیث احمد بن عبدالقادر البقریری منولم بسال ۸۴۵ آرد.

**احمدیه** [م] ابن علی بن عبد المکلی بن علی بن تمام السبکی مکنی به ابی حاتم روضات الجنات صفة ۶۶ - مطر ۶۲.

**احمدیه** [م] ابن علی بن عبد الله مقری بتدای مکنی به ابی انصاری او است و قصیده فی السنه و قصیده فی آلی القرآن و فلت بسال ۴۱۶.

**احمدیه** [م] ابن علی بن علامه الدین صفری حسینی شاعر و نویب از مردم دمشق (۲-۹۷-۱۰۴۳) وی هواز و معنی حق دوانی را در شعر استعمال کرده و گویند اعتدال را و یا من قصله و انجود سارا

و هذک من بنی والوحدین

ولکن مالست من العواوش.

**احمدیه** [م] ابن علی بن علی بن عبد الله الفارسی از رواة اخبار است. (مسافری صفة ۳)

**احمدیه** [م] ابن علی بن علی بن رفیع معروف به ابن الرافعه و لقب به نجم الدین او است الصطب در ۶۰ حد دآن شرح ناتمام وسائل امام نوری است.

**احمدیه** [م] ابن علی بن عمر بن سوار مقری مکنی به ابی طاهر. رجوع به احمد ابن عسی ابن سوار شود.

**احمدیه** [م] ابن علی بن عیسی مکنی از صنایع آلات قانکه و او بان العیسی صاحبان قهرست قریبانهه بوده است.

**احمدیه** [م] ابن علی بن فصیح هنداسی حلق به بحر السعیدین. وی مشن قرآنس اسراجیه را نظم کرده است. و نیز اوراسته قصه تقی الفراه و هم کثیرا اتفاق را بزم (سند حسن الطریق) نظم کرده است. و وفات وی بسال ۲۶۵ بود.

**احمدیه** [م] ابن عسی بن قیاس ابو العباس زوقی حدیثی و مقریری و لایع

(۱) علامه البقریری. «او گلیوت».

او در قاص بود و تالیف بسیار دارد وفات او پسال ۱۰۲۲ است

**احمد** [ ۲۴ ] ابن علی ابن قداحه . مکنی بأمی العالی ، قاضی انبار . یکی از علماء معروف در ادب ، او راست و کتاب فی علم الثقوفی . کتاب فی النحو . وفات وی پسال ( ۴۸۶ ) بوده است . ( معجم الادبیات چاپ مارکلیوت ، جلد اول صفحه ۲۶۰ )

**احمد** [ ۲۵ ] ابن عسی ابن قیس الشعمار ابن حید الکرم . . . رسوخ پابن وحشیة کلدانی . . . شود .

**احمد** [ ۲۶ ] ابن علی ابن السامون البصری القوی القاضی . بقوت گوید او دارای عقلی صیحیح بود . مولد وی ذی القعدة سال ( ۵۰۹ ) و وفات به شعبان ( ۵۸۶ ) است . و من از پسر او ابو سعید هدیة ابن احمد شرح حال احمد خواستم و او جزئی بخط پدر خویش مرا داد که حالات فرزندان خویش نیز بر آن مزید کرده بود و آنچه من در قبل آورده ام همین آن جزء است باستانی مواضعی که عن شرح و تبیین کرده ام .

نام من احمد است ابن علی ابن هبة الله ابن عسی الزوال ( اصل ابن کله زول است و در محاورات الفنی بر آن افزوده اند و زول چنانکه ابن اسکیت در کتاب الألفاظ آورده یعنی سرد شجاع است ) ابن محمد ابن یعقوب ابن الحسین ابن هبة الله المأمون بالله الخليفة ابن هارون الرشید الصفيفة ابن محمد الشهيد بالله الصفيفة ابن هبة الله المنصور بالله الخليفة ابن محمد الكامل ابن علی السجاد ابن هبة الله ابن الأمانة ابن عباس مبداء العمومة ابن عبدالمطلب ( و پائی نسب را چنانکه در اسباب آورده اند تا آدم ابوالبشر یا ورده است و ما بقصد اختصار حذف کردیم ) . مولد من چنانکه در روز سه شنبه سیزدهم ذی القعدة سال ( ۵۰۹ ) بدر بفرود در خانه که امروز معروف ببردانة ابن النقی قاضی عزالدین قاضی القضاة رحمة الله است بود . و پدر من بدان وقت بروزگار مسطهر کتاب زمام بود و نامدی از عصر حالات مسترشدت همین شمل داشت در خردسالی نزد مردی امین ابن بکر قرآن آموختم و با حجة الاسلام ابو محمد اسمعیل ابن جوانبلی و فقه الله برای فراغت نزد شیوخ می رفتم . و خط از ابی سعید حسن ابن منصور امی الحسن جزیری خوانده فرا گرفتم و او مردی صالح و ادیب و صاحب دهر و عالم بفتوی از علم و فقه بود و

بدرم از اینک که من المشغول بعلوم می بودم دیگر برادران تقدم میداد چه من هفتک که از مکتب بدون ششم بخواندن شعر ولدت نزد شیخ ما از حد الزمان امی منصور ابن الجوالیقی رحمة الله رفتیم و پلازمه سائر صاحب وی کریم و کتب بسیاری از حفظ خود جز آن نزد وی بخواندم . تا آنکه پسال ( ۵۳۴ ) مرا تویث قضا دادند . و در این وقت حکم و قضاة دیجیتال با ضافة خطابة پدر مرا بود و انگاه که ویرا دیوان زمام بخداد دادند او قضا به پسر خویش هبة الله لقب پناج المعنی داد و او را المذہبان عزیر محمد بالله خطاب الایل الا واحد زین الاسلام نجم الکفاة تاج العلی جمال الشرف مجد القضاة مجتهد الکفاة بود . و سپس نظر دیجیتال تماماً بر مغزینات بر آن بیفزودند . و او صاحب سعادت و شجاعت و زوروی بزرگ و مالیک از انارک و امام و صبیح و قرا و املاک و ریاست قلم و وصیت و آوازه و ذکر همین میان عرب و عجم بود و او را جوانمردی و سخاوت بود و عیسی در بیداری حریفی داشت که طیقات امرای صیخ و غیر آنان را بدو نجا دهوت میکرد و او را در قضا توانی بحری و حفظی و غیر آن موصوف بود و ولایت وی از دست قاضی القضاة دهنانی بود و تا گاه وفات ابن منصب بداشت تا آنکه در موصول در اواخر سال ۵۳۲ مسوماً وفات یافت و بحری جسد وی بخاک سپردند و سبب مسوم کردن او ترسی بود که از وی داشته چه او را در امشی بزرگ دست داده بود و عرب و تر کمان و سپاهیان بسیار با حمل سلاح تعبت وی میکردند و دست او در امور ملک گشاده بود و چة وی در شفازة ( ۹ ) یافتند و پسر وی علی بن هبة الله بن علی ممالی بسیار صرف کرد تا منصب پدر بود و گذارند و در این وقت شرف الدین عسی بن حراد الزبیدی وزیر مقنی بود و او امتناع ورزید و این شغل مرا دادند و من گفته شد که بملت تبرز تو در علم می گرفتن عالی این شغل بود و در این زمان از عمر من بیست و چهار سال میگذشت و پسر برادر من بدیوان سلطنت شکایت برد و نسبت خویش بگفت و اجابت نیافت و چنانچی از اکابر و ولات امر توسط کردند تا پسر او را مجلس و ساطنی و محکمی بحری در مدایب دهند و با هدی آنرا از امور قضا با خطابه من مجوز کنند و نزدیک بود که این امر بدینصورت انجام رحد و من دامت بمواقف مقدسة بوجبة مقتضویه قدسها الله بنوشتم حکه از حله این بود . و معاذ الله ان بفان هبة الله

باعتد و لا يعرف فتیلا من رثیر ولا یزالف بین کلمین فی تعبیر لوسیم قرابة اللانحة آخطلته اوزم منه الشناس حاجة فی التلهر آخرته و عد صن اصحاب لا یکن بسعها ولا یرون خطها و اما العبد فطرائقه معلومة و ما خلد منه هومة و محل الشی عتده قابل و الجهور انبه مائل و سعاب الاستحقاق لها اهل له فی ارضه هاطر و معاذ الله ان یتفر من کریم الازاه الشریفة فی حقه رای او بنفصم من تلك الوعود فیما اهل له وای والوجود کالوجود و مواقع الکلم الشریفة کالتراقی فی الظمود و هو و اتق من الانعام بما صابین الانعام لینه و مستحکم الثقة بالاکرام و الامر اعلی و السلام . و توفیقی از جانب شیفه صادر شد که کار کساکن با من باشد و من مدتی آن شغل می ورزیدم تا آنکه که در مدینة السلام وفات ابن الرخم متولی قضایه و مریت و اختصاصی بلند یافت و استخدام قضاة اطراف پوی دادند و من از قبول [ نامهت وی ] سر باز زدم و اولاً اسرار خواستم که از حوزة قوی بیرون باشم و پائی دیجیتال با افعال آن از تکررات تا انبار و تا جیل و آنچه بدان پیونددار خاتین و روشن قیدوا را تا حریه از جانب قریب بقدها بمن واگذارند و چنین کردند و من بدین مقام پیوده تا آنکه که خلافت بالمستجد بالشی فی الله رسید و قضات و غیر آنان را امر بحس داد و از جله بحومین من بودم و پاره سال در بند بماندم تا آنکه که مستجد بر حمت از دی پیوست و تمام املاک و درائی من بمصانره بگرفته بودند لیکن من در حس وقت خویش ضایع نکردم چه دویمت جلد کتاب با خود داشتم از جلد کتاب الجهره ای بکرین در بده در دو جلد و شرح الکتاب سیبویه در سه جلد و اصلاح المنطق محشی در یک جلد و الغریبین هر وی در یک جلد و اشعار هذلیین در سه جلد و شعر منبیه در یک جلد و عربی انجذیث ای سعید در دو جلد و کتب بزرگه دیگر که شرح آن بطول انجامد و فرزندان خویش را در حس قرآن آموختم و کتب بسیاری را در علم عربیت و تقاسیر و خطابه اشعار یاد آن دادم و کتب انصیح را بر ایشان شرح کردم و کتب دیگری نیز آنرا کرد کردم بنام اسرار الحروف که در آن مخارج و مواقع حروف را از زوائج و متقلب و مبدل و متشابه و مضاعف و تصریف آنها در دهاتی موجوده در کلمات و معانی داخله بر آن بیان کرده ام و همچنین اشفاق اسماء را بنام پسرین و کولین و غیر آنان از

اهل لغت پر آن مزید کردم و آن مجتهدی  
 معتبر است محتوی بیست گزاسه و در هر  
 وجه بیست سطر و آنکه که مستجد وقت  
 کرد امام عادل رحیم امیر المؤمنین السعیدی  
 یانه خلافت یافت و من از آن تنگ نجات  
 یافت و رحمت خلیفه شامل حال من بشود  
 انت شد که بکنین نیز در حبس بنامند و  
 آنچه در خزانة معسور از اموال ایشان  
 باقی بود رد حکردند و تسلاک ایشان  
 نیز باز دادند، در شرافت شرفه یافت شد  
 که مهر من بر آن بود و آن خرقه سپید  
 درینر امامیه صیاح بود و این از جمله  
 اموالی بود که از من برده بودند و همچنین  
 سهامی از دست فریادی را زان و مزینه یار  
 حظیه من باز گشت و آنچه که فروخته شد  
 یا از میان پشده بود باز تداوند و ولایت  
 قضا بن اعانه کردند و هم بعد از مهام  
 گذاشتند و واسطه همه این اساتید و زبیر  
 خضه الدوله ابو الفرج بن رئیس الرؤسا بود  
 و این مرد دوستدار اسلمان و مصلحان و مکارم  
 بود و دردی باز داشت و کمتر کسی از در خانه  
 او محروم باز گشت . یاقوت گوید این آخر  
 آن جز است که من از خط احمد بن علی  
 بن مأمون نعوی که پسر ار ایا محمد عبدالله  
 بن احمد مراداد نقل کردم و برای شرح  
 سان ای مصنف عبدالله بن احمد ترجمه جهانی  
 در معجم الا دبیه مصنف کرده ام و عینه الله ابن احمد  
 قطعه زبیرین را از خط خویش از پسر  
 برای من اشاد کرد  
 فؤاد الشوق کتبه النفا  
 ومن کتم الوجد ابنی الضنا  
 و کم مدلف فی الهوی بدمم  
 و کاتوا الاماری له و انما  
 نقد خلفوه اخلالوجه  
 مویه شوق زبانی النما  
 بدای من الشوق فی اثرهم  
 ذکا آده ما به قدمت  
 پیاجدا فاحلا بالمراق  
 منیه و قلباً یوادى منا  
 تجرقه زفرائ الحنن  
 و یخو یمن الشجا دریدا  
 و این قصیده دراز است و در مدیحه رحیم  
 الدین ابن جعفر آنکه که وی از عسکه باز  
 گشته گفته است . معجم الا دبیه جلد (۲)  
 صفحه (۵۱)

**احمد** . [ ۱۰۶ ] ابن علی بن محمد مکنی  
 بابی عبدالله الرمانی النحوی . معروف باین  
 شرای . ابوالقاسم ذکر او آورده و گوید  
 او از عبدالموهاب ابن حسن الکلابی و  
 ابی الفرج البیهق ابن احمد الفقه و ابی القاسم  
 هبالترحن ابن الحسین ابن الحسن ابن علی  
 ابن یعقوب ابن ابی القاسم صاحب نارد .  
 و کتب اصلاح الکنتاف یعقوب ابن سکیت  
 را از ابی جعفر محمد ابن احمد جرجانی  
 و از ابی هبی حسن ابن ابراهیم آمدی و او  
 از ابن الحسن علی ابن سلیمان الخفش و او  
 از سلب و او از ابن المکیث روایت کند .  
 و از وی نصر ابن طلاب القصب روایت  
 آرد . ابن الا کفانی از عبدالعزیز ابن  
 احمد الکنتانی روایت کند که وفات ابو عبدالله  
 احمد ابن فنی زمانی شرای نعوی بروز  
 جمعه دوم ربیع الآخر سال ( ۴۱۵ ) بود .  
**احمد** . [ ۱۰۷ ] ابن علی بن محمد بن  
 نجیره . شیخ ابن ماکر است .  
**احمد** . [ ۱۰۸ ] ابن علی ابن محمد ابن  
 هبنا نسلک ابن سلیمان ابن سیده الکنتانی  
 الاشجایی معروف به لغس . وی مفری و  
 محدث و محقق در علوم عربیت و تاریخ و  
 شاعری مطلق و نیکو معاشرت بود و دریری  
 درس لغت و عربیت میکرد او از شریح و  
 ابوهر اسدی و از وی شلوین روایت کند .  
 و اشعار او مثنوی است و شهرت او به  
 نغس [ حده ] ابن است که خود او حکایت  
 کند و گوید وقتی والی یاشبیه میآمد  
 شعر او وقت هر یک در مدح او قصیده گفته  
 بودند و من نیز خواستم چیزی بگویم و  
 فردا با دیگر شاعران بعضی والی اشاد  
 کنم آنکن با همه رنجی که بردم مصرعی  
 میسر نشد . در وقت یادداشتی خود در جوع  
 کردم و قصیده از ابوالعباس یافتم که  
 بر آن نوشته بود این قصیده را شاعر اشاد  
 نکرده یعنی هر کسی نتواند است آنرا  
 بتوشتم و نام والی در آن گنجانیدم و  
 صیاح که دیگران مدایح خود خواندند من  
 نیز آن قصیده اشاد کردم و در شرف  
 مردی برخاست و همان مدیحه از آستین  
 بیرون کرد و با همان تشبیه که من در مدیحه  
 کرده بودم تماماً بخواه و والی بخندید  
 و او این نوارد سرفقت اعجاب و شگفتی  
 نمود . وفات احمد ابن علی سال ( ۵۷۷ )  
 است .  
**احمد** . [ ۱۰۹ ] ابن غنی بن محمد بن  
 حیدر بن زبالاسنی . مکنی به ابن الحسن  
 معروف به ابن الکوفی . او یکی از  
 خوشتر است که بحدیث و ضبیه مشهور  
 است و او کتب بسیار گرد کرد و در روایت

صالح بود . اوراست . کتاب الهن و کتب  
 مدنی الشعر و کتاب الفوائد و التذکره در  
 لغت (روضات الجنات صفحه ۵۷ سطر اول)  
**احمد** . [ ۱۱۰ ] ابن علی ابن محمد ابن  
 غنی المائنی الأنصاری اللغوی النحوی المقری  
 معروف بفقاه . نورالحدیث و غیر حدیث  
 است و از ابن ابی الأحوص و ابن الصلیح و  
 جاهت و از ابو سعید صاحب خطه در کتب  
 طبقات کبری خود روایت کند . و او سال  
 ( ۶۴۵ ) چنانکه خود دعا کرده بود بموت  
 قبلاً در گذشت .  
**احمد** . [ ۱۱۱ ] ابن علی بن محمد اعوی .  
 و جوع به این برهان و جوع به احمد بن علی بن  
 برهان شود .  
**احمد** . [ ۱۱۲ ] ابن علی بن محمد باقر  
 الحسینی ( امامزاده ) . قیر او باصفهان در  
 محله باغات بر جاده محله خواجو و مزراست  
 ( روضات الجنات صفحه ۳۵۷ سطر یا آخر  
 سائده ) .  
**احمد** . [ ۱۱۳ ] ابن علی بن محمد بهمنی  
 سیرازی معروف به یوج مفرک . و جوع به  
 احمد بن علی بن ابی جعفر محمد بن ابی صالح  
 . . . .  
**احمد** . [ ۱۱۴ ] ابن علی بن محمد السراقری  
 مکنی به ابن العباس نوکی از شاگردان  
 بدیع الزمان همدانی است اوراست . شرح  
 الشاطیبه و غیر آن و وفات او در حدود  
 سال ۶۴۰ بوده است ( روضات الجنات  
 صفحه ۷۲ سطر ۱۰ )  
**احمد** . [ ۱۱۵ ] ابن علی بن محمد نوکیل  
 المعروف به ابن برهان [ ب ] و مکنی  
 به ابوالفتح قبه شافعی . او مشیر در اصول  
 و فروع و متفق و مختلف بود و فتنه از ابی حمده  
 غزالی و ابی بکر شاشی و کیا ابوالحسن  
 الهراسی فرا گرفت و در فنون علوم مهارت  
 یافت و مثنوی تدوین مبرمه طاهره یار داد  
 بود و سال ۵۲۰ حر بغداد در گذشت .  
 اوراست . کتاب الو جز فی اصول الفقه ( روضات  
 الجنات صفحه ۶۱ ) و کتاب وسون نوی  
 الاصول و در جوع به ابن برهان ابوالفتح . .  
 شود .  
**احمد** . [ ۱۱۶ ] ابن علی بن محمد و جعدونی  
 منقب بجلال الدین . اوراست . شرح کتاب  
 فی التصو تألیف ابن حنبل .  
**احمد** . [ ۱۱۷ ] ابن علی ابن مخلد البزازی  
 الأدیب . مکنی بابی الهباس . عبدالله اقر  
 ذکر او آورده و گوید او یکی از اعاض  
 مذاهب و وجود نواحی است بالهجه فصیح  
 در نظم و شعر و استماع احادیث کرد و  
 در جمع حدیث اهتمام ورزیده است .  
**احمد** . [ ۱۱۸ ] ابن علی بن مسعود .



اوراست و کتاب السراج در تصرف و آن  
کتابی مختصر و میان مردم متداول است  
و صاحب روایات گوید از شرح حال او  
چیزی نیست نیامد. (روضات الجنات  
جلد ۵۰ ص ۵۰۰ بطور مآثر مانده).

و در مجمع المصنوعات آمده است که  
قال السیوطی فی بغیة الوعاة ص ۱۰۶  
ان مصنف السراج لکنه لم یلق علی ترجمه (۱)  
مراح الارواح - او «السراج» فی التصرف.  
اوله قال المفسر الی الله الودود احمد بن  
علی بن مسعود، اعلم ان التصرف لم یخلو و  
والنحو ابرها - آستانه ۱۲۳۳ و ۱۲۸۶ -

بوقاق ۱۲۴۴ و ۱۲۵۷ و ۱۲۶۶ و  
۱۲۸۴ و ضمن مجموعه رقم ۴۶ و ۴۷ -  
احمد [ آ م ] ابن علی بن مجبور -  
الاشاد. رجوع به ابن الاشهد ابو بکر...

شود.  
احمد [ آ م ] ابن علی بن مفضل صبی  
مکنی به ابوالعباس. اوراست، نظم ایضاح  
و تکلیف. وفات او سال ۶۴۴ بود.

احمد [ آ م ] ابن علی ابن المبر ابن  
محمد ابن المبر ابن احمد ابن محمد ابن محمد  
ابن عبید الله ابن علی ابن عبید الله ابن العسین  
ابن علی ابن الحسین ابن علی ابن ابی طالب.  
مکنی بابی عبدالله النقیب انظار نقیب نقباء  
العقائین ابن النقیب الطاهر ابی الدائم.  
او ادیبی فاضل و شاعر و متشی و از ذوی -  
الهیات و صاحب مثنوی خضر است که کس  
را بر آن اثری نیست و او را باهل جنم محبت  
و نهایت و اعانت بود و وزیر رسائل مدینه  
است نیکو و مرغوب فیها و در وفات  
گوید میان او و محمد بن الحسن ابن حمدون  
مکاتباتی است که من در ترجمه معجم ابن  
الحسن بیارده ام. و احمد مریدی و قور و  
هاقل و جده بود و پس از پدر در سن (۵۲۰)

تولدت نقابت بدو مقوش گشت و او تا گاه  
مرگش منی نوزدهم جمادی الاخره (۵۶۹)  
همین مقام داشت و بر طبق وصیت او با عانت  
شیخ الشیوخ ابوالقاسم عبدالرحیم ابن  
اسماعیل نقیبه ری مریدی کثیر بر جنازه او  
نماز گزارند. و این پس از مشاخره میان  
شیخ الشیوخ و قثم ابن طحطه نقیب هاشمیین  
بود و جسد او در خانه او بخاک سپردند  
و سپس پنهان نقل و در مشهد اولاد  
حسین ابن علی علیه السلام دفن کردند. و  
او حدیث از ابی العباس ابن العبارک ابن  
صید العبار الصیفی و ابی الحسن علی ابن  
محمد ابن الملق و ابی القاسم محمد بن علی  
الریزی و غیر آن شنیده و از ایشان  
روایت کتب. و ابوالفضل احمد ابن صالح ابن

شافع و ابواسحاق ابراهیم ابن محمود ابن  
الشاعر و شریف ابو الحسن علی ابن احمد یزدی  
و غیر آن از او روایت کنند او را کتابیست  
که آنرا بر مشور المظلوم ابن خلف شیرازی  
ذیل کرده است و کتاب دیگری مانند آن  
در انشاء او دارد. و امر و حرمت وی  
بروزگار خلافت مفتی بدانجا بود که هیچک  
الانقیاء را آن بسطت و مقدرت نبوده است  
و او را بسیاری افتاد که مشرف بهلاک بود  
و از اینرو بزرگترین فرزندان خود را  
نقابت داد و سپس صحت یقانت و پسر او  
همچنان در منصب نقابت بهاند تا او در منزل  
کردند و این پسر در (۵۳) [کد] وفات  
کرد.

احمد [ آ م ] ابن علی بن منصور الهلبلی  
مرورده به بجائی و لقب بشهاب اندین.  
اوراست شرح اجرومیة.

احمد [ آ م ] ابن عثمان بن موسی بن  
اربع مکنی به ابی العباس ملقب به راس.  
الانصار اندلسی حرناطی شاموری اوراست  
ریاض القورن الدقیقه فی غیاض الصامه  
الشریفه.

احمد [ آ م ] ابن علی بن ناصر مکنی  
معاصر سلطان سلیمان عثمانی. اوراست،  
الدعالم الشریفه فی فضائل الامام ابی حنیفه.  
احمد [ آ م ] ابن علی ابن نصر کبشی.  
مکنی بابی نصر. محدث است.

احمد [ آ م ] ابن عسی ذبن و صیف  
معروف با بن خشکناحه مکنی بابی الحسین  
و لقب پدر او خشکناحه است و او نیز یکی از  
فضلاست و در باب خود ترجمه او آورده ام.  
وفات احمد یفند بود. یا قوت گوید محمد  
ابن اسحاق الندیم ذکر او آورده و گوید  
احمد کتابی یلیغ و شاعری فصیح بود و او  
راست کتاب اشعار الموصول بالخطم. کتاب  
صنایع البلاغه. کتاب انقوائد.

احمد [ آ م ] ابن علی ابن هارون ابن  
علی ابن یحیی ابن ابی منصور المنجم.  
مکنی بابی الفصح منجم. یا قوت گوید او  
یکی از کسانی است که در شرحی آداب راه  
رسم بمران نویسی سپرد و بر اسمانی زوینر  
وصیوت آنرا بفدائل عرفی راه یافت.

ابوعلی ثوخی در شوار اردی روایت بسیار  
کرده و از فضل وی وصفی بسزا آورده  
است و گوید ابوالفتح احمد ابن علی ابن  
هارون ابن یحیی المنجم فاسه ذیل را از سفر  
خود خطاب روز را ابوالفتح محمد ابن عباس  
ابن قصابی مرابعوانه و این شعر به آنگاه  
که وزیر او را عمل احوال داد گفته است.

قل للوزیر سلیل المجدو الکریم  
و من به قامت الدنیا هلی قدم  
و من یداه مآئیدی ندی وردی  
بجرهها عدل حکم الدلیف والقلم  
و من اذاعهم ان تمضی عزائم  
روایت ناقصه الاقدار فی الامم

و من عوارفه تهی وحدته  
فی ربیباته تنسی هلی القدم  
لانت اشهر فی رهی اللام و فی  
حکم الذکر من تار هلی علم  
و تلعب عیدک فی قرب و فی بعد  
وانت مولاه ان نظن وان تقم  
فمره یتبعک اولافا عبده بنا  
تجری به عاده الاملاک فی الضم.

و هم ثوخی گوید احمد ابن علی ابن  
هارون سه بیت زرین را از شعر خویش  
مرا انشاء کرد و گفت قافیه چهارمین که در  
حالات از جنس این سه قافیه باشد یافت نشود.  
سیدی انت و من صادق  
باعتدله و بجزر جاریه  
انصف المظلوم و ارحم عبده

بدموع و دماء جاریه  
ربما اکنی بقولسی سیدی  
عنه شکوای انهوا عن جاریه  
و هم این شعر خود که همه قافیت خود  
دارد مرا فراتت کرده

العیش حافیه و الریح و العود  
فکل من حاز هذا فهو مسعود  
هذا الی لکم فی مجلس اتق  
شجاره العبر الهندی و العود  
وقیه و عدها بالغلاف مقترن  
بما یؤمله راج و موهود  
و قبه کحوم اللیل تأبهم  
اصان کاس حذاه النار و العود  
فاعدوا علی بکاس الاراح مترجه  
عوداً و به اذان احمد نم عودوا.

معجم الادب جلد (۱) ص ۳۲۲ (۲)  
احمد [ آ م ] ابن علی بن عبید الله بن  
الحسن بن علی الزوال ابن محمد بن یعقوب  
بن حسین بن عبید الله الامون بن الرشید.  
معروف به ابن الامون و اصل زوان در  
نسیب او (زوان) بوده است بمعنی مرد  
شجاع و آن در السنه تفسیر یافته و زوان  
شده است. یا قوت گوید او در نحو شاگرد  
علی بن منصور الجوالیقی بود و خطی نیکو  
داشت و آنگاه که به عیس مستنجد بود ۸۰  
مجله کتاب تالیف کرد و در تصحیح فی اللغه  
تعمیر شرح نوشت و نیز کتابی جمع کرد  
بنام اسرار العروف و آنگاه که مستضی  
بغلاقت رسید احمد را رها کردند و مرتبت

(۱) فی دارالکتب المصریه نسخه خطیه من مراحل الارواح کتبت سنه ۸۴۰ هـ - فیکون انقوائد من ابناء القرن الثامن او التاسع للهجرة. (۲)

قبایوت پیشین او بدو محول داشتند مرید  
او ۵۰۹ و وفات ۵۴۶ بود. (روضه) -  
الجنات صفحه ۸۲) رجوع به احمد ابن علی  
ابن مأمون و رجوع به ابن مأمون شود.  
احمد. [آ م] ابن علی بن هشیم مقلب  
به تاج الامم و مکنی به ابی العباس مثنوی  
مصری. وفات او سال ۴۴۵ بود.

احمد. [آ م] ابن علی ابن یحیی ابن  
ابی منصور المنجم ابن حبیب (۱) بن وزید بن  
کاد من مهاجرت اد حساس بن فرخداداد بن  
اسناد بن مهر حبیب (۱) بن بزجرد -  
مکنی یابی حبیب. یکی از فاضل خاندان  
بنو منجم. باقرت گوید هر يك از پدران و  
همان و اهل بیت او را در باب خویش یاد  
کنیم انشاء الله تعالی و حمد. و اما نسب و  
ولاد و اولیت این خاندان را اگر خدای  
خواهد در باب جدا این خاندان یحیی ابن  
ابی منصور منجم بیادیم. و این احمد فاضلی  
نبیل است و محمد ابن اسحق البزجی ذکر  
او در فهرست آورده و گوید او را است  
کتاب تاریخ سنی العالم. و رجوع به احمد  
ابن علی ابن هارون ابن علی ابن یحیی...  
و به فهرست ابن ندیم و بنو منجم شود.

احمد. [آ م] ابن علی ابی الحسن بن  
یوسف. رجوع به احمد ابن ابی الحسن  
علی... شود.

احمد. [آ م] ابن علی اشعیدی.  
مکنی به ابی القوام بن یحیی و آخرین  
آل اشعیدی از ۳۵۷ تا ۳۵۸ و او پس از  
ابوالمسک کافور بحکومت مصر نامزد شد  
و رجوع به آل اشعیدی شود.

احمد. [آ م] ابن علی اسکافی یکی  
از ممدوحین بصری و از دودۀ سلاطین ایران.  
رجوع به امثال حکم خلد سیم صفحه  
(۱۶۸۲) سطر (۶۰) شود.

احمد. [آ م] ابن علی صفهانی مکنی  
به ابی بکر. اوراست. اسم. رجال مسلم.  
وفات وی سال (۴۲۸) بود. و مؤلف قاموس -  
الاسلام ذیل سرخه احمد ابن علی  
اصفهانی مکنی به ابی بکر و مقلب به ابن  
قتیبه (۲) از مشاهیر محدثین گوید در علامه  
زمان خویش و امام محمد بن مشهور بود و  
دارای ذایقات بسیار است از جمله کتاب مشهور  
او ۶ شیوخ مسلمه و وفات او را در  
۴۲۸ آورده است.

احمد. [آ م] ابن علی اندلسی مکنی  
به ابو العباس. اوراست. شرح تصدیه حرز -  
الامانی در قرآآت سبعه. وفات او تقریباً در  
۶۴۰ بود. است.

احمد. [آ م] ابن علی بادی. محدث  
است.

احمد. [آ م] ابن علی البیضاکامی.  
مکنی یا ابو الحسن. هنگامیکه افتاد و باقی  
در بعلبک اقامت داشت احمد ابن علی کامی  
وی میکشید نگاه که بخلافش رسید از جانب  
شقیقه قادر بالله نامه به پادشاه نوحشوی  
مذکور قرآن خوان و خوش عذاره و خوش طبع  
ر صاحب نوادر عجیبه بود.

ابن عبدالرحیم گوید احمد بنی قرآن را  
نزد شیخ نصر خود و بالخاصه زید ابن هلال  
درست کرد در حدیثون علم و ادب دست  
داشت و صاحب خط و ترمیمی لیکو بود  
لیکن شعری بیابۀ علم او نرسید. و نیز  
گوید که بنی در آغاز طایمان داشت و  
حبیب بزی کتاب قدیم دراعه بر تن کرد  
و خاقان و مبعظه پوشید و دستار ثوبه نهاد  
ولانکای سیدی به بر پای کرده و بستت گذشتگان  
موی سرتمی شرد و سپس در دیوان خلافت  
سخت کاتبی یافت و او را نزد القادر بالله  
حرمتی تمام بود. و سپس عزل را خلاقوی  
فایل آمد و هیأت و گفتار و نوادری بزرگان  
در حل رایحه اشرف و مخالفتی بر انگشت  
و در سنک اندامی بهاء الدوله در آمد و  
پناه اندوله او را نماندت قرآن می داد. و رؤسای  
عصر را هیچ مجلسی از مجلس انس جز  
با حضور او کامل نمی بود و در آخر منادمت  
قصر الملک داشت و غیر المباشرا مباشرت وی  
سخت لیکو و خوش می آمد و در حق وی احسان  
و اگریم بسیار کرده هم بروز گذر قصر الملک  
در گفتش را در توانوری مضحک و حاضر  
حواشی است که هیچکس را آن دست نداده  
است او در مذهب معتزلی بود و در فقه پیروی  
ابوحنیفه می کرد و در ادب نسبت بطائی (۳)  
تمصبی سخت داشت و جز در این تمام  
تفضل می نهاد و در پایه مشهور بسیار ظلم میکرد.  
راز نوادر مشهوره او یکی این است که

وقتی او با رضی و مرتضی و ابن ابی الریان  
وزیر و جانی از اکابر با کنسی با استقبال یکی  
از ملوان سرفروستند و چار خردن شد و در دران  
از حرانه با پیشان تقاضای می کردند  
و می گفتند ای زن بجزان در آید: در  
زن وقت احمد بی گفت بی شد ای بار پر ما  
سوا بیس برده است پرسیدند این نژکها  
گوئی گفت اگر آنرا بر ما حواشی  
عی بود از که این بزدی ما مینداسند.  
و بنی در دیوان قادر بالله صاحب خجری بود  
بود و بهمان سال (۴۰۳) در گذشت. (۴)  
اوراست. کتاب آندیزی. کتاب العیسی.

و کتاب المغیری. و وزیر ابوالمسلم مغربی  
گوید ابو الحسن بنی یکی از فتنین علوم  
است و در مناظره هیچ علم و فن مجربند است  
و در بیخ عالمه نصره و حبیب القادریه و عویش منظر  
و بسیار سخن جود و من او را وقتی بر دز  
یکی بز رؤسای سال قدیم حاجب ویرا  
راه نمی داد و او بر پس نوشت:  
علی ای باب اطلب الأذن بعدما  
حجبت عن الباب القدی انا حاجبه.  
در حال او را اجازه دخول دادند.

و ابوالمصن هلال ابن حسن رئیس روایت  
کنند که وقتی من باغیر الملک ابی ثائب  
ابن خلف با هواز بودم و بغیر الملک یابی  
یاسر همان ابن احمد بصری نوشت که نویست  
دینار بتوسط زانی اشکس باحد فرست  
با نامه ای امضا بهین مضمون: قد دعانی ما  
آرت من الخلق لکن رفیت به من مودتک الی  
استباده المواصلة منک و افتتاح باب المرافقة  
بنی و بینک وقت انذقت مع ذر سون مانی  
وینار. و احمد آن زر بستند و پر پشت نامه  
نوشت: ما لا اعرف مهدیه فأشکره ما یوتیه  
الا آله صاف امانتة و صلی الی لخدمه  
والاستعانة فی بعض الامور به وقت ا  
و کم ادر من القی ضیبه رده

سوی آنه قدسار من منجد محض.  
و اذا مهل الله لسی اکتفاء و دعت العوض  
موجوداً و کان اکتبته بانثر مشکوراً.  
و ابو الحسن بنی مطب را در سلک و  
جواب را از روی بصیرت نوشته بود. و  
بعون ابویاسر جواب احمد را بغیر الملک  
فرستاد بغیر الملک نامه را بر من بخواند و سرا  
از شمل بشهر من برز حسب آمد.

وسید رضی وقتی ایات ذیل را با احمد نوشت:  
ابو الحسن انصب ان شوقی  
قل هی مکارمة (ه) المخطوب  
یوش انکم علی العرقن قلبی

هشاشه الی الزور انکریب  
واللفظ غیر کم و بسوع عندی  
و نادکم مع الماء الشروب  
وسید رضی در رثه وی گوید:

ما اللهموم کانهما  
بار علی قبیسی شبی  
والشعب لا یرقی له  
عرب کان العین عربی.  
ساکت احسب انی  
جله علی الارزاه صعب.  
ما یخطانک الی  
ت اذا اصابت من احب.  
وسید مرتضی برادر سید رضی در رثه  
او گوید:

(۱) طاهرا. جنس (چشمه. کفمنسب) (۲) کشف القنون در ذیل اسماء رجال الصبیح مسم در نسبت او این منحویه گفته است. (۳) بنی  
بصری. (۴) باقرت در معجم انبله ان در ذیل کلمه بت شهر کی از دیدن اذنی پنداد وفات او را در سال (۴۰۵) گفته است. (۵) مفاخره. ذیل.

خرج علی الدار مقبراً جوارها  
 فاسأل بها عجلاً عن ساکن الدار  
 وقل لها این ما کتائرا علی  
 مرأمدی بک من نقض و اسرار  
 و این ارمیه الآداب فاهمه  
 تجری خلالک حرى الجدول الجاری  
 یا احمد این علی والرشی مرضی  
 یروز بانرغب منا کئی زوار  
 علقت بالحبیل منک غیر منک  
 عند العفان و هود غیر خوار  
 وقد بلوتک فی معط و عند رضی  
 وین علی لایا و اظهر  
 فلم تغنی الا ما ضن به  
 ولم تزدنی الا طیب اخبار  
 لا عارفها شربت الیوم خصه  
 من المنون و هل بالموت من هار  
 ولم یلک سوی ما زال کل قتی  
 عالی المکان ولائی کل حیار  
 و اوراست ، در وصف کوزه قزاق ،  
 یارب ندی مصدته سکرأ  
 وقد عرانی خمار متبوق  
 له عذر اذا شربت به  
 مثل هدیرا لغول فی النوق  
 کان ترجیه اذا رشق ال  
 را شغ فی صیاح و حنون  
 و نیز اوراست .  
 ما احترت انین من دمع اضربها  
 فی هرستی طلی او اثر سر اجل  
 لکن را هالندی بهوی وقد نظرت  
 فی وجه آخر فاحترت من الخجل  
 این عبدالرحیم گوید ، آنگاه که ضایع  
 خلیفه قادر را گرفتند بیخواست او در خانه  
 بی ایشان شد و سپس که قادر خلافت  
 رسید این صاحب النعمان را هرن کرد و  
 بجای وی بی راحت که بی داد و امن بروز  
 گوسفند کشان بود و ضایع بدارت بیرون  
 آمد و احمد را گفت بر حسب رسم ترا باید  
 که حساب کله و ریچه قربانها بداری و احمد  
 بسلام خود گفت دوات بر کبر تابعدان شوم  
 ایان کیباز خواهند ، کاتب ، و با این مزاج  
 از خدمت انصراف جست و وقتی در مجلسی  
 میان جماعت نشسته بود و غلام وی از در  
 در آمد و گفت پسر تو از سه زبنة سردبان  
 فرو افتاد گفت اوسه زبنة بر سو یا فرو رسو  
 اگر از فرود سو افتاد باشد پیچیزی نیست و  
 اگر از سو فرو افتاده است توجه سرایان را  
 آگاهی دادن باید به مرأ .  
 و اوراست از قصیده درباره ابن صالحان ،  
 سل الربع بالحدین کیم مبادنه  
 و بی ترجم ( ۱ ) القول منه عوایده  
 ( ۱ ) لغنه ، تمید ، مار کلبوت ، ( ۲ )  
 و المعنة الروحانية .

هفت حقا بعد الایس رسومه  
 قام بقی الاثر و حوالده  
 دیار ترفعت المنح فی مرصا تها  
 نواما الی ان ذرح البجن فارد  
 ارقه صابده الدسوع رحته  
 من القلب حتی غیضته شوارده ( ۲ )  
 ساستتیب انصر الخون بسید  
 یرد حاح المصراة هرة لده  
 سواء علیه طاروف المال فی الندی  
 اذا ما اشجاه بالمائلون و تالده  
 و نیز اوراست درباره ابن صالحان ،  
 قوم اذا تنذرت نواقل بره  
 لم یلفح الخلع حقها بمائد  
 من معشوررتوا المکلوم والعلی  
 و تقسوها کابراً من کابر  
 ترجم : يقوم حدیثهم بقده بهم  
 و یسراولهم بعد الاخره  
 و رای دیگر اخبار و نواتر وی ( رجوع  
 بمجم الادبا ( بعل مار کلبوت ) ح ( ۱ ) از  
 س ۳۳ تا ۲۴۶ شود .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی ، اوریست  
 شرح الدررة السنیة تألیف علی بن محمد بن  
 ابی بکر بن شرف هارذنی .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی بنی قرشی .  
 مکنی به ابی العباس و منقب به نقی الدین  
 و شرف الدین ، شیخ طریقت از مردم مونه  
 شهری ما فریفته ، وفات ( ۶۲۲ ) و بقولی  
 ( ۶۳۰ ) اوراست ، کتاب اسرار الجروف  
 و الککلب ، کتاب فصول شمس المعارف  
 الکبری فی حوالس و اسرار الجروف ( ۴ ) ،  
 کتاب مواقیب انبیا و لطائف الاسرار ،  
 کتاب اظهار الرموز و ابدا الکتوز ، کتاب  
 لطائف الاشارات فی اسرار الحروف  
 العلویات ، کتاب شرح اسماء الله العسی و  
 آن کتابی بزرگ است موسوم بموضع  
 انصاریق و قطاس التحقیق من مشکاة  
 اسماء الله العسی و التجرب بها اسمی المقام  
 الاسنی ، کتاب لطائف العشرة ، کتاب  
 شمس المعارف و لطائف العوارف ، کتاب  
 المشهد الاسنی فی شرح اسماء الله العسی ،  
 کتاب شمس اواصلین و انس السائری فی  
 سر الاسر علی بران الفکر و الطور ، کتاب  
 النعمه النورانیة فی الاوراد الربانیة ، کتاب  
 کنز النطائف الروحانیة فی اسرار النعمه  
 النورانیة ( ۴ ) ، قیس الاقضاء فی وقت  
 الامانة و نجم الامناء فی شرف الصیلة ،  
 علم الهدی و اسرار الاعداء ، و التملیفة  
 الکبری و الصبری ، صدات سورتا آیه .  
 الواح الذهب ، مؤلف روضات گوید ما

در کتاب خود از او بسیار نقل کرده ایم .  
 رجوع به روضات صفحہ ( ۲۸۰ ) و کشف  
 العظون شود .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی یهنی مکنی  
 به ابی جعفر معروف به برجفک مفری .  
 رجوع به احمد ابن علی ابن ابی جعفر  
 محمد ... شود .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی توری ، محنت  
 از مردم توری ، دهی پارس .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی ابن حسن بن  
 محمد بن صالح العاملی الکفعمی ، برادر  
 تقی الدین ابراهیم بن علی ، اوراست ،  
 کتاب زیادة الیوان فی غلط شهر رمضان ،  
 ( روضات العتبات صفحہ ۶ سطر ۱۸ )  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی جصاص رازی  
 سنفی ، مکنی به ابی بکر ، متوفی سال  
 ( ۳۷۰ ) ، اوراست ، اختصار اختلاف العیاه  
 طحاوی ، شرح الجامع الصغیر محمد ابن  
 حسن شیانی ، شرح مختصر طحاوی در فروع  
 حنفیة ، شرح ادب القاضی خدایف شرح الجامع  
 الکبیر محمد ابن حسن شیبانی ، کتاب جوابات  
 المسائل و رجوع به جصاص احمد ... و احمد بن  
 علی رازی شود .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی حلوانی مکنی  
 به ابی بکر ، اوراست ، لطائف المعارف ،  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی معروف به خصافی  
 حنفی و مکنی به ابی بکر ، وی یکی از مؤلفین  
 در علم شروط است .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی ، خطیب بغدادی  
 مکنی به ابی بکر ، و منقب با امام السابق  
 و الاحق و حافظ رجوع به احمد ابن علی  
 این اثبات ابن احمد و به خصیب بغدادی شود .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی دمشقی مکنی  
 با ابی العباس اوراست ، الجریه وفات سال  
 ۷۸۲ بوده است .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی رازی حنفی ،  
 مکنی با بکر و معروف به جصاص اوراست ،  
 شرح اسماء العسی رجوع به صفحہ ۳۸۲ ح ۱  
 و صفحہ ۵۰ ح ۲ کشف العظون جواب اول  
 استنبون و صفحہ ۳۱۲ ح ۱ صون الایا و رجوع  
 به احمد ابن علی جصاص ... و جصاص  
 احمد ... شود .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی رحال ، منقب  
 به حراره ، محدث است .  
**احمد** ، [ ۱ م ] ابن علی زهری مکنی  
 به ابوالحسن ، اوراست ، حان الحان و  
 ریاض الازهار فی شهره معبر ، وفات وی  
 سال ۵۶۳ بود .

لعله موارد مار کلبوت ( ۳ ) شمس المعارف الاکبر و الاشر ، ( ۴ ) اللمة النورانیة

**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی سبکی شافعی  
منقب به بهاء الدین . اوراست . شرح الحاوی  
الصغیر عبدالغفار قزوینی . وفات وی بسال  
۷۷۳ است .

**احمد** . [ ۲ م ] ابن علی شیلی مکنی  
به ابی حامد . اوراست . شرح تلخیص  
المحصل عقیق طوسی .

**احمد** . [ ۳ م ] ابن علی شرفی مکنی  
به ابی افضل . از مردم شریح . قریه به  
پغارا .

**احمد** . [ ۴ م ] بن علی صداف الاسعانی  
سامانی . از مردم سامان مطهر باصفهان .  
محدث است و از ابی الشیخ روایت کند .  
تاج العروس ( م ۳ م ن ) .

**احمد** . [ ۵ م ] ابن علی الصفاری  
الخوانزومی . مکنی بابی افضل . مصداق  
ارسلان گوید . وی ارفضاد . خوانزم و پلغانه  
کتاب آن نایب بود و او را اشعری النیق  
ولعیق و رسالتی استادانه و خفیف است و  
رسائل ویرا . ابوحنس عمر ابن الحسن  
ابن المغنفر الادیبی در پانزده باب گرد  
کرده است و در اول آن گوید : من بطالمة  
رسالتی صکه و میله تجریج پیراعت باشد  
و غیر . کردم و در طلب و جستجو و فحاص  
و تصفیح برآمدم و خوش آنکسر و دلکشتر  
و دواشر از غرر ابی افضل صفاری نیانم  
و سپس مرا از محبت صفائی و اخوت بن کدورت  
میان او و پدرم رحمه الله بیاد آمد و در وقت  
از وی درخواست تارفاع صادره شود و را  
هر مده از که از میان نشده است بن فرستد  
و او مدد من اجابت کرد و من آن رسائل  
معدون ساختم و آنچه را که نزد دیگر دوستان  
او از انشاء او یافتم بر آن مرید کردم . . .

انتهی . و باقوت نوشته ذیل را از رسائل  
ابو الفضل خوانزومی در مجمع خویش آورده  
است . و این نامه ایست که ابوالفضل از  
حاجب ابوسید سهل ابن احمد السهلی بابی  
نصر عبید الملک کندری نوشته ایگانه که  
سهل فرزند خویش حضرت عبید الملک  
فرستاده است .

کتابی اطلال الله بقا الشیخ الدید و انام مترف  
برق و ولاته و مصرف فی شکر سو ابی الیوم  
حامد الله تعالی علی تظاها اسباب عزه و ولاته  
و لم ازل منذ مرمت التشراف بخدمته انطوی  
علی مباحثه و اتلقى شوقا الی التمدد بخدمته  
حضرته التي هی مجمع الوفود و مطلع الجود  
و صبره المنجود و انتمی فی الله تعالی حالا  
تدنی من جناح العرج و مشرعه العلب  
و منی انه کرت تلك الایام التي کانت تسعنی

بالتسکن من غمته التي هی مادة الجمال و  
نهاية الآمال اثبتت بعمرة مرة و انطویت  
طی لعة مستمرة و کم کانت شریف حضرته  
لا زالت محسودة مأنومة قلم اهل لجواب  
و لم اشرف بخطاب فامسکت من العادة  
فی المعاودة جریا طی طریقة الاصاغر فی  
مراعاة حشمة الاکابر ولو جیرت فی مکاتبة  
حضرته علی حکم الاعتقاد و اثبتة العالصة  
فی الوداد لا کثرت حتی اضجرت و هو بصدقه  
احسن اخلاقا و اوفر فی الکرم و المحبة  
خلقا من ان یری من فدهاه خدمه متجانبا  
و لغوام اصاغره جانبا ولو کان رحلی  
تمکنا لاستعلت فی الخدمة قدی دون قلبي  
و حین هجرت من ذلك لما انا مدفوع الیه  
من اخلال العادل و تضاعف الاعتلال انهضت  
والدی ابوالحسن خادمه و ابن خادمه نایباً  
عنی فی اقامة رسم حضرته التي من غازیها  
فقد فار و سمد و علا نجه و صعد فلا زال  
مولانا متبع الارکان رفیع القدر و المکان  
سابع القسرة و الامکن مرموس تدر و السلطان  
تدین المقادیر الاحکامه و تعری العمود تمت  
و اياته و اهلامه . آمین ان شاء الله . مجمع  
باقوت خند ( ۱ ) صفحه ( ۴۲۳ )

**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی صدوقی . یکی  
از مشایخ تصوف . مشاه وی پنداره است  
و در ( ۴۹۷ ) در گذشته است .

**احمد** . [ ۲ م ] ابن علی عدوی دمشقی  
منبتی مکنی به ابی النجاج . اوراست . از حوزة  
مواهب العجیب فی نظم ما یخص بالجیب و قیز  
فتح القریب بشرح مواهب العجیب

**احمد** . [ ۳ م ] ابن علی شیلی مکنی  
به ابی حامد . اوراست . شرح تلخیص  
المحصل عقیق طوسی .

**احمد** . [ ۴ م ] ابن علی شرفی مکنی  
به ابی افضل . از مردم شریح . قریه به  
پغارا .

**احمد** . [ ۵ م ] بن علی صداف الاسعانی  
سامانی . از مردم سامان مطهر باصفهان .  
محدث است و از ابی الشیخ روایت کند .  
تاج العروس ( م ۳ م ن ) .

**احمد** . [ ۶ م ] ابن علی الصفاری  
الخوانزومی . مکنی بابی افضل . مصداق  
ارسلان گوید . وی ارفضاد . خوانزم و پلغانه  
کتاب آن نایب بود و او را اشعری النیق  
ولعیق و رسالتی استادانه و خفیف است و  
رسائل ویرا . ابوحنس عمر ابن الحسن  
ابن المغنفر الادیبی در پانزده باب گرد  
کرده است و در اول آن گوید : من بطالمة  
رسالتی صکه و میله تجریج پیراعت باشد  
و غیر . کردم و در طلب و جستجو و فحاص  
و تصفیح برآمدم و خوش آنکسر و دلکشتر  
و دواشر از غرر ابی افضل صفاری نیانم  
و سپس مرا از محبت صفائی و اخوت بن کدورت  
میان او و پدرم رحمه الله بیاد آمد و در وقت  
از وی درخواست تارفاع صادره شود و را  
هر مده از که از میان نشده است بن فرستد  
و او مدد من اجابت کرد و من آن رسائل  
معدون ساختم و آنچه را که نزد دیگر دوستان  
او از انشاء او یافتم بر آن مرید کردم . . .

انتهی . و باقوت نوشته ذیل را از رسائل  
ابو الفضل خوانزومی در مجمع خویش آورده  
است . و این نامه ایست که ابوالفضل از  
حاجب ابوسید سهل ابن احمد السهلی بابی  
نصر عبید الملک کندری نوشته ایگانه که  
سهل فرزند خویش حضرت عبید الملک  
فرستاده است .

کتابی اطلال الله بقا الشیخ الدید و انام مترف  
برق و ولاته و مصرف فی شکر سو ابی الیوم  
حامد الله تعالی علی تظاها اسباب عزه و ولاته  
و لم ازل منذ مرمت التشراف بخدمته انطوی  
علی مباحثه و اتلقى شوقا الی التمدد بخدمته  
حضرته التي هی مجمع الوفود و مطلع الجود  
و صبره المنجود و انتمی فی الله تعالی حالا  
تدنی من جناح العرج و مشرعه العلب  
و منی انه کرت تلك الایام التي کانت تسعنی

**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی صدوقی . یکی  
از مشایخ تصوف . مشاه وی پنداره است  
و در ( ۴۹۷ ) در گذشته است .

**احمد** . [ ۲ م ] ابن علی عدوی دمشقی  
منبتی مکنی به ابی النجاج . اوراست . از حوزة  
مواهب العجیب فی نظم ما یخص بالجیب و قیز  
فتح القریب بشرح مواهب العجیب

**احمد** . [ ۳ م ] ابن علی شیلی مکنی  
به ابی حامد . اوراست . شرح تلخیص  
المحصل عقیق طوسی .

**احمد** . [ ۴ م ] ابن علی شرفی مکنی  
به ابی افضل . از مردم شریح . قریه به  
پغارا .

**احمد** . [ ۵ م ] بن علی صداف الاسعانی  
سامانی . از مردم سامان مطهر باصفهان .  
محدث است و از ابی الشیخ روایت کند .  
تاج العروس ( م ۳ م ن ) .

**احمد** . [ ۶ م ] ابن علی الصفاری  
الخوانزومی . مکنی بابی افضل . مصداق  
ارسلان گوید . وی ارفضاد . خوانزم و پلغانه  
کتاب آن نایب بود و او را اشعری النیق  
ولعیق و رسالتی استادانه و خفیف است و  
رسائل ویرا . ابوحنس عمر ابن الحسن  
ابن المغنفر الادیبی در پانزده باب گرد  
کرده است و در اول آن گوید : من بطالمة  
رسالتی صکه و میله تجریج پیراعت باشد  
و غیر . کردم و در طلب و جستجو و فحاص  
و تصفیح برآمدم و خوش آنکسر و دلکشتر  
و دواشر از غرر ابی افضل صفاری نیانم  
و سپس مرا از محبت صفائی و اخوت بن کدورت  
میان او و پدرم رحمه الله بیاد آمد و در وقت  
از وی درخواست تارفاع صادره شود و را  
هر مده از که از میان نشده است بن فرستد  
و او مدد من اجابت کرد و من آن رسائل  
معدون ساختم و آنچه را که نزد دیگر دوستان  
او از انشاء او یافتم بر آن مرید کردم . . .

انتهی . و باقوت نوشته ذیل را از رسائل  
ابو الفضل خوانزومی در مجمع خویش آورده  
است . و این نامه ایست که ابوالفضل از  
حاجب ابوسید سهل ابن احمد السهلی بابی  
نصر عبید الملک کندری نوشته ایگانه که  
سهل فرزند خویش حضرت عبید الملک  
فرستاده است .

کتابی اطلال الله بقا الشیخ الدید و انام مترف  
برق و ولاته و مصرف فی شکر سو ابی الیوم  
حامد الله تعالی علی تظاها اسباب عزه و ولاته  
و لم ازل منذ مرمت التشراف بخدمته انطوی  
علی مباحثه و اتلقى شوقا الی التمدد بخدمته  
حضرته التي هی مجمع الوفود و مطلع الجود  
و صبره المنجود و انتمی فی الله تعالی حالا  
تدنی من جناح العرج و مشرعه العلب  
و منی انه کرت تلك الایام التي کانت تسعنی

**احمد** . [ ۱ م ] ابن علی صدوقی . یکی  
از مشایخ تصوف . مشاه وی پنداره است  
و در ( ۴۹۷ ) در گذشته است .

**احمد** . [ ۲ م ] ابن علی عدوی دمشقی  
منبتی مکنی به ابی النجاج . اوراست . از حوزة  
مواهب العجیب فی نظم ما یخص بالجیب و قیز  
فتح القریب بشرح مواهب العجیب

**احمد** . [ ۳ م ] ابن علی شیلی مکنی  
به ابی حامد . اوراست . شرح تلخیص  
المحصل عقیق طوسی .

**احمد** . [ ۴ م ] ابن علی شرفی مکنی  
به ابی افضل . از مردم شریح . قریه به  
پغارا .

(۱) قاشان . شهر بست از دیه قم و سبکی صاحب الیاب . احوال اهل لته غیه . (منتهی الارب) . (۲) گمان میکنم این کلمه بصحلام  
و فتح و او بهاء غرملفوظ زده است . مردم قاشان بجای بنی آورده و شایب او برای بسیار دیگر بردن این کلمه بدین لقب معروف شده است .

القصة الاثني عشرية التي يلعبون فيها الفخمة (١)  
 انور في المجلد رامة وصدرة ، القومسة ،  
 خرواني ، الفخمة ، اسرخام و بلانت در  
 اتسان ، البعدية ، القصر ، يعقل مرهني است ،  
 انكهدل ، الشابة الناصة ، عطش ، من قولنا  
 تعطش علينا ، اذا غننا ، هجيم ، من  
 الهجيمه وهي الجرحة تضارح ، من الضحرة  
 وهي التسح بها كثر ما عند الانسان ، التخميم  
 الانتبش ، الضميمة ، التلطح بالندم ،  
 الشعر ، (٢) المرأة العنقاء ، التظمية ،  
 القومس و رهن كعبت النار اذا مدت لسانها ،  
 سبسي ، من الضلابة و البسيس ، البلندي ،  
 التلبغا الصلب ، القرنة ، تترد الصوفه في  
 حروف نعوذله ، وابن فارس در موضعي  
 ديكر آورده است كه ابو العباس احمد ابن  
 علي قاساني معروف بابن لوه مرا كفت كه  
 ابو جده الله تعالوه ابن قطه را كه بكني از  
 اعراب گفته است براي من اشاد كرد ،  
 اذا والله حنت من النيل حنة  
 الي القها حاوشها بعين  
 هناك لا روادهم يلبوننا  
 ولا خبر رجبو المي ياتونه  
 و باز گويد ابو العباس احمد قاساني كفت  
 بزيارت خانه خدام و اعرابيه براه بدم  
 و بر صيدم كيف مالك ؟ كفت ،  
 بجز علي ان تنوي مضطه  
 بليلي و ابن الذين ياد مينها  
 واني نياك من اترق سلهم  
 فمن مسعد الدين ام من مينها ،  
 و باز كفت ،  
 الايت شري هل ايثن نيته  
 بواده الحجات و السلم و النصر ،  
 و ابن فارس گويد ، احمد ابن علي قاساني  
 مرا ، اشاد كرد ،  
 وامت احب الدس قربا و روه  
 الي قلبه مني و ان ام تجب  
 حبيت اليه كسر و اذاعله  
 سليمي خصيبا كان نوغرمخصيب ،  
 و تيز اشاد كرد ،  
 و اذا دعا داع بها قديتها  
 و عنصت من حوزع افرقتها بدي  
 لا يمدن ملك الضائل والعلني  
 منها و ان سكنت معال الابد ،  
 معجالاته ، باقوت جلد (١) صفحه (٢٣٠)  
**احمد** ، [ ا م ] ابن علي ملتب بفاشي  
 رشيد ، اوراست ، كتب الحزان و ريدان  
 الاذهن ،  
**احمد** ، [ ا م ] ابن علي فاشي قاني ،  
 رجوع به رشيد احمد ، . . . سود ،  
**احمد** ، [ ا م ] ابن علي فرشي بوني

مكني به ابي العباس و ملتب بشيخ قني -  
 الدين و شرف الكثير رجوع به احمد بن  
 علي بوني فرشي شود .  
**احمد** ، [ ا م ] ابن حني قسلائي مكني  
 به ابي العباس و ملتب بشهاب الدين فقيه  
 مالكي زاهد مصر ، شاگرد ابو عبد الله فرشي -  
 وني در مصر مدرس و قني بود ، وفات وى  
 در رمه بسال ٦٣٦ است ، اوراست ، كتاب  
 الالهام الصادر عن الأندلس الوافره كه آنرا  
 در سنة ٦٠٨ تأليف كرده است ،  
**احمد** ، [ ا م ] ابن علي ملتب بقطب الدوله  
 و مكني به ابو نصر و ابو احمد اوزن از سلاطين  
 ايلكك خاني تر كستن است (بس از سال  
 ٤٠٠) رجوع به آل افراسياب شود .  
**احمد** ، [ ا م ] ابن علي قلتشدي مصري  
 مكني به ابي العباس ، او راست ، صبح  
 الاعشى في صنعة الانشاء و آن كتاب جامع  
 يزركيست در هفت جلد ، وفات وى بسال  
 ٨٢٦ بود .  
**احمد** ، [ ا م ] ابن علي كاتب بئي ،  
 مكني به ابو الحسن و رجوع به احمد بن  
 حلي البتي شود  
**احمد** ، [ ا م ] ابن علي الهادي راسي  
 الكاتب ابو عبد الله محمد بن عمران مرزباني  
 در موشح ( صفحه ٣٥٠ ) آرد كه احمد  
 بن محمد كاتب مرا حديث كرد كه علي بن  
 عبد شيم الهسيب اورا حديث كرد كه چون  
 احمد بن علي مازاني ابو العباس ابن توبه  
 را توصيفه شود ابن عجاج كفت ،  
 اورا : الكبير فمن جلا  
 له يقال له ليايه  
 و اذا خلا فمدونه  
 في البيت قد زعموا كفايه  
 و اولس عه زهوه  
 و تقشمت ملك الهوايه  
 علي بن عباس رومي اورا بقصيده جواب  
 داد كه ابن تيرت از آست -  
 و ا حلت قو بيت وما  
 رلت اليعبد من الاصابه  
 اني يكون ممددا  
 رجز و قهر لقوا كتابه  
 انك ييب مرا  
 لقت له كرمه مهابه  
 لم يمت عن سنن النظر  
 يق رطت تر ككب كل لابه  
**احمد** ، [ ا م ] ابن علي مافروخي مكني  
 به ابي الفتح ، مؤلف كتابه من مصنفان اورا  
 در زمرة مفسرين أهل ادب اصقهان ياد كند  
 و گويد ، استاد ابو الفتح احمد بن علي ما  
 فروخي شوق جوش را دست اصقهان و

مردم آن در اين اشعار بيان كند ،  
 واني وان فارقت جيا واصبحت  
 مساكنها الفتاه مني خالیه  
 ولا زمت بشه اذ لعجب رواها  
 و ثقات بانواع الصنم حاليه  
 غني نفس شوقا الي جى ساءرا  
 و نفس بيران فاصباة صالیه  
 تبحر الي اعلى بها واحبتي  
 وليست الي يوم انقايه صالیه  
 اذا ما علا شوقى و رجن جنونه  
 شفتى منه الأدمع المتوالیه  
 تبايت شرى هل اراها كعهده ها  
 اتحقق آمانى و تدم ببالیه  
 ولى ثقة بالله سوف تفيئني  
 و يمدى على اعدائى المشالیه  
 ترة اليها حريتى و تخصني  
 بنعمائه كالعسني و تصلح حالیه  
 وهم ابن اشعاروا از او در وصف مترجات  
 اصقهان نقل كند ،  
 سقيا لبين شيبني ما اشرته  
 و له شربى قى غلته ما افسده  
 و لارض جى لاهدت مرصاتها  
 لخواه مرعدة عليها مبرقة  
 صلبت و لا برج الربيع ربوعها  
 لبسوق سيقه لهن و ريقه  
 صنع عهده ان روض فيه مر و روضا  
 و الجوا يلج و الصداق حذقة  
 تجرى نائمه و هن علال  
 مسكبة فاصبا المستشفة  
 فاذا سرعت الضرف فيه رايه  
 احداق نرجسة اليه مودف  
 و نوح في حافاتنا نذقة  
 كصفاق تبر بالزير جدمعطفة  
 و اذا التلطح راننى شيهه  
 بالقرض فى و جات ذات المنخفة  
 تهلى ان خدرانها ليلو فرأ  
 حجانها (٣) لا النزاعة مطرفة  
 فاذا فضضت خاتمها صادفها  
 كتر ارجح المسك التبيح مشقة  
 و كان مدهج الشفق مطرد  
 علق التبيح بطايريه فغليته .  
 و تيز از ابيات از در وصف بهار آرد :  
 و نفي الربيع قوقا ما نى ما  
 قد من يلقى طيره التلطح و المعطر  
 و نى الهوا و ولد الماء و اذ دوت  
 كرائم الطير ثنا لله السحر  
 و تتر موسم الرضى الايق عن ال  
 لزهار رامة و استعداك الشجر  
 و اعلم صاغة فيه ، فبينها  
 بشكو و سر بها نور المصح يمشو

(١) ايه ، القصة ، (٢) في القومس ، انفسر .

عصر رفیق العواشی جوہ مطر  
معتبر النشر فی الممالک والقطر  
و نیز اوراست  
تخار علی اصناف کمال حدیقه  
تمد\* لوالیهاطبالمنظر  
و نیز  
و عبرن بالیان الرطیب قلمت  
قتبانها قامانها کلب الیبد  
و نیز  
و مناظر تمکی الشموس صناع  
و نواظر تقضی الثنوس غلال  
و خواصر ظمائی الوشاح ذائق  
و روافد مئی القیمس جلال  
رفیت محاسنهن بین نالاند  
و معاضد و اساور و خلاخل  
و نیز  
لبیه صاحبیه فی قتل عاشقها  
نظر فیها ابدأ فی زی غمور  
ترخی علی صبح عطفیاً عقابها  
کاللیل من بین مشور و مضفور  
و نیز  
رشاه قامیت من حی له  
کحل خطب و رکبت الفرأ  
ان مشی و جرح زلفاً مانجا  
یتهدی اوجشاً مختصراً  
شوام کتفیب البان قد  
ضربته الریح صبی اقتصرد  
و نیز اوراست در وصف شراب  
وائی پشرد و جنبه تهود  
حصراء طوق کاسها بشلور  
دقت زجاجتها ووق سلانها  
و کان نارا قیبت فی اسور  
و نیز  
واعدت حیاً غضة نراح لی  
رقده و وجه بالریع طلیق  
وشحنها امانا وهدلاً قائمها  
فی ضم منشور ووقی رتوق  
وشحنها کرمأ ترلف ریاضه  
اسماء احسان وری حنون  
جوالقیم بها مریف عظامه  
ویدی وضمن العیش حدوروق  
رجوع بصفتها ۱۴ و ۳۲ و ۶۰ و ۶۶ و  
۶۲ و ۷۲ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۸ و ۱۱۲  
محاسن اصنفان ما فرخی شود  
احمدیه [آ م] ابن علی المثنی الودینی  
رجوع بهایی انعلاء احمد... شود  
احمدیه [آ م] ابن علی عندی حرسانی  
مکی به ابوشریف از او در مذکرهها  
و کتب ذکر کلمی نیست تنها محمد عوفی  
در باب الالباب (مجله اول صفحه ۱۳ و

۱۴) در باب اول در فضیلت شعر و شاعری  
جائی که میگوید ذکر پادشاهان گذشته  
بدین شاعران زنده می ماند گوید و  
ابوشریف احمد علی عندی حرسانی هروس  
این معنی را بر منصفه نمودار جلوه داده  
است و می گوید  
از آن چندان زبیم این جهانی  
که ماند از آل سامان و آل سامان  
تنای رود کی مادست و مدحت  
لوائی یارید ماندهست و دستان  
جای دیگری که ذکر ای از و غده در نسخه  
سخلی فرهنگ اسدیه که در سال ۸۷۷  
استنسخ شده است (۱) که در اولت شست گوید  
شست دیگر یعنی بش رگه زبان باشد  
و آنرا مبضح نیز خوانند چنانکه مجلدی  
گوید  
آمد آن زاهب مسیح پرست  
شست الالهسگون گرفته بدست  
کر کس افکنند بر شست بروی  
بازوی خواجه صید بدست  
شست چون دیده گفت هر ملا  
این چنین هست زانجا بد خست  
این آیینت مکه بیت چهارمی هم دارد  
با اتمک اختلاقی پشمی نیز مشوبست  
و در نسخه های دیوان عنصری بدین گونه  
آمده است  
آمد آن رگه زن مسیح پرست  
نیش الالهسگون گرفته بدست  
طشت زرین و آیدستان خواست  
بازوی شهریار و بر بدست  
نیش بگرفت و گفت هر ملک  
این چنین دسترد که پارو شست  
سرفرد برد و بوم برود  
وزمن شاخ از جوان بر حست  
البته پیدا است که در نسخه فرهنگ اسدی  
در بیت دوم کلمه کر کس به جای کاتبست  
و می باشد و چون این  
دو نسخه را روی هم بریزیم نسخه در دست  
این قطعه چنین فراهم میشود  
آمد آن رگه زن مسیح پرست  
شست الالهسگون گرفته بدست  
کر کس افکنند بر شست بروی  
بازوی خواجه صید بدست  
دست چون دیده گفت هر ملک  
این چدر دمرا نشاید بدست  
سرفرد برد و بوم برود  
وزمن شاخ از جوان بر حست  
و چون فرهنگ اسدی معتبر تر از نسخه  
های دیوان عنصری است شکی نیست که این  
قطعه هم از اشعار همان ابوشریف

احمد بن علی مجلدی گر گانیست مکه  
در باره رگه زدن و زبری یا خواجه محتشمی  
گفته است و چون اسدی در نسخه قرن پنجم  
می زیست و گویا در ۴۶۵ در گذشته است  
و آن دوست که مجلدی درباره آل سامان  
ورود کی گفته پیدا است که پس از بر بیده  
شدن سلطنت سامانیان بروده است مسلم  
میشود که ابوشریف احمد بن علی مجلدی  
گر گانی شاعر در اوایل و اواسط قرن  
پنجم می زیست و شاعر نیکو معنی بوده  
است - همان دوبیت لباب الالباب را نظامی  
عروضی در چهار مقاله (چاپ اوقاف کتب  
صفحه ۲۷) آورده و آنجا نام ابوشریف  
مجلدی گر گانی ضبط کرده و شاید تخلص  
باشپ وی در اصل مجلدی بوده است که  
مجلدی نوشته اند - رود کی - تألیف  
آقای تقی بیله سوم صفحه ۱۱۲۳ -  
۱۱۳۵ و رجوع به ابوشریف و رجوع  
به مجلدی... شود  
احمدیه [آ م] ابن علی معری - از  
مردم یمن و از بزرگان علمای زبیه  
بود و از دست سلاطین عثمانی قصابی  
منه داشت و فارسی و ترکی نیکو میدانست  
و در آخر عمر اخلاقی در او راه یافت و خود را  
را مهدی و ذاب الارضی پنداشت - وفات  
او پیشه در ۱۰۵۰ بوده است  
احمدیه [آ م] ابن علی معری - مکی  
به امی طاهر - طبری عراق - اوراست -  
کتاب مسد - وقت وی بسال ۴۹۶ بود  
احمدیه [آ م] ابن علی معری و ابو  
احمد بن علی بن عبد القادر الجبلی الهملبکی  
المقرری مکی به ایسی الحباس و لقب  
بقری الدین است - موانه از بظهور مصر  
بسال ۷۶۶ بود و در اول مذهب حنفی  
داشت سپس بطریقه شافعیان حنی سامانیان  
بظهوریه گرائید - در اول مشایخ قهاده اعمره  
بود سپس او را امانت مسجد الیما کم دادند  
و در مدرسه مویده حدیب میگفت و در  
۸۱۱ ولایت قلاسیه و بیارستان نور دمشق  
و مدرسی مدرسه اشرفیه و اقبالیه یار و  
گرداشند و ده سال در دمشق بود سپس  
بظاهر باز گشت و از او گریه و وقت و پیش  
وقف تزیین خود کرد و بسال ۸۳۴ زیارت  
خانه شد و پنج سال معتکف مکه مکره  
بود و در ظاهره عودت کرد و پس از بیماری  
طولانی ۲۷۷ رمان ۸۴۵ در گذشت و  
هم وی در مؤلفات خود بیشتر معروض  
تاریخ و جغرافیای مصر و بلاد سیرت و  
جغرافیای عمالک محاور آن - سودان و  
سینه است و اشعار او در گزین کتب وی

(۱) رجوع به جلد اول ترجمه رود کی بقلم آقای تقی بیله صفحه ۱۴ - ۲۱ شود

موسوم به الواضف والاختیار کرا الخطط  
والانوار باشد در چهار مجلد و چنین میباشد  
که او را در این منظور سلفی بوده است  
که همین طریق پیوسته و یا چنانکه سخاوی  
میگوید این کتاب تالیف کوهندی است  
و مزارعی با تمام آنرا بی ذکر نام مؤلف  
اصلی مرتقت کرده است .

اوراست ، الاشارة والأعلام ببناء الكعبة  
البيت الحرام ، شذور المقود فی ذکر الموقوفه ،  
المقاصد النسبية فی معرفة الأقسام المدفونة  
أهامة الأمانة بكتشف الغم . إزالة التعب  
والعنى فی معرفة حال النفس . اتماخ العتفاء  
فی اخبار الأئمة والخلفاء ( امتداد الحقائق )  
باختیار الفاظ بین الفلانیة . كشف الظنون و  
گوید ، الحقائق والقاف من خلق الألفك )  
ذهب السبوك فی ذكر من حج من الملوك .  
شارع النجاة فی جملة اللواتج . كذاب السلوك  
فی معرفة دول الملوك که در آن وقایع  
سالهای ( ۷۷ - ۸۴۴ ) را بر ترتیب سنوات  
آورده است و آن تاریخ است بزرگه در چندین  
مجله . و یوسف ابن ثریب ردی را بر آن ذیلی  
است . كتاب الآل . عقود فی تاریخ اليهود .  
البيان والاعراب هنا بارض مصر من الأعراب .  
الترايبوك فی ذیل السلوك . التنازع  
والتخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم .  
تاریخ العیش . رساله فی القود الاسلامیه .  
الأوزان والأکیال . العیر عن البشر . عقد  
جواهر الايمان فی ملوك مصر والاضطاط .  
در القود الفریفة فی تراجم الاعیان الفیفة  
الألغام فی تأخر من بارض الحبشة من ملوك  
الاسلام . الطرف الفریفة فی اخبار حضرموت  
المعینة . تاریخ الاحباش . تراجم ملوك العرب  
( شاید قسمتی از ذوالفقود باشد ) الألام باخبار  
من بارض الحضرموت من ملوك الاسلام .  
ثروة القود فی امور القود سنی الأزهار  
من الروض المصنوع . دواء الساری فی معرفة  
اجرام تسمیم الداری . الیاب الملویه فی الفرق  
بن التوحید والتعید . روضة المصنوع فی غیر  
الانهار . ذکره اوردفی بنی امیه و بنی العباس  
والدرر المفضیة فی تاریخ الدول الاسلامیه .  
رسالة المواکیل والسوازیب الشرعیة . امتاع  
الاصحاح بما تلمسون من الایام والاموال  
والعقود والاماع .

و پس او وفات مؤلفات ویرا شمرده اند  
بهویست مجلد برآمده است عزیز بنیح  
میهم حقه است بهایب کرده ویدار ذالمعارف  
اسلام ( مقریزی ) و اعلام ذرکتی احمد بن  
علی و رجوع به مقرزی . . . و احمد ابن  
علی بن سعد القدر شود .  
صاحب كشف الظنون در ذیل نام کتاب  
الغایة فی القراءة صی طریقته ابن مهران

لایب جعفر احمد بن علی المقریزی المعروف  
بأمن الأذش المتوفی سنة اربعین وثمانین  
( ۵۴۰ ) یقلط او را مقریزی خوانده است  
در صورتیکه غرض اصلی است و چون ممکن  
بود که این دو ( احمد بن علی ) بهم مشتبه  
شوند در این جا تذکر داده شد و رجوع باین  
پادشاه ابو جعفر . . . و احمد بن علی بن احمد بن  
خلف انصاری غرضی شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن علی مقری همدانی  
مکنی به ای الفرج . اوراست ، مسألت  
القرآن علی ترتیب السور و او در حدود  
چهارصد بیت داشته است .

**احمد** . [ ا م ] ابن ضی منجم مکنی  
به ابویسی . اوراست ، البیان عن تاریخ  
سنی زمان العالم علی سبیل التحفة والبرهان .  
**احمد** . [ ا م ] ابن غنی متبسی و او احمد ابن  
علی بن صرین صالح بن احمد بن سلیمان منبسی  
دمشقی عالم مشهور حقی ملقب بشهاب اندرین  
است و لامت او در تقریبه منبسی ( از قره ده شق )  
بسال ۱۰۸۹ بوده است وی در دمشق علوم  
وقت خویش بیاموخت و شاگردان بسیار  
تریت کرد و تصانیف کثیره دارد از جمله  
ار حوزة مسمی به انوذج اللیب فی خصائص  
العجب ( ۱۲۰ بیت ) . شرح رسالته  
قطبویة فی اصول . شرح تاریخ عینی در  
تو مجلد نسبات الشعریه و آن ۲۹ فصدیه است  
مرتب بر حروف معجم در مدح رسول صلی الله  
علیه وآله و سلم . القول انرفوب . انعقد  
المنظم . فتح السنان فی شرح قصیده وسیلة  
القوز و الأمان فی مدح صاحب الزمان .  
القول المویز فی حل اللغز . الاعلام فی  
فضائل الشام . الفوائد السنیة فی الفوائد  
النصویة . اضاعة الداری شرح صحیح البخاری  
و کتاب سبعة ابحار علی شمره امی را در  
انص جمع و تنوین کرده است چه امر منبور  
آنرا از مسوده بیرون نیآورده بود و فانی او  
بسال ۹۱۷۴ بهمشق بوده است و پدر او را

دعوی عجمی بود و آن اینکه از قاضی جن  
عبدالرحمن منقب بشهورش که از سعادت  
رسول بوده حدیث شنوده است و شیخ  
عبد الغنی تالیسی وفات این شی را بسال  
۱۱۲۹ خیر داد موافق فقد العنی شهورش  
و رجوع بصفحة ۵۶ چند اول الاعلام  
شرالدین ذرکتی شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن علی المهرجانی  
المقری . اوراست کتاب فی مرایات القرآن  
ابن التندیم .

**احمد** . [ ا م ] ابن علی میکالی ( امر )  
مکنی به ابونسر و نام جد او اسماعیل بود  
وی از افسراد خاندان آل میکال است .  
مترجم تاریخ پیشی آرد ( صفحه ۴۳ پیوسته )

[ سلطان محمود ] ریاست نیشابور یا بوعلی  
الحسن بن محمد بن العیاس تقوی فرمود و او  
سرمی بود بزرگوارانه و اسلاف او در ایام  
آرگ سامان شروت تمام و حرمت موقور  
مشهور بود و پدر او در بدو کار سلطان  
و ایام امارت جیوش بخدمت سلطان رسید  
و به معاشرت و منازعت او مخصوص شد و  
بسبب عتاست شباب در زمره اتراب و اصحاب  
او منتظم گشت و عمر با او وفا نکرد و  
بجوانی فروشد و پسر بحکم قراشی که  
با امیر ابونصر احمد بن میکال داشت با  
اخلاق او متخلق گشته و از انوار مآثر و  
مغایر او بهره تمام یافته و بعد صفت و عزت  
نفس و شرف ذات او اقتدا ساخته چون  
ابونصر و لغات یافت حال ذلالت و کفایت و  
ظرافت و لطافت او بر رأی سلطان عرض  
کردند . . . و رجوع به احمد بن علی بن  
اسماعیل میکالی شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن علی الیمونی  
البرزندی التمیمی مکنی بای بکر . ابو الفتح  
متصور این المندران تقوی الاممیهانی المتکلم  
ذکر او آورده است در آنجا که گروهی  
از جنات مسترله را نام رده است مانند ابومعید  
سرافی و ابوعلی فارسی و علی ابن عیسی  
الرمانی و غیر آنان ، گوید و ابوبکر احمد  
ابن علی ندوی برزندی شافعی تموی معتزلی  
گویند قلمه ذیل است .

فأما فأنین الی العلم والنهی  
وما حیرت کفی بانی الصحاب  
فأبی من قوم بهم فخر الهدی  
إذا اقلست بالقوم طرق البصائر .  
مدجم الأدب . چند ( ۱ ) صفحه ( ۲۲۹ ) .

**احمد** . [ ا م ] ابن علی و زانی رازی  
حقی مکنی به ای بکر . اوراست ، شرح  
مبسوطی بر مختصر الطحاوی فی فروع المنبیه  
در چهار مجلد .

**احمد** . [ ا م ] ابن علی . ولی الدوله .  
مکنی به ابومصدق . شاعر و ادیب معروف  
به ابن خیران .

**احمد** . [ ا م ] ابن علی همدانی شافعی  
معروف باین نام . اوراست ما لا یسبح المکف  
چهل من العبادات . وفات وی بسال ۳۹۸  
بود .

**احمد** . [ ا م ] ابن صابر . ابو عبیدالله  
محمد بن عمران مرزندی در موشح از قول  
او نقل کرده است . رجوع به الموشح صفحه  
۲۶۰ شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن صابر ابو عبیدالله  
صالحی . فقیه و محدثی صوفی است . متوفی  
بسال ۶۸۸ .

**احمد** . [ ا م ] ابن عماد الدین افهسی .

ملقب به شهاب الدین . فقیه شافعی . وفات وی بسال ( ۸۰۸ ) بوده است . اوراست . البحر الأجاج . التوضیح . ارجوزة فی التجاسات المعقوة عنها وشرحها . رسالة فی الأوائی والنظروف و احكامها وما فیها من المفروف . التعليق علی المهمات . کتاب الأبریز فیما يقدم علی مؤنة التجهیز . الدرة الفاشرة فیما يتعلق بالبیانات و الاخررة . توفیق الحکام علی فوالمض الأحکام . الأقتصاد فی مصفاة العفاة . نظام . بیان اشرفی فی تحفة الکمال الدمیری .

تسهیل المقاصد از وار الصاجد . القول التام فی احکام المأموم والأمام . القول التام فی موقف المأموم والأمام . کشف الاسرار صفا خفی عن فیم لأفکاره در جواب مسائل مشکفة . کشف الاسرار فیما تسلط به بالوادار . الدررة الضویة فی الهجرة النبویة .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمار . ابو عبیدالله محمد بن عمران المرزبانی در الموشح از او روایت کرده است . الموشح چاپ مصر صنفه ( ۲۶۰ ) .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمار بن شادی بصری . مؤلف تجارب السلب آره ( صنفه ۱۷۷ ) که او مردی توانگر بود و بصره رفت و بدینجا املاک خرید و دستگاه او بسیار شد و نز اول آسیابان بود و پندار آن بتعداد آمد و حال او استقامت گرفت . گویند هر روز صد دینار صدقه دادی و فضل بن مروان ذکر اویش منضم بندیدن و اہمات و نیکو سپرتی کرد . چون منضم فصل را متکوب کرد احمد عمار را وزارت داد و او آداب وزارت هیچ نمی دانست . یکی از شعرا در حق او گفته است :

سبحان ربی العالیق الباری

مرت وزیرا یا بن عمار  
و کنت طحانا علی بقده

بقر دکان ولادار  
کثرت باسقدار ان لم تکن  
قدحوت فی شاکل مقدار .

بدتی ابن عمار وزیر بود . روزی نامه از زلفی پی آوردند مشتمل بر احوال خصب احمیت و کثرت کلام . معتمد از او پرسید که کلام چه باشد؟ او ندانست بعد بن عبید لیلک زیات را که از خواص بود بخواند از او پرسید که کلام چیست . او گفت زل تباب که از زمین برود آرا بقل گویند چون دراز شود آنرا کلام گویند [ چه زره ] چون خشک شود حقیق گویند . معتمد مدد عمار را گفت که تو در دواوین نظر یا کن و محمد بن عبید اللیلک مکتوبات

احرف را بر من عرض می کنند چو از آن بطریق احسن و وجه اجل احمد عمار را معزول کرد و وزارت بمعهد بن عبد الملك زیات داد . نیز رجوع بجمیل التوازیع و التخص صنفه ۳۵۸ شود .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمار مهدوی مکنی به ای العباس تسمی . اوراست . تفسیر موسوم به التفسیر الجامع لعلوم التنزیل و تفسیر فی القرائت و ری الحاطش . وفات او را کشف الظنون در جائی ۴۰۳ و حای دیگرس ۴۳۰ و حای نیز ۴۴۰ آورده است .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمر . رجوع به نعم الدین کیری و رجوع به ابوالجناب و رجوع به احمد بن عمر شیونی شود .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمر . مکنی به ابی العباس اندلسی محدث . وی از حسن بن جهضم و جاضی دیگر روایت دارد و ابن عبد البر و ابن حزم از او حدیث استماع کرده اند . اوراست . کتاب دلائل النبوة . وفات وی بسال ۴۷۸ بود .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمران ابن خیر . محدث است .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمران ابن سلامة الانثانی السوی . مکنی ابی عباده . معروف باعش قدیم . ابویکر صومی بکنایی که در شریاء مصر کرده ذکر او آورده است و گوید احمد بن عمران عالمی نحوی و لغوی است و اصل او از شام است و علوم ادب عراقی فرا گرفت و چون بصره شد اسحاق ابن عبد القوس و بر او اکرام کرد و برای تادیب اولاد خویش بطبریة فرستاد و او بفرزندان اسحاق ادب آموخت و احمد را در مدیح اهل البیت علیهم السلام اشعار بسیار است و از جمله :

ان بنی قاطله المینونة  
الطیبین الاکرمین العظیمة  
ربیعنا فی السه الطمونة  
کلهم کالروضة المینونة .

و باز صولسی گویند : علی ابن سراج مرا روایت کرد از جعفر ابن احمد و او از احمد ابن عمران که وقتی عیم ابن مدی از من پرسید تو از کجایی گفتم از البیان بخو شدان گفت آری آنان درس انجمن باشند که نام دارند لکن دیده نشود و من پیش از تو الهابی ندیده ام . و هم صولی گویند الهابی بر نوم رهل طاشه از منی سیم در آمد و ایشان بر او ضیانت میکردند و در آن باب گویند :

تغیبت بدنی والأرض مشبة  
وعلا وكان کرأها عندهم عدس (۱)  
والکلب کاسود الثاب خاربه  
واقفات بایدی اعبید عبس  
وانعام ازهد والأیام لحافنة

وما نثری فی سواد الحی من قیس  
یستوحشون من الضیف الملم بهم  
و یأندون الی ذی السومة الشرس .  
و از گفته احمد است در مدح جعفر ابن بدله :

اذا استسلم (۲) المال عند الیقیل  
فقال القی جعفر خاسر  
و ان من جازره بالندی  
فان الحساب له حاضر .  
معجم الأدباء جلد (۲) صنفه (۵)

**احمد** . [ آ م ] ابن عمران الصفاقسی القفری مکنی به ابی العباس . وی از مردم جاهلان قریه بر بود و از ابی بکر القفر سوسی روایت کند .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمر بن ابراهیم انصاری قرطبی مکنی به ابی العباس و ملقب به جمال الدین محدث مالکی خزین اسکندریه .

وی صحیحین را مختصر کرده و اوراست و شرح تاجیس صحیح مسلم موسوم به الفهم لدا اشکل من لغوی صحیح مسلم ( با کتاب المفهم فی شرح صحیح مسلم ) و کشف القناع عن الوجد والساع . وفات وی بسال ۶۰۶ بود .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمر بن احمد بن مهدی مشبه به جمال الدین . مؤلف کشف الظنون او را بشانی دغی مصری شافعی ذکر کرده است . اوراست . جامع المختصرات فی فروع الشافعیة و شرح آن . و نکت بر تنبیه شیخ ابی اسحق شیرازی . وفات وی بسال ۷۰۷ بود .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمر بن اسمعیل بن محمد بن امی صوفی مکنی به ابی العباس و ملقب بشیخ جمال الدین . اوراست . شفاء . الاستقام فی وضع الساعات علی الرخام .

**احمد** . [ آ م ] ابن عمران سربج اویسر زاده سربج بن یونس بن ابراهیم بن حارث مروزی است که از مدارف زهاد و اصحاب کرامات بشه زمره بود . ابن سربج خود رئیس شافعیان و مروج مذهب ایشان بود و طریقت محمد بن ادریس بوجود او رونق گرفت و فقه آن امام باهتدای وی است حکام یافت در مدت یکصد سال که مابین طلوع ریاست ابن ادریس و خلوص فقیهات ابن سربج حاصله بود او اثمه شافعیه میبویک بقدری موازی بن احمد لال آقوم مستقیم توانست

(۱) لعله علی . مار گیبوت . (۲) لعله استلام . مار گیبوت .



کرد و فوائدها را استنباط نمود و آن کتب مفید متوافقت نمود و ابواب طهارت آورده اند که این سرریج از حدت طهارت و سرعت انتقال باز اشهب لقب یافت و از فراموشی و سهواً اطلاع شافعی ثانی موسوم گشت

ابو اسحق شریزی در کتب طبقات الفقهاء و فاضل قنجدی در شرح مقامات، مقامات علمی او را ستایشها نموده اند و در مدحش عبارتها سروده اند ابو اسحق گوید کان من عظام المشاهیرین و ائمة المسلمين و بمنزل علی جمیع اصحاب الشافعی حتی علی المرینی و غیره کتبه یشتعل علی از معانیه منصف و تمام بصیرة من مذهب الامام الشافعی و اورد علی المصنفین و فرغ علی کتب محمد بن حسن الثقفی یعنی سرریج را که از بزرگان شافعیان و پیشوایان مسلمانان بود بر جمیع اصحاب شافعی حتی بر سنی صفا اهدا تا گردان اوست فرجیح می نهادند وی در انتصار مذهب شافعیه چهار صد چند تصنیفات پرداخت و بر کتب سه مذهب دیگر بسی درود و اعتراضات نگاشت فاضل قنجدی گوید احمد بن عمر بن سرریج امام اصحاب شافعی علی الاطلاق و من لا یفت ذات درویش فی الاخوان حججه فی احکام الشرع اوضح الصحیح و اقویها و استواء علی مرور الایام و الصحیح و کن یثقب بالیاز الاشهب و بالشافعی الثانی لبعده فی استنباط المعانی من قوام الاخبار و الثانی یعنی از تمام اصحاب شافعی هیچکدام باین سرریج مقدم نگشت و از زمان جهان هوشیار فرزندی چنان نبود در دلائل و حججه که او در فقه شافعی اقامت کرده چندان استوار است که فقه امامان برود اعصار از آنها نتوانند آورد و او را بار شهب و شافعی ثانی از آن گشتندی که در فهم اخبار و آیات فراستی پدید و تجریدی و سبب داشت شیخ ابو محمد فاسلین علی حریری در مقامه مشرفه در حکایات منازعت و تشاریکه ابو زید مروزی با ظلم خویش در محضر والی رجه نموده بدلائل این سرریج بر سنیان ضرب الشیل تبلیغ آورده و ادله ای زیاده پراهمین وی تشبیه نموده گوید اعلیٰ رایت صحیح الشیخ کاالصحیح السریحیه علمت انه علم السوجه شیخ ابو حامد اسفرائینی میگوید: من تجریدی مع ابی العباس فی الطواهر انتفقه نون ذذایقه یعنی جایکه این سرریج در رؤس مسائل فقه و حواهر فروع شرع سخن و اندامها با وی همراهی توانیم کرد و ای مقامیکه کسب فکر در فایق نکات احکام و اسرار کلمات اعلام بحولان آورده مادم در کشیم و قدم و ایس گذاریم از این گونه سخنان

و ستایشهای شایان در پیاره وی چندین نوشته اند که استفاد جمله آنها بیرون سیاق ترجمت است عبدالله بن اسعد باغی در کتاب مرآة النجاشی و عبرة ائمة ائمة ائمة از ابو علی بن حیران حکایت آورده که گفت از این سرریج شنیدم که گفت شیخ در واقعه دیدم که از آسمان کبریت اجر همی برزش کند و من آستین و کتله خویش از آن آکنده سازم چون از خواب برخاستم صورت رؤیا با معبری در میان نهادم گفت همانا ترا علمی روزی شود صفا در شرافت و عزت بنیایه کبریت اجر است آورده اند صفا او علوم ظاهر و سلوک باطن با هم تحصیل و تکمیل نمود نخست چنانکه مطرزی گفته به مدارس متشیخ شریعت در آمده فن حدیث از علی بن اسکاب و حسن زعفرانی و ابو داود سجستانی و عباس زرقی و همی دیگر فرا گرفت و علم فقه از ابو القاسم بن ابراهیم سنی اخذ نمود سپس چنانکه جامی در فتاوا آورده بصحبت چند پنداری رسید و علم طریقت با رشاد وی بیاموخت دهری در حیوة الصیوان گوید هر گاه که شیخ ابو انبیا در اصول و فروع شکسته نفس و کلامی پدید میگفت که حاضران از آسماح او پیشگفت آمدندی گفتی میدانید این سخن مرا از کجاست از برکت مجالست ابو القاسم چند است

صاحب صفحات آورده که وقتی عبدالعزیز بحرانی بکند مجلس ابن سرریج شد و از در طریقت با وی سؤالی و اند و جوابی نیکو شنید سره برد و زهوش بشد چون بهوش باز آمد شیخ باو گفت من پادشاه چند روزگاری قدم زده ام و صحبت داشته ام اکثر این فقها مرا مشغول داشتند اگر خواهی از ایام ذلالت روزی را معین کنم که در آن جز یلسان تصوف سخن نرانم گساید که بشاگری وی مقامی یافته اند بسیارند از آنچه است ابو اسحق مروزی و ابو علی بن جبران و ابو عبدالله زردخشی و محمد بن احمد بن عبدالله دندی و قدر ایشان که همگی در مشاهیر فقها و اعیان محدثین بودند شیخ ابو العباس احمد بن عبدالؤمن شریزی گوید در قضی ابو العباس احمد بن سرریج شریزی در مقام گفتگوی علمی پس خوش مناظره و حسن الاحتجاج بود بگام بحث جوابهای قوی و سخنان شریب آوردی وقتی با ابو بکر محمد بن داود اصفهانی طریق مباحث می پیور سؤالیهای بیایی اراد مینمود ابو بکر گفت اباعلی زرقی یعنی مرا مقداری فرصت ده که آب دهن فروزم گفت قد ابعدهک و الجنة و انحرکت یعنی

چندان فرست بهمشبم که رود جمله و نهر ارات فرویزی و هم نوبت دیگر ابو بکر با وی گفت امهلنی ماعه یعنی مرا ساعه مهلت ده گفت امهلک من الساعه الی ان تقوم الساعه یعنی از این ساعت تا ساعت قبلت ترا مهلت دادم. و مروزی ابو بکر در انتهای مجلس مجادلت با وی گفت اظلمک من الرجل و تجنی من اثراس یعنی من از پای یا نو سخن رانم و تو از سر یا سخن من گوی گفت کذالك البقر اذا سفبت اغلاتها دهشت فرونها یعنی با گساید این اینچنین کنند که چون سم او ساقبله گردد شاخه بارون برپا آیند در بدیهه گوی و حاضر جوابی وی آورده اند که وقتی کسی بسو گفت از طلبه منم و عصبین فقه جمعی کثیر پاتو اشتراک داشتند از چه شد که تو از همگان پیش افتادی و بریاست رسیدی و ایشان و ایس مانده و رکتی نیامند گفت

یسلمی بهاء واحد و فضل بهتها علی بعضی الاکن الایة

علی السحب از واه اشیات بهانه و لکن علمی الارواح فتق الکدائم مراد آن است که تلاش و کوشش در آموختن دانش امری است و قبول عامه و شهرت آفاق امری دیگر آن وظیفه بنده است و این کار خداوند چنانکه پرورد گساید یک باران تحفه هر گیاه سر آب کندوی بر حسب اختلاف طبایع برش را بر برخی تفضیل باشد هکذا اطلبان علم جمله بر یک نسق استعدادت نمایند اما خدای حکیم بر حسب تفاوت قابلیت بعضی را بر بعضی ترجیح دهد پس اشتغال و تحصیل از خلق است و امتیاز و تفضیل از حق چنانکه صاحب آن بیت گفته برابر است که هیچ نبات شاداب کند و ای خود شکستن قلاف شکوفا و حلقه بان باشد

مطرزی گوید این سرریج مرتی منصف بود و در حق مخالفان نیز انصاف مینمود وقتی شنید که مردی درباره ابو حنیفه ناسزا همی گوید فرمان کرد او را حاضر آوردند و گفت یا خدا در حق کسی بیعت سخن کنی که سماه اسلام از چهار قسمت فقه سه بهره با وی باز گذاشتند تا خود یک بهره اختصاص جویند و در آن یک نیز با ایشان مهیم گشت انرد گفت معنی این سخن چگون است گفت عام فقه ایس سؤالات است ایس جوابات وضع سؤالات و بنکار آنها بالتعمیر بر حنیفه نمود پس نم فقه از اوست انگه جمله را جواب گفت مخالفین وی جمیع جوابات او را بر اطلن ندانند بلکه برخی صواب و برخی خطا شناسند چون مسوورد اختلاف با موارد اتفاق مقابل کنیم

يك نيم بالاتفاق موردا اتفاق را بيم پس سه ربع خاص وی باشد و يك ربع ما بين او و ساير فقها بالاتفاق ماند همينكه آن مرد از اين سر پنج که خود ملقب شافعی داشت در حق یوحنا بنه چنین تصدیق شنیده بخت خویش بکسر دانید و از طعن و فیهب وی توبه کرد .

جماعتی از ارباب طبقات و اصحاب تدکرات چنین نوشته اند که این سر پنج را رتبه علم و مقام ترویج بعدی انجا مید که در سلك محمد دین دین انبظام یافت محمد دین اندالم و سلطانرا گویند که همد وی پارس یکی از مآت هجری مقرون افتد . و از دشمنان اسلام و یا انجومی را مصلح شرع سازد و از این جهت ملقب حلق را قوتی جدید بدیده کرده و ملت خلیف را رواجی کلان حاصل آید و این از طریق عامه برایت و از طریق خاصه بضررت ثابت شده که چون سنین ثلث ربع هجری پیشگی از عقود مآت بر آید بر سرمایه جدیدی بی تنگف عالمی مؤید و گرنه سلطانی منصور قواعد آذین حق و الاستحکامی تمام بشد و اصول کوش باطل را استیصالی بکمان آورد .

بالجمله این سر پنج همی بعزت و ریاست می بود تا در ماه جمادی الاولی از سان سینه و شش . مرض موت مبتلا گشت و در بیست و سوم آتمه در گذشت . فائده دانشوران جلد (۱) صفحه (۱۱۹)

احمدی . [ ۱ م ] ابن عمر بن الضحاک المصری . شرفیعی حسیب السیر جلد اول صفحه ۲۹۸ آورد که در همین سال [ ۲۹۳ ] احمد بن عمر الجمعاک المصری که در استهبان قاضی بوده و در اصناف علوم تصانیف دارد از امام انتقال نمود .

احمدی . [ ۲ م ] ابن عمر بن عبد العالی بزاز . رجوع به ابویکر احمد . . . در ذیل این لغت نماند .

احمدی . [ ۳ م ] ابن عمر بن عثمان جنیدی . وی تجلیات ابو مطهر اینوردی را شرح کرده است .

احمدی . [ ۴ م ] ابن عمر بن علو طرف مکنی به ابی العباس البرجی . فقیهی نحوی است . (روضات الجنات صفحه ۸۸ سطر ۴)

احمدی . [ ۵ م ] ابن عمر بن علی مکنی هروزی سمرقندی مکنی به ابی الحسن و ملقب بنظام الدین و متخلص بنظامی . وی از مختصان دربار ملوک قوریه اسپان بوده است و بین سالهای ۵۴۱ و ۵۵۲ مجمع اتواد را چهارمقانه را بنام شمس المالی

علی بن مسعود بن الحسن غوری کرده است و معاصر شیام و امیر مزنی است . و رجوع به هروزی . . . شود .

احمدی . [ ۶ م ] ابن عمر بن بهیر الشیبانی رجوع به خصافه احمد . . . شود .

احمدی . [ ۷ م ] ابن عمر بن یوسف بن علی العلی . معروف با بن کاتب اخوانه . رجوع به (روضات الجنات صفحه ۸۸ سطر ۵) شود .

احمدی . [ ۸ م ] ابن عمر بن یوسف شافعی شافعی مکنی به ابی بکر . اوراسته کتاب الغصال .

احمدی . [ ۹ م ] ابن عمر انصاری قرطبی رجوع به احمد بن عمر بن ابراهیم . . . شود .

احمدی . [ ۱۰ م ] ابن عمر بجری [ ب ج ] نیره محمد بن عمر بن جبر حافظ و محدث است .

احمدی . [ ۱۱ م ] ابن عمر بن محمد الشافعی اوراسته رسالة الغول المتناقض فی حکم الصلاة خلف الفاسق و آن در مصر یا دمشق بطبع رسیده است . معجم المطبوعات

احمدی . [ ۱۲ م ] ابن عمر بصری نحوی . یاقوت گوید : روی هته ابویشر عن ابی المرفح الانصاری (۱) عن ابن السکیت روی هته ابو عبدالله محمد ابن المعنی ابن عهد الازدی . معجم الالهیه یاقوت حداب مارگلیوت چند (۲) صفحه (۵) و (روضات الجنات صفحه ۸۸ سطر ۵) .

احمدی . [ ۱۳ م ] ابن عمر حنفی رجوع به احمد بن عمر شیبانی . . . شود .

احمدی . [ ۱۴ م ] ابن عمر خردقوی صوفی . رجوع به نعم الدین کمری و رجوع به ابوالجناب و روضات الجنات صفحه ۸۱ و مجالس المؤمنین و تاریخ گزیده حمدالله مستوفی و تلخیص الآثار در ترجمه خبوق شود . ریز اوراسته فوائده الجبال فارسی .

احمدی . [ ۱۵ م ] ابن عمر زینعی عقیلی هاشمی ملقب به شهاب الدین و مکنی به ابی العباس . اوراسته : نوره العقیقه و مرشد السالك ابن اوضح انطریقه .

احمدی . [ ۱۶ م ] ابن عمر شاذلی اوراسته رسالة زرقانة الکازی .

احمدی . [ ۱۷ م ] ابن عمر شیبانی حنفی ملقب بخصاف و مکنی به ابی بکر . اوراسته کتاب الاقالة و کتاب حکم الوقت و کتاب ادب القاضی . وفات وی بدال ۲۶۱ بود و رجوع به خصاف شود .

احمدی . [ ۱۸ م ] ابن عمر شیبانی ملقب به کمال الدین . اوراسته : مستفی فی فروع الشافعیة . وفات وی بدال ۲۵۶ بود .

احمدی . [ ۱۹ م ] (میرزا سیدی . . .) ابن عمر شیخ . رجوع به احمد ابن عمر شیخ . . . شود .

احمدی . [ ۲۰ م ] ابن عمر شیخ ابن تیمور . ملقب به میرزا امیرک . او در (۸۱۱) از دست هم خود شاهرخ پامارت او ز چند متصرف شد . سپس در جنگی که میان او و الخ بیگکه دو گرفت مغلوب گردید و بدفستان گریخت و آنگاه که بهراسان بازگشت بامر شاهرخ بربارت کب شد . و از آن پس از حالات او اطلاعی در دست نیست . و وی با گروهی از امراء شاهزاده شکیل سلطان را که بیست و یکساله بود بسنطنت برداشت . رجوع به بیضا (۲) صفحات ۱۷۱ ، ۱۷۲ ، ۱۷۳ ، ۱۷۴ ، ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۱۷۷ و ۲۵۱ شود .

احمدی . [ ۲۱ م ] ابن عمر شیخ آزی . رجوع به ابن سر پنج شود اوراسته کتاب غنیة فی فروع الشافعی و کتاب العین والدین . کشف الظنون وفات او در ذیل کتاب عقب سان ۲۰۶ گفته است .

احمدی . [ ۲۲ م ] ابن عمر قفایی . حافظ است .

احمدی . [ ۲۳ م ] ابن عمر الکراپسی . ففقی در تاریخ الحکماء (صفحه ۷۹) آورد که وی از افاضل مهندسیین و علماء ارباب هند بود و در این فن از همگان سبقت داشت و بنیات قصری رسیده و در آن بهریم تصانیف کرده است از جمله آنها کتاب شرح اقتیدس ، کتاب حساب الفوره کتف الوصاری ، کتاب مساجد الجبله ، کتاب الحساب الهندی و رجوع به کراپسی احمد . . . شود .

احمدی . [ ۲۴ م ] ابن عمر مالکی . اوراسته شرح ناظره العین تالیف شمس الدین اصفهانی بنام اضرة العین که بدال ۷۷۹ آنرا باتمام رسانیده است .

احمدی . [ ۲۵ م ] ابن عمر سرودی معروف به ابن سر پنج . رجوع به احمد بن عمر بن سر پنج شود .

احمدی . [ ۲۶ م ] ابن عمرو ابن السرح . مکنی به ابی طاهر . محدث است .

احمدی . [ ۲۷ م ] ابن عمرو بن عبد العالی سلف و محسن مکنی به ابی بکر و معروف به ابن ای حاصم و ملقب بخاصف کبیر . اوراسته : مستد که در آن قریب پنجاه هزار حدیث ذکر کند و نیز کتاب السنة وفات وی بر مؤلف کتف الظنون حدیثی ۲۷۸ و حدیث دیگر ۲۸۷ مینویسد (مختل

است که صاحب ترجمه احمد بن عمرو بن عبدالمطلب مکنی به ابي بکر باشد (۲)

**احمد** . [ ۱ م ] ابن صدر هندی ملقب به شهاب‌الدین ، اوراست ، شرحی بر کاتبه ابن حاجب ، وفات او سال ۸۴۹ است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عبد بن حوصه ، رجوع به ابوالحسن احمد . . . در ذیل تحت نامه شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عوف ابن جابر ، معروف به یزار ، محدث است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیاش ، رجوع به ابي بکر ابن عیاش موسوم به احمد شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی مکنی به ابي السبیل صاحب آمد ، مؤلف تاج المروس دو ماده (س ل ل) آرد . ابوالسبیل احمد بن صاحب آمد عیسی بن الشیخ و ابوالسبیل بن احمد روی عن محمد بن عثمان بن ابي شیبه ، اثنی . و معتقد خلیفه برای فتح آمد با او میقاتله پرداخت ، رجوع به یون الاثنا حد اول صفحه ۲۶۴ و تاریخ الحکماء نقلی صفحه ۷۷ شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی ، صاحب - المدینه معاصر سعید بن عبدربه ( عبون - الانباه جلد دوم صفحه ۴۴ ) .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی ابن احمد ابن خلف ابن زقیه ، محدث است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی ابن جنبه ، محدث است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی بن رضوان سفلانی ، رجوع به ابن القبری کنی - الدین . . . شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی بن شیخ ، رجوع به احمد بن عیسی مکنی به ابي السبیل شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی بن شیخ ، ( آل . ) ابن المعتز زید ابن احمد بن زید الکاتب کتاب الشعافه خود را در مدح آنان نوشته است ، از ابن الندیم .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی بن مأمون کشی ، او راست ، مجموع التوزل و العوادث و الواقعات .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی بن موفق مقدسی صالحی حافظ است ، سونی سال ۶۴۳

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی بن ندای زاهد ، رجوع به ابي سعید خراز احمد ، رجوع به احمد بن عیسی انجارد شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی خراز مکنی به ابي سعید ، صاحب صفة المغوة گوید : چند گفت اگر از ما آن خواهد که ابوسعید خراز را بود هر آینه همگی هلاک شده ایم ، علی گوید : از ابراهیم از حال ابوسعید

پرسیدم گفت او چندین سال خرازی کردی یعنی مشک دوختی و هیچگاه میان دو خرازه (کوک) حق از وفات نشد . نقل است که او گفت : من ظن انه یملز الجهد یصل فتمن ومن ظن انه یقو یقل المجهود یصل فتمن و هم او گوید : ذنوب المقربین حسنات الا برار و هم او گفت : المعرفه تأتي المثلوب من جهنم من هین الجود و من یذل المجهود ، وهم گفت : الصاعیه شرت ذاب و انفاجر فلذ اجامت البلوی یترن خنداها الرجال و ابوسعید از عبدالله بن ابراهیم خفاری و ابراهیم بن یزید صاحب ابراهیم بن ادهم بامناد و روایت کند و ابوسعید بن بشر بن الجارث و سری و ذوالنون و ابي عبدالله السامی و ابا سعید سری و امثال آنان کرده است و وفات او در ۲۷۷ و بعضی گوید بسال ۲۸۶ بوده است ، صفة المغوة جلد دوم صفحه ۲۴۵ - و نیز وفات او را به کهای ۲۸۵ و ۳۸۷ ذکر کرده اند و رجوع به ابوسعید خراز احمد . . . شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی زوزی ، مشهور به زوزی نهری مرو و او علمیه ابن المبارک است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی سفلانی ، اوراست ، الاشراف فی شرح تئیه ابي اسحق .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی النکلی ، ذکر او در کتاب الموشح ابي عبدالله محمد بن عمران مرزبانی صفحات ۴۲ و ۲۶۴ آمده است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی کاتب ، بهری شرمی گفته او مقل است . ابن الندیم .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی الکرمی ، ابوعبدالله محمد بن عمران المرزبانی در الموشح از وی روایت کرده است . الموشح چاپ مصر صفحه (۳۶۹) .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی المؤلوی ، اوراست ، کتاب وقف الدام ، ابن الندیم .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن عیسی مرشدی ، ارب و فاضل مکنی ، سعید بن درملاقه ترجمه او آورده است وی در مکه بزمان شریف احمد بن عبدالمطلب منصب قضا داشت و تنه می خورد غضب شریف واقع شده محبوس و عقید بود سپس آزاد گردید و فصیح و اشعار نیکو از او نقل شده است ، وحسن العظمی وی در این بیت بی نظم است .

صهبا تقفل بالاناب سورتها  
قبل الصفاء بشوان من مسورت  
و مطلع قصیده این است  
فیروز ام و شام انقذت ابرود  
ییلو علی سعف درمه مسعود  
وفات او بسال (۱۰۴۷) بوده است

**احمد** . [ ۱ م ] ابن غالب مکنی بانی - ذولید ، و مشهور باین زیدون ، رجوع به ابن زیدون . . . شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن انصاری ، رجوع به ابن انصاری و رجوع بروضات الجنات صلیحه ۱۳ شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن قلام الله بن احمد صاحب الکوفی الریشی السوفت جامع - الملك الذیید ، ملقب به شهاب‌الدین وی زیج ابن شاطر تصحیح کرده (لزله الشاطری تصحیح اصول ابن الشاطر) تصحیه کرده است ، وید همین اثر را مختصر کرده و (الفنیه فی حل الکواکب السبعة) تألیف است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن غنیم مکنی به ابي عبدالله خولانی ، محدثی صالح و خبر و اصل او از قرطبه است سپس از آنجا به شیبلیه رفته است و وفات وی بسال ۵۰۸ است

**احمد** . [ ۱ م ] ابن غدار مهدوی مکنی به ابي العباس ، اوراست ، حدایقه الاقراء ، وفات وی سال ۴۳۰ بود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن فارس ابن زکریا اللذوی ، ابن جوزی گوید احمد ابن زکریا ابن فارس بسال سیصد و شصت و نه دو گذشت و دو روز پیش از مرگ این قطعه بگفت : یارب این ذنوبی فداحطت بها  
قلما وبی و یا هلانی و اسراری  
انا الموحذ لکنی انشر بها  
فهب ذنوبی لمو حیدی و اقراری  
یا قوت گوید و بخط حمیدی دیده شده است که وفات ابن فارس در حدود سال سیصد و شصت است ، لکن هیچکس از این دو روایت بر اساسی نباشد چه من کتاب تصحیح تصنیف ابن فارس را بخط خود آورده که تاریخ کتابت آن سیصد و نود و یک بود ، و حافظ سلفی در شرح مقدمه معالم السنن خطابی گوید که اصل ابن فارس از فریب است و دیگران گفته اند که احمد ابن فارس از ابي مکر احمد بن حسن خطیب و اویه تعب و ابي الحسن علی ابن ابراهیم تعان و ابي عبدالله احمد بن ماهر المنجم و صی ابن عبد العزیز مکنی و ابي سعید و ابي القاسم سلیمان ابن احمد حیرانی اخذ علوم و روایات کرده است و ابن فارس میگفت شرا ابي عبدالله احمد ابن طاهر ندیم و او نیز چون حویشنی را ندید ، و ابن فارس را در مقابل اجرتی بمعلمی محمد الدوله ابوطالب ابن فخر الدوله علی ابن رکن الدوله حسن ابن بویه دینمی صاحب زی به ری بردند و او بد آنجا مقیم گشت و صاحب ابن عباد و ابراهیم بن زید ری آمد می کرد و در راه او میگفت :  
شپختا ابراهیمین منی رزق حسن التصنیف

و این مذهب من الضعیف ، و اسد ابن فارس  
 مردی راد و پختنده بود بدانجا نگاه که  
 در بخشش و عطا بی هیچ چیز ایقا نکردی و  
 گاه بودی که جامه هائیرا که ببرداشتی  
 و فرش خانه را بساییل دانی ، و او باو  
 آقیمی شامعی بود سپس طریقه مالکی  
 گرفت و میگفت صحبت مرا با آمدن ری داشت  
 چه پیش از من در این شهر بنگ من بر مذهب  
 این مرد مقبول القول (یعنی مالک) یافت  
 نمیشد ، و باقیوت عملاده بر کتبی که ما در  
 کلمه « ابن فارس ابوالعسین » قبلاً آورده ایم  
 کتب قبیل را نیز از او نام می برد ، کتاب  
 مشعیر الالفاظ ، کتاب هریب اعراب القرآن ،  
 کتاب تفسیر اسماء النبی علیه السلام ، کتاب  
 مقدمه کتاب ذرات العرب ، کتاب العرق ،  
 کتاب مقدمه الفرائض ، کتاب ذخائر الکلمات ،  
 کتاب شرح رساله الزهری الی عبدالملک  
 ابن مروان ، کتاب العجری ، کتاب صحیفه النبی  
 صلی الله علیه وسلم و آن کتابی صغیر الحجم  
 است ، کتاب اللیل و النهار ، کتاب المم  
 و العقال ، کتاب جامع التاویل فی تفسیر القرآن  
 در چهار مجلد ، کتاب الشیاء و الخشی ،  
 کتاب خلق الانسان ، کتاب العمارة المجددة ،  
 کتاب مقایس اللغة و آن کتابی تحلیل است  
 که مانند آن تصنیفی نیست ، کتاب کفایة  
 المصطلحین فی اختلاف التجویز ، ابن فارس  
 حکایت کند از پدر خویش صکه می گفت  
 سالی که حج گذاردم گروهی از هذیل را  
 بدانجا دیدم و راجع بشعراى هذیل با ایشان  
 سخن میکردم و آنان یک کس از شعراى  
 خویش را نمیشناختند تنها مردی تصبیح  
 در میانش بود که ایات ذیل مرا اشاد  
 کرد :

إذا لم تجعذ فی ارض فدعها  
 وحت العیالات علی وجاهها  
 ولا یمرک حظ اجرتک فیها  
 إذا صفرت یمینک من حدتها  
 وفتکک من یمین خط ضیعا  
 وعلی الخدائر تعجزن من بکاهها  
 فانک واحد ارضاً بارض  
 وایت بواجده نفسا سواها ،  
 و این فارس راست ،  
 و قالوا کیف اذت ففتت خیر  
 ففقی حاجة وفتوت حاج  
 اذا از دحمت هموم القلب فلما  
 صبی يوماً یکون لها افراح  
 ندیمی هر گاه در سرور قلبی  
 دفارلی و معشوقی السراج ،  
 و اوراست در بارة شهر همدان ،

مفی همدان التیث لست بفافل  
 حوی فی املی الا حقاء تارنضرم  
 و مالی لا اصلی المصاه لولده  
 الفت بهما الحیان ما کنت افلم  
 نسبت الادی احسنه غیر افی  
 مدین و ما لی جولت بینی دوهم  
 و هم اوراست ،  
 اذا کنت فی حاجة مرسل  
 و انت بها کلف مفرم  
 « فارسى حکیماً ولا توبه »  
 و ذلک الحکیم هوالدوهم ،  
 و نیز او گفته است ،  
 مرث بناهوفاء مفعوده  
 ترکیه تنهی امرکی  
 نرفو بطرف فانن غاکر  
 کالها حبة اعوی ،  
 نمایی گوید ، ابن عبدالنورث نعوی مرا  
 حکایت میکرد که صاحب پلنت انشاب  
 ابوالصغیر ابن فارس با بن العید و تصعب  
 او نسبت بوی او را دوست نمیداشت  
 و آنگاه که ابن فارس کتاب الحجر تألیف  
 خود را از همدان بصاحب مرستان صاحب  
 گفت « رد الحجر من حیث جائدک » و با  
 این حال دلس آرام نیافت تا آنکه تمام  
 کتاب بصوابت و با رسال مجلس برای ابن  
 فارس امر داد ، و هر ریشه این قطعاً نیز  
 از ابن فارس آمده است ،  
 یالیت لی الف ذنار موجبة  
 وان حطی سها طس انلاس  
 فانوافالک منها قلت تجدنی  
 لها و من اهلها الحقی من الناس ،  
 و هم از اورست ،  
 اصبح مقالة صاحب  
 جمع التصبیحة والرفه  
 ایات و احذران تب  
 ست من النقات علی نقة ،  
 و ایضاً اوراست ،  
 و صاحب لی انابی یستشیرونک  
 اذار فی حنیات الارض مصطربا  
 قلت اطلب کل شیء واسع ورد  
 منه المواردا الا الطم والادبار  
 و باز از اورست ،  
 اذا کان یؤذک حر المصیف  
 و کرب الخریف و یرد الشنا  
 و نهیث حسن زمان الریح  
 فتحدک اعلم قل لی منی ،  
 و او ،  
 بیت علیه حین ماء صلیه  
 و آیت لا امسیت طوع یدیه

فلما خبرت الناسی غیر مجرب  
 ولم او غیراً منه عنبت الیه ،  
 تلجس لسان الرضا بالرضا  
 و خط الایمور لمن یملك  
 تقدیر اکت و جاری انضا  
 « معا تقبوه بشفقتک ،  
 یعنی این مبدء استغنائی گوید ، الوهم خود  
 عبدالرحمن ابن محمد ابن العبدی شنیدم که  
 ابوالحسین احمد ابن زکریا ابن فارس نعوی  
 میگفت بعالم حدیث پیموده شدیم و در  
 مجلس یسگی از اصحاب حدیث حاضر آمدیم  
 و قاروره (۱) با بخود فداشتم جوانی که  
 چیز کمی از جمال داشت فردیک من جای  
 داشت و برای نوشتن حدیث از قاروره او  
 استیذان کردم گفته من ابسط الی الاخوان  
 بلا استئذان فقد استهن العربان ، و باز  
 عبدالرحمن ابن ملده از ابن فارس حدیث  
 کند حقه گفت از ابی احد ابن ابی النجار  
 شنیدم که میگفت : ابواحمد سکری بر صولی  
 دروغ بنده چنانکه صولی بر غلابی دوغ  
 می بست و چنانکه غلابی بر سر سگران جعل  
 کذب میکرد (۲) ، باقیوت گوید ، بخط  
 شیخ ابوالحسن طلی ابن عبدالرحیم سلمی  
 خواندم که او بخط ابن فارس ایات زیرین  
 را دیده است و میس آنها را بر سعد العجری  
 انصاری عرضه داشتیم و او گفت که پسر  
 شیخ او این زکریا از ملیسان ابن ایوب و  
 او از ابن فارس این بیتها روایت کرده  
 است و بینها از ابن فارس است ،  
 یا دارسعدی بقات الضال من اعلم  
 سفاک صوب سباً من واکف العین (۳)  
 انی لا ذکر ایاماً بها و لنا  
 نمی کز اصباح یوم قره العین (۴)  
 ندنی مشقة منا معتقه  
 تشجها خذیه من ابع العین (۵)  
 اذا تمزها (۶) شیخ بد طریق  
 سرت بقوتها فی اساق والوین (۷)  
 والرق ملان من ماء السرور فلا  
 طشی نون داقیه من العین (۸)  
 و غاب عدنا هنا فلا کدر  
 فی عیشنا من رقیب السوم و انوین (۹)  
 یقسم الوعد فیما یندنا ضمنا  
 میزان صدق بلا یص و لاهین (۱۰)  
 و فانص الهمان یقیننا بعاصره  
 فتکفی من تقیل الدین بانوین (۱۱)  
 و لمحمل العجسی نعتی فوالده  
 حفاظه عن کتاب الجیم و العین (۱۲)

(۱) دوات مطلقاً یا دوات از شبته ، و این معنی از تنویر توب شده است ، (۲) مقصود دروغ روایت کردن از کسی است ، (۳) امر که  
 از جانب قینه خیزد ، (۴) چشم آدمی و حر آن ، (۵) آبی که بر جوش از زمینش چشده ، (۶) نوزها ، ن ز ، (۷) طرق ، سستی  
 زانوها و هیج ، کتفه زانو ، آینه زانو ، (۸) سوراخ ، و توله هر ز رفتن آب ، (۹) جاسوس ، (۱۰) چشیدن و میل تر از زور ،  
 (۱۱) درم و دینار ، نقد ، (۱۲) کتاب العین تحلیل ابن احمد ، و کتاب الجیم هم نام کتاب دیگریست که فعلاً اسم مؤلف آنرا فراموش کرده ام .

و باز عبدالرحمن ابن عمده گوید در نسخه  
 قدیمه از کتاب مجمل تمهیدت فایز ابن  
 صورت نوشته یافتیم ، تألیف الشیخ ابن  
 الصبغین احمد ابن فارس این ذکر را از راه  
 الاستاذ خرثی و در وقت ابن فارس اختلاف  
 است بعضی «وطن اوزار و روستای زهرا» از  
 حریفه معروفه گرفت (۱) و جانا باه گفته اند  
 و من بدین دوفریه باوها یونهام و خلافت  
 نیست که مرد قزوئی است (و بدو من [بدو  
 منبالی عن ابن مندیه] محمد ابن احمد گفته  
 بشکلی اؤختر عن مجالس ابن فارس بود گفت  
 کتب روزی مردی از ابن فارس وطن او  
 پرسید از گفت کرمه و سپس بدین بیت  
 تمثال کرد

بلاد بها شدت علی تمامی  
 و اول ازین «مس» سندی تراها .  
 و کتاب نسخه کتاب مجمل سابق الذکر  
 چنانکه در آخر کتاب مضبوط است ، جمع  
 ابن محمد ابن احمد است بدینصورت و کتب  
 مجمع ابن محمد ابن احمد بغضه فی شهر  
 ربیع الاول سنة ( ۱۰۶۱ ) . و باز در آخر  
 این نسخه ابن هبارت دیده میشود . معنی  
 الشیخ ابوالحسن احمد ابن فارس رحمه الله  
 فی صفر سنة ( ۳۹۵ ) بالرقی و دفن بها  
 مقابل مشهد قاضی القضاة ابن الحسن علی ابن  
 عبدالرزق یعنی الحرجانی .  
 و ابو الریحان البرونی در کتاب الآثار  
 الباقیه من القرون الغالیة قطعه ذیل را از  
 احمد ابن فارس انشاء کرده است ،

قد قال قیامی حکیم  
 ما المرء الا باضریه  
 فقلت قول امری نیس  
 ما المرء الا بدر هیه  
 من اء یکن معه درهما  
 لم یلفظ حره الی  
 دکان من ذلله حذرا

نور سنوره (۲) غیبه .  
 و لعل ابن مغفر الریحانی آورده است که  
 عبدالصمد ابن بابت معروف باسن بابک  
 شاعر در ایام صاحب بری آمد و ابوالحسن  
 احمد ابن فارس چشم می داشت که ابن بابک  
 بر هایت حق علم و فضل از او می دیدار کند  
 و این بابک متوجه بود که چون او رسیده  
 است و دیدار رسیده است جاریه است کین  
 فارس بدین روی شود و از اینرو هوبینت  
 بدیدار دیگری برت و در این وقت ابن

فارس ایات فرزین بابو القاسم ابن حسوله  
 فرستاد .  
 تمهیدت فی ریلی قدیمی صفایک  
 و ادنی بد پلامن نواک ایابک  
 تیقتت ان لم اعط و الحشی جامع  
 باذهر مغلوب قهلا کتابک  
 ذهب بقلب عین بعلک صبیح  
 هذاه اوتنا المرفلات ذماک  
 و ما استغفرت صبیح سماعه ربه  
 لدیکه و لا منت بهینی صفایک  
 و لا نقتب و انکتب بصنو لفلها  
 هن الرحمت اثنا بیت اقبایک  
 و لافلت یوما عن قلی و سآفة  
 لتقتیک «سلی عن نیای بیابک»  
 و انت الئی شیبتر قبل اوانه  
 شبانی سلی الذر النوازی شپایک  
 نجبت ما اوفی و هانبت ما کنی  
 الم یان سعدی ان تکفی هتایک  
 و قد یعتنی من کلابک عصبه  
 قهلا و قد حانوا زحرت کلابک  
 نجبت من مسحن البرجمه  
 و حرت علی یعنی جفاه ابن بابک  
 و چون حسولی ایات بدید باین بابک فرستاد  
 و این بابک در اینوقت بیچار بود و با این حال  
 بدیده این جواب و ایات ابوالقاسم حسولی  
 ارسال کرد .

و صلت الرافعه اظال الله بقاء الاستاذ .  
 و فهمتها و انما اشکوا الیه کتبیه ابانجسن (۳)  
 فانه صبرنی فصلا لا وصالا و رجا لا املا و  
 و شعنی موضع الحلال (۴) من الموائد و  
 و نشد من اواخر القصائد و حسب اسمی منها  
 مسهب الخلیل و اوقعه موقع الذنب المعنوف  
 من العیل و سفل مکانی مکان القنن من الینب (۵)  
 و فذاک من العصاب . و قد اجبت عن ایات  
 بأیات اسم ان لبها ضعدا ثلثین علی و  
 هلها و هی :

ایا ابلات الشعب من مرج نیس  
 سلام عنی آثار کین الدوارس  
 قد شافتی و اقبل فی شله الصبا  
 الیکن تولیح النسیم المذخس  
 و لمعة برق مشمت کاه  
 تردده لفظ بین اجضان باص  
 فبت کانی صدهه یمتیه  
 تزهرع فی اقع من اللیل دامس  
 الاحبلا صبح اذا نیس افه  
 بهتاع عن قرن من الشمس وارس

و کنت (۶) من الغلصا ترکیب سبها  
 و بود المعنی العائات الکوانس  
 فی اطارق الزوراء قل لقبوها ام  
 تهلی علی هتن من انکرخ آس  
 و کن ارباض القلص تهدی سبها  
 فلسه غنی بعد العزار باس  
 الالیت لغری هل ایمن اوله  
 انی بین افراط المهور المساب  
 و هل اربین الرقی دهلی بابک  
 و بابک دهلی ولی ارض لایوس  
 و صیح و دم الله فلالا علیها  
 کعاصرت قفلا فی قواهی ابن فارس  
 و ابوالقاسم حسولی هر دو متعلق به صاحب  
 عرضه داشت و ماجری بهجت و مطاب  
 گفت : الایات اظلم و القادیم یوار و حسن  
 النهج من الایمان .

و در نامه دانشوران آمده است ، ابن فارس  
 از احله علمای نحو و در سملک اعظام افوزین  
 منظوم بوده باقمی در ترجمت وی گوید که کان  
 امامانی علوم شتی و خصوصاً الفقه فانه ذقنها  
 و اکتب کتاب الجمهوره و هو علی اختصاره جمع  
 شیخ کثیرا . سیوطی در طبقات النحوات گوید  
 کان نحویا علی طریقه الکتوبین سمع آیه  
 و علی بن ابراهیم بن سلمه القطنان و نیز  
 گوید و کان کربا حوادا ربما شل قیصه  
 نبویه و قرش یسه یعنی در صلت بخشش وجود  
 بدانشایه بود . سامنده بهنگام ستوال مسائل  
 لیاث نین و فرش سرای خود بدل مینمود  
 صاحب بویه الالیه در ترجمت وی گوید  
 ابن فارس را حافظ سلفی ذکر نموده و  
 گفته اصنش از مردمان قزوین است فن  
 اکت را بواسطه روایت انلب از ابی بکر  
 احمد بن حسن غلطی اخذ نموده و هم در  
 محضر تغلبیو ابی عبداللہ احمد بن طاهر النجم  
 و علی بن عبداکریم المکی و ابوالقاسم  
 سلیمان بن احمد الطبرانی فنون لغوییه  
 استغافرت زوده و نیز صاحب بویه گوید قال  
 ابوالحسن الفارسی دخلت بشاد طه بابا  
 لجدیدت قرأت شابا فلیه سمع الیه ال فحضرت  
 مجلس اصحاب التحدیث و پس صی دواف  
 و کان حاضرنا فاستاذت فی الکتابه من  
 فارودته فقل من البسط انی الاخوان  
 بالایتیلان فقد استحق العرمان حاصل معنی  
 آنکه ابن فارس گفت برای طلب حدیث داخل  
 بشاد شده جوانی صاحب حسن و جمال  
 مشاهدت کردم پس بعض اصحاب حدیث

(۱) کرمه . پنج کاتب تاری و قبح را . مهمله قریه ایست میان زنجان و قزوین و این قریه مسکن جهانشاه خان امر اعشاری زندانی بود .  
 (۲) سنوره . نسخه خطی صاحب اول انوال فیه . (۳) حله الحصن . مار گلیوت . (۴) اصل مضبوط من : العلاله . است و مار گلیوت  
 حصن میزند که شاید المذوی باشد ولی من غلط و حدس مار گلیوت نیز غیر صائب است و بلاشک کتب خالاست بدینی دندان لرزه که  
 در بیان موافق هسانا را پیش می آورده . چنانکه بزمان ماهم تا چند سال پیش رسم بود و امروز نیز در بلاد فرنگی رسم است .  
 (۵) در دکابا بدیم زمان و هم اکنون در محلات دور طهران و بعض شهرها قتل را در آسفل بکنی از تحت نهایی دکان که چپتی دارد  
 پرزده که برداست راست کرد . (۶) امله . رکبت . مار گلیوت .

دو آدم برحالی که مراد اوئی نبود که از آن  
 کتابت حدیث نماید آنجوان در آن نجاس  
 حضور داشت نزد وی رفتم و کتابت نمودن در  
 دواش ویرا اجازت خواستم گفتم کسی که در  
 تصرف مال بر او بدینی خود را زن و اجازت طلبه  
 همانا مستحق حرمان باشد مع انجمله این  
 فارس در اکتساب علوم و انصاف بکمالان  
 صوری و معنوی حریمت بلده همدان کرد  
 در آن بلده مقیم بود بگامانامتش در همدان  
 بدیع الزمان همدانی در حضور وی روزگاری  
 استفادت نمود پس برای تدریس و تعلیم  
 ابوطالب بن نصر انصاری در بلده همدانی  
 نمود در وی اقامت کرد و پیش از ورود  
 بری بر آئین و طریقه محمد بن ادریس  
 شافعی بود چون وارد وی شد مردمان آن  
 بند را بر خوفا فرود آمدند بعضی بر طریقه  
 شافعی و برخی بر آئین ابوحنیفه کوفی  
 و چون در آن بند هیچکس را که پیروی  
 مذهب مالک کند نیافت لاجرم از طریق  
 شافعی به مذهب مالک انتقال جست و گفت  
 اخذتني الصفة لهذا الامام ان يدخل مثل هذا  
 البلد عن مذهبه. یعنی چون چنین بند را از  
 مذهب امام مالک خالی دیدم حدیث جانب  
 وی مرا مصراک آن شد که مذهب وی اختیار  
 نمودم و از جهت آنکه از وی فزون  
 ادبیت اخذ نموده صاحب بن میاد است و صاحب  
 در طریقه وی گفته و شبخا من رزقی حسن  
 الصنیف یعنی استاد ما از جمله آنان معدود  
 است که حسن تصنیف به سبب ایشان گردیده  
 و از کلام بعضی از معدودین شبیه [بودن] وی ظاهر  
 گردید چنانکه محدثان بسیار وی در ترمذوی  
 گوید بکنان لغویاً امامانی المعلومه که کتب منها  
 کتاب «جبل اللقمة» روی قصه انقائهم و معجزة  
 له و الروایات ظاهره فی تشریح و توهیم عامه  
 له که اینها کمال ایام فی الوقایات عظام روی  
 عنه العظیم الترمذی جمیع مصنفاته  
 و العاصم بن عباد و صدوق محمد بن علی بن  
 بابویه یعنی احمد بن فارس از جمله لغویان  
 معدود و در لغوی چند مقصدی سر دعان بود  
 او را مصنفات عدیده است از آن جمله است  
 کتاب «جمل الله» قصه از حضرت فاطمه علیها السلام  
 فرجه که مشتمل بر معجزة از آنجانب است  
 روایت کرده و ظاهر آن روایت بر تشیع وی  
 دلالت میکند و توهیم تدریجی نمودن بملت  
 ذکر احمد بن شاکان او را در وفیات از  
 طریق صواب بیرون است خطیبی بوزگرای  
 تبریزی و صاحب بن عباد و شیخ صدوق از  
 وی روایت کنند و این روایت که در عبارت  
 محدث مله کور بدان اشارت شده روایتی  
 است که محدثان امامیه و بحرانی در کتاب  
 قایم الامام و شیخ صدوق در کتب اکتفاء  
 الدین و انعام الثمنا و غیرهم آنرا در احوال

غیبت امام دوازدهم ذکر نموده اند و آن  
 روایت بنیین شرح است و صدوق در کتاب  
 اکمال خویش گوید از شیخی از اصحاب  
 حدیث که احمد بن فارس ادیب نام داشت  
 هندی میگفت در همدان حکایتی شنیدم و  
 آنرا به بعضی از برادران ندینی چنانکه  
 شنیده بودم نقل نمودم و از من انصاف نمود  
 که آنرا برای وی بخط خود بنویس و بنویسم  
 که مخالفت خواهش وی نماید آنرا نوشتم و  
 بکسبکه آنرا بمن نقل نموده بود نشان  
 دادم و آن حکایت این است که در شهر همدان  
 جماعتی بودند که به طایفه بنی راشد مشهور  
 و همایشان اظهار تشیع مینمودند و مله ایشان  
 مذهب امامیه بود آنگاه بر میدیدم سبب چیست  
 که این طایفه مخصوصاً از میان اهل همدان  
 قبول تشیع مینمودند و شیخی از ایشان  
 صفا آشکار صلاح و تقوی را در آن  
 میدیدم در جوابم گفت سبب اینست چندان  
 که تمام طایفه بنی راشد بدو مشربند  
 به از حج بیرون رفتن چنان نقل نمود که پس  
 از فراموشی از مناسک بهنگام سراجیه تا از راه  
 بیابان میآمدیم وقتی شوقم کشید که از  
 واحله فرود آیم تهری پیاده راه بروم پس  
 از واحله خویش فرود آمده زمان بسیاری  
 را در رقت نایبکه خسته شدم و با خود گفتم  
 که اندکی میخوابم تا راحت شوم وقتی که  
 آخر قافله رسید بر خواسته بدیشان متصل  
 شوم بدینجهان خوابیدیم و غمی بیدار شدم  
 که آفتاب بر آمده و هوا شدت گرم شده  
 بود اندر راه ندیدم از اینجالت مرا وحشت  
 و دهشتی ظمیر رویداد راه و نشانی بمعهد  
 خویش نیافتم بخدای عزوجل تو دل نمودم  
 پا خود گفتم بهر سمت که مرا پیش آید میروم  
 و قدر کمی راه رفتم ناگاه بچمن سبز و نازک  
 خرمی رسیدم گویا بیابان باران قریب  
 آمده بود و زمان قلیلی بیشتر از آن باران  
 با آنچه آورده بود خاکش بهترین خاک بود  
 و در آن زمین قصری مشاهده کردم که  
 مانند شمشیری صیقل دار میدرخشید با خود  
 گفتم تا شکلی میدانم که این قصر چیست  
 که هرگز آنچنان قصری ندیده و نشنیده ام  
 پس آهنگ آن قصر نمودم و قدم وقتیکه  
 بجز آن قصر رسیدم دو نفر خدمتکار سفید  
 رنگ دیدم بایشان سلام کردم به احسن  
 وجهی جواب سلام دادند و گفتند در اینجا  
 بنشین بدرستی که خدایتعالی در حق تو اراده  
 شاری کرده پس یکی از ایشان بر دانه  
 داخل قصر شد اندکی درنگ نمود بعد از  
 آن بیرون آمد و گفت برخیز و داخل قصر  
 شو من داخل آن قصر شدم قصری دیدم که  
 زیبا تر و روشن تر از آن هرگز ندیده

بودم دو آنصالحان آنعام پیش افتاد برده را که  
 در میان آوریده شده بود برداشت بعد از آن گفت  
 داخل شهر جوانی دیدم که در میان خانه نشسته  
 و شمشیری دراز در بالای سرش آوریده بود  
 بفسمی که نزدیک بود که طرف پائین آن  
 بر آنجوان بر خورد و آنجوان مانند ماه شب  
 چهارده بود که در تاریکی بدرخشید پس  
 سلام کردم و جواب را به نیکوتر وجهی  
 رد نمود بعد از آن فرمود انبری من انا  
 آبادانی من کیستم گفتم فیدانم تو کیستی  
 گفت انا انقائهم من آل محمد ص اما الانی  
 اخرج فی آخر الزمان بهذا السیف و اشار  
 الیه فاملئ الارض قسطاً و عدلاً کما ملکت  
 جوراً و قلتما یعنی منم قائم از آل محمد  
 صلی الله علیه و آله منم آنکس که در آخر  
 زمان خروج کنم باین شمشیر اشاره بشم  
 نمود پس زمین را از عدل و داد پر کنم پس  
 از آنکه از جور دستم پر شده باشد وقتیکه  
 اینکلمات از آن بزرگوار افاض نمودم  
 انقاد و صورت خود را بر زمین مالیم  
 فرمود لا تفعل ارفع رأسک و انت فلان من  
 مدینه بالعجل یقول اها همدان یعنی چنین میکن  
 سر شود از زمین بردار تو خود فلائض  
 باشی از شهری در بلاد جبل که آنرا همدان  
 گویند عرس کردم ایسولای من صدق ر  
 صواب سخن فرمودی بعد از آن فرمود  
 انقاص ان توب الی اهلک آیا خوش داری  
 که بسوی اهل بیت خود مدارت کنی مرض  
 کردم آری معبود و ایشان از آنچه خدای  
 تعالی در ابتدا برای من میسر نمود مرده  
 میدهم آننگاه با آنعام اشاره نموده شادم  
 دستم بگرفت و کینه بمن داد بامن بیرون  
 آمد چون چند گامی برداشتم پاره درختها  
 و مداره مسجدی بطرم رسید آنعام مرا  
 گفت آیا این بند را شناسی گفتم نه و در یکی  
 شهر ما شهر است مشهور باشد آیا بدین شهر  
 بدان شباهت دارد گفت آری این است آباد  
 است اینک بروی از کهن اینکلام بجایش  
 متوجه شدم و طایفه خود را جمع نموده  
 ایشانرا با چیزی که خدایتعالی مرا بدان  
 سرورق نموده بود بشارت دادم منادیم که از  
 آندینارها نزد من چیزی باقی بود خور  
 برکت داشتیم این سخنان گوید این فارس را  
 اشعاری نیکوست منجمله اینهاست  
 مرث باعیاه محمودة  
 ا ز کبه تنمی لشه کسی  
 تریو به طرف فاتر قان  
 اضمح من حجه نجوی  
 یعنی زنی باران میان و نیکو اندام ارفیله  
 اثرک بر ما گذر کرد با چشمنی بمان وقت  
 جوی نظر مینمود که در بیماری از دایلم و

حجت نحوی مشهور بوده  
وله ایضاً  
اسمع مقالة ناصح  
جمع التسمية و المنة  
و اذ انك و احذر ان تبت  
من اللغات علی لغة  
یعنی این اندرز از دوست ناصح خویش  
نمرا کیر زینهار از آنکه شبدا پروز آوری  
برطایفه از لغات و مستبدین خود آسوده  
تامل و ازمکیت ایشان مأیون باشی  
وله ایضاً  
اذا كنت فی حاجة مرسل  
و انت یوماً کف مغرم  
فارس حکیماً و لا توصه  
و ذاك الحکیم هو الدرهم  
حامل منی هر گاه برای حاجتی خواهی  
رسولی فرستی برحالی که بداند حاجت  
حریص و آزمند باشی پس برای وصول بدان  
حکیمی را روانه ساز که با اندرز و پند  
محتاج نیست و آنحکیم بدینصفت درهم  
است . نتیجه از اشارت اوست که گوید :  
سقی سعدان النیت لت یذال  
سوی ذاتی الا حنله نازتشرم  
و مالی لا اصفی الذم لبلدة  
انفت بها نسیان ما کنت اعلم  
نیت الذي اذنته قیرانی  
مدین و مدنی خوف پیشی درهم  
یعنی خدای از زبان رحمت خویش هدایت  
سیراب نماید با آنکه بگناه انا تم  
در آن بلد مرا دل همی فرسوزد گداز است  
جز بقای آن لب تگشایم از چه روی از  
روی خاوس توصیف و نمای پندی نکند که  
در آن آنهارا از علوم که استقادت نموده  
بودم نسیان کردم آنچه از فضل و دانش  
که اندوخته بودم در آن بلد فراموش کردم  
ولی آنچه در آنجا مرا حاصل شده است  
که بستم از نقل دین گرابار و در خوف  
سرای من در همی یافت نمیشود .  
وله ایضاً  
و ذالوا کیف حالک قلت خبر  
تقصی حاجة و تقوت حاج  
اذا از دعت هموم الصبر قلنا  
حسی یوماً یکون لها افراح  
ندیمی هر تنی و ایس نفسی  
دفاترکی و معشوقی السراج  
یعنی دوستان از کیفیت حالم پرسش نمودند  
گفتم حالم نیکوست چون مرا حاجتی  
قرین اصباح کرده حاجاتی از من فوت  
شده هر گاه هموم و غموم برسیدام فراهم  
آید در تسلیت خویش گویم آنچه هموم را  
روزی آید که پیاپیان رسد از اینها دهر

هزلت اشتبار نموده ام گریه مرا قدیم  
کتابهایم مرنس و معشوق من چراغ است  
و این معنی مأخوذ است از شعر ابی اسحق  
صاحبی که گوید :  
لیس فی مسد علی ما فاسر  
من کروی سوی الملمیم السمع  
دختری مونس و فکری سیری  
و پندی خادمی و حلمی ضجعی  
و لسانی سیقی و یطشی فریضی  
و دوائی غیثی و درجی دیمی  
انما علی شجاعة ابعیها  
فی الفواقی انلی فی المصدوع  
حاصل معنی آنکه در مقامات شدائد و  
محن جز شداوند دانا و شنونده سرا یاور  
و معینی نیست یا مردم روزگار خلعت و  
آمیزش نکند کتابرا ایس خویش شمارم  
و با فکر هم سخن شوم بر زبانم همخواه  
خویش سازم و دستهایم را خادم خود قرار  
دهم اسام چون شمشیرت قاطع و پاشعار  
اطهار دلیری کنم دواتی که از آن کتابت  
میکنم بمنزله بارانست و میگویم در مقامات  
چون فصل دبیح از نتایج طبع من آنست  
که کلام مسجع ایراد کنم و در این صنعت  
هنر و شجاعت خود اظهرا میشایم و وسطی  
و صاحب روایات این آیات نیز بوی استاد  
داده اند :  
قد قال فیما مضی حکیم  
ما انزل الا بصریه الخ  
بقره ایات با ترجمت آن در شرح حکای  
ابو یعنان تگشایم صاحب بیضا الدهر از  
ابی الحسن بحر حکایت کند که گفت بملت  
ایستاد این فارس بدعت ابن امید و تصب  
وی از ابن امید صاحب بن عباد از وی  
منصرف بود و آنگاه که این فارس در همدان  
اقامت داشت کتاب حیر را تألیف کرد و  
بدعت صاحب افتاد داشت صاحب گفت رو  
العصر من حیرت جاء یعنی کتاب حیر را  
بدانجا که آمده بود دعند پس از چندی  
نیش بترک ورد آن کتاب را ضعی نگشت  
دو آن نظر نمود و این فارس را صند فرستاد  
مع الجنده این فارس در سال سیصد و نود  
هجری در ری وفات یافت و جسدش را  
مقابل مشهد علی بن عبدالمعز جرجانی  
بندک سیرند و هوانی در سیصد و هشتاد و  
پنج در محمدیه وفات نموده ولی قوز اول  
اشهر و نزد مورخین اصلاح است صاحب  
بشیه گوید این فارس در روز قبل از وفات  
خود این بیت افتاد نمود :  
یا رب ان ذنوبی قد احطت بها  
فهب ذنوبی نحو جیدی و انرازی  
[پروردگارا گناهانی است مرا که مرا احاطه

کرده است] پس بدعت شوخند و انرا بر حدانیت  
تو از گناهان من انما فی نهای و بقض و کرم  
خویش مرا رحمت آرد و معصنات این فارس  
بدین شرحست کتاب جل در لفة فقه اللغة  
مقدمه فی النحو کتاب ذم انتها فی الشعر  
کتاب فتاوی فیه العربی کتاب الابحار  
و المزاجه کتاب اختلاف التصویب کتاب  
الاصحار انقب کتاب الذیل و الثمار کتاب  
خلق الانسان کتاب تفسیر اسماء النبی کتاب  
حیة الفقهاء کتاب مقدمه دار الفکر العرب کتاب  
فریب القرآن کتاب الفرق کتاب تقدمه  
القرائن کتاب ذخائر الکلمات کتاب شرح  
رسالة زهری السی عبدالملک بن مروان  
کتاب الحجر کتاب سیرة النبی کتاب اصیل  
الغیر کتاب الاخلاق النبی کتاب الصاحبی صفة  
لغزاة الصاحب یشتین علی شی من  
اسرار و او را مسائلی چند است در لغت  
که فقها بدانها راه نیامده اند و از فهم آنها  
عاجز باشند حریری صاحب مقامات ابن  
اسلوب از او اقتباس کرده یکصد مسئله از  
مسائل فقهیه بدین اسلوب در مقامه طبیعه خود  
وضع نموده نامه دانشوران جلد دوم صده  
(۱۶۰) مؤلف رسالة الارشاد فی احوال الصاحب  
الکافی اسمعیل بن عباد (ص ۶) آورده  
است که در تاریخ باقمی مسطور است که  
صاحب بن عباد در فضائل و مکالم نادره  
عصر و معجوبه دهر بوده و تحصیل علوم ادبیه  
از ابن عمید و ابو الحسین احمد بن فارس  
لفوی صاحب کتاب مجمل الکتب و غیر ایشان  
نموده . انتهى و نیز رجوع به ص ۲۲ همان  
کتاب شود . و او است : فضل الصلاة علی  
النبی علیه الصلوة والسلام و ما بعد العلم  
و در کشف الظنون در موارد متعدد سال  
وفات او ۳۹۵ ذکر شده است . و رجوع  
به ابن فارس ابراهیم ... و مجمع البحار و وفات  
ص ۱۹۹ و ۲۰۰ شود .  
احمد . [آ م ] این فرات . ابن خالد  
شبی . مکنی به ای مسعود رازی . از اعلام  
محدثین . مصنف مسند و تفسیر . رجوع به  
ابن مسعود احمد . . . . . وفات وی را  
سال ۳۵۸ نیز نوشته اند .  
احمد . [آ م ] این فرات رازی . رجوع  
به احمد بن فرات بن خالد . . . . . رجوع به  
ابن مسعود احمد . . . . .  
احمد . [آ م ] این فرخ المعروف  
بالبحاری . مکنی بی ای تمبه محبت است  
احمد . [آ م ] این فرخ اشعری . امام  
محدث . وی از مالک بن عبد السلام فقه  
نمرا گرفت و در جامع دمشق حلقه درس  
داشت . رجوع به این فرخ شود . و او را صحت  
شرح از بعضی نو وی .

**احمد** [ ا م ] ابن فضل . خونسپر  
 در حبيب السور چاه اول صفحه ۳۱۹ آرد :  
 محمد بن طاهر چون پدرش ولسات پادشاه  
 بهمنهناه حکم و انذار مستعین در بلاد  
 خراسان فرماقتار ما شد ... و در ایام دولت  
 او یعقوب بن لیث صفار در ولایت سیستان  
 قوی شده لشکر بهرات کشید و عامل محمد  
 را از آنجا بیرون کرده محمد از فوشنج که  
 دارالملک طاهریان بود گریخت . در خلال  
 این اسواول احمد بن فضل با برادر خود و  
 بعضی دیگر از اعیان سیستان از یعقوب بن  
 لیث گریخته آنجا بدرگاه محمد بن طاهر  
 برآمدند و یعقوب از اهل بیان جهت طلب ایشان  
 به نیشابور فرستاد . محمد آن جهافت را  
 مراجعت تمام ضمیمه کفورت خاطر یعقوب  
 شده در سنه تسع و خمسين و سائین روی  
 نومه بجانب نیشابور نهاد واحد بن فضل  
 این خبر شنوده بهدار الاماره رفت تا محمد  
 بن طاهر را از کیفیت بدنه آسگاه گرداند ...  
**احمد** [ ا م ] ابن الفضل ابن شایبه  
 الکاتب الهمدانی النحوی . مکنی به ابو الصقر  
 و ملقب به ساسی دویر . وفات او بسال ( ۲۵۰ )  
 بود . و او از ابراهیم ابن الحسین دیرلی  
 و ابی خلیفه الفضل ابن العباب الجعفی و  
 ابی القاسم عبدالله ابن محمد ابن عبدالعزیز  
 البیرونی و ابراهیم حسن ابن علی ابن ذکریا  
 النعموی و ابی بکر محمد ابن خلف و کعب  
 و ابی انجاس احمد ابن یحیی طلب و ابی انجاس  
 محمد بن یزید البیرونی و ابی بکر ابن شریه  
 النحوی و ابی الحسن علی ابن سعید المسکری  
 و علی ابن الفضل الرشدی و غیر آنان روایت  
 که . و از او روایت کننده ابو بکر احمد ابن علی  
 ابن یحیی و ابی انجاس احمد ابن ابراهیم ابن  
 ترکان و ابی الحسن ابراهیم ابن جعفر الاسدی  
 و ابی بکر ابن خلف ابن محمد الحلیط  
 و ابی بوعبدالله احمد ابن عمر الکاتب و ابن  
 روزبه ( ۱ ) و حرایشان . باقوت گوید از  
 عبدالله ابن عبدالغفار فقیه شتیم که  
 او از عبدالشامین حبیبی فقیه و وی از احمد  
 ابن احمد و از ابو الصقر ابن شایبه شنیده است  
 که من گفتا وقتی به صره بودم و بدرخانه  
 ابن خلیفه رفتم و اجازه دخول خواستم و در  
 این وقت جاهلی از هاشمیین نزد وی بودند  
 و طعام میخوردند و در آن مرا راه اندیداد  
 بر باره کافضی این دو بیت نوشته با ابن خلیفه  
 فرستادم  
 یا خلیفة تجفو من اذی ادب  
 و تصحف ذمیر من اولاد عباس  
 ما کان قدر رفیق اوسمعت به  
 شیئا و تذن ابی فی جملة الناس .

و دو گفت این همدانی صاحب شهر را بن  
 آردید و من نودوی شدم و مرا بهلوی  
 خویش جای داد و طبقی خرما پیش من نهاد .  
 معجم الأدباء جلد ( ۲ ) صفحه ( ۱۰ )  
**احمد** [ ا م ] ابن فضل بن عبدالرحمن  
 السامری . در هزاره سنکفی باقیه و بروزگار  
 الطلیع له نیز روزی چند پسر انجام مهام  
 وزارت اشتمل داشت ( دستور او وزراء  
 صفحه ۸۲ و محیط ( ۱ ) صفحه ۳۰۵ )  
**احمد** . ابن الفضل ابن محمد ابن احمد ابن  
 محمد ابن جعفر الباطرقانی النحوی . وفات  
 او بیست و دویم صفر ( ۴۶۰ ) باصفهین بود .  
 سماعی گوید : او مقرئ فاضل و متحدثی  
 کثیر الحدیث بود و حدیث بسیار نوشت و  
 نیکو خط و دقیق الخط بود . قرآن را نزد  
 جنعتی از مشایخ قما بروایات درست کرد  
 و مصنفان بسیار در امر قرآن نوشت و از  
 جمله کاتب طبقات ائمه . کتاب بشواته .  
 و پس از ابن المغیر ابن الشیب ساهها  
 امامت جامع الکبیر داشت . و از ابی عبدالله  
 محمد ابن اسحاق ابن ابراهیم ابن عبدالشامین  
 خرشیده تاجر و حدیثی دیگر استماع  
 حدیث کرد و از حدیث بسیاری روایت دارد  
 و این متنه گوید در محضر امام عسکری علیه  
 و شیخ حافظ ابو محمد عبدالعزیز ابن محمد  
 انطشی و جاهلی دیگر از حصار ذکری  
 باطرقانی میرفت عبد تعزیر گفت : باطرقانی  
 را کسندست که حاوی تمام صحیح  
 بخاریست جز اینکه او متن را از اصل نوشته  
 و سپس امثال را بآن ملحق کرده است و این  
 رسم اصحاب حدیث نیست و از این حدیث را  
 بر آن اعتراض دیگر نیز باشد و اگر تنها  
 باقره و حدیث بسنده کردی ویرا نیکوتر  
 بودی . معجم الأدباء جلد ( ۲ ) صفحه ( ۱۶ )  
**احمد** [ ا م ] ابن فضل الفه حاکم  
 اردبیل . که پدر در مکه بودی که بدو  
 نوشته شویح حکم کرده است که در  
 حاضنه خود با مردم چنان کند که شیخ  
 صفی الدین اردبیلی ( ۶۵۰ - ۷۳۵ ) از او  
 راضی و شاکر باشد . رجوع یا تاریخ مفول  
 تألیف آنتی آقال شود .  
 پدر احمد ملقب بهواجه رشید الدین است .  
**احمد** [ ا م ] ابن فیلان . رجوع به  
 ابن قسطلان شود .  
**احمد** [ ا م ] ابن فضل باطرقانی .  
 از او بیان اخبار است ( سماعی صفحه ۳ ) رجوع  
 به احمد ابن فضل ابن محمد . . . شود .  
**احمد** [ ا م ] ابن العقیه همدانی  
 رجوع به ابن العقیه احمد شود .  
**احمد** [ ا م ] ابن نورد معروف بخاضی  
 زاده و ملقب به ساسی دویر . وی حواشی علی

قاری را بر فتح القدر تکمیل کرده است .  
**احمد** [ ا م ] ابن محمد بن حسن بن  
 اندرس اسمعیلی ملقب بشهاب الدین . عالم  
 نحوی . او معاصر احمد بن محمد بن محمد  
 اسدی است و او را نیز شرحی بر ارشاد نسبت  
 داده اند ( دوستانه الجناح صفحه ۲۶ - ۲۷ - ۲۸ )  
**احمد** [ ا م ] ابن محمد حلی . رجوع  
 به ابن محمد جمال الدین ابو انجاس . . .  
 شود و نیز او را دست کتاب المختصر و شرح  
 الارشاد و کتاب الموجز الحاری و کتاب  
 الصلوة و نه حلاوة مختصر و معراج المبتدی  
 و هدایة الیسی و شرح التالیفة و کتاب  
 اللعة فی النیة و کفایة الحاج فی مسائل  
 الحاج و رساله فی متانبات نیه الجمع و رساله  
 فی التعمیرات و المسائل اثباتات و المسائل  
 البحریات و کتاب اسرار الصلوة و صفات  
 العارفتین و اوراست روایت فرات و اجازت  
 از عده از شاگردان شهید اول و غیر الصحفین  
 مانند شیخ مفید سیوری و علی بن خازن  
 حائری و ابن النوج البصرانی و ابی الدین  
 ابی القاسم علی بن عبدالحمید التیمی النسابة  
 و غیره و مع او را است رساله در هادیت خسه  
 مشتمل بر اصول و فروع و کتاب انفصل  
 فی الصلوة . رجوع بروضات الجنات  
 صفحه ۳۰ شود  
**احمد** [ ا م ] ابن فهری لیلی نحوی  
 مکنی به ابی علی . وی شرحی بر توضیح  
 اللغه طلب نوشته و یکی از آندو موسوم  
 است به الصریح فی شرح کتاب الفصیح .  
 وفات وی بسال ۶۹۱ بود .  
**احمد** [ ا م ] ابن فبروز شاه . رجوع  
 به احمد ( امیر ) . نظام الدین بن فبروز  
 شاه شود .  
**احمد** [ ا م ] ابن فیومسی قرصی  
 معروف به هزار الدین بن قراصه . او را ست  
 ثقت انحضرت . وفات وی بسال ( ۷۰۶ )  
 بود .  
**احمد** [ ا م ] ابن قاسم معروف به  
 رفیق قدیم . او راست قطب النور فی  
 اوصاف النصور . وی در سال ۳۴۰ حیات  
 داشته است .  
**احمد** [ ا م ] ابن القاسم بن خلیفه  
 ابن یونس الحمقی ملقب به شیخ موفق الدین  
 و مکنی به ابی العباس و مشهور به ابن  
 ابی اصیبه خروچی صاحب روایات انجیان  
 ( صفحه ۸۵ ) آرد که وی حکیم عالم کامل  
 و حبیب فاضل معروف . صاحب کتاب بیون  
 الازاء فی طبقات الاطباء است و من نسخ  
 هدیه از او دیده و در مسامعی از کتاب  
 حاضر نقل کرده ام و آن کتابی در موضوع



خود جامع و شامل جهت مجلد است و در آن به ترجمه حلال اطمینان آورده بلکه همه آثار و حتی احوال گروهی از علماء کرام بهمنامت طب معروف هستند پرداخته است از آنجمله شیخ شهاب الدین سهروردی و آملی و فتاوی و مؤلفه ایشان و این کتاب مشتمل بر فتاوی جلیله است و در انتهای آن کتابهای دیگر به خود نسبت دهد از آنجمله کتاب اصابة السجده و کتاب حکایات الاطباء فی علاجات الادویا و کتاب معالم الامم و اخبار ذوی الحکم و آن کتابی است مشتمل بر احوال جمیع حکایات و اصحاب تائیم و از باب نظر و غیر آن از شیخ مذکور معاصر و تسلید آملی مستحکم صاحب فیکر و افکار و غیره است و کتاب آملی مسمی به رموز الکنوز را نزد وی فراموش کرده چنانکه خود وی در ترجمه آملی تصریح می کند و همچنین او معاصر است به مؤلفه السیدین عرضی و صدی معروفه و نیز با خواجه نصیرالدین طوسی و از شیخ محیی الدین اهرابی چنانکه از کتاب مذکور وی و نیز از زبانش الهام مستفاد میشود روایت کرده است . انتهى . کتاب هیون - الایمان وی در دو مجلد بانضمام یک مجلد فهرست اعلام با اهتمام مولف بنام مستعار ( الشیخ امرؤ القیس بن العطمان ) چاپ شده است . رجوع به این ابن صبیحه موفقی - الدین ... شود . و صاحب روایات نام او را احمد ابن ابی القاسم آورده است و وفات او بدل ( ۶۶۸ ) بوده است . ( ۱ )

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم بن زهره مکنی به ایطالی یکی از شاگردان حمزه بن علی بن زهره معروف به سید ابن زهره حلی است . ( روایات صفحه ۲۰۲ سطر ۲ )

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم بن علی بن رستم اندلیسی . وی در حضور مجلس هم خویش علی بن رستم در فسطاط او بدینترین در حالیکه به مقترحات اطراف ناظر بود فرین اشعار وصف بهار کرده است :

ضحک الریح بسم الاوزار  
وینکی یعین سعده مدرار  
لبعضه ذکنت البسیطة نبتها  
وضحک ضحکت ذری الاشجار  
واذا الریح املها فکانه  
تمل یمیل لعمه الاقهار  
والرجس النفس الجنی کانتا  
تدور به بطلبتی معوار  
سدمت به فوق الزبرجد قضا  
تجکره مع کواکب الامحار  
( بحارن اصفهان ما تروخی صفحه ۶۵ )

**احمد** [ ا م ] ابن اسمعیل بن محمد است .

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم خزرجی رجوع به احمد بن قاسم ابن خنیفه بن یونس ... شود

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم شیبی . محدث است .

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم عبادی ازهری شافعی . ملقب به شیخ شهاب الدین . اوراسته صاحب بر حاشیه صمام بر شرح کافیه . حاشیه بر شرح ابن ناظم بر الیه . حاشیه بر مختصر . فو شرح کبیر و صغیر بر درقات امام اهرم بن جویزی . حاشیه بر شرح جلال الدین بر جمع البیواع در اصول فقه . حاشیه بر حاشیه تصریف استاد خود شیخ ناصر الدین ابو عبدالله .

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم . رجوع به ابن قاسم در رجوع به احمد ابن ابی احمد طبری ... شود .

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم برهان محمود بن احمد خجندی . او زادت : منحص در تازی .

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم جمال الدین ابو عمرو عثمان قیس . مکنی به ابی العباس و ملقب به شیخ الدین . اوراسته : نتیجه الفکر فی علاج امراض البصر .

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم قرمانی فتاوی او راست . شبیه در تجرید و قرانت بر زبان ترکی .

**احمد** [ ا م ] ابن فرجه احمد رجوع به صافی قاضی احمد بن فرجه احمد شود .

**احمد** [ ا م ] ابن فریه علی شافعی ملقب به شهاب الدین و شیخ زاهد . اوراسته مشتمل استین من مهبات مسائل الدین .

**احمد** [ ا م ] ابن قطان . رجوع به احمد بن محمد بن احمد فقه . . . رجوع به ابن قطان ابو الحسن احمد . . . شود .

**احمد** [ ا م ] ابن قطب الدین رجوع به احمد ابن شیخ الاسلام قطب الدین شود .

**احمد** [ ا م ] قطب الدین ( شیخ ... ) ابن مولانا نور الدین محمود بن قاضی جلان . الدین محمود آملی . خوانده در حبیب السیر آرد که او را مرجع اکابر خراسان و ملاذ علماء اقطار جهان بود از اواخر زمان دولت خاقان سعید سمرقانی او این سلطنت خسرو منصور سلطان حسین میرزا در دار السلطنه عرات باو غزم امر قضا . اشتغال داشت و در اصل قضا و بر ایا بدستور آباء و اجداد بزرگوار خویش در طریق امامت و دیانت سئوک مینمود مع ذلک باسی درس و فتوی و نشر علوم دینی می پرداخت و همواره طایفه را از فتاوی ذهن و فواد و مآثر طبع نقاد مستفید و بهره ور می ساخت و فاش در غرض شوالسته ثمان و سبب و تامله بخزیره

داده سلطان حسین میرزا در محل طعام خوردن بملت فحشاء اتفاق افتاد و در سزای مولانا فخرالدین رازی مدعوون گشت . ( حبیب السیر جلد دوم صفحه ۲۴۱ )

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم . مکنی به ابی النجم و متخلص به منوچهری دامغانی . رجوع به منوچهری احمد بن قاسم ... شود

**احمد** [ ا م ] ابن قاسم . رجوع به یحیی بن شود .

**احمد** [ ا م ] ابن کامل . مکنی به ابو عبدالله بر بنی شمر می گفته و نقل است . ابن اندیم .

**احمد** [ ا م ] ابن کامل ابن خلف ابن شجرة ابن منصور ابن کعب ابن زید القاضی ایلخندی . مکنی به ابی بکر . خطیب از ابن کامل نقل کند که او گفت مولد من بسال ( ۳۶۰ ) بود . و وفات وی در محرم ( ۴۰۰ ) است و او در شاعر عبدالصمد یکی از اصحاب معتمد ابن جریر طبری مثل میگردت و وقتی از دست ابی عمر محمد ابن یوسف مقلد قضا کوفه شد . وی عالم با حکام و علوم قرآن و نحو و شعر و ابام الناس و تواریخ و اصحاب حدیث بود و در بیشتر این علوم ویرا مصنفات است و بقول ابن اندیم از جمله آن کتب است کتاب هر رب انقر آن کتاب القرات . کتاب الترمذی کشف الغریب . کتاب موجز التاویل عن حکم التزیل . کتاب التزیل . کتاب الوقوف . کتاب التاریخ . کتاب المختصر فی الفقه . کتاب الشروط التکبیر . کتاب الشروط التمهیر . کتاب البعث والحدث . کتاب اموات التاویمین . کتاب التفسیر . کتاب الزمان . کتاب اخبار القضاة . او را مذهبی خاص است . خطیب گوید : ابن کامل از محمد ابن سعد عربی و محمد ابن جهم سعری و ابی قلابه رقاشی و احمد ابن ابی خشمه و ابی اسماعیل اشعری زوایت کند و دارقطنی و ابو عبد الله مرزبانی از او روایت کنند و ابن رزقویه گوید چشمان آدمی چون او می را ندید و آنگاه که سال عمرش بهشتاد و هفت برای ما این بیت اشعار کرد :

عقد الله انین عقده لیس یلینه  
الامم المؤخره لاخبار والنهر .

و باز گوید : قاضی ابن کامل از شعر خود این دو بیت مازا بخواند :

صرف الزمان تنقل الایام  
و انهر بینا محلال و حرام  
و اذا انفشت الامور تکشف  
عن فضل ایام و قبح انام .

و از دارقطنی حاز ابن کامل پرسیدند گفت او متساعن بود وجه بسا حدیثی را از حفظ

( ۱ ) دکتر لوسین بیکرک این کتاب را بشماره ترجمه کرده و بعضی ترجمهها نیز بر آن افزوده است . و در ( ۱۸۷۶ ) در دو مجلد دربار بس بطبع رسیده است .

میگفت که در کتابش نبود و عجب و پندار و پندار  
 هلاک کرد او از هر مذهب چیزی می گرفت  
 و آنرا از بهر او چیزی نپسندید. از دارقطنی  
 سؤال کردند که آیا او بمذهب محمد این  
 جبر است گفت نه بلکه او مخالف این جری  
 بود و خود مذهبی خاصی اختیار کرد و کتابی  
 در سیر اهل اکرم و بر مذهب اختیار رفت .  
 خطیب ابوالفضل عبدالله بن احمد بن عبدالله  
 المنصوری به اخبار داد از او منصور موهوب  
 این جوابی و او از ثابت ابن پندار و او  
 از ابوعلی حسن بن احمد این ساذان و او  
 از ابی احمد بن کامل این شجرة القاضي در  
 سال ۳۴۹ و از عبدالله بن احمد بن حبیب  
 المقری المعروف بالنساطی و او از احمد  
 این سهل ابو عبد الرحمن و او از سعد بن  
 زبور که گفت من با جماعتی بدرخانه قضیل  
 این میانی شدیم و اجزه دخول خوانیم  
 و وی رخصت نکرد بعضی گفتند که او  
 بدون نخواهد آمد جز آنکه آبی از  
 قرآن شنود یا مامردی مؤذن و بلند آواز  
 بود او گفتیم آبی از قرآن تلاوت کن و  
 او بر خواند الهام کم التکثار... و آواز بر کشید  
 گوید در شوق قضیل دیدم آمد در جای که  
 ریش وی از بسیاری گریه تر بود و در کوفی  
 بدست داشت صکه اشکهای خویش پاک  
 میکرد و این قطعه خواندن گرفت .  
 بلغت الذماین او جزئها

فماذا اؤمل او انتظار  
 انانی ثمانون من مولی  
 و بعد الثمانین ما ينتظر  
 عاتنی السنون فابیننی  
 سپس گریه گوی وی بگرفت و غنی این  
 نشرم که یا ما بود بقیه قطعه را بیایان برد  
 گفت : قدقت عظامی و کل البصر .  
 پس قاضی احمد این کلمه گفت من بساز  
 (۲۶۰) بزادم و این بیت قرائت کرد .  
 قدالتمانین عقد لیس بلسه

الاصغر تلامذته اخبار و التبر .  
 معجم الأدباء جلد (۲) صفحه (۱۶)  
 رجوع به این کامل ابریکر احمد . . .  
 ود .

**حمد** [ ا م ] ابن کلباش [ کن ] فصاب .  
 بدت است .

**حمد** [ ا م ] ابن کثیر القرطبی .  
 به احمد پسران موسی بن شاکر حفر  
 رمعروف بجمفری را با او انگدار کردند  
 او کسی است که مقاس (۱) جدید برای  
 ل کرده بود و معرفت او بیش از یوفی

وی بود زیرا هرگز علمی را بیایان نرساید .  
 وی در ساختن دهانه نهر معروف بجمفری  
 خطا کرد و آنرا پست تر از مسیر نهر  
 قرار داد و نتیجه آبی که به دهانه میرسید  
 در مسیر نهر جریان نمی یافت و محمد واحد  
 پسران موسی در کار او مدافعه کردند .  
 رجوع به عبون الایام جلد اول صفحه  
 ۲۰۷ شود .

**احمد** [ ا م ] ابن کثاشب (۲) . از  
 مردم دزمانه . فقهی شافعی است او راسته  
 دفع التمیوه من مشکل اللبیه . و مراد از  
 تابه . کتاب تابه فی فروع الشافعیة  
 ابواسحق شیرازیست . و وفات احمد سال  
 (۶۴۳) بوده است .

**احمد** [ ا م ] ابن کتبب نعوی .  
 ولات وی سال (۴۲۶) . باقوت گوید این  
 تاریخ وفات را این جوزی در المنظم آورده  
 و تدانم آنرا از کجا بدست کرده است چه  
 حیدی در کتاب خویش ذکر احمد این کتبب  
 کرده لکن تاریخ وفات او نگفته  
 است . حیدی گوید او شاعری مشهور و شعر  
 است و محمد ابن حسن مدحی از ماجرای  
 عشق وی که منتهی پررنگ او شد حکایتی  
 دراز کرده و نقلاتی از شعر او نقل کرده  
 است . رجوع به جلد دوم معجم الأدباء  
 باقوت چاپ مارگلیوت صفحه ۱۹ و بعد  
 آن شود .

**احمد** [ ا م ] ابن کمال بن علی التیمی  
 مکنی به ابی العباس یکی از مشاهیر علماء  
 هیئت ونحوم . از مردم تونس . او را زبجی  
 است بنا بر بیج الامن علی الابد (۲) و دیگر  
 الیکور علی السور (۴) ( قاموس الاعلام ) و  
 در جای دیگر بر ترجمه او دست نیافتیم .

**احمد** [ ا م ] ابن کمال . وی موحز  
 ابن نفیس را بترکی ترجمه کرده است .

**احمد** [ ا م ] ابن کمال الشیرین ادیبی  
 فاضل و شاعر از مردم دمشق بوده و بدان  
 ۱۰۳۲ در گذشته است .

**احمد** [ ا م ] ابن کمال پاشا متعب  
 بدلمه . او را است . شرح العشر فی معشر  
 العشر و شرح الثنوت . وفات وی سال  
 ۹۴۰ بود . و رجوع به احمد ابن سلیمان . . .  
 و کمال یا اشاره . . . شود .

**احمد** [ ا م ] ابن کندی جیق ذوالسبغین .  
 این پنج در مرصع آرد احمد بن کندی جیق  
 یکی از امرای معتقد است که او را در  
 سفین نقل عمل داد و به ذوالسبغین موسوم  
 کرد ( نقل از نسخه خطی متعلق به آقای

نقوجوانی صفحه ۵۶ ) .  
**احمد** [ ا م ] ابن الکندی . رجوع  
 به احمد بن یعقوب ابن اسحق کنندی شود .  
**احمد** [ ا م ] ابن کینه بن شمس اسفهان .  
 چون لشکری رئیس دیلمه سال ۳۱۹ هجری  
 اسفهان کرد و قلعه مارین را منهدم ساخت  
 و احمد بن کینغ حقه بهارزه او شتافت  
 دیلمه با اسفهان در آمدند ولی لشکری با  
 گروهی تأخیر کرد و این کینغ با او به مبارزه  
 پرداخت و او را بکشت و سر او را بشهر  
 برد و مدت این جنگ بیش از ساهتی بود  
 و یکی از شعرای قصیده طویلی در این باب  
 کرده است .

جاء المدین المشکری بصیفة  
 مخلولة مثل الدیا مبتدئا  
 فرموا بهم کینغی صابیر  
 حازلای بنفذ فی العنقاة مسددا  
 قراکلوا و نغذاوا و تقطروا  
 جرحی و قتل فی الفباغی هندا  
 لولا الامیر و حفظه لبادنا  
 کنا عتلة او وحشا اهدا  
 و لما رایت باصفهان و قطر  
 زرعاً ولا ضرباً ولا مستوقدا  
 قر الکفة و ذب عننا وحده  
 واللبث تعسی خیسه متفردا .

( معاصر اسفهان ما فرخی صفحه ۳۹ ) .  
 و نمایی در بیست و نهم ( جلد اول صفحه  
 ۶۵ - ۶۷ ) آرد منصور و احمد ابناء  
 کینغ . اندیابن شاعران از اولاد امرای  
 شاه باشند واحد راست .  
 لا یکن للکاس فی کفک یوم الثب لب  
 او ما تعلم ان الثب ساق مستح .

و نیز .  
 ولولا ان یرذون الهوی بعنای الرطبة  
 و کینه الی الصید و ارسلتا له کبة  
 فعدا تلعب الهجران تلک الخبة الخبية  
 و صبرنا لزیت اولم من خلد استجار به  
 و نیز اور است و نام دیک العن نیز روایت  
 کرده اند .

قلت نه و اتجفون فرحی  
 قد افرح الدمع ما یلها  
 مالی فی لوتهی شیبه  
 قال و اصریت لیهیه .  
 و همچنین .  
 بدت من خلل العجب  
 کمثل اللؤلؤه الرطب  
 فأنمی خدما تعضی  
 و ادعی بعضها قلبی .

(۱) Le nilmètre .  
 (۲) صاحب کشف الضنون (الکور

(۳) کشف الظنون ذیل تابه فی فروع الشافعیة .  
 (۴) صاحب کشف الضنون (الامد علی الابد) را به احمد بن یوسف اندلسی نسبت دهد .  
 ظنی النور) را به ابن حاد الاندلسی نسبت دهد .

رتبه ۱  
 واهمشی الی تم یسبح خراً من برد  
 ان قسم الناس نصیبی بک من کن احمد  
**احمد** [ ۱ م ] ابن لال، رجوع به احمد  
 بن علی عبدالملک ... شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن ابوردی خلیل .  
 اوراست ، عروض البسام قبیل ولی قضاء  
 الشام .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن لؤلؤ ، رجوع به  
 ابن النقیب نو ذیل این لغت آمده شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن مأمون بن احمد بن  
 محمد مکنی به ابی منصور دومین کس از  
 آل فریبون . وی پس از پدر در خوارزم  
 فرمانروائی یافت . رجوع به آل فریبون  
 و رجوع به احمد بن محمد مکنی به ابی -  
 الحرث و ابن مأمون ... شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن مأمون ابن مارون  
 ادرتید . رجوع به احمد ابن علی ... و  
 رجوع به ابن مأمون ... شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن مبارک حدوفی  
 (خرنی) ، رجوع به احمد بن مبارک نصیبی  
 شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن مبارک نصیبی حوفی  
 (خرنی) (۱) نعوی . مکنی به ابی الهباس  
 و ملقب به تقی الدین . اوراست شرحی  
 بر مقصود این درید و شرحی بر ملحقه الافراد  
 ابو محمد حریری . وفات او سال ۶۶۴ بود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن متوح البحرانی .  
 رجوع به احمد بن عبدالله بن سعید ... و  
 ابن متوح شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن متوکل علی الله  
 عباسی . رجوع به ابوالعباس احمد ...  
 و رجوع به منصور علی الله احمد ابن متوکل  
 شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن منشی بن عبدالکبیر .  
 منجم . اوراست ، تعلیل زبج خوارزمی و  
 طبقات الامم .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد الدوله مکنی  
 به ابی نصر . خوبه برادر حبیب السمر (چند  
 اول صفحه ۲۳۸) آرد ، نقلست که چون  
 مدلت دو سال از سلطنت مودود گذشت  
 ابونصر احمد بن محمد الدوله بر فضا بعضی  
 ارکان دولت مؤاخه و مقید گشت و در مجلس  
 شرفی مسوم خورده قنوت شد آنگاه  
 طاهر مستوفی بر مسند وزارت نشست .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن مجدی ملقب بشهاب  
 قنطاری . اوراست ، کتاب العوائق فی  
 حساب النوح والدقائق . وفات وی سال  
 ۸۰۰ بود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد . اوراست ،

ذو شی الصون والؤلؤ المکنون فی علم  
 النقط الذمی بین الکافه والتون شامل علم  
 جفر وحروف ، و در آن ۶۲۴ علم ذکر  
 کرده است . (کشف الظنون) .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد . وی کتاب  
 راجع بفتوحات الشام تألیف احمد بن محمد  
 کوفی را یقاصی ترجمه کرده است .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد . معروفه با ابن  
 مدیر کتاب ، او بنقله کتب عبری از مال خویش  
 صلات میداد و افضال روی در حق آنان بسیار بود .  
 بیون الانبیا ج (۱) ص (۲۰۶)  
**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد . رجوع به  
 ملا الدوله سنانی شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد . رجوع به  
 نشانجی زاده شود .  
**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد پسر محمد ثاک  
 معروف سلطان احمدستان اول . چهاردهمین  
 از سلاطین عثمانی و نسب او مستقیماً بسیزده  
 واسطه سلطان عثمان غازی منتهی شود .  
 مولد او سال ۹۹۸ بود و در ۱۲۴۰ پس  
 از وفات پدر بسن چهارده سالگی بیعت  
 سلطنت عثمانی جلوس گردید و پس از ۱۴  
 سال سلطنت رانشن در ۱۰۲۶ در ۳۸  
 سالگی وفات یافت . او در زمان سلطنت  
 خویش از یک طرف با پادشاهان ایران  
 و از طرف دیگر با دولت نسه در جنگه  
 بود و هم بر روزگار وی چند تن از  
 قبیل پسر من و پسر قلندر (معن اوغلی  
 و قلندر اوغلی) علم طغیان بر افر داشتند و  
 او آن خفتهها بشاند و در تمام اصقاع ملک  
 امن و آسایش امکان داد . جنگه با  
 نسه بقصد اتزاع مجارستان از آلمان  
 بوقوع پیوست و در این وقت (یوجانی) (۲)  
 بهت قرالی در مجارستان شناخته شده بود  
 و دولت عثمانی برای استقلال مجار و جدا کردن  
 آن از دولت نسه بچنگه پرداخت و  
 عهدنامه باشرطی نافه برای دولت عثمانی  
 منعقد شد و مجارستان تحت حمایت دولت  
 ترک درآمد و اجرای این عهدنامه بعموی  
 افتاد و سپس بملن موامنه که پیش آمد  
 قرارداد دیگری با اطرشها بسته شد که  
 بیعت دولت نسه بود و در نتیجه دوستی  
 و چند قلعه دیگر استرداد شد .  
 در روضه انصاف جلد هشتم (در ذکر رکعت  
 شاه عباس از اصفهان بحالی آذربایجان  
 و بیان فتوحات آن اوان) آمده است که :  
 چون در بدو دولت شاه عباس و مصانحه  
 یا رومیه مترد شده بود که هر قلعه که در  
 تصرف امنای نوات است که امکان متصرف  
 باشند رومیه در حوائی نهاده اند چون  
 الود بی افرایشه بودند و قرب پارده سال  
 در دست گماشتگان آنها بود چندا که  
 امرای قزلباشیه در باره آن حصار سخن

را اندازد شام بهدم قلعه و تقض مصالحه همدستان  
 نگر دره بعد از فوت سلطان احمد خان خوانند  
 کلر روم که پسرش سلطان احمد خان جلوس  
 فرمود در ممالک روم بعضی اجاسه و او باش  
 بظنایان سر بر آوردند و برخی مردم سانی  
 لایالی خود را جلالی خواندند و خود را بی  
 گزیدند یا شاهان نیز رفعا راهای ناشایان  
 کردند غلامان بداد یا شای حاکمها بجزون  
 مکرده ازین احمد آقا نامی را بحکومت  
 بستند و چون علوفه سیاهان قلعه نهانند  
 از جانب یا شای سابق بغداد مر سید موقوف  
 بمانند قلمگیان نهانندی مشرق شدند و بعضی  
 که در قلعه ماندند بهواغل و متردین دست  
 اندازی نمودند و محمد آقا نامی از بغداد پاریات  
 آن قلعه آمده قلعه داران او را تمکین ندادند  
 و اموال او را بقتارت ببرند او پشاه عباس  
 عرض کرده شاه بقوت او عزم کرد ولی  
 قبیل از امداد شاه احتیاج و رعایای قریبه  
 بقلعه که بشوه آمده بودند شورش کرده  
 بر سر قلعه رفتند و بدافعه پرداختند و محمد آقا  
 فرست غنیمت شمرده فراز کرده و قلمگیان  
 بیکسج را بتصرف اهل خروج دادند و  
 مفتوح شد و رومیه متفرق شدند چون آن  
 قلعه مذمه کته و قباد بود حسن خان حاکم  
 قلعه و علیشکر بیای قلعه رفته قلعه تصرف  
 کرده و شاه بشهریب و انضمام قلعه فرمانداد  
 نهاد با خاک برآید شد شاه عباس از وقوع  
 این اساس بورش بلخ را بشعویق انداخته  
 متازن ابوالخیر رسید که حاکم و ان  
 تجار ایرانرا بقتل آورده اموال آنها را  
 ضبط کرده و حکام سرحدات روم و دیار  
 ارمینه گیری بیکدیگر در اندازند و با حکام  
 وزرای اسلامبول امتنانی نمدارند مغنی  
 نهاد که اگر چه سالات سلاطین عثمانیه  
 و خوانین اوزبکیه را در تاریخ خاصه ایران  
 نکاشتن مناسب نیست ولی گاهی بتابرسوق  
 کلام و رابطه حواضر اتفاقات ضرورت  
 میاید لهذا اگر مجنی نکاشته شود که  
 سررشته بدست آید بزرگان خرده گیر  
 ممدور دارند و ازین نگارنده در گذارند  
 در عهد دولت سلاطین اوایل روم نو گری  
 تازه گرفته شد و آنگوم را که هر جانی  
 بودند بنگی چریک (۳) نامیده بستی لشکر و  
 چریک نو و تازه و این نام بر آنگوم چمانه  
 و کار آنها بفره روز بروز بالا گرفت تا قدرت  
 و قوت تمام امداد چون سیاه سلطان روم  
 غالباً از آن طبقه بودند مداخله در امور  
 سلطنت میکردند و چنانکه اثرات در دولت  
 خلفای عباسی شاه نشان بودند بنگی چریک  
 هم در عزل و نصب ورد و قبول سلاطین آن  
 زمان متصرف شده خاصه در عهد دولت

(۱) در کشف الظنون ، ذیل منصوره ابن درید (الخرنی) و ذیل ملحقه الاعراب (الصوفی) آمده است . Bockskal . (۲) . Jamissaires . (۳)

سلطان محمدخان بن سلطان مراد فنیه تمام گردند چنانکه در روز جلوس او آنقدر سوه ادب و جسارت نداشتند که بیم ویرانی صارت سلطان بود تا آنچه دلخواه آنان بود از سلطان محمدخان بصدور و ظهور رسیده و چون منبر موند حاکم طران- زلوانیا (۱) بعضی قلاع عثمانی را محبط کرده بود سلطان فویست هزار نفر بطرف نسا بیعتگی سنج موتهی فرستاد و خود نیز بدان سوی حرکت فرمود و سیاه عثمانیه در آنجا مغلوب شدند و جز او اشرف اوسردم اسلامبول و ناطولی اظهار نامه کرده و سلطان بدخواه آنان تابع شد و اطراف روم اشغال یافت و مطایفه باغی شده خود را جلالی خواندند و غنوری تمام در امر آن دولت روی داد چنانکه در ضمن وقایع دولت ایران شده از آن مرقوم خواهد شد لهذا یاشایان ارضه ناروم نیز بخود سری مایه تقاضی نمود و خلاف مصالحه دولتین میگردیدند و در این اثنا قیامیه غازی یک کرد از اولاد شاهلی غیلان سکاری و رومیه منازعه پدیدار آمد و او قلعه که در حدود سلماس قرار دارد موسوم بود به منجم صخره متاخرت علمی یا شا بیگلریگی تریز را که بجای حاکم پاشای محبوب آمده بود می صکرد و علی پاشا با لشکر تبریز و ایروان و نغجوان صکه مطایع رومیه بودند بر سرغازی یک رفته و قازلی یک ابدال نام پسر خود را قدمت شاه عباس فرستاده ملتجی شد و استمداد نمود و شاه دانست که بواسطه تعریب قومه نهایت رومیه در مقام مخالفت دو آمده اند و بدلول الوقت سیف قاطع فرصت را از دست نباید داد و بلاد موروثی آذربایجان و شروانرا بگر و همی جلالی که باسلطان خود نیز اصاعت اندازند نباید گذاشت تا اگر درین اوقات که بیگلریگی تبریز باصاگر خویش بر سر اکراد رفته اند و قلعه تبریز از رومیه قبی الحجه خلوت یافته است ایلماری و الیمه توج شود باحصار عاگر نصرت مآثر فرماید و آواره سفره اندران در انداخت در هفتم ربیع الثانی سال یک هزار و دوازده از شهر اصفهان بدولت آباد بر- شواری و از آنجا یکاتان ابعاد رفت و تا حدود قزوین بجه منزل گردید و در آنجا حقیقت اراده پادشاهی بر امرا معلوم شد امر گرفته یک قاضی حاکم قزوین را فرمود که با غلامان و قورچیان از دنبال یاردهی شاه می برسد و ذوالفقارخان حاکم اردبیل نیز بتعجیل با سیاهان آن ولایت در میانج حضور سعادت ظهور آید و شاه از حدود

قزوین حرکت کرده در شش روز به تبریز آمد و یازدهم روز او در شهر تبریز شده و در روز و روت بشهر تبریز که موسس مشهور بواسطی که سا فرسنگی تبریز است رعایا را چشم بر سیاه قزلباشه افتاد می آنکه از صراهی شاه مطلع بانگله بدعخلی محبت و خلوص با دولت صفویه و موافقت بیعت غمناقی القور تا جبهی دوازدهم ترکی حیدر را که از خوف رومیه در نهایتها مخفی کرده بودند بیرون آورده بر سر گذاشته اظهار بیگناهی و شرمی کردند و هر کس از رومیه که در بند پند بخاری سام بقتل آورده و پیشاپیش سیاه قزلباشه رفته با اتفاق الله انش که از سنن خروج و اتفاق قزلباش است بر می آوردند و اهالی تبریز در کمال قرح و شغف بمساجد سرباب بوسر مستحضر شدند و حارسان قلعه رومیه همراست یافته در پ قلعه را بر بستند و قلعه داری نشستند تبریزی بنظر شاه در آمد که اصلا بشهر سابق مشایبه نداشت صبارانش و پسران و خراب وقتوانش انباشته و بی آب. نظم نبود در همه آفاق خوشتر از تبریز باستانی و پشلی و بی تکوینی و جمال درو یکم دل خویش هر کس می مغول امرو بنده و سالار و قاضی و مقضیان یکی بغواستن حام بر مداع قول یکی شناختن بوزیر شکر غزلان فراز گشته نشیب و شیب گشته فراز زمان گشته خیال و خیال گشته زمان کسی که بسته شد از مویه گشته بود چوموی کسی که حسته شد از ناله مانده بود چرنال زیرا که مدت بیست سال آن شهر جنت مثال کونجروی طوبی بهال در دست سیاهان عثمانیه لگه گوب و با ببال بود شاه عباس را بر جان آن شهر و شور یاران مغربی رفت شد و شنب غازیان رفته زور فرمود تبریزیان از اطراف و جوارب آگاه شده چپای نو یافته یاردهی شاه در میآمدند و مستند موافقت عثمانیه می شد و در هر حالی از ایشان بدست شهریان در میافتاد سر او را میبردند حتی بعضی که در عرض ایستاد با اهالی آن شهر وصلت کرده بودند بی ملاحظه کشته بنظر شاه می رسیدند عثمانیه تبریز علی پاشا را از وصول شاه قزلباشیه آگاهی دادند علی پاشا امر قائم عاری یک را بسامعه و مصالحه گذرانیده با بجه آذربایجان و هدایه روی به تبریز نهاد لشکر نجوان و ایروان در حدود مرقد از او معرفت کرده بیلاخ خویش شناختند و علی پاشا علی پاشا به غنچه و شویش بجانب تبریز می آمد در موضع

سوزبان حتی فرسنگی تبریز قبول گرفته بتیبه شرب پرداخت شاه از شنب غازیان با غازیان ظفر قرین در دوفر سنگی شهر که بیجا می مومد و موملای بود قبول فرمود و دیگر روز ذوالفقارخانرا که انیری بود چون ذوالفقار برنده و چون سرغام درنده مقصده و هر اول سیاه ظفر قزلباش کرده شاه نیز با پنجهوار کس از غلامان و قورچیان نهضت گزین شد و میته و مبره و قلب و جناح و ساقه ترتیب داده با عرض طلب و کوس رویته خم و نقره کرم نای و گاردم و سیاهی جنت را ساخته و زیارت بر امر داشته همیرات علی پاشای عثمانی نیز از کمال و در ولادتش تعجب و شکر صراگر حرار نموده بقانون بهار و روم و سره سرگران آن بوم هر دهی توپ جهان آشوب را چون حله طای زره پیگه بگر موسل و توپوبیان و دیگر گهریان نیراند از آتشبار آتشبار و پشیران شویضاه ساخته با محمود پاشا و خلیل پاشا و سایر بزرگان و مترکان رومیه بطعام و ترتیب تمام بهجاریه تقدیم جنت تا کار پتلاقی و تقارب انجامید ذوالفقارخان و ابویه سلطان که با سواران اردبیل پیشاپیش صحر رفتند بر طریق متداول هر خوبی بودند بنیاد معاربه و مضاربه استوار کردند پای نادر پیش نهاده دست تجار بر گشاده نرم نرم و گرم گرم دیدها را آرزو بستند و بیقهای تبریز از پیام سبز بر آوردند صمصام هندوانی چون هندوان بازرگ در سر ایشان گوی بازی همپکردی و نیزه های خنکی چون نازهای ارقم خوزستانی در اسع و ادغ اعدا جاسکراتی همه روی سیاه رومیه آذربایجان و اتفاق ظاهر کرد جمله های قوی آوردند و ابویه سلطان ولد اولاده کرد که مبارزی دلبر و مفاشی کرد بود مقبول گردید بیم آن بود که مقدمه انجیش منجر گردند که رایات جلالت آیات پادشاهی از گردها پدیدار شد شمشه رماح و قهقهه سلاح و همه رکان و مقدمه کتاب در بیان نیات و بیاد حیات اعدای زارله و راوله توانگند و قزلباشه شمشیرهای مصری بر کشیدند سواران در انداخته چون برق سوزنده و آتش فرورنده تاخرد مراده را بششیر بریدند و پشیر را در خون کشیدند تقاض سیاه رومیه از انتقام افتاد و قول پادشاهان هم بر آمده است چنانکه بر خاست از تبع تبریز فضا مران آورده را گفت خیز علی پاشا خواست که کروفی کند و دامن پای بر کمر بردی بر زنده سازد یک بیگدلی که سواران پیشه بیگدلی بودند از جمع

(۱) Transylvanie

بر پهلوی او نهادند يك قلعه اورا از كوهه  
 زمین بر خاک زمین افكندند پانهاك دو گردن  
 امیر آورد منصور نام محمود که از پاشایان  
 ناهی سوه مر کب را بهر کت در آورده  
 بهر همه میدان در آمد حواریان اسب انداز  
 او را پیشگیری از اسب دو افکندند خیل  
 پاشایان دو دست میزدان جلیل خلیل گردید  
 های پاشا را پیری نو جوان چون ماهی  
 بر سر روان بود در هنگام گرفتاری پسر  
 دل نگران داشت و از نشو و نشکر کشته شدن  
 او مویه هم میکرد و موی همبکنند و خاک بر سر  
 می ریخته نگاه دایری شهرت حاصل چشمش  
 بران مشکین بزان افتاده خام شرم در خم  
 حلقه کرده پیرتابه داد و حلقه کشته بر قدال  
 آن زیبا قران بند شده آن آهوی مشکین  
 موی را بدم در آورده هدیه پیشگاه شاه  
 نصرت پیشکش کرده در وقتی که پدرش  
 بیقراری و سرگوازی همبکران حواریان دینا  
 روی زیبا موی را که معصوم امین نام داشت  
 بحضور شاه و پاشا برسانید پاشا را دل پر  
 آسود و شاه را دل پر بود فریاد امیر الاسیر  
 از برتا و پیر بر آمده مقدم او را گرامی  
 داشتند شاه چون رحله های کشته او نگریست  
 بیاز کردن دیگر کشته فرمان داد بالحمله  
 هز پشیمان سیاه عثمانیه را تا سرحد تاخه  
 اغلب را با سر ساخته پیاور دند و شام به معاونت  
 سیاه حکم کرده بجانب شهر باز آمد و شب  
 هنگام قرین غمروزی و سرور تا بامداد پیش  
 و هجرت دمساز بود و پاشا هند فتوحات هزار  
 دیگر روز با اظهار و عهده و وعید و غمخور  
 یم و امید قلعه امیریز مفتوح آمد و آواز  
 این فتوح تازه باقصی ممالک مغرب مسامح  
 و مسومح مجامع شد ایالت ترین بشوالفقار  
 خان و حکومت مرند بخشید سلطان دینی  
 مقوض شد انکای خوی و مناسبات پنازی يك  
 اختصاص یافت و سرافقه بشیخ حیدر میرده  
 آمد چراغ سلطان حکمرانها را با سنو  
 به محافظت کنار رود ارس وقت که از لشکر  
 نصجویان و ایروان مستعصر بوده باشد و  
 اخبار نماید و امر کونه يك قاچر که تیری  
 بود جلالت شاهو بلقب از جند خانی ملقب  
 شد و مقرر گردید که با جمعی از طایفه و  
 سرکلن با سپاه رفت که ایل و آلوس و  
 اویصانات با اموس آن سور و حدود را جمع  
 کرده بر تن رود ارس مستقیم بوده قاهر  
 و تر کما به که در قریب باغ وطن دار اندید لالت  
 او به پیری آب آید و به محافظت سر و  
 معبر اشتغال ورز و تهاوز رومی که چه و شروان  
 باخیر باشند که دست اندازی و تر کنازی  
 نشانند و علی پاشای سرعسکر و معصوم امین  
 يك فرزند بیک اختر او را بیستام آفتاب

همینان دادند و ابواب محوت و گرامت پر درونی  
 او گشادند و جمیع اموال او که در قلعه بود بدو  
 مبلور افتاد و غنای او اوقات در مجلس خاص  
 به سعادت و هئاد است شاه پسر میبرد  
 ذکر حرکت شاه عباس بیانی نفع جوان و  
 فتح کردن و رفتن بر سر ایروان و محاصره  
 فرمودن اما سید محمد پاشا حاکم نفع جوان  
 و ایروان که بواسطه سماعت مبادت او را  
 شریف پاشا میخواندند با دوازده هزار  
 لشکر جواز گوش بر راه اخراج تیریز داشت  
 تا از کوه علی پاشا چنانکه گذشت مطلع  
 گشت قائم نفع جوان را بیکی از سمت ان خود  
 سپرده روی پایدان نهاد و چون ایروان  
 کتجایش آتقدن سیاه تداست در طرف قبلی  
 قائم عتیق حصاروی سدید طرح انداخته  
 در بیست روز با تمام رسید آذوقه و سامان  
 در سه سائ با ادوات قلعه داری در آن  
 قلعه های قدیم و جدید آماده و مهیا کرده  
 متفرق را شب بودند سر حساب مقرر ذوالفقار  
 خان چرتیپی شده حرکت نمود و سپاه و  
 شاه نیز از تبریز با ترتیب و تعجیل بیرون  
 آمده روی بر راه نهادند سردار محمود  
 جهشگر کی که ماهها در میان رومیه جلالی  
 بشجاعت معروف و بسااست موصوف بود  
 حسن خدمت خواست از شاه اجازت گرفته  
 با سیصد کس از اوقات و تلاش متوجه  
 ایروان شد چون وی بشرط شرب معتاد  
 بود و شیبی می داد و ساده و روانه نمی نمود  
 در منوی از متداول راه بشعرم افتداح و اح  
 اقراطی تمام کرده می حرم و احتیاط بشکه  
 در عین بیستستی و شایخ قروخند رومیان  
 خیر نامه با بک هزار کس مرسروی آمدند  
 او را سر مست عقول و کسان او را مقید و  
 مفلول کرده به مقام گاد خود باز گشتند الف  
 شاه بجانب نفع جوان هیرفت فده داران از  
 ذوالفقار خان اسپهان نموده پس از اطمینان  
 قلعه را خالی کردند و شاه بجراغ سلطان  
 و سا حلو میرد و درین منزل مصطفی يك  
 محمودی از اعانتم امرای کرد و صاحب  
 قلعه ماگو بخدوم شاه ظفر همراه آمد و  
 پایدان مرخص شد و در منزل دینی جمعی  
 از او با اوقات سعدلو و بازو کی صکه در  
 زمان قزلباشیه در آنجا بود بودند بر کباب  
 بوسی سماعت یافتند و ده دوازده هزار  
 پیاده مقرر شد که با اتفاق از در ایروان  
 آمده در سپه پاسار کنند و شاه از دانه کوه  
 بجانب ایروان شد رومیه مستعظمین قلاع  
 درهای قلعه را بسته در بروج و باره تهنه  
 بخانی کردن توپ و بادلج قریو رعد بهتری  
 در کوه و صجاری در افکندند و گلوله های  
 توپ مانند قطرات مطرات نپسانی بجانب

از روی سلطانی همی پایدان گرفته اند روی  
 طامی بیجان دیوار بست و بسا این قلعه  
 در آمده در میان مناسب از حال جستنند  
 شبیه پادشاه را برابر قلعه ای پای نمودند  
 و پناهی در بیش آن حایل کردند که از  
 گلوله مانع باشد پوشیده نشانند که ایروان را  
 به قلعه بود یکی اصل قلعه عتیق که فرهاد  
 پاشای سرفراز رومیه در سال هفصد و نود  
 و یکم که شاه سلطان محمد صفوی بهر اسان  
 رفته بود در کنار رودخانه موسوم بزنگی  
 چایی ساخته و در فایت منانت و کمال  
 حصانت بوده قلعه دیگر قلعه کوچکی است  
 که بر فراز ایل بزرگ مابین جنوبی و غربی  
 قلعه واقع است و آنرا گوزچی نام نهادند  
 فاصله میان دو قلعه تصمینا در سه تیرم تاب  
 خواهد بود که مستعظمین آنقلعه با مستظهار  
 متوطنین قلعه از همگ بیرون آمده آب از  
 رودخانه و آذوقه از خارج قلعه گوزچی  
 میبرند و دیگری قلعه جدید است که در  
 آن ایام بسجیل بنا کردند و در جنب قلعه  
 عتیق بساختند اما حال سفر ختلق و تعمیر  
 شیخ حاجی نیافتند شاه بنظر رفت در قلاع  
 نکه نگریست هر سه قلعه را در محافظت  
 سبایان قلعه دار معاون و همه یکنه بگردید  
 همه بروج حصون سه جانبه با ذخایر آذوقه  
 مشعور و قلعه داران با ایات مقرون و در  
 آن روزگار چنان اشتهار داشت که قلعه  
 ستانین از رومیه از جمله امورات معتده  
 است چه حصاری از اروام گرفتند و چه  
 بر حصار سپهر رفتن توکل بر خلاق جرو  
 و کسل و توسل بر صانع خاز و گل کرده  
 ذوالفقار خان که شمشیر برنده او بود به  
 محاصره قلعه گوزچی مقرر شد و قریبای  
 يك را با غلامان خاصه و دیگر امرای از يك  
 بر خانی مابین مواجف فرمود دلیران ایران  
 به محاصره مشغول شدند و غالب روزها رومیه  
 از قلعه بدر آمده به قایله و مقاتله میرسد  
 و جمعی از طرفین خروج میبندند و در یکی  
 ازین معارك نامبارک شیخ حیدر مگری که  
 دلیری حسود بود بزخم گلوله تفنگ رومیه  
 رحلت نمود شاه عباس صفوی بتدبیر اینکار  
 پرداخت و حکم شاهانه صادر شد که در  
 میان فضای حوالی قلاع سری عتیق کتده  
 شود و به نشنگچیان نادر ایتاد دشمن گداز  
 ملو و آکنده گردد که رومیه نتوانند از  
 دروب قلاع بیرون آمده اظهار مبادت  
 نمایند و با سر پادشاه بساختند و نشنگک  
 اندازان در آن بنشندند رومیه از آمدن  
 بطارح قلاع مانع شدند ناچار در دمه  
 غزیده و بهجارت بروج و باره مفلول  
 گردیدند و حکم شاه تیره های بروج که از

تبریز بیاروندند و در آنجا نیز توبهای بسیار  
 ریختند و با تمام رسانیدند و بر قلعه گوزچی  
 بستند هرگز توب یرده صباح ساکتین ملا  
 اعلی را بر رویه و برخی که تهای بزرگ  
 در آن نهاده و آب متوضین قلعه برد  
 از کلوله توبها مقدم شد غیبا بشکست و  
 آنها ریخت و ذوالفقار خان تپند کرده  
 بیافا در قلعه سیاه دو آورد و راه آورد و  
 نرد قلعه گیان مسود شد و تار بر اهالی  
 قلعه سخت شد و عطش بر آنها غلبه کرد  
 از بی آبی بیایی یافتند با تپهای آخته از  
 قلعه بیرون ناخته بهوای آب در آتش  
 شمشیر مغازبان کباب شدند و قلعه گوزچی  
 که در معنی دیده بان دو قلعه دیگر بود  
 بدست قزاقان قزلباش درآمد و در این  
 ایام فصل دی در رسید و بهمن و سفندار  
 سیاه خاصه خود در تبریز قلاع و دیار منتشر  
 کردند و قهار جوشن پوشیده و کهماد  
 مفر بهادند ابدان آبدان روئین آمد و  
 اصحاب آبار آهین شد زمین روئیده زن بود  
 و هوا نالوک افکن و در چنین قسمتی  
 پادگان لقب زن را دستها از کار  
 پیانند و مینین فولاد حل در زمین آهین  
 آن رخته تمیز کرد به تار بگردن توبهای  
 آتشبار و تپهای خراگندار اقتاد قزلباشیه  
 از اطراف حسیه بارایش بر حدایر و محاسن را  
 تنگ می نمودند و ایدان مرهنگام از موسوی  
 بچنگه میرداشته از هیچ جانب در کار  
 امهال و امهال امیرت در هر خیمه از غیام  
 اهالی اردوی پادشاهی گوار امهالی در سوله از  
 قلاع ملک کوره توده توده بود در بیان تپ  
 مستغان روم و آمدن ایلچی هند و بعضی  
 سوانج این سال و در توافر عواض این ایام  
 یکی آن بود که سلطان محمد خان بن  
 سلطان احمد خان ثالث شاهی را بعد از قتل  
 فرزند اکبر خود که او را بدایه سلطنت  
 مهم کرده بودند ملالت بسیار حاصل  
 و بیمار شده و آن یافت و سلطان احمد خان  
 فرزند او را بجای پدر بر تخت سلطنت  
 چسوس دادند و او جوانی بود شانزده  
 ساله و کار گذاران دولت هدایه برقی  
 و فتنه امور منگت پرداختند و وصون  
 این اخبار نیز باعث اضلاب و اضطراب  
 سال هندو رومیه و مایه قوت قلب سیاه  
 قزلباشیه آمد دیگر آنکه میر معصوم خان  
 فرستاده جلال الدین اکبر پادشاه هندی  
 با بری بدین وقت در رسید و هدایا و تعجب  
 گوناگون بجهت شاه عباس فرستاده بود  
 ز جمله شمشیری بود هندو سی . بیت  
 تپه چرخ و بطاب هوا و صورت آب  
 لمع برق و ابلع سعاب ولون خضر .  
 نمود بافه اگر یاد آن کند با جوج

بریده گردید جای مدافعتکن و بطنه آن  
 چون تیغ بر دیوار بواقیت زمانی همتت  
 و از قائمه و خلاف تامل سراسر بالناس و اعل  
 بدستانی فریبغ تا غت و در اول و فلاله آن سلاق  
 لالی شهوا بود امرای دولت قزلباشیه در  
 چنین وقتی آن اخبار روم و این هدیه هند  
 را از آزار اقبال و اموات اجمل شمرده  
 قاتل بصورت و شوکت گردید سایر تحف  
 و هدایا با فرستاده پادشاه ذبیحاه هندوستان  
 از حضور شاه کیتی بدین فر گذشت و بارها  
 همچنان نگشاده بگشادن مسوا معلق ماند  
 هم درین احیان افسکندر خان والی  
 گرجستان بزم حبه بوسی شاه عباس در  
 رسید و هو طبق و تپ که پند نامی شاه  
 والاچه مسکوت کرده بود بر پیشگاه شاه  
 تبار کرد و مورد توجهات شاهی شد  
 گر گین خان ولد سمون خان گرجی والی  
 بلاد کار تیل نیز درین ایام به حضور آمد  
 و عود از خانباز از ارباباقت روم که بسیل  
 سیرن ملقب بودند از اتولاینت بطاعت و  
 خدمت شاه ایران در رسیدند و در ری و  
 خوار و غیره کوه متوضین شد و در حاضی  
 از ایل شمس الدینلو و خانباز که در آن حدود  
 میبودند بدست شاه آمدند و تا جهای سرخ  
 دوازده ترکی حیدری بر سر نهاده قزلباش  
 شدند و در تبریز خان حاکم فارس مسکه  
 با دوازده هزار ارباب فارس و انوار و  
 خوزستانی بفرستاده رفتند بود و بر او زون  
 احمد آقا والی بهاد غلبه کرده او را محصور  
 داشت بهنگم امیر بجای ابروان روان  
 شد و اندرین ایام محاصره ابروان شاه  
 بتخریب قلعه تبریز که رومیه ساخته بودند  
 فرمادند سرزمین در روزی آن قلعه کوه  
 بسیار ایاک را میبکمان کردند و در زمان  
 محاصره دو زنجیر توب قزلباش بزرگ که  
 هر یک بوزن سی من تبریزی متشو کلوله  
 می انداخت با تمام رسید و فرمان بفرستاد  
 قلعه های ابروان صادر شد و یک توب بزرگ  
 را بطرف شرقی قلعه حقیق بردند و امر  
 کرده خن تاحار که تازه از حکومت قزلباش  
 با در آمده و از اجازیه و سایر قورچیان مأدود  
 شد که فی داین قلعه جدید و قدیم مراسم  
 تله گیری تصم دهد و حنی بشرقی قلعه  
 جدید معین شدند و بکتوب را در برج  
 بزرگ برابر حصار جدید نصب نمودند  
 هر یک از مردگان سبه خود را پیش برده  
 مورچها و خرها و ثوب و تپ بر این  
 بردند و اسباب پورش قلعه جدید آراسته  
 شد ولی چون ادوات جنگ از توب و تفنگ  
 با سیاه رومیه و لراز بروج قلاع بسیار بود  
 پورش مزیه قتل بسیار می گشت ده روز

پادشاه دین پشاه در این باب مشاوره و  
 مساعی گنراید و خود شاه تهور کرده از  
 تپهای قلعه گیان تپدیده اطراف قلعه ها  
 را بستند تا ملاحظه کرده بترقیه و اتوالی  
 که دستور انمیل داد سیاه چهار جانب مستند  
 شورش و پورش شدند نخست هترو بود  
 سکه از طرف قلعه حقیق طرح جنگه  
 در اندازند و توب و تفنگ رها کنند ولی  
 بجانب قلعه تقدم و سبقت نمایند تا اهالی  
 آنجا بخود مشغول شده نتوانند بمعاونت  
 اهل قلعه جدید بر دوازده آنگاه سیاهبان  
 بر قلعه تازه پورش انداخته مسخر سازند  
 در میان تسخیر و فتح قلاع بقاع ابروان  
 و قزلباش و انهم رومیه و گرفتاری شریف  
 پادشاه سرهسکر سردار خدانی در شب جمعه  
 بدست و هشتم شهر ذبیحاه انصرام بکهنراد  
 و سیزده هجری مفر شد که طری العیاج  
 قلعه جدید افناح یابد چون ضمیمه کتیبه  
 صبح کذب آشکارا شد چاکران صادق  
 اله قبه سابقی ضیقت روشن مسجد خراباش  
 بتر پورش و پرخش ساخته و پرداخته  
 شدند پنداشتی بامداد روز قیامت است و  
 زجه سور را آغاز علامت بتاگاه چنانکه  
 محمد و معبد بود دست شیور توپخانه  
 بنوع خواب آنودگان بستر خلعت و اخبر  
 داز و بیدار کرد توب چون بر سر توبه ای  
 خود آمده لینهها برافروشدن سوزان و  
 پادگان در جهل سوی قلعه جابجا متصد  
 کلر ایستاده و چشم و گوش در راه دیده  
 و گفتار نهاده بیکر چنین توب بزرگ  
 و کوچک و خیاره و بادایج و چندین هزار  
 تفنگ و شغال بجانب قلعه و قلعه گیان  
 شدیک یاقوت دود آسترا سیاه کرد و نجر  
 طیل و نای و کوس و کونای پناه بر آمد  
 قزلباشیه بدست خود سوزان در انداختند و  
 بیکدیگر را غیر ساخته آنگاه بهشت  
 محرومی الله گرفتند و از اطراف بجواب  
 حصار رفتند کلوله توبها بروج بسته را  
 توهن من بیت المناکب کرده بود تا رومیه  
 سرمایه برها کردن توب و تفنگ اشکن  
 بسته و ابران بیاده قزلباشیه از رخمه ای  
 بروج خروج و از مناخل معابر خروج  
 کرد بودند دلبران ایران که همت چون  
 شیران بر بودند امروز چون مرغان نیز  
 بر شدند چون طیلور بهوا هم برکتند رومیه  
 وقتی از خود خبردار شدند که چهار از  
 داران قزلباشیه مشغول بود و هر یککن  
 بچنگال حمی گرفتار آستند خلفی ابوه  
 صرب شمشیر غازیان مریخ شکوه پاتل  
 رسیدند و بقیه اسبان خوار شدند و اموال و  
 اتمال سراسر متروپ شد بعد از تسخیر

حصار جدید کرد قلعہ عتیق را دایره کردند  
ذوالفقار خان سپہ را بدروازہ بردہ و دروازہ  
را با توش بسوخت امیر گونہ خان و دیگران  
قاجار از مکن خویش یانی بیش نماند  
بشیر حاجی رسیدند از آنجا بیروج برآمدند  
غور قریک و توی و تشنگی زلزله در بنیاد  
آن حصار و حصن استوار در افکند حصار بان  
مترجم شد ایوب امید بر روی خود پسته  
دیدند از در احتیاجان در آمدند شریف  
پاشای صاکر رومیہ و سایر برانگیزتہ  
مغوشد و باجمی اہل علم و اہل ان رومیہ  
باز گاہ نصرت پناہ آمدہ استمالک و تسبیہ  
یافت و ہر دو حصار استوار بصرف  
در آمد و در دو قلعہ سہ چہار ہزار کس  
قتل آمدہ بودند رومیہ در حوالی اردوی  
شاهی در خیام خود مقام و مقام کردہ ہر  
کس ملازمت و کتاب شاهی خواست بماند  
مورد التذات شد و ہر کہ عزم رفتن کرد  
رخعت یافت و دوازدمہزار تومان پاشا  
رومیہ پیشکش دادند شاہ نگرقتہ سہ را  
خلایع شایستہ دادہ و از ہم و ہراس ہر  
آورده و قریبای یک بکو توالی فہمما رفت  
و توب و توبیخانہ و نذک و اسلحہ رومیہ را  
ضبط نمود و چون شریف پاشا را اصل از  
ایران و اصفہان بود با سبب کس از منسوبان  
خواہش اعتکاف در مشہد مقدس رضوی  
نمود بسالی سیصد تومان تقد و مسیبت شر  
وار غلہ در آن ولایت مرطف شد و در آنجا  
وقات کرد و عمدتاً شاوند حضرت پاشا با سایر  
رومیہ بقارس رفتند و ایالت ایروان ہنر  
گونہ خان قاجار مقوض شد و الکسنر خان  
دانی گرجستانرا بلا حفظ آمدن سپاہ رومیہ  
ببازگشت بلاد خود رخصت دادند و شاہ و  
سپاہ از ایروان کوچ دادہ در منزل لمرخ  
بلاغ فرخی وساعت ازول کردند در بیان  
ذکر امیر گونہ خان قاجار حاکم ایروان  
و قرا باغ و مدافقہ حسینخان قاجار یاداود  
پاشا والی گنجہ چون در عہد خانان مغفور  
ایالت گنجہ و امیرالامرائی قرا باغ معاوانہ  
زیاد از والی قاجار متعلق بود و در عہد شاہ  
ہیاس حسینخان قاجار زیادلو در آن حدود  
ایالت داشت شاہ او را قرا باغی خطاب  
میکرد و در این وقت کہ ایالت آصفہان ہامیر  
گونہ خان قاجار مقوض گردیدہ حسینخان  
قاجار قرا باغی ایالت استرا با دو گرگان مامور  
شد و ای فرہ پیش رفت کہ در قرا باغ مانده کنار  
ارس را محاربت کند و ہمدان مراجعت امیر  
گونہ خان از قرا باغ بحکومت ایروان  
حسینخان ازلب ارس باز روی شاهی پیوندد  
اما امیر گونہ خان بحکم پادشاہ چون از بل  
خدا آفرین عبور کردہ بیلاذ قرا باغ رفت

جمی گنجہ از ایل و اویدان قاجاریہ و ترا کتہ  
و الوار ما کتین قرا باغ شاہسونی کردہ  
پر گردانہ گونہ خان جمع شدند و او با نلہار  
کفایت و ابر از درایت و اصابت رای و محاسن  
اخلاق در ان صفحات اقتدار تمام حاصل  
نمودہ و در آن طرف آب ارس در کمال  
جلال سکونت گردید و در ایام اقامت امیر  
مذکور اصلاً چشم زخمی بجنود صغر آموذ  
قرلباشہ نرسید و بر حسب امر شاہ امیر  
گونہ خان پایالت ایروان آمد و حسینخان  
قاجار قرا باغی زیادلو در قرا باغ بماند و  
حسینخان اگر چہ مردی ذکی با صلاحیت و  
مہابت بود و بی در ریاست و سیاست مسافرتی  
میکرد و ثبات رای نداشت و از صفات تکبر  
کہ خلقی است مضمومہ خانی نبود داود  
پاشا والی گنجہ در ایامی کہ سپاہ بہ حاصرہ  
ایروان مشغول بودند عفتہزار کس برداشتہ  
بقرا باغ آمدہ حسینخان بی آنکہ از او و  
جمیت او اطلاعی حاصل کند بنہ و  
آہروق را گذاشتہ و قدری سوار برداشتہ  
از قورلو چائی ایقناز بردہ با چہار صد سوار  
دچار عفتہزار سپاہ نامدار شد ناچار مقابلہ  
کرد و در ستم بیست سوکن مجروح و زخدار  
و گرفتار آمد حسینخان و غلامان قدر انداز  
دست بشرو گمان بردہ جنگ و گریز نمودہ  
از پیش سپاہ رومیہ سلامت بدر آمدند  
زیانہ از سہ چہار نفر از ایشان تلف  
نگردید و در میان مراجعت کردند و حسینخان  
بمنزل شود باز آمد و بنہ فاو زبان بدست  
بعضی از طوایف دونک قرا باغ کہ  
با رومیہ مخالفت و مخالفت داشتند ہزارت  
رفت و حسینخان شرح حال بر شاہ بیہمال  
عرضہ کرد و اظہار تقصیر و انقاع نمود و  
شاہ چون از وسوسہ شجاعت و بسالت وی  
آگاہ بود در مقام انتقام بر نیامدہ صغر و  
ہزیمت معارک را مدتی بر تقدیر ایزدی  
دانستہ او را استمالک فرمود و از فرسخ  
بلاغ اللہ قنی یک قاجار قورچی باشی با  
دوازده ہزار سوار بقرا باغ مامور شد و  
بگنجہ رفتہ با سپاہ رومیہ مبارزتی نمود  
بعضی را کشتہ و بعضی را اسیر کردہ مراجعت  
باز روی پادشاہی کرد کہ چون حصن تمام  
رومی در سگ اسرا بقصر شاہ در آمد و  
چون اسرای مسلمانان از اہالی قرا باغ  
آورده بود شاہ از قورچی باشی خوشدل  
و مشغوف نگردید و با اطلاق سلاولان حکم  
داد . ذکر آمدن اوزون احمد آقا پاشای  
ہمدان بعدد ایران و محاربت او با سلاطین  
اقتدار و گرفتار شدن و آوردن پاشا بحضور  
شاہ و سرخصی یافتن پاشا . درین ایام اوزون  
احمد آقا پاشای ہمدان بر سر قلہ و علیہ لشکر

آمدن غرناست و دوازده ہزار سوار و پیادہ  
آرامت قاسم سلطان انشار و شاہنشی سلطان  
حاکم ہر سین از آمدن پاشا خبر دار شدند  
بحسبت خان حاکم لرستان خبر دادند با دو  
ہزار کس بیامد ایشان نیز سہ ہزار کس  
جمع نمودہ ہرزہای مقابلہ کردند ہمدان  
بگریختند و پاشا اسیر شد او را روانہ  
خدمت شاہ کردند در بیلاق کو کجہ تکبر  
بنظر شاہ رسید با آنکہ جسارت و جنابت  
و جنایت داشت او را محسوس فرمودہ مطلق  
نمود مرخص کرد کہ ہمدان گراید و او در  
راہ مریض شد چہار ہا بدرود کرد و عہدہ  
بیک پسرش محمد پاشا شدہ از جانب دولت  
رومیہ بحکومت ہمدان قرار شد و میر محمد  
معصوم خان صغر جلال الدین اکبر پادشاہ  
ہندوستانی بپبری گور کانی با جواب نامہ  
مسودت ختمہ و ہدایای شاہانہ رخصت  
انصراف یافتہ بجانب دہلی شازدہ فرستادگان  
نمای اکراد خاصہ ہزاری یک کلوی و  
مصطفی یک مجموعی نیز مرخص شدند  
و طہمورت و دارا کشتیش ہیران داود خان  
ولد الکسنر خان کرجی بعد از فوت پدر  
شود با مادر خویش بکو کجہ تکبر آمدہ  
تشریف حضور پادشاہی یافتند و احمد پاشای  
حاکم وان کہ سابقاً از جانب جعفر پاشای  
محبوب والی تبریز تربیت یافته بود و دروان  
جنت نشان حکومت داشت استقلال تمام  
و میاہی بسیار یافتہ تا آنکہ او را از جانب  
امتای دولت عثمانی معزول و احضار کردہ  
بودند چون قدری در دولت روم جدیدہ  
و محروزی در وی ہم رسیدہ بود تمکین  
بحکم احضار نکردہ بخود سری و خودرانی  
در آن حدود امارت و ایالت مشہود طرفہ  
ترانیکہ باہل سنور و خور دولت ایران این  
تلاول و تعنی پیشہ داشت و دوازده ہزار  
لشکر را از خود غلوفہ میداد و تادار بکر  
بصرف در آورده بود در تجدید سلطنت  
روم نوشته چنان کتب آیات خود را در اسحاہ  
دولت عثمانی جلویہ کردہ بود و توتب خود  
را دروان صلاح وقت بیروج دادہ داشت  
و درین ایام ہنجر از سس آمدہ آنجا را  
محصور نمودہ و شاہ اللہ ویردی خان حاکم  
فارس را کہ در کلب مستطاب بود و بیگوشمال  
وی و تصرف وان مامور فرمود اغویردی  
خان سروزہ راہ بگفتہ سپردہ این فاپشی  
کردہ و قنی بدینجا رسید کہ او از ضایت  
بیم از ایلدار پادشاہی از ارجیش مراجعت  
کردہ ایران در آمدہ بود چون خان بہ  
بمجلسہ وان مامور بود مراجعہ نمودہ در  
بیان اسطر فلغہ شورہ گل کتہ در دست  
بعضی از رومیہ بود قلعہ شورہ کل کہ از

قلاع متین و پتاق حصنه است در زمان فرصت بیست سپاهیان رومیه در افتاده چندی در آن بگردنکشی و مردم کشی مبتذله و مایه اختلال حال اهالی چند روز ستمسارین بلاد گردیده بودند و غمی العقیقه از جانب دولت خویش نیز باین کار نامزد و مأمور نگشته بودند شاه در ایام بهار و اوایل شکار سوی آن حصار رفت و به تشبیه حصاربان سیه حکم یورش فرمود و در شب نصبت سپاه بیاده و سواره بر اطراف آن باره محبط گشتند و رخنه در بنیان آن حصار در افتادند آن گروه بکلبانی که از سنگ سپاه در قیامت متذات و زمانت ساخته بودند و در معنی از گک آن قلمه بود تمدن جستند سپاه شاه بر آن نیز مسئولی شده آن بیچارگانرا بیست آورده بشمشیرسانی سرقشانی نمودند و بسیاری را از کنگره حصار در آوریدند حصار وارنگ و کلپای سنگ رخام به حکم پادشاه در یکروز و التمام با زمین هموار یکسان گردید و شاه در آن حوالی بخشی صید افکنده هازم قذرس شد و در این ایام سلمان بیک همودی حکمران خوشنایب و قراحصار که خود را سمودی و از امرای صنقی روم و بیگاری یکی آنروز و سوم میدانست از صیت صلاحیت و مهابت پادشاه تشویق خاطر یافته بنا بر مصلحت وقت و دوروی مردمان ذبن الوقت در کمال ادب بخدمت شاه آمده اظهار اطاعت و ارادت بسیار کرده شاه نیز پزیده از روی کار برنگرفته او را بلقب خانی و خلعت سلطانی مفضل فرمود رخصت داد هم در این ایام و ظهور از جانب پادشاه بزرگ اسپانیا و پرتگال ابلجی بزرگ یا پنجاه نفر نایب و صاحب منصب معظم و نامه محبت توأم در حدود فارسی و تحب گرامی را رسانید مورد الطاف و اعطای گردیدند جواب نامه صادر کرده مراجعت نمود. ذکر آمدن سنان پادشاهی چخال اقلی صدر اعظم روم به جانب ایروان و مرافقت کردن یوان جوایس سرب و المیر و غیره گویان صادق القول که از جانب شاه حکمت پناه پادشاهان بر خفا یافته بودند خبر دادند که کلر گلزاران دولت قوی العیبه عثمانی بعد از استماع اسوال و اوضاع پادشاهان رومی و تصرف قلاع تبریز و نهاوند و ایروان و تخریب و تخریب سده و مغلوبیت سپاه عثمانیه کنگاش کرده مقرر داشتند که سرداری اعظم با شرفاد این بلاد روانه ایران نمایند لهذا همه همداستان شدند که غنای صاگر بصری سنان پادشاهی چخال اقلی که پدرش چخال

بصص نژاد از اهالی فرنگستان بوده و بشواعت و ظهور و تدبیر شهرت نموده بدین کار اقدام کند چه که او در کارهای خطیبه و مخاریفات عظیمه پایبند و دستیار دولتمرد بوده و امارت بحر و اختیار جهازات جنگی دریایی در دست داشته درین اوقات او را بمنصب صدایرت اعظم و سرهسگری کل مقرر کرده و جمع کثیری از قایق غلظی و جنگی چربی و سپاه قرامان و انطولی و شام و حلب و طرابلس و طرابلس و دیار بکرو در روم و اختلاط و وان و ارجیش و مسلمان و اکسراد و غیره بر او جمع و محکم او ساخته بانترایع بلاد و استخلاص قلاع بلکه تخریب ایران و تسخیر تمام این محالک مأمور گردید و چخال اکنون بهجرای موش رسیده عازم دیار بگراست بعد از استماع و اطلاع شاه اسلام پناه بتهیه و سامان کار آن صفحات اشتغال روزی و مقرر فرمود که هزاران شیر شکار دسته دسته و قوج لوج و جوق چون بناخت و از لکای فارسی و بلاد واقعه در معابر و شوارخ رومیه فرستاده و حکم شد کصفه هر کس را که اظهار دولتمندانه کند بدینسوی آید و آسوده بماند و الا از قهر و عقارت بری و عری نگذارد و غلات و نبات عرض راه را بسوزانند و بیامهای آریا بنیانند در تاریخ عالم آرای عباسی نوشته اند که دوسه هزار نفر از اینلذت و احشامات و انوس اگر انوارنامه کوچانبند بیاوردند و بیست هزار غیر ملت را از آب بگذرانند بحران صدم برده سکنی دادند و غالباً بتدریج دین اسلام یافتند و شاه و سپاه زیده تخیه منتظر درون چخال اقلی در آن بیانات بماندند گویند از قوانین سلسله عثمانیه یکی آنست که در ایام سپاه کشی بجهت ترفیه حال عساکر قرار داده اند و چنان است که در روز سیزدهم عقرب که آرا قاسم گونی گویند یعنی روزی که قوج داخل گاه میشود در هر سرحدی باشند باوطن خود مرخص گردند حصه در فصل زمستان و ایام سرما و شدت برف در ایوان در منزل و موطن خود بامور صیحت و استراحت پردازند و اگر اینقرار تحفظ کند با سرعسکر تخالف کنند و عذاب خبیه او را پاتبخ نیز بپزند و خیمه بر سر او خراب کنند و بروند و اگر در رکاب خواهند بود باشند بطریق ادب علمانی که دلالت بر استرخاش کند بنمایند که معلوم شود قسم گونی است و باید مهابت گردند و مقصود ازین معترضه که درین محل از بیانات مترجمه است آنکه شاه عیسی و سپاه

قرلباشیه تا ایام قاسم گونی در صحرایا همبودند رهوا بسرنی پیوست و فصل معین مبین شد و هنوز چخال اقلی در صحرای موش توقف داشت شاه چنان دانست که درین سال چخال تریست آذربایجان نخواهد کرد و در زمان تغییر اصول روی بصحون مقصد خواهد آورد لهذا سپاهیان اطراف را رخصت رجعت نمود و خود یا قلیفی از قورچیان بقتلایق اراده فرمود و بناگاه خبر حرکت چخال اقلی در سیه و بارزانه از روم در آمد و لشکرهای اطراف بدو پیوسته و نامه باحد پادشاه نگاشته بوعده حکومت آذربایجان آورد، نواخته وی مستمال گردید با لشکر آصفیجات که بر سر وی اجتماع داشتند چخال اقلی پیوست و سپاه آنجود نیز سراسر صحنه صاگر او شد و از ارزانه الروم بیرون آمده بسوی قارص تریست کرد و شاه سپس از این اختیار قدری متعیر و متفکر شده و اجتناب صاگر درین فصل و پس از رخصت خالی از صعبی میشود زیرا که از شدت برف و کثرت برف راهها مسدود و روستاها مفقود گردیده سهول و حزون یکسان شده و حلال و وهاد برآبر آمده بالاخره شاه با قوجه قلمه نزول کرد تا معلوم شود که چخال بکدام حرف جزو رزم دارد آنگاه برفوق صلاح وقت عمل شود درین اثنا خبر رسید که وی روی بنه جوان و ایروان آورده شاه فرمود که رعایای آنمعال را کوچ داده بیلا بپنده فرستاده باشند و آذوقه آنچه توانند حمل کنند و آنچه بماند بسوزانند کصفه و پراستعداد توقف و مختصر قلاع باشد و بعد از گذشتن از آن پشمدرهای آشپار از عساکر وی دمار بر آورند آنخوون را جدا کرده بطرف اکتق فرستادند و امر کوبه خان قاجار به حکم پادشاهی مردم ایروان را شتابان بکویچانید واردوی پادشاهی در اوج کعبیا نزول اجلاس گردید و چخال اقلی بخراس اندر آمد و چون سسگر رومیه بایروان رسیده موکی همیون در رودخانه و والی نزول داشت و اهالی جولاه و کنگر گورا کوچانبند بفرایغ بردند و سیاری بمران یعنی اصفهان رفته در آنجا ساکن شدند و در اطراف زنده رود بماندند و طایفه جولاهی در عراق معرب شدید انجاسیل شاه دوسته از دندان ایران بنوموی اردوی چخال اقلی فرستاد که همه روزها سیار را با لایق نمایند و در هنگام فرصت دست بر رزم و غارت بکشایند و جنگه مواجها را با سردار روم سنگ خود داسه و شاه بطرف تخریبان میل فرمود و بجهت و برای



توقف شد و از عصر جولاء از ارس عبور فرمود که بنه گریوه که معبر است تنگه دو آمده بنیاد جنگه کتند چندی از سیاه شانی اسپهزلباشیه شده بخدمت شاه آوردند و از حال چقال انقایش کردند معلوم شد که آتوقه در میان آنقوم کباب و در حالت اختلال واضطرارند و چاهتی از طوایف بنگبجری و قول با پاشایان معارضه کرده که مارادرفصل قاسم گونی بخلایق قانون معموله پاران در آورده آید و علاوه بر اینکه ظلمی کرده آید آتوقه در میان نیست و پادشاه قزلباش بر لب آب مهمم جنگ و پرخاش داشت ما راه قدرت محامره است و نه تون بخاریه چون چقال اغلی چاره نداشت لولای عزیت بجانب وان بر اراشت و جلاوری احدی یاشا از راه جرس با کوروانه شده و بجهت فدی برف ساه و نواب میار در راه ضایع و تلف گردیده پیشب تمام و محنت بی فرجام ضعیف و اتوان خود را بران رسانیده اند که زمستان در آمد اقتلامی کرده آقاز بهار و زمان تساوی نیل و نهار با استمداد و سامان بدین بلاد و سامان روی آورند و اکنون چقال اغلی با قابوالتی شلاق گرفته و پاشایان متفرق شده اند و اگراد آخندود نیز دیک او آمده چنانکه پادشاه قزلباش اظهار اطاعت کرده بودند اکنون ویرا متابعت می نمایند شاه عباس چون بشنید این اخبار و سینه چنانی بریز مبادرت کرد و از امانه ایر و اترای بنایر کمال رافت پادشاهان فرستاد و سه هزار تومان بجهت سرانجام مکان و معاش ایشان انتفاع شد و باخانه کوچ بمراق رفت در قریب اصفهان ساکن شدند و امیر گوننه خان قاجار حاکم ایروان با مقصود سلطان حاکم نجیوان در التحق و گنجلی خان حاکم کرمان در مرافه شلاق گرفتند و چون حکومت شیروان بگستندیل میرزا پسر الکستدر خان و هدیه شده بود استعفا کردند که بگرچستان رفت با سپاه کوچ بسندر شیروان شوند از این میان بهدین پناه اسبلاص و استعفا یافتند و شاه نیز نمد امنع فرموده مرخصت داد بگرچستان رفتند و با اعراض مالش واردین در اهانت ایشان مدالی نگذاشته شد که موافقت در تسخیر شیروانات نمایند.

روم امیر گوننه خان قاسم حاکم ایروان و قزلباش پاشایان رومیه امیر گوننه خان قاجار حاکم و امیر الامرای قزلباش که بپاک شاه در التحق شلاق کرده بود و بجانفط آن حسود میرداخت محمد تکلو که از امرای چقال اغلی سردار رومیه بود با جمعی از ابطان رجال رومیه در کونستانتینولیز

فرست جنگه بود فخر پاشا و مصطفی پاشا با گروهی از شجاعت رومیه اراده نمودند جوان کرده ازوان بفر آمدند و مقصود ایشان امیر گوننه خان قاجار بود و امیر گوننه خان پاسواران قاجار و دیگر دلیران نصرت شاعر بر لب رود ارس رفته پاشایان رومیه سره در جنگ ندیده بیاز گفتن آهنگ کردند اما محمد تکلو از رفتن امیر گوننه خان بلب رود ارس خبردار شده پشمال دست برد حوالی التحق با جمعی از سپاهیان احمق حرکت نموده بودند تصیوان آمده امیر گوننه خان مراجعت نمود و ملتزمین رکاب خود را باید که با جنبیهای خویش از پیش روانه کرده داشت. و گمان معارضتی نیک کرد و در احوال بعضی از سواران مقدمه با محمد تکلو باز خوردند و جنگه در پیوستند و بعضی از ایشان فرار کرده با امیر گوننه خان رسیدند و متعاقب ایشان طالب لشکر محمد تکلو پدیدار شد امیر گوننه خان با آنکه معسودی سوار داشت بصلاحه نام و تنگ چاره بجز ابرو و سگ نداشت و محمد تکلو یک حمله سپاه قزلباشیه را که با امیر گوننه خان بودند در هوش و شکست امیر قاجار تکیه بر لطف پروردگار کرده با ممدودی که موجود بودند بصاریه ایستاد و از طرفین جنگه گرم گردید و بسیاری از قزلباشیه مجروح گردیدند و اسب سواری امیر گوننه خان نیز جراحت متکرر یافته بیم افتادن داشت مقصود سلیمان کنکولو نیز زخمدار گردید و کار صعب سخت و نیک بد شد درین اثنا غلامان و رکابداران خان قاجار که بحوالی التحق رسیده بودند اثری از وصول خان ندیده و توحش شدیدی کردند و در جموعه جنگه رسیدند رکابدار جنبیت کشیده امیر سوار شد و اینجانی را مقدمه خاطر دانسته و سر بعد العسر شمره با فوجی که مراکب آسوده نلزه نفس داشتند بر قلب اعدا حمله بردند ضرب سیوف محفوف را بر دریدند و ابطال و حال محمد تکلو را بقتل آوردند محمد تکلو زخمدار فرار کرده سرواسر و قیدت بسیار در آن عزیمت بدست سواران قاجار در امتداد با فتح و اقبال التحق عصب عنان کرده از آن رؤس و اسلحه نزد شاه فرستاده شاه چند لوله تفنگه رومی و چند رأس اسب را قبول فرموده و در باره امیر گوننه خان التفات و توجه بیفایات بظهور آورده و از خله و قایع این سال که بگهزاره چهارده هجریست آنکه معضانی پاشا از جانب چقال اغلی بدانت و تاراج شوی و مرند نامور شد و چون ابطارهای شاه عباس را شنبه داشت حکم از

سواوه یک شبانه روز به بروجرد و از اصفهان نوازه روزه به تبریز اینقامیستی میکند و همه کرد که شاید از تبریز پیشتر بر سر او آید خود در خوی متوقف شد و امرای محمودی حکم سلیمان بیک خوشاب رئیس آصفایه بود با جمعی اجناد اگراد شناختن مرند و فضاوت کردن آن نواحی مامور حکم جشید سلطان دهنلی حاکم مرند از همزم ایشان شاه را آگاه کرده شاه عباس الله قلی بیک قاجار قوزجی باشی سرکار را با بسیاری از قوزجیان و دیگر سواران بغالته مصطفی پاشا و سپاهیان اگراد و محمودی فرستاد اما آصفایه بحوالی مرند آمده اندک نواب و انعام تنی چند از رعایا را بچنگ آورده در تنگ نموده مراجعت شتاب گرفتند جشید سلطان دهنلی منتظر مدد نگردیده و ملاحظه مدد نوزیده میبند سوار برداشته و مدافعه آنرا سهل پنداشته از قنای ایشان ناخفت و سپاه رومیه دو سه دسته شده بودند جمعی پادرت رفته و مصطفی پاشا و سپاهیان بسیار در سه فرستگی انتظار آنها میبردند بناگاه جشید سلطان دهنلی با سیصد سوار دچار آنها شده رومی بیسره نبود جمعی سواران بگشتن داد و یک دو برادر بگر قناری فرستاد و خود تنگ فرار بر خود نهاد چون برق راحت کرد درین اثنا قوزجی باشی قاجار در رسید و ازین کار با او عتاب و خطاب کرده ولی حاصلی نداشت و رومیه باز گشته بودند و جمعی سواران قزلباش الباقی را ناخفت نموده به بگهزار نفر از حایقه نصرانیه که بساریه سپاه اسلام پیش آمده بودند با نسوان و عیبیان اسپر کرده بنظر شاه رسانیدند. ذکر حال گستندیل خان بن الکستدر خان و کشتن گر گین خان برادر خود را و قتل الکستدر سابقا سمت نگارش و عبورت گذارش یافت که حکومت شامی و شیروان از جانب شاه عباس نامزد گستندیل خان شد و با پدر خود الکستدر خان و جمعی از سناهیان قزلباشیه بگرچستان رفتند که در آنجا تداوک و تهاجمه به بارومیه بردارند و شیروانرا مسخر سازند چون بگرچستان رفتند الکستدر بصلاحه وقت و تصور مالی درین امر اقبال نمود و بدفع الوقت و مسافه و ماطله و ماذیر صوبه می گذرانیدند گستندیل مدتی صبری کرده معلوم شد که الکستدر خان گر گین میرزا نام پسر دیگر خود را ولیعهد کرده و او بانظام امور گستندیل شان و تسط بر شیروان هداستان نخواهد بود روزی شاه میرخان و علیخان و بگنناش سلطان که از

چانب شاه عباس با او مأمور بودند گفتند که در صورت توقف مادرگرستان مشر نمری نخواهد بود اولی آنکه باز کردیم کسندیلخان مازستان نزد الکسندر خان پسر خود آمده که کلز خود را بگنواوند و بای شیروان مستغان در میان آمد الکسندر خان و گرگین خان اصفانی با این گفتار نکرده کسندیل رنجید و در نزد قزلباشیه شرمگین شد الکسندر بمنهن او گویی داده از مجلس برخاسته بدرون خانه خود رفته گرگین خان نیز او را تنها و حیران گذاشته از فلغای پندیده درون رفت کسندیل از ساعت طلعی بیرون رفته از دنبال برادر بیرون آمده با او عتاب و درشتی آغاز کرد او نیز مستغان درشت گفته کسندیل شمشیر از نیام بر کشیده زخمی چند بر گرگین خان زده او را بکشت و فریالغور به لوتخانه بدر رفته با او عتاب کرد پدر او را دشنام داده و درین اثنا از کشتن گرگین باخبر شده و از جانب امرای قزلباش دانسته بکشتن و گرفتن آنها حکم کرد گر جوان در مقام امثال امر او درآمده عنین ملقب به واقف شمشیری بر او تداخت و شاهیرشان با تمام کار الکسندر برداخت چند تن از ناموران که در آنجا حاضر بودند کشته شدند چون کر سیه دانستند که الکسندر و گرگین هر دو کشته شدند بجز تسکون بکسندیل خان چاره ندانستند متابعت گزیده خردین و دغابین پدر بخصر کسندیل خان در آمد و سپاهپانرا طوفیه و مواجب داده پسر شیروان رفیق ازود و پاده هزار لشکر قزلباشیه و گرگیه هزمت شروان نمود اگر اعظم و احسان باطاعت او در آمدند و سزای قزلباشیه و شاهیرخان حاکم شکی که مقدمه انجیش بودند در حدود قله با محمد امین پاشا حاکم شروان جنگ کرده او را بکشتند و محمد امین پاشا و جمعی رومیه قتل شدند و غنیه بقلعه گر بختند کسندیل و امرای قزلباش بیچاره مشغول شدند رزم کسندیل خان گرمی محمود پاشا پسر چخال اهللی و انهرام خود پاشا چون حاکم شروان محمود پاشا فرزند چخال نظم سرعسکر نظم رومیه از کار کسندیل شانی و قتل محمد امین پاشا و محاصره قله شروان ستمکار باقت صا کر رومیه را که در حراب پراکنده بودند بشاخی جمع کرده اتوب و مراده و سواره و پاده بخاریه کسندیل خان شناخت و کسندیل خان گرمی زیرا بر سر قله قله نهاده پسر قزلباشیه لشکر و میه را استیصال نمود در کنار رود آتسو ذمی فریقین روی داد رومیان جهلند نموده

بر بر انکار دجوانتار و پسر خوجیان غلبه کرده فریب بدان بود که صاف قول نیزیم بر آید قزلباشیه را بجای تعمل و شامل ساخته سواران قول را با خود سر کت داده بسره و میسر از پراکنده گمی جمع کرده بلا گردانیده و هست پیر و سنان و شمشیر چنان نشان بر آوردند مانند کوه پختی ثبات افشرده بر رومیه حمله سخت بردند گرد و غبار بلند و رشته آمال کوتاهی گرفته سرها بر تنها زیادتی نمود مانند برگ رزان باد خزان دلبران رومیه از اسبها دو افتادند شکسته و کلب و گسته هضان عزیزت را قیمت هرده روی بگرداندند و چنان واقع شد که محمود پاشا حاکم شروان در مقابل کسندیل خان گرمی اتفاق افتاد و خان گرمی قصد او کرده نزدیک بود که طمن تجرد بصر رساند و خود را از زحمت رها کند درین وقت زخمی کاری بر اسب سواری کسندیل خان رسید و محمود پاشا از چنگک آن پیر بلا رها گردید چون قزلباشیه چنین دیدند اسبی بکسندیل خان رسانیده از تساقب رومیه عتاب حکیدند صبح غنایم برداختند و درین مرصکه هزار نفر از گروه رومیه مقتول شدند و همه حکام قلعهها تلاح شروانرا خالی گذاشته از بیم شر شهر شاعی که دارالملک شروانک است جمع شدند الا شاعی و با کوبه و در بته حتمی در تصرف افواج رومیه نماند و چنانکه شاه عباس مقرر کرده بود هر یک از امرای قزلباشیه در نادر آن حکومت خود استقلال یافتند و اهلای شروان منقاد شدند و شرح وقایع گر حسان و شروان در تریز مسروض رای شاه عباس شد و سرهای قومی از نظر گذشت و کسندیل خان باخ مرصع و کر شده مکنن و اسب زرین ستام غلج شد و با سزای التماسها رفت او نرداب بیک حجه توب ریزی بشیران رفت و درین سال برای احیای اوقات جنگه و جهان در تبریز قله مستحکم ساخته شده و شاه عباس بزیارت مرقد حد محمد تعالی الاتاق شیخ صفی الدین اسحق اردبیلی نفیس سره رفته و در مراجعت از راه اهر و مشکین بقیره شیخ شهاب الدین مامری که از اکابر اهل ریاضت و مقامات بود رفته شرایط زیارت و استمداد همت پر ناخته به تبریز مراجعت کرد در قتل قتل بردی خان سردار قزلباشیه بر سر جمال اهللی بران و اجرام چخال اهللی رای سلکت آرای شاه عباس صفوی بر آن شد که سپاهی بر سر چخال اهللی که دروان انظار صا کر از او ام می برد فرستد لهذا بر داری اهللوردی خان قوللر آقاسی

سی هزار سوار با جمعی امرای نامداره مأمور لر خود چنان کفالی وقتی غیر شد که احسان رومیه که در مراتع میچرخیدند به پیشای قزلباشیه در آمد و پسر خوجیان قزلباشیه از سکندری و این قدم دلمری پیش نهاده محکم نبرد شدند چخال دانست که مقابله با سپاه قزلباشیه مقرون بهیسه رسواب ایست هر قلعه وان خرید و طریقه قلعه داری گزیده پاشایان توپکری با سپاه شود بدون آمده پشت بر حصار پادوان زده روی بر زلباشیه نمودند ولی نزد کسندیل آمده پسر خوجیان ایرانی اندک اندک آنها را پیش کشیده باحوالی بیسره مشکلی می آوردند تا سپاه قول سردار کل نیامده بودند رومیه سازنی بصره مشغول روز دیگر که سپاه قول و ملاقات سر پسر افراسیه و هلیل و نانی و دلمهان آهن خای در رسیدند رومیه چون پیش از جنگ او دهان گرگ بر میدند پسر خوجیان قزلباشیه بر سر ایشان ناخفته و حمدا مقتول کرده رومیه راه شهر بر گرفته سوارانرا بحوالی شهر کشیدند بنا گاه از برج و باره حصار با دلچهار تفتنگهای شیارها گردان سواران قزلباشیه بروا شکرده چون سمندر در دل شرار و آندرتند سر کنار خندق جمعاً گردن زده و اسیر کرده باره باز گشتند چند کس از آنجا فرقه و معتبرین رومیه بود که خندان آقایی متفرقه آقاسی و پسرش از آنجمله بودند القبه مظفر و منصور مراجعت کردند و سپاه قزلباشیه در برابر شهر خیمه و خرگاه پریا کرده حاجت آرام گرفتند و غنیه القویردی خان سردار را در برابر خیمه سردار رومیه برافراشتند دیگر روز خبر رسید که محمد پاشا مشهور بشش گاو یا دو هزار سوار بنزد چخال اهللی می آید قزلباشیه و بعضی دلبران ایران بر سر او ناخته جنگی قوی کرده و حمدا مقتول ساختند و بسیاری اسیر گردیدند رحمی متکر بر محمد پاشا رسیده زنده به دست آمد ولی بواسطه جریان خون از راه بنزل رسیده در گذشت و در روزی که فرجتمای یک یا سواران قزلباشیه از اردو بیرون میشد رومیه گمان کردند که بخارت میروند و امروز اردوی قزلباشیه خالیست لهذا قدم ولری پیش گذاشته بر سر او دو آمدند اهللوردی خان که استیاض این کار وا کرده بود و نراولان معین و مستند رزم داشت حکم بحکم داد رومی بر دنگ به ظهور آمد و سپاه رومیه انهرام یافته روی بشهرستان کردند چون نازدهام از یک دروازه بیرون شدن خانی از عطیل و نشویش بود از کنار خندق روی بدروازه دیگر نهادند و قزلباشیه بر آنها حمله کرده و حمدا

بگفتند و جمعی را اسیر کردند و بسیاری به خندق در افتادند و بعضی بیانات حوالی شهر متفرق شدند تا بعضی که هم‌االی اردو بازار پنجاه گس از سواران رومیه در میان باغات اسیر کرده از نوبی سرشار ایران آوردند و همه را گردن زدند دیگر رومیه انهای خروج از دروازه و برابری با سیاه قزلباشیه نشودند چنان اقلی دست خود را از هر چاره کوتاه دیسه توقف در شهر و از راه ایام محسوریت خود دانسته بدرینجه کایکهارف آن بقلمه فریب است و سابقاً بدان اشاراتی شد که آرا بجیره از من نامند در آمده باجمی رفتار سلیمان شسته بچنان موش و روانه شده و اجدال اقلی بتزورات این آردی از چنگک پادشاهان قزلباشیه بدررفت و انشوروی خان شرح حال پناه عرضه کرد و جمعی سیاه تا اعداد خود از او بپشرفته از او انری بظهور نه پیوست و شاه در هنگام خروج از تبریز و از راه روان ازین اخبار مسرت آثار اطلاع یافت و الله وودی خان در حوالی غوی و چاندان مظفر و منصور با اسرا و سربانی رومیه بحضور شاه آمد و بخندان آقای متفرقه آقاسی باپسرش سعادت بخش بجا کم فرایجه داغ سپرده شدند و بسببک شاه عباس قلعه مستحکم در غوی بنیاد کردند کوتوالی قلمه و او انکی غوی بسپیدی سلطان خوبشلو منوش شد و درین ایام شیخ احمد آقا صکه سابقاً داروغه قزوین و مردی سفاک و بی‌دین بود از غایت فرور مردی را بگشت و بچنگک شاه به خاص رسید و منصب و سیاهیان او به پسرش شخته بیک تفویض یافت هم درین ایام خیر فوت وانی خان حاکم ترکستان و پادشاه و پادشاه خان برادرش در بخارا بر مسند خانیات داوره النهر رسید . ذکر معالفت اسرای اکراد محمودی و تحمین مصطفی سلطان در قلعه مانکو و ناخت و تاز سیاه قزلباشیه اهل محمودی و اکراد را . و درین اوقات که هوا اعتدالی یافت شاه به تنبیه بعضی اکراد محمودی که در مسک و مانکو مشرور بودند عزیمت فرمود مصطفی سلطان حاکم مانکو با اقربای خویش در قلعه متحصن شدند و مانکو از غلام مشهوره آذربایجانست که در پای کوه و میانه دره واقع است و هیچ صاحب شوکتی بتسخیر آن قادر نبوده و جز بیکه تاز طارم چنانم درگیری از تبع زمان کبکی بضر بشتنبر آن سوار را تسخیر ننموده . بیت ، نوگفتی که نبی بد مگر چرخ ماه مرا و راسر آنکوه و آن در کلاه . و نهمه دیگر در دامنه آن کوه داشتند که آقا استحکام داده خوب و اجال و اتحال

خود را در آنجا گذاشته حارسی و حافظ بر آنجا گذاشتند شاه طوایف قرادافلو مقدم را بتسخیر قلعه دامن کوه و غارت مواشی و مرامی و ایل والوس آن گروه مأمور کرد در اندک مدتی آنقلعه را محصور و مفتوح کردند و هر چه یافتند ببارت بردند و جمعی بر سر طوایف محمودی رفته بندان در آب و اغنام بیاوردند که گوسفندی بنیست درهم که پنجاه دینار عراقی باشد و گاوئی بدر دوهم فروختند و شاه بحوالی انحصوان که قیابین راه ارزنة الروم ورده وان است انتظار قدم سیاه روم همی کشید و گشتند یل خان حاکم گرج و شیروان بدون پیشرف اسلام مشرف شده بود مطبوع طباع اهالی گرجستان نگردید و قطع نظر از این امر قتل و در صیج ملکی محمود نیامده طوایف کربجه با یکدیگر معاهده نموده بالاتفاق شیئی در غیبه کستندیل شان رجختند و کستندیل خان بگریخته اردو بهم بر آمده گرجیه دواتر از بابیر الکستندر خان بدست آورده اردو را شکسته روی بگرجستان نهادند و قزلباشیه و کستندیل منتهزم شده اما از رود ارس گذار نکرده بآردوی همیون پادشاهی در نیامده بازدییل رفته از آنجا قصد گرجستان کرد و تار محمود پاشا وانی شیروان قوتی تمام پذیرفت و امسانی گرجستان عربیة پناه عباس فرستاده از سوء سلوک کستندیل شاکی شدند و طهمورث بن داد خان را پادشاهی خود خواستند و شاه بنا بر استنانت گرجیه قبول فرموده با ایشان مشاوره و احکام فرستاد و کستندیل بخود سری بگرجستان رفته در مجاریه گرجستان مقبول شد و حکومت گرجستان بر طهمورث خان مقرر شد و خبر مراجعت چنان اقلی وزیر اعظم رومیه در رسیده و اردوی شاهی در دره بکفر سنگی صوفیان تبریز اقامت فرموده ذکر مراجعت سنان پاشای چنان اقلی وزیر اعظم روم با سیاه پیشار بتسخیر آذربایجان و انهرام باقن رومیه از قزلباشیه چون خبر باز گشت سنان پاشای صغیر اعظم مشهور و بدین اقلی بتعقیق پیوست و اتفاق پاشایان و بیگنر بیگبان و میران مستحق و اکراد متفرق و میر شرف خان حاکم حریره و سر و برادر زکریا خان و میران محمودی و بطحی و سایر قبایل برافقت و همراهی او واضح گردید شاه عباس بجانب غوی و سندس حرکت فرمود و در غوی سراق اقبال و خیام جلال راه عبور بر صبا و شمال مسدود کرد و بر بدان خان حاکم تبریز را بشهر مأمور فرموده که طرفه حرم مرعی داشته قلعه و شهر را منظم کند

و او فرمایشات پادشاهی را بانجام رسانید قزولان قزلباش بحوالی اردوی رومیه رفته در اوقات کوح و انراق و نزول و ارتحال عسکر رومیه را بدقت سنجیده و تفضیلاً از یکصد هزار متجاوز دیده مع - انقصه شاه بطرف مرند آمده بر محلی از قلل جبال شامخه برانده بظفر تامل اردوی رومیه را انملشا فرمود کمتر از صد هزار نبوده و از هر حیثت در سامان و اسباب و استعداد جنگ کمال آراستگی داشتند شاه بیکه بر فضل و رحمت آرزوی کرده کم من فقه قليلة فقت فتنه کثیره باذن الله را پیشنهاد همت عالی بنیاد ساخته انشوروی خان بیکار پیکی فارس را بپردازی و سالاری سیاه کشته خواه قزلباشی مأمور کرده صکه خود پیوسته در قلب و قول بوده باشد و توان افتخار خان روملو و گنجعلی خان حاکم کرمان و سایر سلطانان مره مقدم چرخچی و منقلای سیاه قول باشند امیر گوته خان قاجار را در میسنه مسون و جمعی امرا را در میسنه همیون مشرور فرمود و پس از سیارش سردار مذکور و قشونهای مأمور از مو کب نصرت کو کب پادشاهی در جنبش آمده چون فرمای آرمیده بشکین و وقار رفتار گرین شدند انشوروی خان در حوالی قریه صوفیان نزول کرده شاه نیز بجهت نشانای سواران و اسطهار لشکر نامدار از دنبال حرکت فرمود و بتزویکی آمده بر فراز قلعه باجمعی سواران کوه تبت باستان و آروز که سه شنبه بیست و چهارم جانی الثانی سنه ۱۲۱۴ بود در آن صحرا چنگک بزرگ سلطانی فیابین رومیه و قزلباشیه اتفاق افتاد و شاه عباس خود در طرف دست راست سیاه بر فراز قلل در نمایر صایه و ملاحظات صایه بامداد و تعاون سیاه اشکل مپکرد فرچغلی بیک را که در اصابت رای و شجاعت نفس مفرد بود با جمعی بمعانوت منقلای لشکر الله ویدی خان روانه کرد و قنبر بیک امتاحلو را نیز با برخی سواران بتقویت فرچغلی فرستاد بعد از غایت لوازم تدابیر شکیه بر فضل خالق قدر کرده بتوکل و تسلیم سایر شد اما از آنطرف مرصکر رومیه با سیاه پیشار و جیش گردون طیش خونخواز همی آمد تا بحوالی قلعه مسس شش فرستگی تبریز رسید در آن محل نزول نموده با مستحکام بیان مجاوبه استعداد و در زید عراده و زنجیر را بطرزیکه قاصده مقرره رومیه است از جانب برابر لشکر قزلباش بیکدیگر اتصال داد و حصنی آهنین بر پای کرد پیشگیچیان بانوب و تفنگ درشت عراده معصم چنگک شدند و پاشایان

هضم الشان با عساکر خود قریح در قریح و کتیبه در کتیبه و صحن در صحن و حوز در حوز و حوز از اردوی بزرگ بیرون آمده در برابر سیاه تزلبایشه صف آرائی نمودند. کومه صفر بنگریکی از روز دوم و عثمان پاشا حاکم شام و علی پاشای ملقب به زنجیر قرن منقلای سیاه رومیه شده در نهایت دبدبه و نهایت کبکبه چون کوه آهن باستاند شاه عباس تعمیل در عنازه را جایز نیدانست و انتهاز دست پیکر و با امر ایفام میرستان که جنگی بصرفه نسیانته و چون امرای رومیه اقدامی در قراباشیه ندیدند خیرگی کرده قدم جلالت پیش نهادند قرچانی بیک وقنیریک از اسبان بیاده شده با همسراهن در پناه اسبان پانندند و گوله مانند تکر که بر ایشان بازنده شد و با شویردیضان پیام دادند که جنگ ماناید شتاب رومیه شمه و صرفه کثیر از دست بیرون خواهد شداری الحام فی بسنی قالمواضع ذله چون شاه از سردت سائل استیضار یافت با سیاه نمب از مقام خود حرکت کرده رخصت جنگ داد و حمیا باعلیق خان شاملو پیمانۀ پاشایان منقلای و اردوی سردار بکلزار فرستاد که قوت سیاه رومیه همگی بیسکوی متعبر نگردد و انقلی بیک قاجار و قوریچی پاشی را بمعاونت او مامور کرد وساعت ساعت بسواز وساه و کرنا و کوس و جغاف امرا را مدهود و اون تازه بتازه میرستاند سیاهیان رومیه که بر حوالی تل باقرچانی بیک برابر شده بودند غنای کرنا و عیاهو گرد و قیاز از طرف اردوی سردار بنظر دو آوردهند مترجم شدند که مبادا سیاه تزلبایشه از قنای آنها در آیند و پیمانۀ ایشان و اردوی سردار حایل شوند و مدهود پاشا را مانع آیند عزیمت کردند که آهسته آهسته خود را بارید اقرب سازند و از دو جانب استیلا و روزند تا بجانب دنبال و غرب ارض میل کرده قرچانی پیش و همراهان او از حوالی پشته مانند سیلابی که پیکاره الله الله گویان جلوریز خود را بر صف سواران رومیه زدند لله و یردی خان سردار نیز از آن سوی حمله کرده سیاهیان بر انظار و جواقفان و قنول و منقلای با سیاه رومیه در آوجتند سوار از قوکه و نیزه در گذشت و بشمشیر و شنج رسیده تلهای گشته در دهشت صاف ظاهر آمد و جویهای خون در قریح خشک روان شد غرورش نوب و تفنگ از اطراف اردوی چنان اغلی بر افلاک رسید و تقریر کوس و نای از سیاه قراباشیه کوهسار چون رعد می پیچید گردو خاک بر نهانقنار و مانع ایسار بود چیر برق شمشیر و بارش

خون چهری بردیده جلوه نمیکرد بیت  
 ز پس گریه چشم فلک نم گرفت  
 ز پس گشته پیشه زمینم شمع گرفت  
 بهر کام بی تن سرتک دار  
 بر افتاده چون بصر زرد نگار  
 فکنده سر فیره جان ستان  
 یکپرا ننگون دیگری راستان  
 سیاه رومیه متوحش گشته پای فرار ایشان  
 بی تبات گشته و راه فرار ایشان بی تبات  
 مانده زده بیاز گشت اردو نیانته ز چار  
 مراسمیه بودی و روستا شناختند مردمان  
 گنم چندان گشته شدند که رومیه نیز  
 ندانستند در شناختنی اما معارف پاشایان  
 و حکام جلین الشان و سرداران و بیگلریکیان  
 بسیار بودند که برخی در کار و در طعمه شمشیر  
 آیدار شدند و بعضی منهدم گردیده گرفتار  
 آمدند کومه صفر بیکریکی ارض دوم  
 که از مشایخ و شهبان زمان بود در آن  
 مصاف متول گرفتند و چون علی پاشای  
 زنجیر قرن و عثمان پاشا بیکریکی شام  
 و قریب پنهان تن از پاشایان و سنجق بیکیان  
 و مسران تاه ی گشته و گرفتار شدند و  
 مصطفی پاشا وزیر دوم دولت عثمانی و  
 شیر احمد پاشا حا که قاریس و غوجی خان  
 کرد برادر قازتکرخان و محمد بیک پسر  
 خندان آقای منقره پاشی زنده بدست  
 آمدند و تا هنگام غروب معر که تبرد از  
 رونق نیانده بود شیران مرد قنای و تنهگان  
 شیر بازی از دنبال هنرمندان صبرفتند و سرو  
 اسب همیگر نشسته تا کله بچانی رسیدند که در آفتاب  
 نارجمی از اهل فرار پرستان و قریح اسوج  
 و سایر مواضع در افتاده ایشان را امیر کرده  
 بحضور می آوردند مع الفعه چون شب در  
 آمده بود شاه حوالی نزل فرموده  
 بساهل زرین و بیرون سراق پادشاهی را  
 چون عرصه افلاک از تواقب کواکب رنگین  
 ساخته و از سرهای بریده پیشگاه شاه را  
 باقی بر ناز شکفته و شکسته کردند و امرا  
 هر یک از رزمگاه باز گشته بر بساط محفل  
 ارم مشاکل آردیده بالطاق و اصناف شاهانه  
 اختصاص می یافتند شاه پیمانۀ چند از راج  
 پسر در کتیبه مرصع را با منجنق بر زمین تبدیل  
 کرده و از کوهه زرین بگوشه مسند تحویل  
 فرموده و مقادیر این حال که هر کس اسیر  
 و سر می آورد یکی از قوریچان استاجلو  
 که حفر الحینه بود اسیری قوی هیکل با  
 دست گشاده بحضور آورده شاه باواندانی  
 فرمود از حال اسیر استخبار کرده سرد  
 عظیم انچه پاسخ داد که از خرابه مکریم  
 شاه فرمود که او را بر شمشیر مکریمی بسیارند  
 که هر چه خواهد کند وجهت دیگران

نوجه فرمود آسرد مکریمی چنان دانست  
 که حکم بقتل او شده دل از جان بر گرفته  
 بنفش خنجر بر کشیده بر شاه حمله کرد شاه  
 وقتی متوجه شد که پیش خنجر قریب به  
 بیکر شده بود در جلفر موهه بی اضطراب  
 دست آن هکر را بگرفته مکریمی خود را  
 بقوت تمام بر روی شاه افکند در تلاش  
 در آمدن حاضران از قیامت دهشت مبهوت  
 مانده چراغ فبرو نشسته امرا بر خامه  
 بر گسرد شاه سزاه شمشیر ها صحنه  
 ولی چون خطای مکریمی و شاه یک گونه  
 بود در بیکدیگر پیچیده زور و زبر میشدند  
 امرا بر سپیدند که شمشیر بر شاه آید دست  
 فرود نمی آوردند تا پشت ملحد کرده شاه  
 بر آن دیو سار فلیه کرده زانو بر سینه اش  
 نهاد و خنجر از دستش بیرون آورد چاکران  
 او را گرفته قدری واپس بردند شمشیر در  
 او نهادند تن پینواوش ریزه ریزه کردند  
 و شاه پیمانۀ ثبات که نشسته بود بچرخ  
 اقتداح از دست ساقیان ملاح اشتنان فرمود  
 و در او اصطحاب از دوی خوابگاه صفا  
 یکفر سنگ مسافت داشت مراجعت فرموده  
 تا صبحی الصبح بختود ذکر مشرق شدن  
 اردوی سرعسکر رومیه و غارت کوشن آنها  
 و رفتن چقال اغلی و از هصه چان دامن  
 او عیگر روز معلوم شد که توقف سنن  
 پاشا با هراده و توب بانتظار آمدن چان  
 فولاد افنی سردار عساکر حسب است که  
 از دنبال با پنج هزار سوار باعانت سردار  
 خواهد آمد شاه پاسبان دانست حکم اگر  
 مدوی سردار رومیه برسد بقوت جنگ  
 هراده و توب و تفنگ مایه مراجعت دلبران  
 قراباشیه خواهد بود جمعی بر سر چان فولاد  
 باقی که قریب بطسوج رسیده بود فرستاده  
 و میر شرف حاکم جزیر مرا به بیقام مودت  
 فرجام از پهنوی سردار پسر کت در آورده  
 رفتن میر شرف و انهرام خان فولاد همیه  
 و دامنه غریب در اردوی سردار افکند  
 چنان متوحش و مضطرب بر هم خورده  
 فرار کردند که تصور آن نتوان کرد شب  
 هنگام از صحر سبقت زیوده احوال و اقبال  
 بگذاشته پوان روان شد و بسیاری راه کم  
 کرده با طرف افتادند و گرفتار آمدند  
 و حوالی صبح مردم مطلق شده بار دوی  
 سردار ریخته خیم بر قرار و قیام و محاسن  
 مغرور و صنایق مرتب و ستور و اجال  
 در سواسی باز خفته و فرصت محل و نقل  
 نکرده بوده بیری بیک پسر گاه خاصه سردار  
 رفته نظاره کرد که باره زرمسکوک سرج  
 و سقچه در آنجا ریخته و انگشتری ستان  
 پاشا بر کنار مسند افتاده و شمشیر مرصعی

که سرعسکر روز را در پهلوی خود نهند در آنجا نهاده پسند و نهاده رفته همه را جابجا چیده دید و درها مقفل کرده یافت یکتظار شتر از اشتران آنجا بار کرده باردوری شاه آورد مردی دیگر بدانجا رفته اسباب بسیار یافته از جمله پریخ سرشاری ستان پاشا بود که مذشبان روم نگاشته و در کمال تربین اتمام یافته در آنجا نهاده معلوم شد که در رفتن و فرار کردن کمال اضطراب و دهشت و تسجیل داشته اند الحاصل موازی صد اروپ و ضربین سکه نتوانست برونه پهمراه برند بهسرف نوریجان شاه عباس در آمد و بجز این هر چه نصیب غازیان نصرت کسب شد بدیشان بخشید و دیناری از کسی نگرفت و شاه بجانب سناس حرکت فرموده تمام رؤسا و حکام آفستیان بحضور پادشاه درآمدند و بخلاف سابق اظهار ارادت کردند از جمله مصطفی بیگ محمودی صاحب قلعه ماسکو شمشیر بگردن افکنده شرمسار حضرت شهریار آمده همچون حاکم خوشایب و امیرخان چولاق و ذکریا خان چکنی همه بخدمت آمدند و مورد انکشاف پادشاهانه شدند با خلعتهای خاص و کمر شمشیرهای مرصع مرخص گردیدند و ستان پاشا بوان رسیده در آنجا نیز توقف ننموده بدینار بکر روی کرد و پسر جان فولاد حاکم حلب را که بهمایب او نیامده بود در راه یکشته حایفه او نیز صاصی شده برانند و چغان اغشی از این عزیزت چنان بیخبر و قیمت شد که مدفوق گردیده باندک روزی پسر و حضرت تسخیر تبریز و آذربایجانرا بهالم باقی برد و شاه بعضی امرا را رغبت منازل خود داده و حکام فارس و خراسانرا پسر کز حکومت خود فرستاد با بعضی از از سیامیان سازد پیل رفته بعد از زیارت شیخ صفی الدین اسحق و آبا و اجداد بزور گوار بکنار رود ارس رفتند و بعد از رمضان فصد گنجه فرموده منزل بستول میرفتند و کرجیه کاخ در کورک آمده استغهای طهمورث بن داود بن الکسندر خان که در رکاب بود کردند شاه او را طهمورث خان توند خلعت داده با کرجیان بهکومه گرجستان فرستاد و در آقاز صوبل حوث در حوالی گنجه آمده فریب بزار شیخ نظامی گنجوی صاحب خدمه رجواشه عنیه نجیم صا کر حضرت مآثر گردید و پندارت در پیشین نوب قلعه کوب و سایر لوازم امر شاهانه جاری گردید و در این ایام شیر رحمت پادشاه هندوستان جلال الدین محمد اکبر شاه با بری گورکانی و خلوس شاهزاده

سلیم پسرش پادشاه ایران رسیده در آقاز سال فرخنده غال یونست قیل بنگیناز و یانزده که سال بیستم چلوس شاه عباس بود عید نوروز فرورد در ملک گرایاغ بترتیب و زیور و زیب وقوع یافت و در حوالی سزاور شیخ حله کورلوازم و شریک جشن و سور و ظهور آمد و سپاه قزلباشیه از اطراف و اکتاف ممالک محروسه بتدریج در گنجه اجتماع کرده بهحاصره شهر اشغال جستجو صا کر رومیه که در گنجه بودند بجهت اطلاق کلمه نفاق و تسویه ابواب و فانی رستم سلطان سوکلن را که چندی قبل اسیر کرده بودند مقول نمودند و در قور و غضب مزاج پادشاه فرزدند و بعضی از مادات عالی نسب مازندران که قرابت با سادات سلسله میر بزرگ جد امی شاه عباس داشت و در آنجا بود نیز بشهادت رسانیدند و مدت سه ماه از طرفین تنور مصافه گرم بود و نو بار رومیه برسنگرها ریخته چند کس را بقتل آوردند درین ایام الله وردی خان حاکم فارس با سپاه آن سامان در رسید و در طرف شرقی گنجه منزل گزید در ذکر محاصره و تسخیر قلعه گنجه و گرفتاری محمد پاشای هتمانی و سایر اهالی گنجه بحکم پادشاه گیتی پناه سپاه قزلباشیه از اطراف گنجه سبها را پیش برده و آنها را از خندق گذرانیدند بر بر بروج و باره رسانیدند و از جانبی فریب بیانند ذرع دیوار قلعه را خالی کردند چوپها و ستونها در آن تعبیه کرده چوپها را آتش زدند ستونها سوخته و افروخت گردید دیوار حصار متهد آمده تقدما در آن ظهور رسید رومیه قلعه هجوم کرده که سد آن با متفوح نمایند از نواز گنونهای توب و تنگ و نیاجم مردان هر سه جنگ صورت امکان یافت فورچیان جلالت پیشه بیج چهار طابق بروس برده بر فراز آن برج استیلا و استلا یافتند و در میان بنقط اندازی و آتش بازی دو آمده موی روی بعضی را سوختند هنگام عصر بیروح دینگر هروح کرده از دست رومیه بیرون آورده و صد و پنجاه نفر از اهالی قلعه زخمی کردیدند و هفتاد کس کشته شدند محمد پاشا حاکم قلعه همچنان رومیه را ترغیب بقلمه داری مینمود و قتی خبردار شد که قزلباشیه قلعه را تصرف کرده اند در آنوقت تاسف و تهنیت سودی نداشت پاشا و اهالی قلعه از چهار بیرون آمده اظهار انفعال کردند چون سابقا از شاه بدیشان پیام و نامه رفته بود و آنچه صلاح حال آنها بود اظهار فرموده اثری نینخشید کسی را محال ششم و توسط آنطایفه نبود

نهتا بعد از فتح قلعه گنجه دو هزار پانصد کس از قلعه گیان هر خانه ششبرابز گردیدند و محمد پاشا را پنازندران روانه فرمود که در آن سید مازندران قصاص نماید و همرا تاریخ فتح گنجه گفتند و از آنجمله تاریخ فتح گنجه حکایه شماعی است. از طبع موزون صادر شد و چون مردم قزلباغ از رفتار و هنجار حسنهان فاجار شکایتی رانند شاه حکومت و ابالت آن بلاد را به محمدخان زیاد اقفی قاچار داد و روی بجانب تفلیس نهاد. در ذکر تسخیر قلعه کوری و قومانس و تفلیس. و رفتن شاه عباس پشاهای شهر تفلیس محمد پاشای قزلباغ حاکم شهر کوری که از دولتخواهان رومیه بود چون از حرکت اردوی پادشاهی اطلاع یافت هر چند و فرستاده روانه خدمت اعلی کرده اظهار ارادت نمود و خود نیز شرفیاب حضور والا شد و بر احم خاص اختصاص گزید و مقابله قلعه کوریرا بلازمان شاهی سپرد و بنصرف قزلباشیه در آمد شاه بقلعه قومانس حزم کرد آن نیز بنصرف دو آمده رومیه بعضی مطیع و برخی مرخص شده بر رفتند چون رودخانه انکیت گرجستان محل نزول شاه گیتی ستان شد عبداللطیف پشای حاکم تفلیس بیخنده و ندانست و طراحت پیشه کرده عقی قلیخان شاهنوبدانجا رفته تفلیس را تصرف نموده و پاشا را بدین شهر بار آورد مورد انکشاف و تملع و مرخص شده بر رفتند و شاه عباس پشاهای آن قلعه سپهر اماس روانه تفلیس گردید. در ذکر شهر تفلیس و سایر وقایع آن ملک نفیس. غنمی نماناد که تفلیس از انقیم پنجم و اکنون دارالملك گرجستان است و قلعه تفلیس در دامنه کوهی بلند واقع است و نارین قلعه در جانب اعلای آن جبل در کمال عنو است رودی در میان آن شهر حار بست که از جانب غربی آمده بجانب شرقی ساری میشود و آن رود خوشگوار روان در سوار شیروان با آب رود ارس اتصال حسنه ببحر خزر میریزد. اما بجوانی تفلیس که مرشد بیچیده شده چنانکه کوهی از شمال آید و جنوب رود و در همان حوالی قلعه از جانب جنوب گردیده و بطرف شرقی افتد و در حریم شهر و قلعه که آب گذار است زمین سنگینی یعنی مرتفع واقع شده و در مقابل آن کوه بلندی پیش آمده تخته پلای در کمال استحکام در آنجا ترتیب یافته که بولایات گرجستان از تفلیس بدان نخته پل عبور کنند و رودخانه بان عظمت که از اتهار مشهور آفاقست در زیر آن تخته پل میگردد

و بنده تقیسی در جانب غربی آن نخته پل  
 افتاده چشمه‌های بسیار و چون بیشمار از  
 آنکوه جریان مییابد صفاً ندرتاً هشتاد  
 چشمه آن آب گرم است و در زمان هرینت  
 از سلاطین بخاری و سبلان بر فراز هر یک  
 از آن چشمه‌های آب گرم گنبد‌های رفیع  
 ساخته شده و جام مردم آن دیار بدان  
 گرمابه‌ها انحصار دارد چند جام در درون  
 قلعه است و بیشتر در بیرون و ارتفاع بروج  
 قلعه مذکوره در آنوقت نونهایت غنوبرده  
 و سلاطین را تسلط بر آن دست نهاده زیرا  
 که از سه طرف آن کوهستانی بلند سر  
 بخاک کشیده است و در یکسوی آن دودخانه  
 گرمی گنبد بدینجهت کشائی که لشکر  
 تواند ماند و آنرا محاصره کرد صورت  
 وقوع و امکان ندارد و رود گر از جهات  
 گرستان و ارمین بر میخیزد و تب اطراف  
 در آن میریزد و چنانکه ذکر شد از میان  
 شهر تقیس گذشته از کنار مذکور از میان  
 کرده دشت رود را می بیند و از کنار سائیان  
 گذر کرده پدیدای باز نه در آنرا حاجی ترخان  
 که نامش بحر خور است میریزد و شهابش  
 خاک شبروان و جنوبش زمین مغزی است  
 مع الفقه سکنه آن شهر اغلب بخاری و  
 گرمی و ارمینی و قبلی مسلمان بوده اند  
 و کلیتاً در آنجا متقدم بوده است و در این  
 ایام که شاه عباس در آنجا بود گر کین خان  
 بود سیونغان وائی کلرئیل در گذشت و  
 او را صاحب فرزند او را که جوانی چندین ساله  
 بود چندین شاه آوردند و او را بخالی  
 بهر خانی وائی گردستان کردند و همه  
 اعظم و اعیان و میرزا زاده‌های گرستان از  
 جانب شاه عباس خدمت و انکانت بقریب  
 میلول شد و گوئی وائی تقیس بنام سلطان  
 خسی البخلو مخصوص گشت و شاه مراجعت  
 فرموده بسفر شبروان و تمبر ایران  
 قصد و عزم ناپت کرد و از راه‌های صحب  
 بهشت در روز یگو کچه تنکیز نزل اجلان  
 اتفاق افتاد و امرای هر مملکت و سینه‌بان  
 هر مملکت در رسیدند و مجروح امر و سپاه  
 الاظه و برده‌های سن حاکم فارس و سردار  
 خاص مأمور به جمع قلعه اسیوان شدند  
 والله قلی بیک نورچی باشی انجام آن خدمت  
 متصدی گشت و شاه با جمعی مخصوصین فرستاد  
 گو کچه تنکیز شکار کنان به طرف نه چوان  
 نوجه فرمود و درین اوقات بعضی نوزخچت  
 بز پای مصایبه از دوات عثمانیه در رسید  
 چنان آن تفصیل اینک از جواری هر شاه  
 طعماسپ گنوهه نام پرستاری گرچه بعد  
 ز رحلت شاه و آزادی خویش با سیونغان  
 الی گرستان میزیست چون سیون امیر

شده بروم رفت مادر سیون گلچهره را که  
 زنی عاقله بود نزد سیونغان فرستاد  
 گلچهره گسریه مذکوره در خانه والده  
 سلطاننعمت خان خوانده گلوراهی داشت  
 درین ایام که عمارت ایرانی و روم واقع  
 شد و هر یکت بچهار اغلی فراتاد بعضی  
 مقاصد جنگی در دولت دوم روی داد  
 که در شوق متنازعه یا دولت ایران مصلحت  
 حال خواندگار نبود و اظهار مصلحت را  
 از آن جانب دلیل بر شک و وهمن دولت  
 میسر دند لهذا پاشا در پیش پاشا وزیر  
 اعظم والده سلطان مرسته بمه شاه عباس  
 نکاشت و گلچهره از جانب سیون خان آن  
 نوشته و سایر مرسله ها را برداشت بایرین  
 آورد و چاوشی رومی نیز با وی آمده بود  
 صریحاً سیونخان که پاشا در سفر اهنم  
 در پیش پاشا نوشته بود شاه پسرانده جوانی  
 صریح داده مضمون آنکه بمان مصلحه که  
 قریباً بین سلطان سلیمان خان و شاه طهماسب بوده  
 برقرار باشد مع الفقه امیر گوته خان قاجار که  
 پاشا بلاد روم رفته بود تا عهد الیروز و  
 وان فاخته مراجعت کرد از امرای اگراد  
 آنصحنات عیدانه بیک معبودی حاکم  
 خوشاپوز خلی خان حاکم فرامحاصره معطی  
 بیک حاکم - ککو و زمیل حاکم چورس  
 همه بخدمت شاه آمده و فرستادگان پاشایان  
 و مرستگان توابع روم همه با همایش  
 جاگرا نه بحضور شاهنشاه زمانه شریف  
 شدند و بجهت میرشرف خان و زکریا خان  
 خدمت انکانت شد و شاه با دروید آمده پیش  
 و شکار نرج برداخته در ذکر آمدن شاه  
 عباس با دروید تبریز از دروید نصیب دانستن  
 و آبادی در جانب شمالی رود زرس در دهانه  
 کوه تپان واقع بوده و بخوبی آب و هوا و  
 و قور چشمه‌های شریک و سر وقت و خلقت  
 چسپار بقتل عام رفته اند و طایفه نصیری  
 از دودمان استاد البشر خواجه نصیرالدین  
 معتمد طوسی قدس سره امیر که در آنجا  
 میزیست اند عداوت خورده اند و حاکم  
 بیک اعتمادالمنون وزیر شاه عباس از آنوایات  
 بوده که قریب بیست سال باستقلال وزارت  
 ایران نموده و چون شاه با دروید رسید  
 روزی چند گماشتگان اعتمادالدوله بخدمت  
 کمر همه بستند و پیش دشرت گذشت  
 و امرای قولیانش از تمبر ایران خیراقت  
 یافته بانجمن حضور پادشاهی شاکتند و  
 بعد از روزی چند روز راه دره عالی که راهیست  
 معنوی بر مضایق جهات قشون پادشاهی  
 بتدریج رفته در جنگی جولدرور کشاند  
 مجتمع شدند و پس از ده روز شاه عباس از  
 هماتراه پادشاهی قلعه اسیوان روان شد و

استقامتی تمام در امور آن ساحات داده

پاشا یورش شبروان فرمود و قصد میک

روملو باستانت آنها روانه شد عظمای

رومی و شمس‌الدین پاشا که اسلش از شیخ  
 زادکن شبروان بود بقیه دولت خواسته  
 که مددی از عثمانیه بایشان رسیده باشد  
 پادشاه بمضمون از پادشاه اول مضمون منظور  
 آنرا داده بودم شبروان حرکت فرمود  
 دو سیم رمضان در کتار آب گرفتار نموده  
 چون شبروانیان جسر جواد زیر پا بردند  
 و در آنحوالی گلزار دیگر نبود شاه امر ق  
 را در پیشوی گرفتار کرده کوچ داده پراسر  
 منزل گردیدند از راه عقبه یا سبلان پلعه  
 شامی متوجه گردیدند و پازماندگان  
 الحروق و بنه بشتت بسیار از آب گنادر  
 کردند و از روی کیوان بوی در حوالی قلعه  
 شامی خیمه سراییده برین نمودند و  
 بواسطه قلت علق الدواب بیشتر ستور  
 و اچن و خویون اهالی اردو بر اتح و مرابع  
 کتار آب کمر محس گشتند و قریب دوسه  
 ماه بجهت خورشید در نقاب سحاب نهفته  
 بود و از گشت باران در خیمه اردو عبور  
 یازان متعذر بود مع هذا شاه یازدهم  
 و اسباب محاصره و کورزار اشتغال میفرمود  
 در ذکر محاصره قلعه شامی دارالکلت  
 شبروانت و پورش برین امرای قولیانش  
 بر شبروان تهنه برداشتوران دقیقه پای  
 مستور میاد که شامی که دارالکلت شبروانت  
 فی اینجا در وقت آمدند کوهی که بر جانب شمال  
 است محل سر او نه از حکام و سلاطین ذوی  
 الاحترام آن ولایت بوده و ارض آن مکان  
 بالنسبه پاراضی شهر از رفیع کمی دارد و  
 در میان هر یک کفانه را قلعه تریب داده هر  
 دورا بیکدیگر متصل کرده و در قلعه طرف  
 شمالی که معنی مرتفع است بروج عالی  
 اسمی گردون عینی از سنگ و آهنک  
 ساخته اند که از غایت ارتفاع یافته کیوان  
 کیوان برابری کند و از کمال استحکام و  
 تشبیه گنجه و مینجده به بعضی معانی شده  
 در آن رشته نیکنند و از طرف شمالی و  
 برابر این بروج عالی نزدیک بردن سپه و  
 محاصره تریب کمال احتیاج دارد و گویند  
 این شهر از اینیه و شبروان و از اقلیم  
 بهجم بوده و ملوک آن چنانکه سبق ذکر  
 یافت ساخته خود را بنوشه و ان منسوب  
 میگویند عینی جن شاه عباس بنظر ترمق  
 و تندق آنقله را ملاحظه کرده حساب  
 شمالی بجانب اشد و در بخان و حاب غربی  
 باقه قلیخان نورچی باشی قاصد سرده شد  
 و سپه اطراف دیگر بنام القاصد خان و  
 لشکر آنگر با بجان محول گردید و بعد از

آبشان سیب گنجی بجان حاکم کرمان و همچنین بعلیه بجان اشک آقاسی و دیگر امرا قسمت یافت و بجز نقب دشمنی شدند و از غایت مستی زمین مصرع شکست پیشه حاکم و بزرگی نقاب و شاه ایالت شیروان را ضمیمه امیرالامرائی ذوالفقارخان قراغانلو فرموده او را با اهتمام در تسخیر شماعی تأکیدت فرموده سپاهیان اسپان خود را از غلغلای پیوسته بنای بخاری نهادند و سببه ما را از اطراف قلعه فریب کردند و اهالی قلعه مانند ماهی بی آب در شبکه افتادند و فرو ماندند چون خبر محاصره شیروان بمساع اهالی بادکوبه رسید انوشیروان خاطر یافته بفرکر مال خود اتانند و ایوب حسزم و دوزینی بر روی خویش گذاشتند .

دردگر مخالفت اهالی بادکوبه با صا کر رومی و متابعت کردن پادشاه عباس و مغزوح شدن بادکوبه مخفی نماند که بادکوبه بندریست بر ساحل دریای خزر و بسافت سمرقند از شهر شامخی دور. قتل طولش لعل عرشش و از اقلیم پنجم است عمارات آن شهر را از سنگهای تراشیده طرح انداخته اند و سطرخ خانه ها را بقیه اندوده اند هوایش بگرمی مایل و ناسازگار است و زمینش زیگزار سه طرف آن بدو اتصال دارد و جانب شمالی آن خشک و ساحل است و حصار محکم دارد گویند آن نیز از بناهای انوشیروان بن قباد سامانی بوده و منوک شیوانیه مه حصار توپرتو از سنگ رخام در کمال عتانت و استحکام در آنجا با تمام آورده اند فیما بین دو حصار خشکی صیق فرو برده اند حاصلش زعفران و نطق سیاه و سفید که با طراف میرند در ممالک ترکستان بخرخ اصصی میخرند و در ما قمرستکی بادکوبه آتشکده است که چون خواهند آتش بر افروزند زمین را قدری خراشید. شمع از خارج بر زمین نمانند فی الفور مشتعل خواهد گردید چون تبری خاک بر آن ریزند آتش خاموش شود و اگر خواهند آتش را بجای دیگر برند نیم زرد زمین را بکنند انبانی را معاذی زمین کنده بدارند چون بر باد شود سر انبان را به بندند و نقل نمایند و دهر جا که آتش شروع شود لوله آهنین بر آب انبان مذکور نهاده شده از خارج بر آب انبان نمایند مدام که باد در انبانت سر لوله مانند چراغ روشنی دهد و هنوز از هندوستان بزرگارت این آتشکده آینه مسیح القصه ولایت بادکوبه در این ایام در تصرف شدانی بود و حاکم موروثی سابقه داشت ناچار بر رومیه مهادا میکرد چون اخبار

هریبت سیاه روم و استخلاص بلاد منان و فراباغ و محاصره شماعی و غنیه بر قلمگیان عثمانیه پیشند از و خامت مال حال بادکوبه بر رسید مردم شهر را بخود راهب و از شناعیه عاری کرده بعد از مواضعه با اهالی شهر بر سر کسوتوانی همنانی ناخته ایشانرا مقهور و مقنول ساخته رؤس کشتگانرا یا هریشه از ادات ضعیفه بحضور شاه عباس فرستاد شاه چنین قسمتی بزرگ و آسانرا از نتایج اقبال و تفضلات ایزد متمایز کرده او را و فرستادگان را بخلاص قاخره و توجیحات زاهره بناوخت و خوردند و بخشود روانه فرمود کل اموال رومیه و گوتونل را صاحب بادکوبه بکوز فرمود و حارس و نگهبان در آنجا تعیین شد و چون این خبر رسا کنین در بند باجه الا یواب رسید اندیشه نمودند که مانیتر چنین خدمتی بظهور آوریم و سبقت متابعت را مایه اعتبار کنیم بر خواجه محمد در بندی که پدرش در زمان شاه طهماسب صفوی انرا راه فرقه در شیروان بخدمت گدازهای بسیار منظور نظر عطفت پادشاهی شده بود بساحله قدمت خدمت درین امر سبقت کرده اهالی در بند را به نوبتات الطاف پادشاهی خوردند ساخته چون در هنگام توقف شاه عباس در شهر کعبه اوسمی خان سگری داغستانی حاکم قبتان را که بحضور آمده بود وعده حکومت دریند دانه بود او از بیورث الکتبت حرکت نموده با منشور ابان در بند بر رفته بود صاحبان دریند متعصب فرمان شاه قزلباش کرده او را بریند طلب کردند - در ذکر تسخیر قلعه باب الا یواب در بند بدست اوسمی خان قبتانی که از جانب شاه عباس حاکم گردیده بود. بر آنکه در افان حدود و سنور داناتی واضح است که فتح شماعی و بادکوبه و در بند از آنرا بخت بیدار و طالع بلند آن پادشاه اسلام پناه بود والا باین آسانی و سهولت چگونه این بلاد و امصار مستحکم بدست توان آورد زیرا که دریند حصاری متین و حصی حصین است و یکطرف آن قلعه صکه در جانب خشکی است چنان حالی و مستحکم است که مرغ و هم را طیران و مروج بر خا گریزان محال در نهایت دشکالست و یکطرف آن بدریای خزر اتصال دارد و آن سمت که بیاب الا یواب مشهور است و بند سکندر اشهار دارد از غایت ارتفاع نارین قلعه با خاناته مهر و ماه هسایه و جدار و دیوار است شهر انبان دریا کشیده شده بر یکطرف آن سد سدید و حد جدید کوه البرز است که هزار برابر سد اسکندر است و عبور مشربین دشت خزر و قبتان

و روس و تاتار و سکنه آندو بار که بشیروان آیند جز از يك دروازه که در میان سد سدید واقع است ممکن نیست و آقرا باب- الا یواب نامند مع انهمه اوسمی خان قبتان با سیصد سوار بدر بند رسیده اعظم شهر در ولده بگشاده او را بشهر در آوردند و شمار شاه سوئی ظاهر کردند حسین پاشا حاکم در بند که قبل انکهداشتن آن شهر چنت مانند کرده بود مضطرب شده بتارین قلعه درآمد جمعی رومی الاصل نیز از وی متابعت کردند بر سر شواجه محمد در بندی و جمعی از اعظم در بند بدست شاه عباس آمده شرح حال عرضه کردند بعد اوقم حکومت اوسمی خان قبتانی تکارش یافت باخلاق فخره از سال رفت و متوجه بیک مقام خاصه باجمعی از نغسگچیان عراقی و خراسانی و جغتائی و بختانی مأمور بمحاصرت آن حصار شدند و بعضی امرا مثل شاه نظریک جغتائی و شاهقلی بیات و نعمت سلطان میر صوفی بتسخیر نارین قلعه و تقویت اوسمی خان داقستانی بر رفتند چرها و تپها و حفرها بزر بروج و باره نارین قلعه برسانیدند و کار بر محصورین حصار تنگ شد از در اسلبان دو آمدند حسینخان را بامتدای او بحضور پادشاه نصرت پیشگاه رسانیدند معزز و مکرم گردید و چون مرض شاه رسید که وقتی کاروانی بشیروان میرفته شب بر پشت دروازه رسیده و دروازه بسته بود به آید زده گذارا گردیدند قتی بیک سلاحدار باخی با ممداران ستار پیشه و مهندسان اقلیدس اندیشه مأمور شدند که از میان آب برجها ساخته و سدها برداشته به یوار است سابق اتصال دهند و از آن برج تا دامن البرز کوه که منتهای آن سد سدید است تجدید عمارت برج و باره نمایند که راه میر مسلود باشد و حسب الامر پادشاهی در کمال انضباط ساخته شد و معلوم شد که قبل از اسلام در آنجا آثار برج و سد بوده و بتصرف زمان از لطمانت آب خراب گردیده با اسلابین زوشوکت بجهت گذشتن از آنجا آن برج و سد را خراب کرده و از پهلوی در بند به آب زده گذشته اند که محتاج بیاب الا یواب نباشند چه جانی بیک خان پادشاه دشت قبتان در عهد ملک اشرف چوبدانی گرگی حکمران از آن راه بر سر آذره بجان آمد و امیر مساحبقران تیور کورکان هنگام هریمت دشت قبتانی از بران و مجادنه بانقدش خان از این راه عبور کرد و گویند که سد اسکندر همین است و باجوج و ماجوج متولیه و تاتاریه اند و گفته اند که انوشیروان عادل این سد را

تا حوالی گرگان و دشت ترکمان کشیده و هنوز بعضی از آثار آن در دریا و صحرا ظاهر است والملم عندنا لله لاعلم ولنا الا ما سمعناه. در ذکر بعضی واقعات ایام محاصره شماخی که دو سال یکپهلوان و شانزده اتفاق افتاد در تعویل حمل و نودوز سال هزار و شانزده، شاه عباس صفوی بمحاصره اشتغال داشت و چون اهالی شماخی آوازه دروغ در افکنده بودند که لشکر تاتاریه بمعاونت ما خواهند آمد و درینوقت فرستاده قازیمکرای خان تاتار آمده اظهار ارادت و امتنان کرد و مذکور نمود که من امیر و در قهجه محبوس بودم بانتهای سلطانه میبذایر اندر شاه عباس آزاد شدم و ایضا ترک مصادقت و مخالفت این دو دمان نخواهم کرد و اهالی قلعه ازین خیر نیز از تاتاریه نومید شدند و حسب نقلی خان قاجار براند امیر گونه خان نیز از گنجه توپهای بزرگ و پشمای و سائید بکنوپ را در سیه الله و بریدی خان و دیگر را در سیه فریضای خان محکم تبریز کتف با سیاه تبریزی و آذربایجانی تازه آمده بود بردند و بعد از انقضای سردی زمستان از مرچاق در اردوی شاهی ازدحام تمام بود یکپهلوان نیز از گریبه و همپنین از داقستان و قیناق و چرکس و هکاری و مازندران در اردو ازدحامی بیحد و حصر بود و در روز عید اضعی ایوانی از چوب و تخته که برای سلام ساخته بودند قبل از آمدن شاه خراب شده جسمی صدمه خوردند و بعضی از حاضران بر دانه چون ایالت ایروان بامیر گونه خان قاجار مغرض شده بود وی در تخریب و انجیق با آبادی آن بلاد غریبه و زراعت و فلاح اشتغال داشت و غالباً بتاخت و تاز الکای ارزنده اردو اظهار استیلا و استقلال مینمود و چون حکام فارس و حسن قلعه سی با وی قدرت مخالفت و متاوت نداشتند قلعه معاذبرد از توابع حضور سعد بنصرف او در آمد و چند بار با اهالی رومیه که در فارس ساکن بودند محاربه کرده مظفر شد و بنصطفی بیک والوند بیک محمودی مصاف دانه در در مقهوراً بوان گسیختند و قلعه ماکو و بائزید بنصرف فرمایش در آمد و بعد ازین فتوحات عظیمه قلعه قازق را تصرف نمود و فارس ولایتی است مابین ایروان و ارض الروم که اکنون بارض روم شهرت کرده و ارمینیه سفری جزو حدود ایران است و فارس قبا این دو سرحد یعنی روم و ایران واقع شده بود و مابین النزاع دولتی بود و در معاهده اول ایران بود و رومیه بخلاف معاهده آیدان

گردید و تصرف نمودند و بعد از سی سال درین ایام اظهار شهنشاهی کرده از امیران بایروان آمدند و قلعه فارس بنصرف امیر گونه خان قاجار در آمد و براق قلعه از توپ و سایر لوازم سراسر بایروان نقل شد و شهر خدشات و فتوحات امیر گونه خان در ظاهر قلعه شماخی برص شاه عباس رسید و امیر گونه خان قاجار دران سرحدات کمان حشمت و اقتدار حاصل کرد و درین ایام گذشته که غیر فوت باقچان حاکم ماوراء النهر رسید امیرزادگان ترکستان که چندسال درین شاه بودند بقوت شاه و حکام خراسان روانه فرجستان شدند و بقدر ده هزار کس بر سر جهانگیر خان و محمد سلیم سلطان و بار محمد میرزا اجتماع کردند و چون ولید محمد خان براند کورچک باقی خان بر سر سلطنت ماوراء النهر متکی بود در وقتیکه جهانگیر خان بمحاصره بلخ اشتغال داشت بیست هزار کس بر سر جهانگیر فرستاده بعد از محاربه جهانگیر خان را مظفر بود ولی در مقابله لبیبجون پارمحمد میرزا مقتول گردید و جهانگیر خان هزیمت یافت و فرجستان باز گشت و ولی محمد خان میبایست بتاعت و تراج خراسان فرستاد و بطرف ماروچاق و بادقوس آمده متفرق شدند و حکام و امرای خراسان مطلع گردیده در هر جائی با سواران اوزبک جنگ کرده جمیعاً کشته و برخی را اسیر نموده روانه حضور شاه عباس کردند و در پیش قلعه شماخی بحکم پادشاهی سیاه تر سپاهند و مابین هرت رومیه و سایر قلعگیان شدند. ذکر نشدیر قلعه شماخی و باز گشت شاه به تبریز و مشهد و اصفهان و وقف کردن اموال خویش علی الاجال چون اسباب قلعه گیری از هر چه آمانه شد امرای بردند و توپهای بزرگ که از ایروان آورده بود و سی من تبریز سنگ سیاه ساخت برنج و باره فرو بستند و کار بر قلعگیان تنگ کردند و روز بیست و پنجم شهر صفر از سیه فرجی بیک چند تن بر برج بر شده و از جانب سیه ذوالفقار خان قرامانلو نیز یکصد و پنجاه نفر از رخنه های دیوار شکسته داخل قلعه شدند از اطراف کرانه نواخته یکدیگر را خبر کردند بیهات مجموعی دلاوران دایر و بهادران قلعه گیر بر برج و باره چون برقی تاختند و خود را پهلر شاهی در انداختند و رومیه قدرت دفاع و نزاع نداشته پخانه های عابای شهر گریختند در اندک فرصتی و قلیل مدتی سه هزار کس از عثمانیه و شیروانیه هر سه شمشیر شدند پاشایان رومیه از شهر قلعه

بالا جمع گردیده در کار شود فرو مانده اند از قاروره فقط ننه ازی کاری بر ایامد زیرا که خس و خاری عبور سیل را مانع نتواند بود احد پاشا کسی بزد الله و بر دهبان فرستاده الحاح را به کرد و اظهار احوالت نمود واحد پاشا و شمس الدین پاشا و براند و بر سر او کیچوک حسن بن حضور شاه آمدند و در خرابیهای شاه دهر خرابیها را بسوختند و اسوار قلعگیان بمشور آنکه زندان گویند سال هوزی نصیب غازی پشایان قلعه گنجا افتاد یافت و از اهالی شیوان بسیاری منتون شدند و حکومت آتولایات بدو افتاد خان فرامانلو تقویض یافت و فریب سی و هفت کس از زن و مرد و اطفال کتف خود هر زاده و داماد و برادر زاده ذوالفقار خان در این قلعه بودند با آنکه شاه عباس آنها را امان داده بود ذوالفقار خان در یکشب همه را بکشت و این امر شیع در نظر شاه پس زشت و قبیح آمد و از ذوالفقار خان بر آنچه و بر حسب اقتضای زمان مکتون خاطر پشاه و شاه بعد از انظام امور آنصحنات مظفر و منصور بدو السلطنه تبریز آمد و سیاه نصرت همراه را که چند سال در رکاب بودند با سلطان رخصت فرمود.

احمد - [ آ م ] ابن محمد - با سلطان احمد ثالث پسر سلطان محمد رابع - یستو سومین از سلاطین عثمانی - مولد او بسال ۱۰۸۳ هجری قمری (معنا ۱۶۷۲ میلادی) - وی بسال ۱۱۱۵ (معنا ۱۷۰۳ میلادی) جانشین برادر خود مصطفی خان دوم شد که بدست جنگی چریان و غنا خلع شده بود - گردید و پس از ۲۸ سال سلطنت در ۱۱۴۳ خلع و در ۱۱۲۹ پس ۶۶ سالگی وفات یافت - او در اول با امرا تکیه براند او مصطفی را خلع کرده بودند - روی شمشات نمود تکیه پس از استقرار و استحکام سلطنت به تنبیه و تندی بر آنان پرداخته و سزا عظیم و دیگر روز سارا که بتکلیف امراء سابق کلد کرد بر سر کار آمده بودند عزل و نفی کرد - پناهنده شدن شازل دوازدهم پادشاه سوئد پس از مغلوب شدن از سپاه روس (در پرتاوا سال ۱۷۰۹) بجاک عثمانی موجب کمورت دولت روس شد ولی کویرلی صدر اعظم برای جنگ با روس حاضر نشد و حسن جو از مسانعت با پهلر کبیر را ترجیح داد و آنگاه که کویرلی در گذشت طرفداران جنگ با روس قوی شدند و خفتری مهم متوجه دولت رومیه شد - بدین معنی که جنگ میان دولت عثمانی و روس در گرفت و عثمانیان روسها را در اطراف رود بیروت شکست



فاحش دادند و با تمام منورم گرفته و پسر کبیر را اسیر گرفتند لکن درین وقت باطلسی محمدیاشا سردار سپاه عثمانی در دام دیار و حبل کاترین زوجه پسر کبیر در افتاد و پستانقی حقیر و ناپسند از پند شده و غرضتی چنین را از دست بداد و قبول صلح کرد (۱۱۲۲ هجری) و صدر اعظم جدید عهدنامه فالکسن (۱) را با روس منعقد ساخت . (۱۷۷۷ میلادی) و سال بعد نامه مبنی بر صلح موقت بیست و پنجساله با روس منعقد ساخت و در ۱۷۱۱ شارل دوازدهم را از شکست اخراج کرد . در ۱۱۲۶ هجری (۱۷۱۵ میلادی) پیمانۀ اینکه اهالی و نیز بهائی بحضایت مردم قره طاغ بر شامه اند دولت عثمانی شیخ جزیره موره (۲) و میدانهای ونیزی جزیره افریقا را متصرف گردید و در اینوقت شارل ششم بحاقبت آلمان برخاست و برنس اوژن را بچنگ کشید آلمان فرستاد (۱۷۱۶) و عثمانیان در این جنگ شکست یافتند و عهد نامه پاسارویچ (۳) برله طاریش و روس منعقد گشت (۱۷۱۸) . احمد که در عقابله با غرب و شرق (یعنی ایران) قدرت خود را از دست داده بود ، با عصیان یشکی جریان مواجه شده و با نتیجه از سلطنت خلع گردید احمد یار اول دستخط با فرمان مبنی بر افتتاح مطبعتی قسطنطنیه را صادر کرده است .



سلطان احمد ثالث

احمد . [ ۳۱ ] این محمد . رجوع به ابی السین نوری خراسانی شود .

احمد . [ ۳۲ ] این محمد . ابو عبیدالله محمد این صیران المرزوبانی در الموشع از وی روایت کرده است . الموشع چاپ مصر صفحه ( ۳۰۴ ) ( ۳۲۴ ) .

احمد . [ ۳۳ ] این محمد . رجوع به احمد سوزنی شود .

احمد . [ ۳۴ ] این محمد معروف به ابن السنی تینوری . اوراست ، عمل الیوم و اللیلة . و وفات وی سال ۲۶۴ بوده است .

احمد . [ ۳۵ ] این محمد (با ابراهیم) معروف به ابن العجاج اشیلی و مکتبی به ابی القلبک . وی یشکی از حاشیه نویسان بر صحاح جوهری است . وفات او سال ۲۵۱ بود .

احمد . [ ۳۶ ] این محمد معروف به به ابن خلکان بر مکتبی اویلی شاهمن مکتبی به ابی العباس و منقب بقاضی شمس الدین . رجوع به ابن خلکان شود . حاجی خلیفه در کشف القلوب وفات وی را سال ۲۸۱ آورده است .

احمد . [ ۳۷ ] این محمد معروف به ابن التدریس کاتب . او نقله را از مال و افضل شهود بسیار بخشید (میرون الانیاه سالت اول صفحه ۲۰۶)

احمد . [ ۳۸ ] این محمد (یا حسین بن محمد) مکتبی با بن شمعون . واضع مشهور رجوع به ابن شمعون در ذیل لغت نامه شود .

احمد . [ ۳۹ ] این محمد معروف به ابن صدوق قرطبی . اوراست ، عقد لایب سر مشتمل بر ۲۵ کتاب و هر کتابی معنوی کوچک است در ایبات و نوادر . وفات وی سال ۳۲۸ بود .

احمد . [ ۴۰ ] این محمد معروف به ابن مریشاه . رجوع به ابن مریشاه شهاب الدین ... شود .

احمد . [ ۴۱ ] این محمد معروف به ابن عطار دینوری و مکتبی به ابی العباس اوراست ، مرتقی الطرب در غزل و صدقه السر . وفات ۲۹۴ .

احمد . [ ۴۲ ] این محمد معروف با ابن قطان بغدادی . مکتبی به ابی الحسین . ریاست حکومت و تدریس بغداد بود و منتهی شد است و او را مصنفات بسیار است در اصول و فقه و فروع آن و وفات او سال ۳۵۹ بود . (روضات الجنات صفحه ۵۸ - سطر ۶)

احمد . [ ۴۳ ] این محمد معروف به ابن ملای (ابن منالی) چلبی حلبی وی شرحی بر العزیزی فی التصریف تألیف ابراهیم ابن عبد الوهاب زنجانی نوشته و نیز او از شرح شافعی ابن حنبل است . وفات وی سال ۱۰۰۳ بود . (کشف القلوب)

احمد . [ ۴۴ ] این محمد . رجوع به ابن ولاد شود .

احمد . [ ۴۵ ] این محمد معروف به ابن الهائم و منقب بشهاب الدین . اوراست ، عجاله فی استنباط الفقهاء ایام البطالة و کتاب المعونة فی الحساب الهوائی و کتاب التوسیلة . وفات وی سال ۸۸۷ بود .

احمد . [ ۴۶ ] این محمد الاول مکتبی به ابو ابراهیم یشکی از سلاطین بنی اقلب در افریقا . ۲۶۲-۲۶۹

احمد . [ ۴۷ ] این محمد مکتبی به ابی بدیل و منقب به محمد بن ابی السجوانندی . هوفی در لباب الالباب در ذکر افاضل عراق جمله اول صفحه ۲۸۲ آورده ، الامام الکبیر ملک الکلام محمد بن احمد بن محمد بن ابی بدیل السجوانندی ، سلطان جهان علم و بیان و مالک اعنة فضل و قیامه اذقة عدل منشی حقایق مشهوره این بر ارباب علم سرو بر اصحاب دل سرور صاحب سنی که سخن خوش او [ اشوه ] دلها را زایل کردی و حسن را کفایت رحیمان او باقی گردانیدی مصنفات غریب او مقبول علماء عالم است و تألیفات لطیف او معشوق افضل گیتی و انسان عین المعانی که در تفسیر کلام ربانی ساخته است بر کمال فضل او گواهی صلحت و از وفور علم او تجریدی صدق و ذخایر اعزاز معانی اخبار سید مختار که او پرداخته است جلگی علماء را پربا به است و همگی فضلا را سرمایه نیرین در تمجید و تمجید آفریدگار نعمت و درود رسول مختار آنس . جان علماء با حاصل و راحت روح اصحاب دل آمده در اختراع معانی هر آ و اختراع اپکار عنرا خاطر شطرنج او حذیم تغلیظ بود و این چند بیت در وصف زلف و روی خاتم انبیا پرداخته است . نعمت

اقبال و زادار است ز آن روی و فاقداش ایام نگو سار است زان زلف نگو تاراش بر خاک فرش دیده در حسرت باد سرد آیدست و نداد آبی آتش رخسارش نوشت همه زهرم زین گلشن فیروزه چون بره دل شکم آن لعل شکر پلوش تا چند بود بر خشک کشتی امید دن

دریا شده چشمه از آن لعل در زاراش حلقه است جهان بر دل یارب تو فکبتی نه این حلقه دن را از ان باقوت چگر خواراش آخر نفسی باید در دروغش چون ماند جان را نفسی آخر در حسرت دیده اش زین یک نفس زنده ایست که پیشاید هم مطیع و هم مقنع در نامه و اخبارش بگذاشت مرانا که ای دل تو بنگدارش بد کرده مش بر من یارب تو فکوتدارش

و هم اوراست در نعمت

جاناشکن زامت دلست جهان آمد باقوت لب لغت در قیمت کلن آمد کفتم شکری ز آن لب دیدان مرا باشد آن بسته دهان کفتم هر چش بر بیان آمد خوردشبه رخ خوبش در سابه زلف افتاد ایر مره چشم خونابه چکلن آمد

(۱) Falksen . (۲) Morée (۳) Passarowitz

ز آن نالوك هجرانش تير مژه شوردم  
 درياب مرا درياب گان زخم گران آمد.  
 منزل  
 ای دل تو کیستی که هم آن چشم خوری  
 یا لاف عشق وی زنی و نام وی بری  
 این پس نباشد که چو باد صبارت  
 از بوی مشک زلفش نوروج پروری  
 این پس نباشد که چو گری زهجر او  
 دولت همی فروشی و همت همی خری  
 ریاضی  
 یک روز همی کن همه بد نتوان کرد  
 کس را بیدی مطیع خود نتوان کرد  
 بر هر بدنی بیدی مدد نتوان کرد  
 امن بی ادبی تا باید نتوان کرد.  
 احمد - [ آم ] این محمد مکنی به ای  
 المهرت فریونی . در ترجمه تاریخ یسعی  
 آمده (صفحه ۳۰۰ پیوسته) ، ولایت جوزجان  
 در مدنت ایام آل سلمان آل فریون را  
 بود ایام جنه میراث رسیده و از سلفی  
 بظلمی مختلف گشته و پندهم و غور گرم و  
 منکرم شیم ایشان از اوزک اوام و افهام  
 گذشته و اکتاب و اعطاب ایشان مقصد  
 مهر با و ادبای اطراف شده و اموان ایشان  
 بهره آمال گشته و افاضل اماتل جهان  
 رشیح احسان و ریب انعام ایشان گشته و  
 ابوالعزیز احمد بن محمد حرته دولت و احسان  
 حقلت و جمال سعادت و طراز حلت ایشان  
 بود باهستی عالی و نعمتی متعالی و کنفی  
 و حیب و مرتعی نصیب و امر سبک مکنی  
 کربنه از کرایم او از بهر پسر خود سلطان  
 یسین الدوله خواسته بود و او در وی متبم از  
 بهر جلال اصرالدین از بهر پسر خویش  
 ابونصر حاصل کرده و اسباب مواجعت و  
 ممارجه پان حائین مستحکم گشته و او امر  
 نعمت و وثایق قرابت مستور مشتبه  
 شده و چون ابوالعزیز وفات یافت سلطان  
 آنولایت بر پسر او ابونصر مقرر داشت  
 و او را بعبادت و رعایت مخصوص مبداشت  
 آنروز سنه هجری و از رعایت از دار دنیا بداد  
 شفقی تحویل کرد . بدیع همدانی و ابوالفتح  
 بسنی و دیگر شرای عصر در مدح ایشان  
 قصائد فرما و مشهورات بسیار پرتخته اند.  
 احمد - [ آم ] این محمد مکنی به  
 ای الریان ، موافق و منشا او اصفهان است  
 او در کتابت ثوغنی نداشت اما مردی عاقل  
 بود و عقل او جبر قنت میکرد و  
 در آخر ایام عضدالدوله وزیر شد و چون  
 عضد الدوله وفات کرد و آن در روز  
 دوشنبه نوزدهم شهر شوال سنه اثنین و  
 سیعین و ثلثایه بود ابوالریان را بگرفتند  
 و زند کردند و مدتی در آن بنامند ، بعد از  
 آن سبعم الدوله او را از بند پسران

آورده و شواخت و وزارت باو تفویض کرد  
 نما مهنی زیادت ثبات و دشمنان قصد کردند  
 و سبعم الدوله او را بگشت ، و گویند  
 قصد ابوالریان مذکور قصد این ای محمد  
 بن ای عیدالله بن سعدان مکرر و چون  
 ابوالریان را بگرفتند در آستین او رفته  
 بود این دو بیت نوشته :  
 آیا واقعا بالدمر هر آ بسره  
 رویدک عشق بالزمان اخونجیر  
 و یا شامتا بالناس کم ذی شمانه  
 یکون له العقبی قاصمه الظهیر .  
 این شخص که رفته را باحت پیش این  
 سعدان برد ، او گفت این را پیش ابوالریان  
 برد بپرس که این دو بیت حقه نوشته  
 است چون رفته با ابوالریان رسید گفت این  
 رفته بخط ابوالوفا طاهر بن محمد است که  
 من قصد او کردم ، و این ایات بمن فرستاد  
 در آن سال که او را بگرفتند همین رفته را پیش  
 تو که این سعدانی می فرستد . این سعدان  
 این سخن بشنید اندوهناک شد و خاموش  
 گشت ( تجارب السلف ) صفحه ( ۳۴۷ ) .  
 احمد - [ آم ] این محمد مکنی به ای  
 سد و متخلص بنشوری سمرقندی ، هوفی  
 در باب الألباب ( حله دوم صفحه ۴۱ ) آورده  
 منشوری که منشور شاعری بنام او بود و  
 طایر هنر در دام او سخن نمکینش شورد  
 دلهای قشلا می انداخت و بیان دل لریش  
 رایت فصاحت بر فلک می افراخت در مدح  
 سلطان یسین الدوله گفت و صفت آتش  
 کرد چنانکه آب ازو میزدند . شعر

وله هم در این معنی :  
 دو چهر یافت ازین آتش سه دو همال  
 ستاره یازده زین و آسمان خلخال  
 ز آفتاب یکی جام کرد بهرخ امشب  
 پندشاه بنگف بر نهاد مالا مال  
 وله شعر :  
 چرا زود شد دهر بی مهر گان  
 ازیرا که چون کوه شد آسمان  
 چرا مصغر باز شد تیره شب  
 ازیرا که شد باور زعفران  
 چرا جام می خواست از گاه شاه  
 ازیرا کش آمد سده تا گهان  
 چرا از قضا بر ترست امر او  
 ازیرا یقین بر ترست از گمان  
 چرا رخ مجدد نماید عذوش  
 ازیرا کش از اشک باشد نهان  
 چرا بی گرانست طول بقاش  
 ازیرا بود دلیر بی گران  
 شعر :  
 چه حادثت هتان آزمای مرکب او  
 که آرزوی سواران کند همی ازیر  
 تکویری که بیک شربت اول آراست  
 بدشش اندر دریا زوف بهتاور  
 شعر :  
 فرود سید چو بختک زرد بر گک همی  
 زبیم آنکه برو زده پاشه بر گک چنار  
 بیری مانند روز آفتاب در پس ایر  
 بافتاب در خشنده بیری در شب تار  
 یکی دریا دیده آمد زمین از مشک و آب از زر  
 مطلق موج زویش باوح اندر کشیده سر  
 تشیب و فر آن دریا همه بر رشته مرجان  
 نمر از موج او هر سو همه بر زهره از سر  
 نهنگ سندر و سپش پیمان اندرون قلعیان  
 دم تساح زویش بریشان از گلر گوهر  
 برخشد سر او بی رخ بفرود سوز او بی دل  
 چو بیری از میخ بر دریا چو رعد از کوه در کشور  
 ذک چون نصر مدهون گشت بروی کنگره زرین  
 ذرافشان هر یکی روشن چو نصر سرد مدهون گر  
 چو چشم باز از روشن زمین و آسمان امشب  
 غایبی ست بر روی و پناگوش نلدرو سر  
 چه بود امشب که چون حال و سر از خاک زمین برزد  
 خاوقی رسک خورشیدی بشتگری آزده بیکر  
 گهی چون بهری سپین همی بر آسمان یازد  
 گهی چون ابر یاقوتین همی مالد پابر اندر  
 ز درین گردد از رنگش بدربار در همی بولر  
 عقیقین کرده از عکسش بگرهون بر همی اختر  
 تو گوئی همت خمر و برای نعمت زایر  
 یکی زورین غلک خواهد بر آوردن همی دیگر  
 بدست و تیغ و جام و جان میاس از چهار آند  
 حذازک از نده قنحت نیاساید همی رهبر  
 بدست از حال بختیدن تیغ از کینه آهستن  
 بجام از باده نوشیدن جان از مدت پیر

احمد . [ آم ] این محمد مکنی به  
 ای سعید زهرایی . از مشایخ طائری طیفه  
 عرفا اصلش از بصره است و ساکن  
 مدینه معظمه بوده است در اواخر  
 مائه سوم و اوایل هائده چهارم هجریه  
 معلوم ظاهر و باطن معروف و مشهور گشت  
 جامی رحمانه او را در عداد طبقه پنجتم  
 ازین سلسله نگاشته و گویند وی عالم بود  
 و قیامه ویرا برای این صایفه تصنیفهای بسیار  
 است و بصحبت جاضی از این طبقه رسیده  
 مانند شیخ جنید و ضرورین عثمان مکی و  
 ابوالحسن نووی و شیخ حسن موسوی و  
 شیخ ابوالفتح حال بعضی گفته اند که وی  
 قریبست ازین سلسله بطبقه چهارم شیخ -  
 الاسلام گفته که وی در نکته های توحید  
 صفت نیکوست و در آنچه گفته لا بکون  
 قرب الاوضه مسافرت نزدیکی نگویند تا مسافت  
 نبود وهم شیخ الاسلام در ذیل این بیان  
 گفته که در غرب دو کائناتی است که یکی  
 بدیگری نزدیک بود پس چون بنگری  
 غرب بعد باشد و تصوف یگانگی باشد -  
 و از کلمات ابوسعید است که گفته التصوف  
 که ترک الفضول و انحراف کنه الاضراف  
 یعنی تصوف هکسی ترک زیادتست و  
 معرفت همگی آن باشراف است بنادانی  
 یعنی بزیافت آنکه ویرا نمی شناخت و نیز  
 از کلمات اوست که گفت لا بکون اشوق  
 الا انی محایب بشی ندیباشد اشتیاق مگر  
 بچیزی که حاصل و موجود نیست زیرا که  
 شوق میل است به پیدا شدن چیزی و این  
 معنی نسبت با معدوم وجود کرد و به  
 نسبت با موجود صورت نیندند اما آنکه  
 در حضور محبوب شخص را شوق بانمی است  
 آن شوق حصول نیست بلکه شوق بقائه  
 حضور محبوبست در ازمه آئینه و این معنی  
 حاله اشوق معدوم است شیخ الاسلام در  
 ذیل این بیان گفته شیخ اجل عالم داود  
 صائی را گفتند تو مشتاقی گفت نه سرا نه  
 دردی بود که مشتاق باشم غایب مشتاق بود  
 دوست من پیوسته شر نظر حاضر است و  
 هم از اوست که ائمه نمایی بعضی فزاخلاق  
 خود با دشمنان داده تا بان بر دوستان وی  
 تعطف میکنند و بدان سبب دوستانش می  
 آسایند و نیز از اوست که گفته عم را با  
 آداب آن باید بکمال رسانید و اگر غیر  
 ازین باشد آن علم را فایدتی از برای  
 تحصیل کننده اش نباشد و آن صالح فاضل  
 در مکه معظمه روزگار خود را بارشاد  
 بیکتر اتد تا در سنه سیم و چهل هجری  
 روزگار زندگانرا بدرد نمود در آنوقت  
 او را شیخ حرم خواندند و در مکه مدتوں

کردند تا اینجا بود آنچه از هجرات الانس  
 نقل شده و اما آنچه باقی در عنقیات سعید  
 و چه لوله شته این است . این الاخر ای المحسن  
 الصوفی ابوسعید احمد بن محمد بن زیاد ابصری  
 نوریل مکه روی عن اسحق الزهرالی . و از  
 مؤلفات وی یکی کتاب وصایا بوده که در  
 ابتدای ترجمه نامی از برد شده و دیگر  
 کتاب جمع و تفریق که در آداب طریقت بوده  
 است و دیگر کتاب فواید که متعاقب یکلمات  
 این طبقه بوده . نامه دانشوران جلد دوم  
 صفحه ( ۲۲۸ )  
**احمد . [ آم ]** این محمد . مکنی به ای  
 سعید و ملقب به زهراندین . خواهر زاده  
 ابوالفتح رازی حسین بن علی بن محمد  
 صاحب تقسیم است . وی از خال خویش علم  
 و ادب فرا گرفته و یکی از افضل عصر  
 خویش است .  
**احمد . [ آم ]** این محمد مکنی به  
 امیر العیاس . رجوع به احمد بن محمد بن یحیی  
 البلدی . . . شود .  
**احمد . [ آم ]** این محمد مکنی به ای  
 العیاس شقانی . در او اخر مائه چهارم هجریه  
 بوده است و صاحب است باغز توپان و یا شیخ  
 اجل ابوسعید و ابوالحسن خرقانی محضر .  
 صاحب تفصیلات الانس نقل احوال ویرا از  
 کتاب کشف المعجوب نموده میگردد وی  
 در فنون علوم به اصول و چه قروع امام  
 وقت بود و مشایخ بسیار وارنده و صاحبشانرا  
 دریافته بود و از بزرگان اهل تصوف بود  
 صاحب کتاب کشف المعجوب که شرح سال  
 او را نوشته گویند که مرا باوی کلسی عظیم  
 بود و ویرا باطن شفقنی صادق و غیر بعضی  
 علوم استاد من بود و هر گز از هیچ صنف  
 کسی ندیدم که شرح را بزرگ وی تنظیم  
 بیشتر از آن بود که بزرگ ری و از کل  
 موجودات گسسته بود پیر نامی محقق را  
 از او فائده نبود از وقت عبارتش اندر علم  
 اصول پیوسته طبعش از دنیا و عقیبی شور بودی  
 و پیوسته میگردید اشقیه عمالاً خود  
 میل به نیستی دارم که در آن نیستی باز گشتن  
 بوجود نبود و هم بیارسی گفتم هر آدمی  
 بایست مجال باشد و مرا نیز بایستی محالست  
 که پیشین دانم که آن نباشد و آن آنست که  
 میباید که خداوند تعالی مرا بعدم میرد که  
 هر گز آن علم را وجود نباشد از آنچه هر چه  
 هست از مقامات و کرامات جنبه محل حجاب  
 و بلا اند و آدمی عاشق حجاب خود شده نیستی  
 بنده اندر آرزوی برده اریش از آرام با حجاب  
 و چون حق جل جلاله هستی است که عدم  
 بر وی جایز نباشد چه زیان اندر ملک وی که

من نیستی کردم که هر گز مر آن نیستی را  
 هستی نباشد و نیز از صاحب کشف المعجوب  
 نقل شده است که گفت روزی بنزد آن  
 عارف کامل در آمدم دیدم حکمه میخواند  
 تَسْرَبُ الْقَمَلُ عَيْدًا تَلُو كَلَامًا يَتَدْرَعِي سِيْرًا  
 و میگریست و نمره میزد پنداشتم که از  
 دنیا بخواند رفت گفتش یا شیخ این چه  
 حالت است گفت بازده سال است که تا در دم  
 اینجا رسیده است و از این مقام در نسبتوانم  
 گذشت و حاصل معنی آیت رسانیدن صغفه  
 حال شده و عدم قدرت و دست در تصرفات  
 بملوکی که ویرا قدرت نباشد بر تصرف  
 تا از مالکش مأنون نگردد نقل است که  
 وقتی شیخ اجل ابوسعید بن ابوالخیر در  
 نیشابور در خاتمه خود انشته بود و سعید  
 اجل حکه از اکابر سادات آن شهر بود  
 سلام شیخ آمده بود و در پهلوی وی نشست  
 در آنحال آن عارف کامل در آمد ابوسعید  
 ویرا بالای دست سعید اجل چلی داد سعید  
 از آن حال رنجه شد شیخ برخواست در رفت  
 و گفت یا سعید شمارا که خلق دوست دارند  
 از برای پیشبر صبی که علیه و آله و سلم  
 است و اینها را باید دوستار بود از برای  
 خدایتعالی از آفریدی که اینها در راه شریعت  
 و طریقت و نجها برده و زحمتها کشیده اند  
 و به مقام پیری رسیده اند سید را از کلام  
 شیخ آن حالت برفت و آن گرفتگی از وی  
 زایل گردید . نامه دانشوران جلد دوم  
 صفحه ۲۳ و کشف المعجوب جلد هفتم  
 صفحه ۱۲۲  
**احمد . [ آم ]** این محمد . مکنی به ای  
 المنظر و ملقب به زهراندین و الی جفانان .  
 رجوع به ابوالمنظر چغانی احمد ابن محمد  
 . . . شود .  
**احمد . [ آم ]** این محمد مکنی به ای  
 المکارم مقری واسطی . اوراست ، عداية  
 الرقاق فی القراءه .  
**احمد . [ آم ]** این محمد معروف به ای نصر  
 انقطع . وی در است شرحی بر مختصر القدری  
 در دو مجلد و نیز شرحی بر مختصر الضحاوی  
 فی فروع العنقیة . و وفات وی سال ۷۷۴  
 بود .  
**احمد . [ آم ]** این محمد . رجوع به  
 حیدر محمدالدین شود .  
**احمد . [ آم ]** این محمد معروف به  
 سعید فونوی . اوراست ، روضة السکاکین  
 در کلام .  
**احمد . [ آم ]** این محمد . ملقب بشهاب  
 الدین معروف به صاحب . اوراست ، تلخیص  
 تلخیص الفتاح . و وفات وی سال ۷۸۸ بود .  
**احمد . [ آم ]** این محمد ملقب بشهاب

الدين و نظام گيلاني . از فقهائى حنفى . اوراست . كتاب ابراهيم شاهية فى فتاوى الصنفية و آن كتابى بزرگه است از ناصر كتب و آن را برائى سلطان ابراهيم شاه نوشته و از ۶۶۰ كتاب فراهم کرده است .  
**احمد** . [ ۱۶۰ ] ابن محمد مروف مشهور بصفتى حلى و مكنتى به ابى العباس . اوراست . طالبه الوصائل من مقام الاموال . و الروضة الوردية فى الرحلة الرومية . او در حدود سال ۸۶۴ هجرات داشته است .  
**احمد** . [ ۱۶۱ ] ابن محمد . منقب به فخر الدين . رجوع به احمد فخر الدين . . . .

**احمد** . [ ۱۶۲ ] ابن محمد ملقب به نجم الدين معروف به ابن الرقيد . فقيه شافعى ( ۶۴۵-۷۱۰ ) . اوراست . شرح تشبيه . شرح وسيط . وى متولى امر حسبت در ديار مصر بود و تدريس معرصة مغربيه داشت  
**احمد** . [ ۱۶۳ ] ابن محمد اميرى . مكنتى باى العباس . او از اهل آية ( ۶ ) از تاجية برقه است و بتهجارت پيغم شده و در ضمن درك صفت ايرى بگر سميدى كرد . ياقوت گويد مولى الفضل جمال الدين از قول احمد آبي قصه ملاقات او را با سعيدى براى من گفت . و سپس احمد با سكه دويه رفت و اقامت گزيده و ميان او و شرف الدين عبدالرحمن پسر قاضى اسكندريه ماجرائى رو به داد كه او محتاج بر رفتن بقاهره شد و بدانجا شكايت ماجرا با صاحب صفى الدين شكر برد و وى داد او نداد و شكايت او در امر قطع رزق وى از مسجدى كه در آن اقامت داشت بود با چيزى از اين قبيل .  
و قوم او بقاهره بسال ( ۵۶۶ ) بود و در حدود سال ( ۵۹۹ ) بدانجا در گذشت و كتابى در نحو تصنيف كرد و من آنرا بخط خود او ديدم و آن مسائلى پراكنده بود . و مولى القاضى الفضل جمال الدين مرا حكايت كرد كه نزد صاحب ايرى بترفته بودم و احمد فخر بدائجا بود و من به توى او نشستم و بطريق تشا اين بيت بخواند :  
انك لا تشكوالى مصعب

فاصير على الحمل الثقيل اومت . و از انشاد بيت قصد او اشاره بر سبد گمى نكردن صاحب ايرى بتر بشكواى او بود . ابو زياد كلايبى گويد انك لا تشكوالى مصعب مثللى است عرب را و نصيبت آن است كه بن گويد صمت هذا الصبى يعنى نفس اين چه بر يد انگاه كه او مشتول كودكان ديگر اشوى خويش است و طفل شير خواره و گزيده و سپس بيابيد و شير خواره خود را

بنوازش آرام كند . و حديث كرد مرا كه مجلس شيخ موفق ابى العجاج يوسف مروف باى الخلال كاتب انشاء بروز گار مصرين در آمد و موفق در آينه به ترجميستانى كرده بود و عصار گفت چه گوئيستراين گفته من . شيشى شديده الباس بغيره ضعيفا الا نفاس . . . و من از صان جزء اول دانستم كه مراد او آينه است چه آن از آهن است و آهن شد بدالباس ( ۱ ) باشد و چون بدودسته رونق و جلالت آن بگردد و نير كى كيرد و سگفتم و او حدت خاطر مرا تحمين كرد . ياقوت گويد مولانا قاضى امام جمال الدين ابو العجاج يوسف ابن القاضى الاكرم علم الدين اميرى مظهر اساعيل ابن عبدالعبار اين امير العجاج مرا گفت كه ابو العباس احمد ابن محمد الايوبى قصيده زيرين به مدح من گفت و من از خط خود او نقل ميكنم :

يا غير من فاق الافاضل سوددا  
و امتاز تحيما فى القطار و محتدا  
و سما لاء الام العالي الاهتوى  
فضلا به يهدى و فضلا بجندي  
واذا الرياسة لم تران يعاروف  
و صوارف يندى به كات سدا  
لاتس من لم ينس ذكرك احمددا  
وافى حنايكم الكريم فاخدا  
يهدى الى الاسماع من اوصالكم  
ملمحا كزهر الروض يا كره النفا  
مستعصبات كلما كرونها  
لم تشام الاسماع منها موردا  
و الفضل فيه لكم و منكم انما  
يعزى المضائف فى الجويل لمن يدا  
كالزهر بستى الزهر حبيب الفقها  
فيود منه نشره متصدا  
جاد التمام على انكمام يمانه  
غذبا فقدر ما حوته و انفا  
و اذا امرؤ اسدى لحر نفة  
بدها نملكه بها و استمدها  
دهى الفضل اذ تسامى فضل  
شرفا على نظرائه و استجدها .  
معجم الادب جلد دوم چهار مار گزيون  
صفحه ( ۱۱۲ )

**احمد** . [ ۱۶۴ ] ابن محمد ابدى منقب بشهاب الدين و مكنتى باى العباس اوراست . شرح اصغر جى اميرى .  
**احمد** . [ ۱۶۵ ] ابن محمد بن ابراهيم ابن ايرى بكر بن خلكان الهكاري الايرلى البرمكى . رجوع به ابن خلكان در جوع يروضات المعينات صفحه ۸۲ شود .  
**احمد** . [ ۱۶۶ ] ابن محمد ابن ابراهيم ابن حازم حازمى . معصت است .  
**احمد** . [ ۱۶۷ ] ابن محمد ابن ابراهيم

ابن الخطاب الخطايبى بسنى . مكنتى به ايرى سليمان از اولاد زيد ابن الخطاب براند صر ابن الخطاب . و اين نسبت را ابو عبيد هرورى و ابو منصور تهلبى دو شاگرد احمد گفته اند و چنانكه عبدالرحمن ابن عبدالعبار الفسافى الهروى در تاريخ هراة خويش آورده است و در آن كتاب بجاي احمد اورا احمد ناميده . و فوات خطايبى در سال ( ۲۸۸ ) و عوفدا بر جبهه ( ۳۱۹ ) بوده است . ياقوت گويد بخط ابو سعد السمعانى ديدم كه او فخر از خط شيخ ابن صر نقل كند صفا .  
وفات امام ابوسليمان خطايبى به بست دو رباط واقع در ساحل هند مند بروز شانزدهم شهر ربيع الاخر سال ( ۲۸۶ ) بوده است . و ابو الفرج عبدالرحمن ابن الجوزى در كتاب المنتظم گويد وفات او در سنة ( ۲۴۹ ) رو به داد . لکن اين روايت بر اساسى نيست . سمعانى گويد ، خطايبى حجة و صدوق بود و عراق و حجاز رحلت كرد و بلاد خراسان را سياحت كرد و با وزراء التهر و خستو با مال خلال خويش تجارت مى كرد و سود آن بصاحبه اصحاب شورش اتفاق مى كرد و نمائلى ذكرا و در ريشه آورده و گويد او بزمان ماشيه به ايرى صبيد القاسم ابن سلام بود . و حافظ ابو طاهر احمد ابن محمد ابن احمد السلفى در شرح مقدمه كتاب معالم السنن خطايبى گويد كه جم هفتاد و هفتاد كتيورى از مصنفين نام او را حمد گفته اند و صواب و مستند فخر معين است . ياقوت گويد اينكه من اورا در ايرى موسومين باحمد آورده ام براى اين است كه دو معاصر و شاگرد خطايبى اورا احمد خوانده اند . و حاكم ابن ابيس در كتاب نيشاور خطايبى حمد نام ميدهد و نام اورا در دريف موسومين به حمد نوشته است . و ابو سعد سمعانى در كتاب مرو آرد كه از ابوسليمان نام وى برسيده اند گفت ائمه كه يفرود ما در مراد ادا نمائند حمد است ليكن مردم احمد نوشته و من هم مخالفت انكردم . و باز سمعانى در تصايف گفته خويش قطعه را كه ابو بكر عبدالقهار ابن ابراهيم الجنبلى در رثاء خطايبى گفته است گووه مى آورد و قطعه اين است :  
وقد كان حسدا كاسه حسد الورى  
شائل فيها لثاء مارج  
خلائق ما فيها صواب امانت  
اذا ذكرت يوما فحين مدائح  
تقدمه امة الكريم بخوفه  
در حسد و انا عاق و صانح  
ولا زال ربحان الالام و روحه  
فرى روحه ما حن فى الالبك صادق .  
و باز سمعانى گويد : ابوسليمان از بسيارى

(۱) آيه : آوه نرديك ساوه و برقه نايحيى است به تم . (۲) و انزلنا احمد به فيه پاس شديده .

از مردان علم کسب علم گردید و طلب حدیث  
 سرها گردید و ثنونی از علم تألیفها داشت فقه  
 از ائمه بکر فقال شاشی و ابن علی ابن ابی هریره  
 از اصحاب شافعی و نظایر آنان آموخت و از  
 تصانیف اوست کتاب معالم السنن فی شرح  
 کتاب السنن لابن داود . کتاب فریب الحدیث  
 و در این کتاب اموری را که از فریب الحدیث  
 ابو سعید و فریب الحدیث ابن قتیبه فوت شده  
 آورده است و این کتابی است مستح  
 و مفید و آنرا ابو الحسن عیدان ابن محمد  
 ابن عیدان ابن الفارسی ثم التیساوری از  
 وی روایت کند . کتاب تفسیر اسامی الرب  
 هر و جل شرح الأدبیه المأثوره . کتاب شرح  
 صحیح البخاری . کتاب العزلة . کتاب اصلاح  
 الفلک . کتاب الفروس . کتاب اعلام الحدیث  
 کتاب التنبیه من الکلام . کتاب شرح  
 دعوات لابی خزیمه . و از شیوخ خطابی  
 در اقب و غیر آن اسماعیل صغار و ابو صبر  
 الزاهد و ابو العباس الاصم و احمد ابن  
 سلیمان الشجار و ابو صبر و الساک و مکرم  
 القاضی و جعفر الفلندی باشند و همه این  
 اشخاص از علمای پندیده و در بغداد از ایشان  
 شنیده و نوشته است سواى ابوالعباس اصم  
 که ابویسایوری و جد او عالی الاستاد است  
 و از خطابی خلفی کثیر روایت دارند و از  
 جمله عیدان ابن احمد ابن غیر هر وی و ابو سعید  
 الحسن ابن محمد الکریمی البسی در  
 پست و ابوبکر محمد ابن الحسن المقرئ  
 در قرنه و ابو الحسن علی ابن الحسن التقی  
 السجری در سیستان و ابو عبد الله محمد ابن  
 علی ابن عبد الله القوی در فارس از او  
 سماع دارند . و کسان دیگر . و هم امام  
 فقیه ابو حامد اسرانی فقیه صریح و الحاکم  
 ابو سعید محمد ابن الیاس التیساوری در  
 خراسان از وی روایت کنند و ابو سعید و  
 هر کتاب التریبین از او حدیث کنند و  
 ابو منصور عبد الملك تمالی در شبهه اشعری  
 از وی آورده است و از جمله  
 و ما هریة الانسان فی عفة النری  
 ولكنها واقفة فی عدم الشكل  
 و انی فریب بین است و اهلها  
 و ان کل قبه امرنی و بها اهلی  
 و ابی منصور تمالی راست خطاب بخطابی  
 ابا سلیمان مرغی الارض اوقاتم  
 فانت عندی و نامسواک و شعلنا  
 ما انت هیری فاشخی ان تقارفتی  
 قدیت روحک بل روحی فانت انا  
 و از خطابی سندی سمانی دیده که گوید  
 خبر داد ما را اسمعیل ابن احمد الحافظ که  
 خبر داد ما را ابو القاسم محمد ابن علی ابن  
 محمد الریضی ادباً (کنند) که خبر داد

ما را ابو سعید الخلیل ابن محمد الخطیب که  
 وقتی در صحابت ابی سلیمان الخطابی بودم  
 و نظیر او بر سر می که بر درختی بود افتاد  
 ساعتی گوش پاوای مرغ فرا داد و سپس  
 زمین شعر بگفت .  
 یا لیثی کنت ذاک الطائر التردا  
 من البریه متجاوزاً و متفردا  
 فی همین بان دهنه الریح تغلظه  
 طورا و ترنمه اقتناه سعدا  
 فتوا لهدوم سوی حب تلمسه  
 فی التریب او نغبه یردی بها کبدا  
 ما ان یروقه انکر لرؤی غدا  
 و لا غنه حساب فی المعاد عدا  
 طویاک من طائر طویاک و نهک طیب  
 من کان مثلك فی الدنیا فقد سعدا .  
 ابوبکر محمد ابن علی ابن الحسن ابن  
 البراقوشی القموی از قول سفی آورده  
 است که ابومنصور تمالی قطعه زیرین را  
 که ابوملیح خطاب باو گفته است بر وی من  
 انشاء کرد .  
 قلبی دهن بنیسا بور عتداخ  
 ما مثله حین یستقری الیلاداخ  
 له صحائف اخلاق مهذبه  
 منها انقی والنوی و العلم یتمدخ .  
 و ابو طاهر سفی گوید بسال ( ۵۰۰ ) در  
 شدت شوق و شغب خود بنایف بوسلیمان  
 و حضرت رفیق خویش در بدست کردن  
 تعانیف او گفته ام .  
 ظن هذا الضطاء فی الخطابی  
 شیخ اهل العلوم و الآداب  
 من علی کتبه اعتاد ذری الغفد  
 علو من قوله کفصل الخطابی  
 ان یصور الفردوس اذا تعبال -  
 لمس لدى العرش فایة الانبأ  
 و تمی فی الأخط جدیداً و فی الصمد -  
 تیف من یلمر قبه فی التواب  
 امر الله وجهه من امام  
 المعنی انی بکل تواب  
 و لمصری قد فاز بالروح والریح -  
 ان من غیر شبهه و از تباب  
 قلقد کان شمس متبعی اشتر  
 علی الزائنین سوط عنایف  
 و سلفی را در حق ابوسلیمان اشعری بگری نیز  
 هست لیکن در نهایت مستی و ناهنجری  
 چنانکه در فوق مشهود افتاد . و هم از  
 اشعار ابوسلیمان خطابی است در شبهه :  
 و لیس الغرایی فی سجنستان انی  
 عدمت بها الاخوان والدار و الاهلا  
 و لکننی مالی بها من مشکلا  
 و ان التریب الفرد من یعدم الشکلا .  
 و هم اوراست .

شر الشباع الصوادی دونه و زرد  
 و الناس شرهم مادونه و زرد  
 کم معشر سنمو المیر و منهم صبح  
 و ما نری بشر ألم یؤذ به بشر .  
 و باز از اوست .  
 ما دمت حیفاً فمدار الناس کنهم  
 فأنما أنت فی دار المداوات  
 من ینو داری و من کم ینو سوف یری  
 عفاً قبل ندبها لتفادات .  
 و هم او گوید .  
 و قاللر و رای من حیبتی عجبا  
 کم ذالذواری و انت المهر محبوب  
 نقلت حلت نجوم المر مندیدا  
 نجم المشب و درین الله مطلوب  
 فلنت من و جل بالاستار عن ال  
 ابعار ان غریم الموت مرهوب .  
 ایضاً از اوست .  
 تنم سکوت العادات فاتها  
 و ان سکنت هنا فلیل تعرك  
 و باد بانام السلامة اتها  
 و هان و هل الرهن هندک مترك .  
 و منه ایضاً .  
 تسامح و لا تستوف حقت کله  
 و ابی و لم یستقص قط کریم  
 و لا تنقل فی شیء من الأمر و اقتصد  
 کلا طرخی قصد الامور فعبم .  
 و ابو القاسم دودی هر وی گوید تمالی راست  
 در مرتبه خطابی رحمه الله  
 انظر و کیف تعبد الاموار  
 انظر و کیف تستغفلا انصار  
 انظر و هکذا تزول الرواسی  
 هکذا فی التری تمیض البجار .  
 رجوع به بینه اندهر تمالی و معجم الادیاب  
 یا قوت جلاب مار گلیوت . جلد ( ۴ ) صدقه  
 ( ۸۱ ) تا ۸۶ شود .  
 احواله . [ آم ] ابن محمد بن ابراهیم بن  
 سافه انصاری حلق بحدردالدین و مکنی به  
 ابی طاهر حافظ . او در طلب حدیث رحلت  
 و درک خدمت ایمان مشایخ کرد و شافعی  
 مذهب بود و بیعت دادند و در آنجا شاکری  
 عسی الکیا ابی الحسن علی الهراسی در فقه  
 و ابی زکریا یحیی بن علی الخطیب التبریزی  
 القموی در لغت کرد و از ابی محمد جعفر  
 ابن سراج و قهراو از فقه روایت داد و  
 آفاق و بلاد را بیای طبیب بیسود و دوسان  
 ۵۹۶ بنقر اسکندریه شد و در آنجا اقامت  
 گزید و از امامکن بیده مردم فصله او  
 کردند و از وی بهره ها بردند و در آخر عمر او  
 کسی مانند وی نبود و ابوالحسن علی بن سائر  
 وزیر القنار العبیدی صاحب مصر در ۵۴۶ در  
 نقر مزبور مدومه برای وی ساخت و به او  
 تفویض کرد و آن مدومه تا امروز بنام او

برجاست و این خلکان گوید من درك خدمت جماعتی از اصحاب وی در شام و دیار مصریه کردم و بمن اجازه ترویج دادند و از خط او نقل بسیار دارم و امالی و تالیفات وی بسیار است و ولادت او در حدود سال ۴۷۲ باصفهان بوده است و پچاشنگامروز جمعه پنجم شهر ربیع الاول سال ۵۷۶ هـ در نهر اسکندریه وفات یافت و هم بدانجا حیدر وی در مقبره و ملا بچاک سپردند و نسبت او بعد وی ابراهیم سلفه است و آن لفظی فارسی است و معنی وی دارای سه لب باشد چه یکی از دولب او شکافته بود و در کتاب پنجه در ذیل ترجمه ابراهیم بن صبرین ابراهیم بن خلیل ابی العباس خلیلی مشهور به الجعیری آمده است که سلفی نسبت بطریق سلف است و رجوع بروحیات صفحه ۸۲ و این خلکان شود اوراست و سلفیات من اجزاء الاحادیث و کتابی در مناقب عباس بن عبدالمطلب هم رسول صلوات الله علیه .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابراهیم بن هلال خواصی مدنی شافعی مکنی به ابی منصور . ملقب بشهاب العین . اوراست . اقتضاه المتعاج فی احادیث المراج و مصباح فی الجمع بین الاثر و السلاج و ملخص موسوم به مجالس السالمه من کتاب المعالم از معالم السنن تألیف احمد بن ابراهیم الخطابی و انتصار السنن و اقتضاء السنن که شرحی است بر سنن ابی داود . وفات او را حاجی خلیفه در جای ۲۶۹ و در جای دیگر ۲۶۹ نوشته است .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابراهیم ابی الحسن الاشعری الیمشی القریبی المعتزلی فقیه و نحوی و لغوی نساب . او را در قانون ششی تألیف است و از جمله کتاب اللباب فی الآداب و المختصر فی النحو و روایات الجنات صفحه ۵۱ سطر ۳ .

نیز اشعریف بالانساب و ملخص آن موسوم به اللباب ذلی معرفة الانساب و نفاحة فی المساحة و وفات وی پس از سال ۵۰۰ و ده است .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابراهیم الثعلبی مکنی بابی اسحاق مفسر . صاحب کتاب شهرت متداول معروف بتفسیر تعلیمی . ذقوت گوید چنانکه عبدالقنی ابن سمیه حافظ مصری گفته و من آنرا از حاشیه کتاب الاکمال ابن ماکوله نقل میکنم وفات مابی در محرم سال (۴۲۷) بود . وی فسری جلیل از مردم خراسان است عبدالخامر نیز دو سیاق ذکر او آورده است و گوید : احمد بن محمد بن ابراهیم بواسحاق تعلیمی مقری مفسر و اعظم ادیب

تقه حافظ صاحب تصانیف جلیله است از لیل تصیری که حاوی انواع فوائد معالی و اشارات و کلمات از باب حقایق و وجه اعراب و قراءات است و کتاب المعانی و التعمیر و غیر آن دو حصه بملت شهرت محتاج به ذکر نباشند و او مردی صحیح النقل و متون به است و از ابی طاهر ابن خریزه و ابی بکر ابن مهران المقری و ابی بکر ابن هانی و ابی بکر ابن انطرازی و غلدی و غلاف و ابی محمد ابن الرومی و طبقه آنان روایت کنند و بسیار حدیث و بسیار شیوخ است و سپس تاریخ وفات او بدانسان که در فوق گفتیم آورده است و گوید واحدی تصحیح را از کوشیده و از وی اخذ روایت کرده و ویراستوده و از وی حدیث گرفته است و هم احمد است . کتاب ربیع المذکورین . و در آخر ترجمه در معجم الادبیات چاپ مارگنیوت آمده است . و حسنت هت باستاند رفته الی حاصم قال الرثاسه بالحديث رئاسة بدلة ان صح الشیخ و حفظ و صدق غامسی فقال هذا شیخ کبر و اذا وهم قالوا شیخ کذاب . چنانکه مشاهده میشود . عبارات غلط است و ظاهر آمل عبارت مفهومی قریب باین دارد که ریاست حدیث ریاست خوبی نیست چه شیخ اگر حافظ و صدوق بود که وظیفه و وجیه اوست و اگر مرکب اشیاهی گردد گویند کذاب است . رجوع به ابراهیم احم . . . و روایات الجنات صفحه ۶۸ شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابراهیم الخطابی ملقب به ابی حنیان . رجوع به ابوسلیمان احمد یا احمد بن محمد . . . و احمد بن محمد بن ابراهیم بن الصغاب شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابراهیم الصغابی صفهانی . ملقب بصدیق الدین رجوع به احمد ابن محمد ابن ابراهیم این صفة اختصاری شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد ابن ابی - الانثاق الفارسی رجوع به احمد ابن محمد ابن محمد ابن ابی الاشم . . . شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابی الاصبغ . رجوع به ابن ابی الاصبغ . . . شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابی بکر اوراست . قرائب انساب است .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابی بکر بن محمد شیرازی کلاردونی ملقب بفتح الدین اوراست . کتاب هاجی السسترشعین شرح اربعین نسوی و شرح مختصری بر حقیقه اتراب القصائد تألیف قاسم بن قیرم شاطبی که بسال ۲۶۸ باتمام رسانید و شرحی مختصر بر قصیده برده و نیز شرحی

مفضل بنام نزهة الطالبین و نسخة الراضین دارد که در سال ۷۸۷ باتمام رسانیده است . **احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابی بکر حنفی . اوراست . مجمع الفتاوی و خزائن الفتاوی .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابی بکر خطیب قسطلانی شافعی مکنی بابی العباس اوراست . اللالی السنیة و لوامع الانوار . و نتیج السدائی و لطائف الاشارات بقنون انقراآت که کتابی است عظیم النفع و مسالك الاحتیاج الی مشارع الصلوة علی النبی هذیه الصلوة والسلام المصنوی وفات بسال ۹۲۳ (کشف الظنون) .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد ابن ابی الدیاز . ابو عبیدالله محمد ابن عمران المرزبانی در الموشح از وی روایت حکرده است . الموشح چاپ مصر صفحه (۱۰۶) .

**احمد** . [ ا م ] محمد ابن ابی سهل الطولانی . ابو عبیدالله محمد ابن عمران المرزبانی در الموشح از وی روایت کرده است . الموشح چاپ مصر صفحه (۲۶۴) (۲۶۷) (۲۷۲) (۲۹۸) (۳۰۶) .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابی عبید الیمشی الهروی الفاشانی مکنی به ابی عبید یکی از انکار علماء و اواخر ادوا . سیوطی ذکر او در طبقات النحاة آورده است و گوید او شاگرد ربیع بن سلیمان و انطویه و ابن الحراج است و در کتب معتبره این در بدتیز کرده بود لیکن از او روایتی ندارد و او را فراموشه اسیر گرفتند و روزگاری دراز در اسارت آسان بود و صاحب و قیات گوید احمد صحبت شیخ ابی منصور محمد بن احمد بن ازهر بن طلحة بن روح الشافعی القوری مشهور بازهری هروی را در یافتن رساند او کرد و هوا بدت چته از وی فرا گرفت و آخر ربیع احمد بدست او بود و از مصنفات اوست . کتاب النفاة در لغت عربیو کتاب العربین که در آن جمع میان تفسیر غریب القرآن و حدیث نبوی کرده است و این کتاب در همه آفاق اسلامی شهرت یافت و از او عبد الواحد السبعی و ابوبکر اردستانی روایت کنند و صاحب طبقات النحاة . کتاب تفصیل و لا تهراة را نیز بدو نسبت کرده است و بعضی گویند او را ابو عبید الله و برخی ابو القاسم گفته اند و حق همانست که ابن خلکان گوید و در نسخة کهن از العربین که در کتابخانه مولف است نام او در اول کتاب بدین صورت است : اخیر ما الشیخ الأدیب ابو عبید احمد ابن محمد الهروی . . . روایات الجنات صفحه ۶۷ رجوع به ابی عبید احمد بن محمد . . . شود .

**احمد** . [ ا م ] ابن محمد بن ابی محمد بن ابی الدیاز الیمشی الیمشی مکنی بابی جعفر بیش از سال (۲۶۰) وفات یافت . و او را

دویر بود یکی موسوم به موسی و مکنی به ابی عیسی و دیگر مکنی به ابی موسی و آن دو از عم پسران ابراهیم بن ابی محمد آنچه را که ابراهیم از اصدمی و ابی زید شنیده بود روایت کرده اند - ابن اثیریم و ابو عبیدالله معصومین صرمان المرزبان در الموشح از وی روایت کرده است . (۱) و رجوع به زید بن ابی موسی احمد . . .

**احمد** . [ ۳ م ] بن محمد بن ابی نصر بن زنی . رجوع به بز نطنی احمد . . .

**احمد** . [ ۴ م ] ابن محمد بن ابی الورد مکنی به ابی الحسن . برادر محمد بن محمد بن عیسی بن عبدالرحمن بن عبدالصمد .

ابوالنرج جوزی در صفة الصفاة (جلد دوم صفحه ۲۲۲) آورده که (از جعفر بن محمد روایت است) که گفت احمد بن ابی الورد ولی خدا بود چون بر جاهش می افزود تو اضع وی زیادت همیشه و چون بالش غزون می آمد سخاوتم او غزونی میگرفت و چون صرخی یا با میرفت بر اجتهادش می افزود و گفت مردان به پنج چیز بر جانت رسند لزوم باب و ترک خلاف و تقاضای خدمت و مهربان بر مصائب و رعایت کرامات .

و ابوطی رودباری گفته است که احمد محمد پسران محمد بن ابی الورد مصاحب ابی عبدالله الساجی کردند و ابوعبدالله میگفت کسیکه خواهد خدمت فقره کند گونا خدمت پسران ابی الورد کند که بیست سال مصاحب من بودند و هر گز حاجتی از من نخواسته و از آنان منگرمی ندیدم - احمد بن ابی الورد مصاحب پسر حنفی و حارث مخاسمی و سرکی نیز کرده است . و پیش از برادرش احمد در گذشت (۲) .

**احمد** . [ ۵ م ] بن محمد بن ابی الوفا . رجوع به ابن ابی الوفا شود .

**احمد** . [ ۶ م ] بن محمد بن احمد . رجوع به ابوسعید مائینی . . . شود .

**احمد** . [ ۷ م ] ابن محمد ابن احمد . رجوع به هلال الدولة سستانی شود .

**احمد** . [ ۸ م ] ابن محمد ابن احمد . مکنی به ابوسامد و کنیت محمد ابویضاهر است . رجوع به ابوحامد انزلی شود .

**احمد** . [ ۹ م ] ابن محمد بن احمد بن ابراهیم باجوری شافعی ملقب به شهاب . او را است . شرح جامع المختصرات تألیف احمد بن صریح احمد . وفات وی بسال ۸۴۰ بود .

**احمد** . [ ۱۰ م ] ابن محمد ابن احمد بن ابراهیم البغداتی النیشابوری . مکنی بابی الفضل . همدانگر گوید . میدان معنه از پیشا پور است که احمد بدایتاً ساکن بود و از نیشابوری می آمدی معروف شد و او ادیبی فاضل و عالمی نحوی و لغوی بود و چنانکه همدانگر بن اسماعیل القاری در کتاب سبائی گوید او در رمضان سال (۵۱۸) پیش قدر در گذشت و چندی پس بمیدان بیاضت میرفتند . او شاگرد ابوالحسن طلی ابن احمد و اخوی و یعقوب ابن احمد نیشابوری است و صاحب تصانیفی است از جمله کتاب جامع الامثال که در نهایت جودت است و کتاب السامی فی الاسامی . و کتاب انه و ذج در نحو و کتاب الهامی للشادی . و کتاب النحو الیدانی . کتاب از همة الطرف فی علم التصرف . کتاب شرح الکفایات . کتاب منیة الراضی فی رسائل القاضی . و در این کتاب سبائی (۳) در وصف کتاب السامی فی الاسامی گوید : هذا الکتاب الذی سماه بالسامی خرج من التدوین کثیر من السامی ما سئفت مثله فی قته ابداً خواطر الناس من عام و من عام بیه ثلاثه یا فوات مفصلة

لکن اروع ما ضی العزم بسام فکتم احمد مولای الامام سنا فوق السنا کین من تصنیف السامی . و محمد ابن الهمالی ابن الحسن الهواری در کتاب ضیة الاریب من التصباح و التهنیب ذکر میدانی آورده و گوید او را در کتاب اصحاب او شنیدم که میگفتند ذکر ذکامو شهادت و فضل قبول صورت میگردید میدانی آن صورت بود . و آنکس که در کلام میدانی متأمل شود و پیری او کند داند که این دعوی صدق باشد . و از کسانی که تلمذ او کردند و پس تخرج یافتند یکی امام ابوجعفر احمد بن علی المقرئ قالیهقی و دیگر پسر او سعید ابن احمد ابن محمد میدانیست و او پس از پدر امام بود . و همدانگر بن اسماعیل دویت ذیل را از گفته های میدانی نقل کرده است :

تلفس صیغ الشیب فی لیل هارمینی تلفت عساء بکنکسی بحداری فلما فشاها بینه فاجابته الاعل یسی صبح بغیر نهار . و ابوالحسن بیهقی در کتاب وشاح الدعیة در وصف میدانی گوید : الامام سنا ذیاً حسناً الا فضل ابوالفضل احمد ابن محمد ابن احمد البغداتی صدر الادباء و قدوة الفضلاء . قد صاحب الفضل

فی ایام نقد زاده وقتا عقابانه و [ ذهب ] حدیثه و بطلت اعبت . تقوم ستاد العلوم بیده ما غیرتها الا یام بصر و نهها . و وضع انامله الا فضل علی خملوطها و حروفها . و لم یخلق الله تعالی قاضیاً فی عهد الا و هو فی مائده آداب منیف و له بین بایه و داره شهادت و صیغ و ما هلی . من هام لبحج البحر الضمیم و استترف الدرر ظلم و حیف . و ابن امام روزی از کسب دست خویش میخورد و خود این آیات خویش مرا به خواند .

سنت زایهم و الدیار قریبه فکیف اذا سار الی مطی مراحل وقد کنت قبل البین لا کن بینهم اعین لهجران فیهم دلائل و تعنت معجول الرقم اجماعهم یسمی کخوفاً الخیر و اذنه امثال و یشترو علیها السیف من جفن مقلة آریق دم الا بطال فی الحب باطلا و تسکرنا لحناً و لفظاً کاذباً بقیه و هینه سلافة باطلا .

و هم اوراست . شفا لهاها زاد فی آلامی فی رشف رقیقها شفاء مقامی قد ضمنتا جنح السجی و نلثنا صوت که هاتک در ژس الا قلام .

و هم از اوست . یا کاذباً اصبح فی کلبه اعجوبه اینه اعجوبه و ناطقاً یخلق فی نطقه واحدة سبین اصکرویه شیهک الناس بمرق و بهیم لها دروا اخلک اسلوبه فذلت کلا اینه کاذب عرفوب لا یبلغ عرفوبه .

رجوع به محمد الادباء جلد دوم صفحه ۱۰۲ و رجوع به ابوالفضل احمد بن محمد بن محمد بن احمد بن محمد البغداتی و رجوع بروضات صفحه ۸۰ شود .

**احمد** . [ ۱۱ م ] ابن محمد ابن احمد ابن ابی الاشعث . رجوع به ابن ابی الاشعث ابو جعفر احمد . . . شود .

**احمد** . [ ۱۲ م ] ابن محمد ابن احمد ابن بردلان ناسی . حبشی ذکر او آورده و گوید وی کتابی منبج اشهر و بیع الکتابه و از خاندان ادب پوراست بود . و اوراست رساله در سیف و قلام و مفاشره آنسو باهم و او اول کس است که در اندلس در موضوع نوشت و من او را پس از سال (۱۴۰) مکرر بالمربیه دیدار کردم و او

(۱) الموشح چاپ مصر صفحه (۲۸۵) و (۲۰۱) . (۲) وفات محمد در رجب سال ۲۶۴ بود (صفحه ۲ صفاة ۲۲۲) (۳) اهل البیته . ماو کیوت .

را کتبی است در علم قرآن و از جمله کتاب التفسیر فی تفسیر القرآن ، کتاب التفسیر هم در تفسیر کتاب الله و جز آن وجد او احمد ابن یزید بروزگار همدان وزیر بود و این وزیر کاتبی بنام بود و سال (۴۶۸) در گذشت .

و از شعر احمد صاحب ترجمه است ، تأمل نقد شق النهار مملسا

کتابیه عن نوووم الفضل التدی مداهن تبر فی ذاهل فغفة

علی اندرغ شخروطه من زبرجد و نیز اوراست ،

لما بدالی لا زور فی العریر و فله مهر کبریت من فرط انجما ل وقت ما مفا بشر فاجایی لا تنکرن ثوب الساه فی القمر .

و هم اوراست ، قلبی و قلبک لا محاله واحد شهدت بذلك ینبنا الا لخالق

فتمان غلظة لیسود بوملنا ابن العمود بشل ذائق بقاظ ، رجوع بمعجم الأدب ، ج ۲ (صفحه ۱۰۷) شود .

احمد . [ ۳ م ] ابن محمد بن احمد بن جعفر بن حمدان قتی . معروف به ابی العسین القنوری . رجوع به ابوالحسن قنوری ... شود .

احمد . [ ۴ م ] ابن محمد ابن احمد ابن حسین ابن سعید استهبانی قنری . مکتبی به ابوعلی . او بدمشق مسکن داشت و تصانیفی در قرآت کرده است و قرآن نزد علی ابی القاسم زید بن علی ابن احمد ابن ابی یزید کوفی و ابی بکر نقاش و ابی العباس ابن حسن ابن سعید القاسمی و ابی عبدالله صالح ابن مسلم ابن عبیدالله ابن القری و ابی الفتح مظفر ابن احمد ابن یزید بن احمد درست کرد و بدمشق از ابی محمد عبدالله ابن عطیة و عبدالوهاب ابن الحسن الکلابی و حسین ابن علی و ابی القاسم ابن افرات و ابی نصر ابن الجیان حدیث شریف و در ماه ربیع الآخر سال ۳۹۳ بدمشق در گذشت و در تالیف بنامه وی از دوا می عظیم بود . ( معجم الادبیاء چاپ مارگلیوت جلد دوم صفحه ۲۹ ) .

احمد . [ ۵ م ] ابن محمد ابن احمد ابن حتی . [ ح ن ] محدث است .

احمد . [ ۶ م ] ابن محمد ابن احمد ابن سلمة ابن شرام القاسمی . یکی از عمای نجیب مشهور در عام . وی از اصحاب ابوالقاسم زجاجی است و نحو و ادب از وی فرا گرفته است و تصانیف استاد خود زجاجی را به خط

شویش نوشته است . چه احمد را خطی و خطی خوش و کسایتی درست بود و من کتاب امالی زجاجی را بخط و دیده که در ( ۳۴۶ ) از کسایت آن فرقت یافته بود ، ابوالقاسم زحکر او آورده و گوید احمد ابن محمد ابن سلمة ابوبکر ابن ابی العباس القاسمی المعروف بابن شرام انتحویة و او سماح دارد از ابی بکر الخیر الطلی ولای الدجاج احمد ابن محمد ابن اسماعیل التیمی و ابوالحسن احمد ابن جعفر ابن محمد الصیدلانی و عبدالقادر ابن سلامة العسوی و ابوالقاسم عبدالرحمن ابن اسحاق انزلی و ابی بکر احمد ابن محمد ابن سعید ابن حیدالله ابن قلیس و حسن ابن حییب العطارزی و ابی الطیب احمد ابن ابراهیم ابن هبائل القیاتی و ابراهیم ابن محمد ابن ابی ثابت و ابوعلی محمد ابن قاسم ابن ابی نصر . و از احمد روایت کنند ، رشابین نظیف و ابوبکر احمد ابن الحسن ابن احمد ابن الطیال و ابوالحسن الربعی و ابونصر ابن الجیان . ابن الاکفانی گوید ، در کتابی که در ایام که وفات ابوبکر ابن شرام بروز سه شنبه هجم شعبان سال ( ۳۸۷ ) بود . رجوع بمعجم الأدب ، جلد دوم صفحه ( ۸۸ ) شود .

احمد . [ ۷ م ] ابن محمد بن احمد بن ائب غاقتی مکتبی به ابی جعفر . ابن ابی اصبیه در عبون الانباء ( جلد دوم صفحه ۵۲ ) آرد که وی از منی فاضل و حکیم عالم بود و از فکایر اندلس بشان میردت و اعرف اهل زمان خویش بقوای ادب و معرفت و در متافیح و خواص و اعیان و معرفت اسماء آنها بود و کتاب او را در موضوع ادب و معرفت از جهت جودت نظر زیست و در معنی نیز هما ندارد . وی در آن کتاب آنچه را که در سقور بدین و فاضل حائینوس گفته است بلفظ او جزو معنی اتم استصاف کرده است و پس از ذکر قول آندو ، گذشتار ماخرین را در خصوص انویة مقدره آورده و کتاب او جامع اقوال فاضل در باب ادب و معرفت است و تدویری است که در موارد حاجت به تصحیح آنها بدان رجوع کنند .

احمد . [ ۸ م ] ابن محمد بن احمد بن شهر ندرالمعلم الاصبهانی . بقوت گوید ، او ادبی فاضل و بازع در ادب و فصیح و کثیر المسامح و نیکو خط و صاحب اسون بود و وفات وی در شوال سال ۴۴۶ بود است و بعضی بن میده گوید از جمعی از ثقات و از جمله ابوقالب بن هارون شاگرد وی شدیم که احمد مردی فاضل بود جز اینکه

فماز فیکذاشته رجوع به معجم الأدب جلد دوم صفحه ۱۰۷ شود .

احمد . [ ۹ م ] ابن محمد ( قاضی ابی عبدالکف ) بن احمد بن عبدالملک الباجی مکتبی به ابوسروان . رجوع به عبون الانباء جلد دوم صفحه ۲۶ شود .

احمد . [ ۱۰ م ] ابن محمد بن احمد بن عثمان مشونی ملقب به شهاب الدین عالم معری خاصی . اوراست ، شرح الجامع العشر و نیل الاغتماء و نجاح الامال . وفات او سال ۶۰۳ بوده است .

احمد . [ ۱۱ م ] ابن محمد ابن احمد ابن القاسم بن اسماعیل بن سعید بن ابان القاضی استاملی . فقیه شافعی . مکتبی به ابی العسین ابونرقه کلبی شیخ ابی حامد استقرائینی و جد خود ابوالحسن است و از یزید خود و از ابی یزید وی حسین و ابن ساعد و ابن منیع سماح دارند . اوراست ، کتاب المجموع ، کتاب المقنع ، کتاب اللباب ، کتاب التجرید فی الفروع ، مولد او سنه ( ۳۶۸ ) و وفات در ( ۴۱۵ ) و محمد معاملی یسر او و بعضی عمای تواسه او و قاسم ابن حسین معاملی برادر بعضی باشند ( ۱ )

احمد . [ ۱۲ م ] ابن محمد بن احمد بن محمد بن ابراهیم السنلی الاصبهانی مکتبی به ابی طاهر ابوالفضل بن عبدالکریم مهندس از او استماع کرده است . ( عبون الانباء جلد دوم صفحه ۱۹۱ ) رجوع به احمد ابن محمد ابن ابراهیم ابن سلمة انصاری شود .

احمد . [ ۱۳ م ] ابن محمد ابن احمد ابن محمد ابن خلف الشریفی الحیری الصوفی الامام الماروف الملامه ، یکی از علمای نحو و از اکابر صوفیة زمان خویش و صاحب قریحة شمر است . و از اشعار اوست .

لوام تکن سبل انهدی ببیدة لا تنلهی الا بیدة ما حد

لتوارد الصدان از ابی الغلا والأزولون علی معین واحد و اوراست : کتاب توحیه السائر و کتاب رسالة النوحیه . کتاب اتوار السراية . و کتاب سرایه الأتوار . و نظم کداسخوارف الهشی وندی الموارف و کتاب فی السماع . وفات وی در حدود ششم و هفتاد و نه بود .

احمد . [ ۱۴ م ] ابن محمد ابن احمد ابن محمود ابن دلویه استوائی نیشابوری . مکتبی به ابی حامد . وفات در سنه ( ۴۴۴ ) وی از احمد استواء تقریبه به نیشابور است و از آنجا به بغداد شد و شاگردی دارقطنی کرد و آنگاه مرگ پیدا بود و از دست قاضی ابی بکر ابن الطیب البغدادی

(۱) صاحب تاج العروس در مادة (ح ج ل) وفات او را بسال (۴۴۴) آورده است و ظاهر آنست که ایت است .



فضاه عکبریا داشت و در کتفه یزدی مذهب شافعی و مواصول تابع طریقه اشعری بود و در شناسائی ادب و حریت بهره داشت و روایت قلیسی دارد و خطیب گوید او مدوق بود و من از املاء وی نوشته ام و چون در گذشت تن وی بشوئیزیه بغداد سپردند . و استوا حوله او فریه ایست از نیشابور . یاقوت گوید دلولی ادیبی فاضل بود و پیش کتب بخط او دیده میشود که غالباً از صحت نقل وجودت ضبط و اختیار خط وی ساکنی باشد . رجوع به معجم الادبیه جلد دوم صفحه ( ۱۰۵ ) شود .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد ابن احمد ابن نصر ابن مسون ابن مردان الاندلسی تکلیف النحوی ، مکنی بابی عمرو . ابن فرضی گوید او از اهل قرطبه و یا شکار به معروف است . وی از قسم ابن اصبح و محمد بن محمد الششتی و نیز آن دو مصاع دارد . و مرقد صالح و عقیق بود و تربیت و ادب از رؤسا و پادشاهان داشت و پیش یازدهم شوال سال ( ۲۹۰ ) در گذشت .

**احمد** ، [ ا م ] بن محمد ابن احمد بن یحیی بن ابی العیسی و معروف به مقری از مردم تلمسان نزیل فاس و قاهره صاحب کتاب نفع الطیب من فین اندلس الرطیب . فتح المتعال . استاذ الدینه فی عقاید اهل البیت . از هزار کتابنامه . از هزار الریاض فی اخبار القاضی هباض . قطاف المعتبر فی اخبار المصعب . اهداف النحوی فی تکمیل شرح الصغری . عرفه الشوق فی اخبار دمشق . الفتح و السین و اثر و التمهید . روض البلاس المنظر الاقناس . اندراک الثمن فی اسماء الهدی الامینه و غیر آنها . مولد او تلمسان و بدایه ادب و حدیث و علوم دیگر فرا گرفت و بزمان مولای احمد در سال ۱۰۰۹ و بار دیگر در سال ۱۰۱۳ قاهره رفت و در آن شهر منصب افتا یافت پس از وفات سلطان مزبور ترک وطن و منصب و آهنگه حج کرد و از مکه به مصر شد در سال ۱۰۲۸ پس از آن چند بار بمکه و مدینه سفر کرد و بسال ۱۰۲۹ ( در فتح الطیب سال ۱۰۲۷ است ) وقاهره اختلاف از تشابه سیم و تسع با شد و زیارت قصص شدائت و از آنجا دمشق شد و طبعه عریض روی کرد آمدند و سایر مردم واعیان را از بر عقدهش را گرامی داشتند و او با او بدشاعر و مکتبه برداشتند یا این حال پیش در همان روز در دمشق اقامت نکرد و عاشره بازگشت و وفات او بمال ۱۰۴۱ در قاهره بوده است . مقری در نعت وی صومعه یعنی عالم قرآنی یا به صحیح مضمون به فریه از تلمسان است .

وی در ادب و حفظ و ذوق آیتی بوده است و کتاب او نفع الطیب در شرح بلاد و وقایع و تأویع و تراجم علمای اندلس کتابی مفید و بی نظیر است .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد ابن احمد ابن یعقوب ابن حمدویه [ ح م د و ] محدث است .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد بن احمد ازدی اشیلی مکنی به ابی ایوب . صاحب روایات از بقیه روایت کند که او معروف باین - الحجاج و مقرنی اصولی و ادیب و محدث است و او را بر کتاب سیویه املاتی است و نیز تصنیفی در امداعه دارد و کتابی مختصر در علوم قوافی و مصنفی در حکم المساع و اختصار المستعفی و حواشی بر مشکلات آن کتاب و حواشی بر سر الصناعه و برایضاح و تفسیری بر صحاح و ایراداتی بر مغرب و شرحی بر خصائص ابن جنی . و او میگفت که پس از مرگ من ابن معروف در کتاب سیویه آنچه خواهد کند و عبدالملک گوید که احمد صحتی بر سبب و حافظ لغات و مقدم در فن عروض بود و از دجاج روایت داشت و بسال ۵۰۱ ه در گذشت و در بدر المسافر آمده است که او در زبان عرب با رخ بود بدان پایه که هیچکس برتر یافتند بوی نبود و نیز در جوامع الجامع ذکر او آمده است و در باب کنی و القاب گوید که ابن الجاح از الفات حاضری است و مشهورترین آنان احمد بن محمد اشیلی است صاحب تقدیر المقرئ ( رجوع به روضات صفحه ۸۶ شود ) .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد ابن احمد بشری . محدث است .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد ابن احمد تونی السجری الاذیب از مردم تون خراسان . او از علی ابن بشری البینی و از ابو حنیبل ابن علی السجری روایت کند .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد ابن احمد الحامی الحسینی . اور است : کتاب اسرار المذنب فی بیان تربیب الاحباب ( روضات الجنات - صفحه ۶۹۴ مطر ۶ ) .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد بن احمد فلسفی بن احمد بن محمد بن ابراهیم رملی اصفهانی مکنی به ابو طاهر و علق به ابوالحسن معروف به حافظ شافعی . رجوع به احمد ابن محمد بن ابراهیم این ساله اصراری شود .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد بن احمد ابی دلق بن هلال اللواتی اور است . و مدارج المادح فی الوارد اختاره لشیخ المنزله و نیز مدارج و المادح و فوائد العقائد و وفات وی بسال ۷۳۹ بود . رجوع به

سلام الدوله سستانی . . . شود .  
**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد بن احمد الطوسی النرالی . رجوع به هراتی احمد . . . شود .  
**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد بن احمد مدنی مکنی به ابی القاسم و معروف به طنبری یا طبری . از علمای ریاضی اندلس اور است . کتاب المعاملات .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد ابن احمد عروضی مکنی بابی الحسن . وی منبأ اولاد رضی بالله بود و یاقوت گوید . کتابی از تألیفات او در عروض بخط خود او دیدم که در ( ۲۲۶ ) پرده خوانده بودند . و او در هرش امام بود تا آن جایگاه که ابوعلی فارسی در بگسی از کتب خویش که محتاج استوفاد به پیشی در تقطیع عده و در آن بحث کرده است گوید . وقد کفانا ابو الحسن العروضی الکلام فی هذا الباب و ابوالحسن اطلب را دیده و از وی بخط ادب کرده است و از ابوالحسن ابوبدائه محمد بن عمران مرزبانی روایت کنند . یاقوت گوید در کتابی بخط ابی الحسن السمرانی تألیف ابوالقاسم عبید الله بن جروالاسدی در عروض دیدم که گوید . ابوالحسن منی ابن احمد عروضی کتابی بزرگ در عروض و غیره کرده و آنرا بگفته دیگران انباشته و سخنان ابوالحسنی زجاج را در آن نقل کرده و چیز کمی بر آن افزوده است و بابی در علم قوافی بدان مزید کرده در صورتی که آن مانند خود عروض علمی جدا باشد و در آن مسائلی لطیف آورده و با دیگران مخالفت هائمی کرده که محتاج بکشف و استقصاء نظر است و در هر حال بجزئی نیست و بنگران من اگر تنها کتاب قوافی ابوالحسن اخفش را نقل کرده بود ، با است و سلامت نزد بنگر بود . و منس بابی در استخراج معنیات بدان ملحق ساخته است و این امری است که عروض سلفی ندارد و هم بابی در ايقاع و ضبط آن بر کتاب ضم کرده است که با آن موضوع عروض مربوط نیست و سزاوار این بود که ايقاع حقیق صناعت عروض میکرد بی اختلافی و سپس در عرض امور دیگر میگردید .

رجوع به معجم الادبیه جلد دوم صفحه ( ۷۵ ) شود .  
**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد بن احمد عقیلی لقب بشمس اسیرین بخاری . اور است . نظم جامع الصغیر محمد بن حسن شبانی . وفات وی بمال ۶۷۵ بود .

**احمد** ، [ ا م ] ابن محمد بن احمد قویه حرانی . مکنی به ابی الهیاس شافعی اور است : البیانه . و رجوع به ابن قطان ابوالحسن احمد . . . شود .

**احمد** . [ ۱ م ] این محدث است کتاب  
اندلسی مکتبی به ابی حفص . اوراست .  
مقاخره انسیف و القلم . وی در سنه ۴۴  
حیات داشته است .

**احمد** . [ ۲ م ] این محدث بن احمد  
کوجیشنی . رجوع به ابوالفضل احمد . . .  
شود .

**احمد** . [ ۳ م ] این محدث بن احمد  
مجاملی مکتبی به ابی انعمان شافعی . رجوع  
به احمد بن محمد . این احمد بن شام . . .  
شود .

**احمد** . [ ۴ م ] این محدث بن احمد  
مرسی این بلال الثوری النوری مکتبی به  
ابی الیاس . صاحب بغیه از ابی عبدالملک  
روایت کند که مرسی عالی در نحو و لغت  
و ادبست و اوراست شرحی بر الترمذی المصنف  
و شرحی بر اصلاح المنطق ابن السکیت و  
الفاظی بر یوسف انزورد . است و یوسف بن ابی بلک  
از شاگردان اوست و این خلاصه صوری شرح  
ادب الکاتب مکتبی به ابوالکتاب را بنویس  
نسبت کند و گویند که این سینه بطایوسی  
این کتاب را غایت کرده و بدزدیده است  
و مرگ او در حدود ۴۶۰ بوده است .  
(روحنا صلیحه ۱۹)

**احمد** . [ ۵ م ] این محدث بن احمد مغربی  
المسافر منقب به ادیب . رجوع به احمد بن  
محمد ابن احمد ابن یحیی ابن ابی العیث . . .  
شود .

**احمد** . [ ۶ م ] این محدث ابن احمد  
مبتولی شافعی . اوراست . فتاویٰ اخباری .  
وفات وی به سال ۹۸۹ بود .

**احمد** . [ ۷ م ] این محدث ابن احمد  
نیشابوری . مکتبی ابوالحسن . و معروف  
بغلاف . یکی از زهاد نیشابوراست و وفات  
او به سال ۳۹۵ بوده است .

**احمد** . [ ۸ م ] این محدث ابن احمد  
مردی بدوی خوارزمی منجم معروف .  
رجوع به ابوریحان . . . شود .

**احمد** . [ ۹ م ] این محدث بن ازجری  
مروزی بختی . اوراست . مسائل الحروا .  
فی العدل بر ربع المظهر .

**احمد** . [ ۱۰ م ] این محدث ابن اسحاق  
این ابراهیم همدانی . مکتبی بآبى عبدالله  
بمعروف بآبى انقیه یکی از اعدای ادب .  
محمد ابن اسحاق عز کتاب خویش ذکر از  
آورده و گویند . اوراست : کتاب البلدان  
زهدک هزار درقه و آنرا از کتب دیگران  
گرفته و کتاب جیهایی را یکباره بنویسده  
است . و کتاب ذکر الشعراء المجددین  
البغاه منهم و المعصین . و شریحه گویند :

محمد ابن اسحاق ابن ابراهیم فقیه پدر  
این احمد و پدر ابی عبید الاخباری از  
ابراهیم ابن حمید بصری و غیر او روایت  
کرده است و پدر وی ابو عبدالله از پدر  
خویش محمد ابن اسحاق روایت کننده و از  
شیراز . گویند . احمد ابن احمد ابن (۹)  
محمد ابن اسحاق ابن ابراهیم الاخباری  
کنیتش ابو عبدالله و لقب وی حالان و معروفه  
بآبى القبیه است و از پدر خود و ابراهیم  
این حسین ابن دوزین و محمد ابن ایوب  
رازی و ابی عبدالله حدیث ابن ابی اسحاق  
اخباری و بیاضی دیگر روایت کرده و از  
او ابو بکر ابن لال و ابو بکر ابن دوزین  
روایت کنند . و ذکر تاریخ وفات وی نکرده  
است . و رجوع به ابن القتیبه و رجوع به  
مجموع الادب . جلد دوم صفحه (۶۲) شود .

**احمد** . [ ۱۱ م ] این محدث ابن اسحاق  
ابن ابی خسیه . معروف به حریمی ابن  
ابی العلاء . مکتبی بآبى عبدالله . مولد اوسکه  
و مسکن وی بغداد بود . خطیب ذکر او  
آورده و گویند وفات وی به سال (۲۱۷)  
است و او کتاب ابی عمر محمد بن یوسف  
القاضی است و از زبیر کتاب الحسب و عز آقا  
حدیث کند و از او ابو حفص ابن شافعی و  
ابو صیر ابن حبیب و پیش از همه ابوالفرج ابن  
الحدادی الاصفهانی روایت کنند . رجوع به  
حریمی ابو عبدالله احمد . . . شود .

**احمد** . [ ۱۲ م ] این محدث ابن اسحاق  
سنی . از رواة اخبار است . رجوع بانساب  
مسلمانی صفحه ۳ شود .

**احمد** . [ ۱۳ م ] این محدث ابن اسحاق  
الطالطالی . ابو عبدالله محمد ابن عمران  
المردزانی در التوسیع از وی روایت کرده  
است . و التوسیع جلد مصر صفحه (۴۰۶)

**احمد** . [ ۱۴ م ] این محدث ابن اسحاق  
بن ابراهیم خطیب . رجوع به ابن خطیب  
شود .

**احمد** . [ ۱۵ م ] این محدث بن اسحاق  
بن صباح . رجوع به احمد ابو جعفر مشافعی  
ابن محمد . . . شود .

**احمد** . [ ۱۶ م ] این محدث ابن اسحاق  
بن محمد بن جعفر الحدادی . دهین امام  
اسماعیلیه است .

**احمد** . [ ۱۷ م ] این محدث ابن اسحاق  
ابن یونس المرادی . جنس النعمانی المصری  
مکتبی با ابو جعفر یکی از فضلاء زمان خویش  
است تا او را تعریف کرده است از ۳۰۰  
صده عزتر کریم . نام امر او افغانی .  
کتاب التامیم و التوسیع که این در بحر  
پایه نامه . کتابی در ستقای و مدح ارباب

مربوبه و این کتابی میمانند است و کتاب  
ادب الکتاب و کتاب الکافی در نحو و کتاب  
انعمانی حجم ده دیوان را تفسیر و امل کرده  
است . و کتاب الوقف و الاقطاع صغری و  
و کبری و کتابی در شرح علقه صبح و  
کتاب طیفان الشعراء و جز آنها . وی از  
ابن عبدالرحمن انصاری روایت کند و نحو  
از ابی الحسن علی ابن سلیمان اشقر شعری  
و ابی اسحاق کرجاج و ابن الانباری و  
قطر و ابی ابراهیم عراقی فرار گرفته است  
و بقصه صحبت بزرگان مذکور از مصر  
برقی شده است . و در او غسانت و شتم  
بود و بر خود تنگ گرفتگی و عیون ویرا  
صامه بخشیدندی آنرا از راه بغل و شیخ  
بر سه پاره کردی و از هر یک علامه کردی  
و همه از این خوبی حوائج خویش بشود  
خریدنی و خود حل کردی و گاه آشنایان  
را بحل آن داشتی با این همه مردمان را  
باو رغبت بسیار بود و خلق بسیار از دانش  
وی نفع و فایده بردند و او در مصر  
بندی الحقه (۳۲۸) در گذشت و بعضی وفات  
او را (۳۳۷) گفته اند و در سبب وفات او  
آورد که وی بر درج مقیاس بر ساحل نیل  
نشسته بود و اینوقت هنگام غیبان نیل بود  
و شورش را به روش تقطیع میکرد و ناموسی  
راهگذار گمان برد که (نیل را سحر کند  
با آب آن فروزی نگردد و ترخها گران  
شود لکنی بر وی زد و ویرا در نیل  
انگند و حسد او قیامتند . و نهار در نیت  
وی یعنی صلوات است بصفلاح مردم مصر  
که سگ را زنی گیر گویند و صاحب  
روضات گویند که بغض شیره او را دیده شده  
است که : احمد از کبریا امتداد مال یعنی  
شیره ) و حال زیندست . رجوع به ابن  
الکثیر چنان تهران صفحه (۳۰) و  
روضات الجنات صفحه (۶۰) و (۶۱)  
و ابو جعفر احمد . . . شود . باقی است  
گویند . از نیر مردم مصر است و بیادش  
و شاکردی هرگز و الخش علی ابن سلیمان  
و فقار . و حجاج و غد آنان کرد و بصر  
از کشت و نهادن تا گاه مرگه بود . و  
مال وفات وی چنانکه ابو بکر زیندی در  
کتاب خود گویند (۳۳۷) است .

و ابو جعفر صاحب فضلی شایخ و عامی  
معارف و ذاب بود و شهرت وی اراطاب .  
وصف او در ابی یزید کنه . و او مردی دروغی  
بود که آنکه که علم میر داشت خودت  
و حسن او ظاهر نبود . و از سوا آن از  
اهل بصره و اراطاب و در سبب حوش  
هر جا مذکوری را میخواند می فرساید .

زیلی گویته فاضی القضاة قدس متذوق ابن سعید البیلوطی گفت وقتی مصر بمجلس درس وی حاضر آمدم و او اخبار شمره املاء می کرد و این فعلة فیس این معاذ همچون میخواند

خلیای هل بالتمام عین حرین  
نیکی منی نجد اعلی اصینها  
قد اسلمها ایاکون الامارة  
مخوفة باات و بان فرینها  
تجاوز بها اشری علی خیزرانه

بکاد یدینها من الارض لینها  
من گاتم ، ماذا اعزک الله بانایضغان ؟ گفت  
تو چگونه خرائی گفتم بانت و بان قربتها  
بس خاموش گشت و از آنروز از صحبت  
من کراحت مینمود ، آنجا که کتاب المرن  
خود را از من دریغ کرد چه تا آنوقت  
من برای استنماح آن نزد وی میرفتم و مرا  
گفت از تسعة ابن العباس این ولاد استنماح کن  
ومن نزد این ولاد شدم و او امری کامل  
عام و نیکو سروت یافتم و کتاب العین را  
خواهش کردم و از من داد و ابو جعفر  
چون این بشنید ششمان شد . و باز گوید  
ابو جعفر اثم النفس بود ویر خود سخت تنگ  
می گرفت (۱) و یسا بود که او را همامه  
می بختیدند و آنرا سه پاوه می برید و از  
آن سه همامه میکرد و او را تعابیف نیکو  
و سودمند است و از جمله ، کتاب الانوار ،  
کتاب الاشتاق لاسماء الله عز و جل ، کتاب  
معانی القرآن ، کتاب اختلاف الکوفیین و  
البصریین و آنرا المصنح ام داده است .  
کتاب اخبار الشراه ، کتاب ادب الکتاب ،  
کتاب الناسخ و المنسوخ ، کتاب الکافی فی  
النحو ، کتاب صناعة الکتاب ، کتاب اعراب  
القرآن ، کتاب شرح السبع الطوال ، کتاب  
شرح ابیات میبویه ، کتاب الاشتاق ، کتاب  
معانی الشعر ، کتاب الفظه فی النحو ، کتاب  
ادب الدلالة و از کسی شنیدم که تصانیف وی  
از پنجاه زیاده باشد . رجوع به معجم الادبیه  
جلد دوم صفحه (۷۲) شود .

احمد ، [ ا م ] ابن محمد ابن اسماعیل  
بازی ، محدث است .

احمد ، [ ا م ] ابن محمد بن اقبال لقب  
بشیخ الفیه . وی کتاب السراج التواجم  
ابوبکر بن علی را تجرید کرده است .

احمد ، [ ا م ] ابن محمد ابن بشر ابن  
سعد البرقعی ابوالعباس . خلیفه ذکر او  
آورده و گوید که او ابوصدی است و وفات  
وی بصره سال ( ۲۸۶ ) بوده است و این  
سنت اندر اینی گفته است که وفات او به

( ۲۸۶ ) است و از علی ابن الجعد و هینم ابن  
خارجه سماع دارد و از وی ابوبکر شافعی  
و چون او روایت کنند و عبد الرحمن ابن یوسف  
ثنای او گوید و ابن المنادی گوید او یکی  
از ثقات است و محمد ابن اسحاق الندیم  
گوید که بیت او ابوالعباس الکبیر است و  
او همانکس است که ابن رومی در امر  
سک ( ۲ ) با وی بداهه مکتبه دارد . و  
مراتبی متولی مکتبات خاص موقت بود و  
او را مستاز کتب ، کتاب الاثوام ابن کتاب  
در نهایت حسن است . کتاب رسائل او ،  
کتاب اشعار قریش و انوار گوید ابوبکر  
صولی در کتاب الاوراق تکیه اش بر همین  
کتاب بوده و از آن اقتضال کرده است و  
من در اخبار صولی متذکر اینمندی شده ام .  
رجوع به معجم الادبیه ، چاپ مارکلیوت  
صفحه ( ۵۷ ) شود .

احمد ، [ ا م ] ابن محمد ابن بطنج  
اشعری ، متکلم و محدث است .

احمد ، [ ا م ] ابن محمد ابن البقری  
الهروری . مکنی به ابو الحسن نوری . از  
مشاهیر طبقة حرما و معارف اهل حل است  
پزهد و تقوی معروف و بنشان خوش  
موسرف بوده جد وی از اعلی بفسور  
است که شهری بوده در مابین هرات و مرو  
پدرش از آن شهر بیعتاد نقل نمود و خود  
در آن شهر نشو و نما یافته و در نزد آن  
سلسله بابن بقوی مشهور بوده و لقب  
بنورست و از افران و نزدیکان جنید است  
و زمان وی با روزگار و عصر المعتمد  
علی الله و معتقد عباسی مقارن بوده صاحب  
نفحات الانس مسطور داشته که وی تکمیل  
درجات عرفان و مقامات ایقازا در نزد  
سری سقطی و شیخ محمد طلی فصیح و  
احمد ابن ابی العواری نمود و سالیهای دراز  
بمصاحبت ذوالنون مصری گذرانید و اخف  
بسیاری از معارف و علوم ، تطبیقه را از آن  
عارف کمال کرد صاحب تذکره الاولیاء  
در عنوان ترجمه وی آورده که ابو الحسن  
یگانگانه عهد و بدوة وقت و ظریف اهل تصرف  
و شریف اهل محبت بود و او را ریاضتسی  
شکرف و مساملاتی پسندیده و نکستی هانی  
و رموزی عجب بود و نظری صحیح و قرآنی  
صانع و عشق با کمال و شوقی بی نهایت داشت و  
مشایخ بر تقدیم او متفق بودند و او را  
امیر القلوب گفته اند و قدر السوفیه . مرید  
سری سقطی بود صحبت احمد حواری یافته  
و از افران جنید بود و در طریقت مجتهد بود  
از صدور علماء مشایخ بود و او را در طریقت

براهیمی فاطمه است و سجنی لامع در وجه تسمیه  
و لقب وی بشوری چند و چه نوشته اند اول  
آنکه او را صومعه بود در صحرا که همه  
شب در آن مکان بعبادت مشغول بودی شبی  
چنانچه از نزدیک صومعه وی عبور میکردند  
توری در شان دیدند که از بام صومعه بالا  
میرفت و احوالی آن صومعه را روشن کرده  
بود و نیز گفته اند که بنور فراست از اسرار  
باطن خبر دادی وقتی سریدی او را گفت  
ای شیخ کمال از کرده ما و حالات خود چیزی  
گویی که بر حالت ما نظیری پدید گردد و او  
گفت سائها بخانه کرده و خود را بزندان  
خلاف نفس باز داشتیم و پشت بخلاف نمودم  
و ریاضات بر دم طریق حق بر من گشوده  
نشد سپس با خود تصدیقیم که کاری  
پاید کرد که با کار از آن بر آید و با جان  
از تن در آید و از بقوه و زحمت دنیا بر هم  
بس گفتم ای نفس سرکش سائها بمراد و  
موای خود شوریدی و خفتی و دیدی و گفتی  
و شنیدی و پیش کردی و شهوت رفتی و  
جواب آنچه باید دامن گفتش اکنون در  
خانه اطاعت رو تا بندت بر نهیم و هر چه حقوق  
حق است بادای آن پرداز تا صاحب دنی  
گردی و بحق برسی پس چون چنین کردم  
بر من مکشوف گشت که آت کار من  
آن بود که نفس سرکش پا دن من یکی  
شده بود و چون نفس پا دن یکی شود بلا  
آن بود که هر چه بر دل رسد نفس حظ  
خود از آن حاصل کند آنگاه خلاف نفس  
را در مشتهیات بر خود کار بستم و هر چه  
خواستی خلاف آن کردم تا یکی نفس را  
طمع از من مقطاع گشت تا آنگاه حالتی  
بر من پدید آمد دانستم محل اسرار تو اتم  
گردید سپس از بزرگان حقیقت و طریقت  
آنچه خواستی اخذ نمودم صاحب تذکره  
الاولیاء حکایت کرده است که در زمان  
المعتمد علی الله عباسی جاضی از فضله و  
علمای ظاهر در نزد خلیفه گفتند که جماعتی  
نازه در این شهر پیدا شده اند که بعضی  
الفاظ کفر آمیز گویند سرود گفته و رقص  
می کنند و مردم را از روی جهالت بضاللت  
می اندازند و در سردایه رونق و از مردم  
پنهان شونده و در حقیقت این طایفه از زندانه  
محبوب کردند اگر اینرا حکم بقتل رود  
ثواب و اجری حزیل از برای خلیفه باشد  
در حال خلیفه صاحب شرطه نهادند فرمان  
داد که آنجماعت را حاضر نمایند و آنان  
ابوالحسین و ابو حزه باندای و ارقام و  
شلی و جنید بودند پس از حضور و مشاهده

(۱) در جواب مارکلیوت ، و کان ابو جعفر  
(۲) فهرست السهات و کان بینهما مدافعه .  
است و شدید التفریح صحیح است .

و اگر چه ظاهر آنها را صلاح و تقوی آراسته دیده ولی از آن جهت که اهل ظاهر بر کفر آنها حکم نموده بودند بقتل جمله آنها فرمان داد ابتدا سیاف قصد کشتن ارقام نمود و چون خواست که او را بقتل رساند شیخ ابوالحسن فوراً از جای خود بر خاست و سیاف گفت ثنا دارم که اول مرا بقتل رسانی که قتل دوستان دین من دشوار است سیاف گفت ای جوان مرد هنوز ثوبت تو نیست و قتل چیز آسانی نباشد که بدان شتاب مبتلانی گفت بنای طریقت من بر ایشان است میخواهم پاندازه نفسی هم باشد در دنیا نزدیک دوست بهتر از هزار سال آخرت است لکن این خانه خدمت است و آنخانه قربت و فریث بخدمت باشد و خلیفه چون فر آن حال و آن حالت اطلاع پیدا نمود و جوان رفتی او را بدید از آن صدق و انصاف تعجب نمود و سیاف فرمود در قتل ایشان تاخیر اندازند و یکی از قتهای آن عصر فرمود که تقی از طریق مذهب و حالات آن جماعت نماید پس بنا به حکم خلیفه ایشانرا بمجلس رضا بردند از آنکه چند در میان آن طبقه بفضل و عنوم ظاهر معروف و موصوف بود ابتدا روی بدو کرد و پرسید که از بیست دینار چند باده زکوة داد شبلی که مرستی مزاج بود بدون درنگ گفت بیست دینار تو نیم غایب گفت اینصکم از کیست علاوه بر بیست دینار نیم دینار چرا باید داد گفت تو بدینار جریمه آنکس است که چرا باید در نزد او بیست دینار بماند که زکوة اطلاق کرده قاضی و اهل مجلس زیاده چند بدید پس روی بجنبید کرد و مسئله دیگر پرسید چند گفت جواب مسائل ابوالحسن است قاضی تعجب کرد چه ابوالحسن در میان آن جماعت بنوم ظاهر معروف نبود آنگاه قاضی از او مسئله پرسید که خود قاضی در حل آن درمانده بود شیخ بالائمال جواب مسئله گفت و همچنین مسئله دیگر پرسید تا صد مسئله تمام مسائل را جواب شایع علمی داد قاضی را تعجب بر تعجب افزود و تعجب و تفسیر و تأویل هر یک از آیات بخواست بدون تأمل و درنگ که جواب داد پس قاضی از جای خود برخاست نزد شیخ رفته دستش بوسه داد و معفرت بسیار خواست آنگاه شیخ ابوالحسن بقاضی گفت همه این مسائل پرسیدی و هیچ نپرسیدی و نپرسی که خدا را بدانی و بنیاد پندوانی هستند که حرکت و سکون خلق بدانهاست و زنده گانی و سیر و سلوک از آنهاست اگر بنگاه نظر از مشاهده

آنها باز ساقند جان از بدن ایشان بر آید خلق را مدار و امور دنیا بدانها درست گردد پس قاضی را از علم و تحقیق و صحبت های وی زیاده خوش آمد گس بنزد خلیفه فرستاد که ایشان سوحد و پاک دریند و چنین کسان را چگونه توئین در شمار ملحدان و زنده بمان بیرون آورد خلیفه چون بقیام قاضی شنید آنجماعت را بتود خویش خواند و زیاده از حد بخواست و گفت حاجتی از من میخواهید گفتند حاجت آنست که ما را فراموش کنی نه بقبول خود ما را مشرف گردانی و از نزد خود ما را مبعود کنی که ما وارد تو بیون قبول تست و قبول تو بیون رد تو خلیفه بسیار بگریست و ایشان را بیچنانچه میخواستند با آن گرام و احترام تمام بسترل خودشان روانه داشت و با جزای خلافت سپرد تا در حق آنجماعت از احترام چیزی فرو گذاشت تنماید نقل است که وقتی در مسجدی از مساجد بغداد بجهت عبادت رفته تقیهی در آن حین بنماز مشغول بود و دست به جاسن خود مینهاد و ابوالحسن نزدیک رفته گفت روی بخالق خود کردن پس بهتر است از توجه بایه نمودن پس آن شخص قیبه از سخن وی بر آشت و بسترل خود بر رفت و صحبت وی طرح نموده جماعت فضا حکم بر کفر وی نمودند و به مرض محبت رسید خلیفه حکم نمود که او را حاضر نموده پس از تحقیق مقتولش نمایند چون بحضور خلیفه در آمد پرسید که تو چه گفته که باعث کفر تو بوده بگویی شیخ صدق معذب را بیان کرد و جماعتی هم که بودند و شنیده بودند تصدیق بر قول وی نمودند خلیفه گفت چگونه میشود شخصی را که با این همه صدق و اخلاص است بدینطرف کافر کرده و توان یا قتل او مبادرت نمود پس از آن عارف کما قبل معفرت خواسته زیاده نظیش نموده در خدمت انصافش از زانی داد و قتی بعضی از مردمان وی بنزد جنبه رفته از حالت شیخ ابوالحسن جو با شد گفتند که او را چند روز است که حالتی بدید گشته که بجز حق چیزی نگوید و از عبادت فرو گذاشت نصاب و طعام و شراب نخورد و نمازها در وقت خود بجای آورد اصحاب چند گفتند که وی هنوز هشیار است و فانی نیست از آنکه اوقات نماز نگاه میدارد و اوقات از می شناسد پس اینحال تکلف اوست نه قنای صرف که از هیچ امری او را خبری نباشد جنبه گفت جنبه است که شما میکوید اینان جماعتی هستند که در عین و حال از آن عبادت محروم باشند خداوندی ایشان را

نگاه میدارد که وقت خدمت خدمت از ایشان فوت نشود و از سعادت حضرت محروم نمائند پس جنبه در حال برخاسته بنزد وی رفت و گفت یا ابوالحسن اگر دانی که اینجاست و خروش زیاده فائده ندارد بگو تا من لیر بدانصالح باشم و اگر نه وضایفها ده و پسر تسلیم کن تلاوت فارغ شود ابوالحسن را فحش الحال حالت تغییر نموده و چنان کرد که او گفت پس روی بجنبه کرده و گفت الحق نیکو مرشد و معلمی تو ما را نقل است که وقتی که شیخ شبلی گسه از فضا بود در منبر بذکر احادیث و موعظت مشغول بود در آن حال آنطرف کامل بچشم در آمد و گفت خداوند راضی نیست از آنمانی که علم خود را در مقام صل نیاورد اگر عالمی باصل بجای خود مشغول باش والا از منبر فرود آیی پس شبلی از آنکه قول او را باذلت خود موافق و مطابق یافت بدون درنگ از منبر فرود آمد و روی پخته خود نهاد و چهار ماه در خانه بنشست و در روی خود به دست پس مردم از بیخودن وی بسجده و رفتن بنیر دلنگ شده و بر درختانوی گره شده بهر قسمی که بود بیرونش آورده بسجده برده و بر منبر بر آمد در آن حال ابوالحسن را خبر شد که شیخ شبلی منبر بر آمده پس بمجلس در آمده و گفت ای شیخ زرد گوار هیچ دانی که مردم از چووی ترا طالب میباشند که بر منبر بر آمده و ایشانرا موعظت گوئی شبلی گفت ندانم گفت او چون بیل طبع آنها سخن گوئی و پوشیده میدازی از آنها آنچه را باید گفت ترا طالب و رفیقند و اگر سخن حق گوئی لحظه ننگزد که بگره تو نگراند و اینسخنان که اکنون گوئی محض خود نمائی است نه راهنمایی و دلالت بحق شبلی گوید پس از آنکه بکچند در خود فرو رفته از سخنان وی رسید آنچه بمن رسید از یکی از مریدان وی نقل است که روزی شیخ علی انصراح از خواب برخاست و گفت پندیرانی کند جوانرا که از زری صدق و اخلاص باهی برهت از اصفهان بهزم دین مس و بست آوردن طریق حق میآید بدان از خفا بهرون رفته بدان صفت که شیخ وصف کرده بود جوانی دیده بود بالباسی مدرس و وی برهنه که آثار تعجب و اصالت از راه انصراح بود پس بدانحال بهانصاح آمد و دست شیخ بوسید و نشست شیخ از او پرسید که از کجا میایی گفت از اصفهان گفت نه آن بود که ملک اصفهان در هنگامی که حرکت بدین سمت نمودی ترا مبارک و کنیز کی و هزار دینار زر

میداد که از اینجا بیرون مرود تو بجهت اینمقام و طلب از آن گذشتی جوان بوم برآمد و گفت ای زخارف عالیہ گذشتن و بدولت باقی رسیدن بهتر است شیخ را از حالت وی خوش آمده و در نزد خویش نگاه داشت تا بقامات عالیہ رسید بقل است مسکه وقتی شخصی بخدمت او رسید و وی در آمد دید مرا که در نزد او نشسته و گریه میکند و شیخ نیز او را همراهی میکرد پس برخاست و رفت آنشمس از آنطرف کامل رسید که آنشمس که بود و سبب گریه چه گفت او اینس بود و عبادت خود را که در راه حق کرده بود میگفت و میگرفت و من از گریه او بر حالت خود میگرفتم از وساوس او که حفظ خداوندی شامل حال باشد در تذکره الاولیاء مسطور است که وقتی در بازار مسگران بتدانش گذار اقدار در یک دکان دو غلام بچه رومی بودند مخفی باحال و آتشی کرد ایشان را فرد گریه و از هلاکتشان چیزی باقی نبود خداوند غلامان فریاد بر آورد که هر که ایشانرا سالم و بر عیب برون آورد هزار دینار زر بدر دهم کسی را زهره آن نبود که بشان آتش در آید در آنحال شیخ را فور بدانسوی افتاد و فریاد دو سلام بچه بشنید پس از آن خدای بر زبان جاری ساخت و بی در آتش نهاد دست هر دو غلام را گرفت از آتش سلامت برونشان آورد صاحب غلام را از آن حالت حیرت دست داده شکر شیخ بجای آورد و بیکهزار دینار زر مهربی در نزد شیخ بر زمین نهاد شیخ گفت ای مرد زرها بردار و خدا را شکر گوی که آن تریه که به پندگان رسیده بناگرفتن رسیده و بگذرد آخرت بدینا و نیز حکایت کرده اند که او را خانه بود ز سوره نام که است که روزی قدری شهر گرم و نان پیش او بردم با دستهای خود که پیش از آن گلی بگری کرده بود مشغول خوردن شد در دل گفتار ایتم که سردی نماند اما که یاد است باشد غلام میبورد سلسلی از آنوقت بر تاند که زنی با چند نفر از اجزای شعبه در آمدند و مرا گرفته با دعای آنون که در و جامه را در زنده برد فتنه بردند پس شیخ بر اثر من پیامد و کسین شعبه را گفت احرام او را نگاهدارید که اینک زر و خانه را آنکس که برده تیشان خواهد گشت و بیاورد پس اخطا نگذشت که کیز کی پیامه زر و جامه را بیاورد و اقرار کرد که من برده بودم و من خلاص زادم شیخ مرا برده خود خرابیو گفت مها و جودت را رحمت انگیدی دیگر رفتن خود گذار که بر من حارس است است ز سوره گوید از آنجمله که در حق وی

کرده بودم ثوب نبودم نقل است که وقتی شیخ بر اهل میگذاشت صفائی در بد خورش مرده و بارش افتاده و خود ایستاده و گریه میکرد شیخ را بروی دل بسوخت نزدیک خر آمد و سرائی بر آن بیوان زد و گفت بر خیز که نه جای خفتی است فی الحال از جای خاست مرد دهقان شانان شده و بار بر خرنهاد و بر رفت مردمان شهر چون چنین صکار امنی دیدند از هر موی بگریه وی در آمدند و دست او میبوسیدند و همچنین بر قنای وی میفرستند شیخ چون آنچه غوغا و اذحام عرب بدکان پشالی رسیده نشست و از سبیل های او مشغول خوردن گشت و با بقال مزاج مینمود مانند مردمان نوپاش خلق چون اینصالحات از وی دیدند بنگران خفت عقل از وی بر میدادند جمله براکنده شده و بر فتنه مریدی همراه شیخ بود بدو گفت این جماعت را حالت این است که دیدی باشارتی بیایند و بتغیر حالتی بروند بر خیز تعالی دارم سر خود گرفته بروم یکی از اهل قلدسه حکایت کرده است که وقتی با جصاصی از وادی شبران میگشیم شیخ ابو الحسن را دیدیم که بروی سنگی نشسته و چند خرد قویچیکل در اطراف وی خوابیده اند ما را از آنجا تعجب زری داده بر خود پرسیدیم که مراد آن سباع قصد ما کنند پس شیخ ماغت ما شده اشاره بشران کرد و شبران بر فتنه و اشارت بها کرد بزرگی رفیم گفتیم با شیخ این چه حالت است گفت مدتی در ریاضت چیزی محوره بودم خردمانی دیدم دلم آرزوی آن کرده با خود گفتم ای نفس هنوز در تو آرزو باقیست پس بدین وادی در آمدم بلکه خیراتم بدویدند و از آرزوی نفس آسوده گردم در ترجمه آنطرف کامل آورده اند که طریقه اش آن بوده که تصوف را بر فقر تفصیل بعد و مذهبش با چند تردک است و از نوادر طریقتش آنست که سبب بی ازار حرام است یعنی ایش از حق خود نسبت بدوستان یا بیگانگان و صحبت با درویشان را غریبه داند و هر کس را ایستاده و ایشار معاصب بر معاصب قریبه وقتی جمعی شیخ جنید را در حضور وی از صبر و توکل چیزی پرسیدند خواست جواب گوید ابو الحسن اینک بروی زد که او در وقت صبر و معیت صوفیان از اینطایفه بیکسو شری و دست در دانشندی زدی و طایفه ظاهر را فراگرفتی ترا از من که سخن از اصطلاح اینطایفه بیان آوری و چه مسکه در تراجم وی و در مرآت العجائب مسطور

است آنطرف کامل خبر بسیار نمود و هم در سال دویست و هشتاد و هشت هجری وفات کرد و در بعضی از کتب وفات او را در دویست و نود و پنج نوشته اند رحمه الله چون خبر وفات شیخ ابو الحسن چارک کلمن شیخ جنید رسید گفت ذهب نصف هذا العلم بیوت الثوری یعنی رفت نصف علم هرمان و تصوف بزرگ شیخ ابو الحسن قوری جعفر حنوری که خود از مستقدان شیخ ابو الحسن نوری بود گفت یکصد روز قبل از وفات آنطرف کامل وقتی در مکان خلوتی مناجات میکرد و میگرفت من گوش فرا دادم تا چه میگوید گفت بار خدا یا اگر خواهی اهل نوزخ را عذاب کنی و از مردم بر کنی قادری که نوزخ را از من بر کنی و اهل نوزخ را بهشت بری گوید که از آنجالت عارف کامل و آنطرف زیاده تعجب نمودم و هم یکصد و نوزده نگذشت که دنیا را بدوود نمود پس از وفات او را بخواب دیدم یا حالش خوش پرسیدم یا شیخ بر او چه گذشت گفت از هیچیک از اصالحات و افعال من نبر میدند الا بجهت آن ایشار که کردم در جان عالیہ بین دادند مسطور است که شیخ ابو الحسن همواره تسبیح در دست داشتی و سراگفته تسبیح الله کر گفت لا استعجل الفتنه بدو گفته بدین تسبیح که در دست داری میخواهی که خدا بتعالی در یاد تو بود گفت نه بلکه باین تسبیح غفلت میخواهم و نیز ویرا گفتند که الله تعالی را چه چیز شناختی گفت با الله گفتند پس عقل چیست گفت عاجز است راه نشاید مگر به اجز و هم او گفته هر گاه خدایتعالی خود را از کسی باز پوشد هیچ دلیل او را باو نرساند و نه خبری اذا ستر الحق من احد لم یهدی استدلان ولا خیر و هم او گفته لا یفریک صفاء العبودیة فان فیه نسیان ان یوبیه در حین عیانت و بندگی مغرور مشو چه گاهی غرور اسباب آن خواهد شد که از ربوبیت فراموشی حاصل شود مسطور است که جوانی خراسانی بنزد ابراهیم قضا آمد گفت نمئی داوم که شیخ ابو الحسن نوریرا ببینم بنو دلالتش کرد چون بنزد وی در آمد از او پرسیدند در ایشار یا که صحبت داشته گفت یا شیخ ابو الحسن خردمانی گفت آمد که از قرب ایشان میدهد و اشارت میکند گلبانی گفت چون دیگر باره بنزد وی رسیدی از منش سلام رسان و بگویی در آنجا که ما بیم فریب به است این اهراب گوید قرب نگویند تا مسافت نبود و با مسافت بود در گمانگی بجای بود پس بدینصحنی قسرب به بود

وگفتی از او سؤال کردی که چه بودت چیست  
گفت مشاهده ربوبیت است از او پرسیدند  
که آدمی کی صانع آن شود که خلق  
را سخن گوید گفت وقتی صفا از خدای  
سخن فهم نکند از او سؤال کردند که  
اشارت چیست گفت اشارت مستثنی است از  
عبادت و یافتن از اشارت بحق استثنائی  
سراثر است از صانع از او سؤال کردند  
که چه بودت گفت خدای که مدتی است  
زبان از نعمت حقیقت او زدنگ است پلاط  
و ادبیت از وصف جوهر او که کفر و جفا از  
پروگترین کارها است و هیچ دردی نیست  
در وقت از معالجه و چه وجد زانه است  
که در سر نجیب و از شوق پدید آید که  
اندامها بچینش آرد از شادی یا از اندوه  
از او پرسیدند صوفی کیست گفت صوفیان  
آنقومتند که جان ایشان از کنورت بشریت  
آزاد گشته است و از عاقبت نفس صافی  
گردد و از هوا خلاص یافته تا در صفت  
اول و درجه اعلی با حق یار میشوند و از  
غیر او رعبه اند نه مالکند و نه مملوک و  
از گفته صوفی آنست که هیچ چیز در بند  
او نبود و او نیز در بند هیچ چیزی نبود از  
او پرسیدند که تصوف چیست گفت تصوف  
نه رسوم است و نه مفهوم لکن چیزیست  
شمارح از این یعنی اگر رسوم بودی  
بمجاهدته بدست آمدی و اگر علم بودی  
بمعلم و تعلم حاصل آمدی و آن اخلاقی  
است بنابر کرمه تخلیقا باخلاق الله باشی  
خدای نیک بر آمدن نه برسوم میسر گردد  
و نه معلوم و نیز گفته است تصوف از ادبیت  
و جواهری و ترک تکلف و سخاوت و نیز  
گفته تصوف دشمنی دنیا است و دوستی  
مولی . تا آنکه دانشوران چند در مبحث  
(۳۶۷) رجوع باین الحسین توری شود.

**احمد** [ ۶ م ] این محمد بن بکر  
رجوع به ابوزرّاف احمد . . . شود.

**احمد** [ ۶ م ] ابن محمد ابن بلال  
المرسی . چکنی از علماء نجو . او بیان  
۴۶۰ غریب المصنف ایسی عیب را شرح  
کرده است .

**احمد** [ ۶ م ] ابن محمد ابن یحیی الشافعی  
او صبیح الخط و متقن الضبط و از اهل  
ادب است و خط و ضبط او معتد باشد و  
من از خط او چیز کتاب تفسیر القرآن ذین  
جریر طبری را ندیدم و در آخر آن کتاب  
نوشته است . و کتبه احمد ابن محمد ابن  
بنت الشافعی در اوقای جهشیاری .

**احمد** [ ۶ م ] ابن محمد ابن نوایه  
ابن خالد الکاتب . مکنی ابی العباس .

مضد ابن اسحق التمیم گوید از احمد ابن  
محمد ابن نوایه ابن یونس ابوالعباس کاتب  
است . این خاندان اصلاً ترس بودند و  
گویند یونس معروف بلبابه بود و شغل  
حجامی داشت و بعضی گفته اند مادر ایشان  
ابویه نام داشت . و وفات ابوالعباس سال  
(۲۷۷) بود و مولی (۲۷۳) گفته است  
و از ابومعبد وهب ابن ابراهیم ابن طازان  
روایت کند که گفت میان علی ابن احنس  
و ابوالعباس ابن نوایه در سر مستغنی مناظره  
بود در این ترفع بچسب یکی از رؤساء  
برداشتند و گمان میکردم آن رئیس هیبت  
ابن سلیمان بود و علی ابن الحسین مناظره  
ابوالعباس را به برادر خود ابوالقاسم  
جعفر ابن حسین معول کرد و او با  
ابوالعباس به مناظره درآمد و ابوالعباس  
بتکلیف و طعنه وی آغازید و از جمله گفت  
شما این که بودید و چه شدید اتفاق و روایتی  
بازار شما از مسائلی نغور در بود . ابومعبد  
وهب گوید در این وقت علی ابن الحسین ملتفت  
طفلی که به همراه خویش داشت گردید و این  
کودک در فریادی گزینی یارده از ماه بود و  
صحت وی بدست گرفت بر برای خاست و سر  
برهنه کرد و گفت ای پدر کتاب مرا بخوان  
و این کودک پس من است از فلان دختر  
فلان فلانی و او از من بطلاق باشد . حلاق  
حرج و ستم بر همه مذنبها اگر این اثر  
تیمهای حجاب است که بر اخرج دارم نیتهای  
چند این سره فلان مژمین (حجّام) باشد .  
و ابوالعباس کله خورده و مخدول خاموش  
شد و دیگر در امر نینه سخنی نگفت و  
بوی منزه و معذرتی نسیم ابوالعباس کرد .  
و باز وهب گوید ابوالعباس یکی از نغز  
و پشما باشد و سخن او گران و برگوشا  
نقین بود و از جمله سخنان اوست . علی  
بماتوزد غسل قوی من کلام اندام . و  
نیز از تعبیر اوست :

لما رأی الامر المؤمنین الناس قد تدارسوا و  
تتعلّموا و اوترا سوا و نظرو و اتدسّن ... (۱)  
و از تصاریف ابن نوایه است . کتاب عمومی  
رسائل او . و کتاب رساله فی الکتاب و الخط .  
و برادر وی جعفر ابن محمد ابن نوایه بر زمان  
عبیدالله ابن سلیمان وزیر مولی عربان  
رسالت او بود و احمد را پسری است بنام  
محمد که او نیز مترسالی البعده را و در است .  
کتاب رسائل و ابوالحسن محمد ابن جعفر  
ابن نوایه و سر او بوده غنچه احمد ابن محمد  
ابن جعفر راهم دیوان رسائلی است و آخرین  
فضای این خاندان است . و از کلام ابوالعباس  
محمد ابن نوایه است : من سنّ ما کان قریان

رسبها افس و یعتقد قبلها و ولکن العاجیه  
اصححت من ذلک فحکمت کتاب من یحسن الخلق  
الی من یحقه . و نیز او را است از فصلی که  
بعبیدالله ابن سلیمان نوشته است : لم یؤت  
الوزیر من عدم فضیلة و لم یؤت من عدم  
وسیلة و قلة الصادی تأییبی نه انتظار الزوال و  
تعجل عن تأمل مایین القدر و الزوال و لم اذل  
لترقیان و خطرتی بیاه ترعب الصائم انظره  
و انظره . انتظار و الساری للجره الی ان یرح  
الغفانو کشف الغطاء و شدت الاهداء و ان  
فی تعالی و تقدم المفسرین لایة للموسم  
والصمد رب العالمین .

وگفتی این نوایه را آگاهی بردند که احمد ابن  
ابن بلال منظره و زینت گردید او گفت  
ان هذاهن قبیح من الافکار . و از پیش  
محمد ابن احمد ابن نوایه کاتبی با یکبار (۲)  
ترکی داشت و آنگاه که مهدی خلقه  
به ادوات را خندان برخواست بیابکاک گفت  
سو کند پا خدای که کاتب تونیز را فاضلی باشد  
با یکبارک گفت قسم بخدای که آنچه را که در  
امر کاتب من گویند دروغ است پس گوهی  
بر فاضلی بودن این نوایه گواهی دادند و  
با یکبارک گفت همگان کاخید کاتب من آن  
نیست که شد گویند : کاتب من بهترین فاضلی  
است نماز گداود و روزه گرد و بمن اندرز  
دهد و مرا از مرگت اورده ای بخشد و هیچگاه  
گفته شما باور ندارم و مهدی بر آشت و  
سو کند نمود که آنچه در حق این نوایه  
گویند راست است و ترکی بیوسه میگفت  
نمی . و چون چاشت از خدمت مهدی باز  
گشتند با یکبارک آثارا بیوانه و سخت  
درشتی کرد و شام داد و ایشان را بخند و  
منسوب داشت و بیانده و شکنجه پس آنان  
فرمود و این نوایه سختی شد و مهدی کار کاتبی  
با یکبارک بسهل ابن عبد الکریم اجول محول  
داشت و برای یافتن نهفت این نوایه بنادای  
دادند . سپس با یکبارک پاهتار نازد  
مهدی شد و مهدی سلو او بنیبرفت  
و از وی تو گشت و آنگاه که مرسی این  
یفا از جبل پس . این رای شد با یکبارک پدیدار  
او رفت و از وی در خواست . اهمیت را  
از این نوایه بر سر مهر آورد . و چون  
مهدی در خانه انجور بر کی بجهت بیعت  
کرد با یکبارک سزای عذوب این نوایه را اندام  
کرد و مهدی رسد کرد که جان خواهد کرد  
و گفت آنچه من در حق این نوایه کردم  
به برای قرصی سس و انسانی بود لیکن  
از راه رضای خدا منی و غرض بر دین  
کردم و اگر او از آنچه در آست بیرون  
شود و بدرخ و بدنداری نماید من از وی

(۱) در عبارت تصدیف است و در الفهرست با تصدیفی بیشتر چاپ شده است . مار کویوب (۲) با یکبارک و انشواب حد ظهیری . مار کویوب .

دانشی خواهم بود . سپس شریفه در روز  
جمعه نوبه محرم سال ( ۲۵۰ ) از وی رضا  
نمود و چهار شلعت و شمشیری بوی خطا  
داد و او یا غلامی را با یکبارک بازگشت .  
سیمون ابن هارون گوید ابوالحسن علی  
ابن محمد ابن الأشتر گفت : روزی در  
مجلس ابی العباس تطلب بودیم و ابوحنان  
بصری برای سلام گفتن بتطلب پدید آمد .  
تطلب علت آمدن او را از سار و مقصد وی  
پرسید گفت قصد من رفتن برفقه نزد ابن  
نوابه یعنی احمد ابن محمد ابن نوابه الغالد  
است و در این وقت ابن نوابه برفقه بود  
تطلب پرسید مگر تو با بنو نوابه چه نسبت  
گفت سوگند با خدای که من مهاجرتی  
آنان مکروه دارم لکن هجاء ایشان چون  
زکوة دیگر هجاءهای خویش ادا کنی  
چنانکه گفته ام .  
ملوک تمام کاسبا هم  
و اخلاصهم شبه آدابهم  
فعلول قرونیهم اجودین

بزرگ علی طول اذنا هم .  
و صولی گوید . میان ابی العتر اسماعیل  
ابن یحیی وزیر و ابی العباس احمد ابن محمد  
ابن نوابه وحشت و دشمنانگی سخت بود .  
پهلوی که از جمله آن ماجرائی میان آن دو  
در مجلس صادق باوخر ایام او در بغداد .  
رشیق البوسای ( ۹ ) خادم ( ۲ ) مرا حکایت  
کرد ( ومن خادمی بجز در و نویسنده من  
از وی ندیده ام ) که بمجلس صادق بوفیم  
و از جان مرزی پرسید : ابوالعتر گفت :  
قد کان آتقی بچای قد کان فی . ابن نوابه  
چون منمى گفته ابوالعتر را . گفت : فی  
العمره و ابوالعتر بشنید و گفت : کیف  
تکلم من حقه ان بشد و بعد و ابن نوابه  
گفت من جهلك انك لا تعلم ان من بشد  
لا بعد من بعد لا بعد . در روز گاریازی  
کرد و ابوالعتر وزارت یافت و ابن نوابه را  
بواسطه دیدیم که بمجلس او درآمد و با او  
و گفت : ایها الوزیر نقد آراك الله عیبا و  
ان که لاطلبی ( ۳ ) و ابوالعتر در جواب  
او گفت : لا تریب علیکم ( ۴ ) یا ابوالعباس  
و سپس و برایش خواند و بیالای مجلس  
بازداد و ولایت طلسابج بدین و سورا و  
برسبا ( ۵ ) بدو محول داشت و ابن نوابه  
تا گاه مرگت یعنی سال ( ۲۷۳ ) آن ولایت  
داشت . یاقوت گوید قسمت آخر نعل از  
صولی است و جزء سابق را محمد ابن  
اسحق آورده است و آن بصواب نزدیک

است صولی گوید حسین ابن علی کاتبها  
گفت که ابوالعباس از دوستگان ابی العتر  
بود و چون میان ابی العتر و ابن نوابه  
مهادت بود ابوالعباسه نیز با ابن نوابه  
دشمنی می ورزید . و فردای آنروز صکه  
بمجلس صادق میان ابوالعتر و ابن نوابه  
آن ماجری وقت ابوالعباس و ابن نوابه در  
مجلس حضور داشتند و پدیدتجا کارشان  
بهم صورت و دشنام کشید فقال له ابن نوابه  
اما تعرفنی قال بنی امرئک . منبیب العطن  
کثیرا اوسن . قلبی الفغان شرا ضی انذوق  
فد بلغنی امیدک علی ابی العتر و اما حلم  
هناک لانه لم یحرزاً قید له و لاعلوا یضعه  
ولا حجرا فیهدمه فماف اصمک ان یا کله و  
سهمک دماک ان بسطک . فقال له اسکت فما  
تصاب اثتان الا قلب الایمه ما قال ابوالعباسه  
فلهذا قلبت بالامس ذبا امتر . فاسکت .  
هلال ابن الحسن در کتاب الوزراء آورد  
که عی ابن سنیان اغشش از مبرد حکایت  
کرد که روزی که نزد ابوالعباس احمد ابن  
محمد ابن نوابه قویت گزایدت با من بود غلام  
ابن نوابه درآمد و نامه از بعتری بدواد  
و او در زیر نامه توقیفی کرد و بین افکند  
و گفت در پیج و بزگردان و نامه بعتری  
ابن بود .

اسمها العباس و  
فی فلا ازاز الله خلقک  
و کن الذی یقی لنا  
و نموت حین نموت فبناک  
لی حاجه از جوبها  
احسانک الا فی ولعناک  
وانجد مشترط علی  
یک قضاءها و الشرط امک  
فمن کفیت دلها  
غسلها احدت مالت .  
و ابن نوابه این تویح کرده بود : مقضیه  
والله الذی لا اله الا هو ولوا الفذ الدال  
والذیهت الدال نقل ذک الله ما شئت منبسطا  
و رقی بما انا فیه لک مشیلا . تشد الله  
تعالی . ۱۳۱ ابن علی المادری اعور کردی  
کتاب دوست مبرور است ترجمه ابن نوابه  
تحت ابوالفضل الکتابه  
من اجل وقت بنی نوابه  
و سالت اهل المهنه  
من من العظابه و الکتابه  
عن عادل فی حکمه  
فملیک است المصایبه  
فاسمع فقه میر تمام  
و لکظم طرز و نوبه

اما انکیر فمن هلا  
نسه یقال له لایه  
و اذا خلا فعد  
فی البیت قد شالوا کما به  
و ارفض من زهوه  
و تقصبت تلتک المهایه .  
یاقوت گوید یحیی بن سلام بصری دیدم  
که او از ابوالعباس تبسی و او از امالی  
بصطه نقل کند که روزی بمجلس ابوالعباس  
تطلب بودم و گروهی از اصحاب وی نیز  
حضور داشتند احمد ابن علی المادری  
نیز بیامد فسأله عن ابن العباس ابن نوابه  
وقال له منی عهدک به فقال لا عهد و لا عهد  
و لا وفان و لا مینتی . فقال له تطلب عهدی  
یک اذا مضت هجوت فهل من شیء فانتند  
بنی نوابه انتم انقل الامم  
چشم نقل الاوزارو المتعم  
اهلن حین ازاکم من بنامتکم  
علی القلوب وان لم اوت من بشم  
کم فامل حین فاختله کتابتکم  
لوشنت یارب . اعلت بالفلم ( ۶ )  
فقال تطلب : احسنت و الله فی شعرتک و  
اسأت الی القوم . ابوالفرج اصفهانی از  
ابوالفضل عباس ابن احمد ابن محمد ابن  
نوابه روایت کند که وقتی بختری به نعل  
نزد احمد ابن علی اسکافی شد و او را مدینه  
گفت و اداه صلت وی دیر کشید پس بختری  
قصیده در هجاء وی کرد که این بیت از آن  
قصیده است :  
ما کسبتا من احد ابن علی  
و من اشیل غیر حسی اشیل .  
و باز قصیده دیگر بهجاء او گفت که بدین  
مصرع آغاز شود :  
قصه النیل فاسعوما هجابه  
و در این قصیده اخیر بنی نوابه را نیز با  
احمد ابن علی اسکافی در هجاء خویش  
انبار کرد و خبر قصیده بدر من رسید  
او عزاز درهم و چند نعت جامعه و امیری  
بازین و لگام بدو ارسان داشت و او واپس  
فرستاد و گفت چون من از پیش دو حق  
شما با ساءه رفتی کردم پذیرفتن سله شما  
مرا روا نباشد . بدر من بدو نوشت : اسانه  
تومنه و در معذرت او مشکور است و نیکو آنها  
بدیها را سرد و شدتگی دست ترا هم  
دست تو مرهم تواند نهادن دو برابر آنچه  
را که واپس فرستادی بتور راه داشتیم  
و فکر بدیالت و یاداش کردن حقای خویش  
پردازی بهاس دریم و شکر گزاریم و اگر

(۱) منه . الموسوی . ( مار گلیون ) .  
(۲) خواجه سرا . نهرمان و اساذ اندازی شخصی .  
(۳) گفتار براندان یوسف ابن یعقوب  
یوسف آنگاه که وی از مصر شد . قرآن کریم سوره یوسف .  
(۴) جواب یوسف پیرافران - قرآن کریم سوره یوسف .  
(۵) شاید . باوصا . ( مار گلیون ) .  
(۶) اشاره است بایشرفه الذی ضم بالقلم . علی الانسان ما لم یعلم .

سریاز زنی شکریا و بردبار باشم ، و او پذیرفت و پیغم نوشت . سو گندیا خدای که شر بدعت تو از شر و چنگامه من بهتر است و کرده تو مسرا شرمسار و گرانبار ساخت و بزودی سیاستنامه من بشو خواهد رسیدن . و دیگر روز پامدادان نصیحة برستاد که اول آن مصراع زیرین است :

سَلال لها ماذا ازادت من الصمد  
و يس از آن نصیحة دیگر ساخت که میدو است بدین مصراع :

برق اعناء العقیق من حرمة  
و باز نصیحة فرستاد که ابتداء آن این نیم بیت است :

ان دعاء داعی الهوی فاجبه  
و تا گاه اتراق آن دو از هم صلالت و احسان بدو من نسبت به بعضی بیوسته و مشتایع بود . و در گاه مصاهرت ناصر لدین الله یا السوفی بالله احمد ابن محمد ثوابه با ساهیل ابن بلبل نوشت . بسم الله الرحمن الرحیم .

بیشی بنور زریده افه نعمة زاد شکرها علی منادیر اشکر کساری منادیرها علی منادیر النعمة فكان مثلها عون ابراهیم ابن العباس . بنو کک غدوا آل النبی و وار ثوا!

خلافة و الصاویون کسری و هاشما . و اما اسأل الله تعالی ان جعلها موهبة یرتبط ما قبلها و ینتظم ما بعدها و اصل جلال الشرف حتی یكون الوزير اعزه الله علی سادة الوزراء موقیا و لجلیل المذمة مستحقا و لمعبود المآبة مستوجباً وان یلس شمنه و اولیاه من هنه الحبل العائیه ما یكون لهم ذکراً باقیاً و شرفاً مخلدا .

و لقب احمد بابا بود (۱) او آن گاه که هیبه الله ابن سلیمان تقدد طاسیج از وی باز کرد و بابی الحسن مخلد محمول داشت احمد ابن علی المازدانی الاهور الکوردی در جهاد ابن ثوابه گفت :

انی وفقت بیاب العجسر فی قمر  
فوضی بغوضون فی غرب من العجیر  
قالوا لبابة وضعت وهی ساخطة  
فقدت الحب من غیظ ومن ضجر  
قلت حقاً و قد قرت بقرتهم  
عینی و اعین العواتی بشی عمر  
لا تمجیوا لنبیس قد من قبل  
ان صاحبها قد من دیر .  
و ابی سهل در جهاد ابن ثوابه خطاب به عبید الله ابن سلمان گوید :

یا ابا القاسم الذی قسم الا  
فی الوردی الهوی و المعجاة  
کنت انفی اهل الکتابه عنها  
حین ادخلت فیهم ابن ثوابه

انت الحقیقة و ما کان فیهم  
بهم غالباً به للکتابه  
هل رأینا معشراً لانی او  
هل یسعی ادیب قوم لبابة .  
و نیز سهل راست در جهاد احمد ابن محمد ابن ثوابه :

انصرت عن جدی و عن شغلی  
و المکرمات و هدت فی هوی  
لما لرانی الذهر من نصیفة  
فیرا ینیر مثلها مثلی  
بلخ احمد ابن ثوابه بچگونه  
ما یس یلقه ذو و عقل  
ان کان نقص المرء یجلب حظه  
فالعقل یرفع روق ذی فضل .  
ابوحیان در کتاب الوزیرین گوید روایت کرد ما را ابو بکر صیبری از ابن مسکة و او از ابن عراب و او از احمد ابن العلیب که گفت یکی از دوستان ابن ثوابه مکنی با بی عبیده گشت تو بعد الله و مه دارای ادب و فصاحت و براءت باشی چه شود اگر فضایل خویش با معرفت برهان قیاسی و علم اشکال هندسه که راهنمای حقایق اشیاء است کامل سازی و اقلیدس خوانی و حقیقت آن در بابی . ابن ثوابه گفته تا اقلیدس چیست و او گیت گفت مرعی از علمه روز این دارد و کتابی کرده است که در آن بیکرهای بسیار و مختلف است و بعد از آن چیزهای آشکار و نهفت زده نماید و بدرایت و ذهن تیزی بقتد و فهم را باریک و دانش را اعلی و حاسه را روشن و اندیشه را استوار سازد و خط از آن پدید آمده است و مقادیر حروف معجم بدان شناخته شده . ابو العباس ابن ثوابه گفت این چگونگی باشد گفت تا آن اشکال و بیکرها تنگری و برهان آن درست نکنی نتوان دانستن گیت پس چنان کنی . و او مردی را که مشهور بقوری بود بیاورد و این تعلیم و علم پیش از یک روز تکشید و قوری بار دیگر از نکند تا حد این طیب گوید مرا این امر شکست آمد رفعت با این ثوابه نوشتم که نسخه آن این است . بسم الله الرحمن الرحیم . اصل بی جدلت فدایک بان رجلاً من اشواقک اشار علیک بتکبیر فضائک و تقویتها بشی من معرفة القیاس البرهانی و طابنتک الیه و انک اصنیت الی قوله و اذنت له فاحضرت رجلاً کان نجایة فی سوء الأدب مددنا من مبادن الکفر و امامنا من انسة الشریک لمتزازک و استقواک بحدتک عن عقائ الرصین و بذاتک فی نقیة فهمک الذین فای امه العزیز الا جمیل عوامه

الحسنة قبلک ومنه المواقب لدیک و فضله الدائم عندک بان تأتي علی توادد برهاله من ذروته و تحط حوالی ارکانه من انصی معانده اسمه فاحیث استلامی ذلک علی کنه من جهتک لیکون شکری لک علی ما کان منک حسب ارمی لصاحبک علی ما کان منک ولا تلاتی القارط فی ذلک بتدیر ذلک بتدیر انشاء الله تعالی . و ابن ثوابه مرا بنامه یاسع کرد و نسخه آن این است . بسم الله الرحمن الرحیم . وصلت رقمتک اهرک الله و قومت نحوها و تدیرت بتضمنها و الخیر کما اتصل بک و الامر کما یلک و قد لخصت و بیسته حتی کانتک منا و شاهدنا و اول ما اقول .  
و احمد الله مولی النعم و الامتوحد بالقسم الیه یرد علم الساحة و الیه المصیر . و انا اسأل تراخ اشکر علی ذلک و علی ما منعتنا من و ذک و اتمامه بتنا . بش و بما احییت اعلامک و تعریفک بسا اذنی الیک ان ای صیفة احدها الله تعالی بخصه و دسه و حدسه اقتضانی لیکلم دینی من حب لا تطم و یقلنی مما اهدت و آراه و أضمره من الایمان بالله عز و جل و برسوله صلی الله علیه و سلم و مولاه (۲) الی الزینة بسوء عینه الی الهندسة و انه با بینی بر جل بیدنی هنداً شرفاً تکلی به فضالی فیما زعم فقلت عسی انید (۳) به بر اعنی صناعة او کمالاً فی مروءة او فاعل او عند الا کفا فاجیته بان هنم فاتیانی بشیخ درانی شاخص النظر منتشر عصب البصر طویل مشلب بحز و م و لوسط منزلی فی مسکة فاستندت بالرحمن اذ اذقتنی الشیطان و مجلسی غایب بالاشراف من کل الاصراف (۴) و کلهم رمة و بتشوف الی راعنی مجلسه و ادبائه و تقریبه و محظوظه و بصیون و الله محبط بالکافرین فاخذ بحله و لوی اشداده و قبح او ساقه فتینت غی مشاهدته التفانی و لعی الفاضله الشفاق غفلت بلقنی ان عندک معرفة من الهندسة و علماً و اصلاً الی فضل یقید الذمیر فی حکمة و تقدما فی کمال صنایع فهلما اهدنا شیئاً منها عسی ان یكون عوناً لنا علی دین او دنیا فی مروءة و مفاخرة لادی الا کذاه و بقد ا زهدنا و اذ ذک عن القویز المعلوم قدن و سرح عن النار و اذ دخل اجه اقد غار و ما ذلک علی الله بیزیل اقل فاحضرتی تروءة و قرطاساً فاحضرتیها فاحذ القلم و نکت نکة نقط منها منطة تعجلها بصری و توهمها طرفی کاصبر من حبة النور فخرم علیها من و ماوسه و تلاعبها من حکیم اسداز اباطینه تم اهلن علیها جاهراً یا فکک و اقل علی و قال ایها الرجل و ان هذه النقطه شی لا حرة فقلت احضرتی ورب الکعبة و ما الشی

(۱) لبابة نامی است از نامهای زنان . (۲) لهله موصلاً مار کاپوت . (۳) لهله استغیبه مار کاپوت . (۴) لهله الاصناف مار کاپوت . و شاید الاطراب .



الذي لا يجره له فقال كاليسيط فاذهلني و  
 حورني وكاد ياتي علي فوالان هداي  
 ربي لاني اتاني بلغة ماسمتها والله من  
 هربي ولاعجمي وقد اعطت كتابا لغات العرب  
 وقسمت بها واستبرتها جاهدا واخبرتها بما  
 وعصرت فيها الي لئلا احد احدنا يتقدمني  
 في المعرفة به ولا يسبقني الي حقبة وجليله  
 فقلت اناموه الشئ البسيط فقال كانه وكانني  
 فقلت له انك من الثمانيين انشرب شه  
 الاثقال وانه يقول فلا تفسد بوارثه الاثقال  
 ان الله يعلم و انتم لا تعلمون فمن الله  
 مرشدا ارشدني اليك و فوالا دنتي عليك  
 فاسافك الي الاقضاء سوء ولا كسك تحوي  
 الا لعين و اعوذ بالله من العين و ابرأ اليه  
 منكم و بما تصفون والله وني المؤمنين (١)  
 اني بري مما تشركون لا حول ولا قوة الا بالله  
 العلي العظيم فلما سمع مقالي كرامته اذني  
 فاستخفه الغضب فاقبل علي مسبيلا و قال  
 اني اري فصاحة لسانك سببا لهجة فهت  
 وعودتك فوالك آفة من آفات عقائد فوالا من  
 حضر والله العجب و احسن اذهم اية مستصويين  
 ايا طبله و مستصويين الكاذبية و ما رأيت من  
 استهواه اياهم يكذبون ما يثبت من تواريخهم  
 لامرت بسن لسان اللكع الالككن و اسرت  
 باخرجه الي آخر تاريخه و سميره و غضبه  
 و لعته و نظرت الي اسرار الغضب في  
 وجوه العاضرين فقلت ما غضبكم لنصراني  
 يشرك بالله و يتخذ من دونه الانداد و يحان  
 بالاعاد لولا مكانكم اهلككم (٢) عقوبة فقال  
 لي رجل منهم انان حكيم ففانني قوله  
 فقات لن الله حكمة مشوبة بكفر فقال لي  
 آخر ان عتدي صلح يقدم اهل هذا العلم  
 و رجوت بك كره الاسلام فبرأ فقلت ايدي  
 به ففانني برجل فصر دح دح آدم مجبور  
 الوجه اخفش العين ابلح اقل سبي  
 المنظر قبيح الذي فسلم فرددت عليه السلام  
 فقلت ما اسكت فقال اعرف بكيفية ففغلبت  
 علي فقلت ابو من ففانني ابو يحيى ففانني  
 يملك الدولت عليه الاسلام و قست النهي اني  
 اعوذك من الهندسة النهي ففانني شرها  
 فانه لا يصرف السوء الا انت و قرأت الهندسة  
 و الهودج و قل هو الله احد و قلت  
 ان صدقني جاني بنصراني يتخذ الانداد  
 و يدعي ان الله الاولاد فينوي قهم افسدنا  
 شيا من هذنتك و اقتسبا من ظرائف  
 حكمتك ما يكون في سببا الي رحمة الله و  
 وسيلة الي غفرانه فانها ازيج تجارة و اعوذ  
 بضاعة فقلت احضرتي دولة و قرعنا فقلت  
 امدعو بالندوة و القرعاس وقد يلبث منها  
 بيلة كنهها لم يتعلم عن سريرة قبي فقال  
 و كيت كان فقلت ان النصراني فقط

نقطة كاحصر من سم الخياط و قال لي انها  
 معقولة كريك الاعلى فوالله ما عدا فرعون  
 و كفره و ذكك ففانني اعنيك من التبعة  
 لمن افة فويري و ما كان يصنع بالنقطة و هن  
 بلذات ان تعرف النقطة فقلت استجولني  
 و رب الكمية و قد اخذت بازمة الكتابة و  
 نهضت باعاليها و استقلت بثقلها يقول لي  
 لا تعرف فعوي التبعة ففانني نفسي في  
 معالجتها ينبط العقوبة ثم استجولني العلم  
 الي الاخذ بالنقض و دعا بلامه و فان ايدي  
 بالمتعت فواته ما رأيت ففوة ياسر احضارا  
 لعن ذلك الغلام ففانني به لتخيلته ممتكرة  
 ولم ادر ما هو و جعلت اصوب الذكر فيه و اصد  
 اخرى و اجعل ان اري ملها (٣) و اوطق مالوا لالعلم  
 اي شئ هو اصوتوني هو ففانني يستدري  
 انعت فاذا ليس بتخت ففانني حكتابوت  
 فقلت لعن لعن يد به الناس من الحق  
 ثم اخرج من كنهه بلا عفر ما ففانني متعلبا  
 و ان لم شرار المتعلبين فقلت ان امرك  
 لم يجب كاهول ارباب المتعلبين كاهول انقفا  
 به العين قال كنت بتعيب ولكن اخط به  
 الهندسة علي هذا التخت فقلت له انشوران  
 كنت مياثا لنصراني في دينه فموازله  
 في كفره اتخط علي تخت بيل لتعبد به  
 من وضع القهر الي ففانني الليل و اصيل  
 الي الكذب بالروح المعفوظ و كان به الكرام  
 اياي تستهوي ام حيدني كمن يهتره كاهول  
 كهم فقال است اذكر لوحا محفوظا و لا  
 مشما و لا كاهول كاهول و لا كاهول  
 به الهندسة واقم عليها البرهان بالناس  
 و الفلسفة فقلت له اخطط ففانني خط و فلي  
 مروع يجب و جيا و قال لي غير منتظم ان  
 هذا الخط طول بلا عرض ففانني صراط  
 ربي المستقيم و قلت له فانك الله اتدري ما  
 تقول تعاني صراط ربي المستقيم فخططك  
 و تشويهه و تعريفك و تعذيبك به لصراط  
 مستقيم و انه لا احد من اشراف الباطن و الصام  
 الفاطم و ودي من اشراف و اطون صانعون  
 و ابعدهما فترعون و مداه بعد و هو له شديد  
 فخطط ان ترصدني عن صراط ربي و  
 حيدني شرعا (٤) لالعلم و في باطن الفاطم  
 و مكنون ما بينك و الله ما خططت الخطر  
 اخبرت انه طول بلا عرض الاقضاء بالصراط  
 المستقيم لذن نفسي عته و ان تردني في  
 جهنم اعدو بالله و ابرأ اليه من الهندسة و ما  
 تدل عليه و ترشدالي اني بري من الهندسة  
 و ما تعلمون و تعلمون و ليس ما سواك  
 انك ان يكون من خرائف بل من ففانني  
 و ان اية قها لا كاهول و سلاسل و الخلالا  
 و اية صراط ربي المستقيم

فاه تخافة ان يبدل من فبه مش ما يدر من السطان  
 الاول و امرت بسجيه تصعب ابي اليم مذاب  
 و تد و فوعدا الناس و الحجرة فيها ملائكة  
 غلظا شدوا لا يعصون الله ما امرهم و يقولون  
 ما يؤمرون ثم اخذت قرطاسا و كتبت بيدي  
 بيضا آليت بها اكل عهد مؤ كدو عند رده (٥)  
 و يعين نسبت لها ككفارة فاني لا انظر الي  
 الهندسة ابدولا اطلبها و لا املها من احد  
 سرا و لا جهرا و لا علي وجه من الرجوه و  
 لا علي سبب من الاسباب اكدت بثل ذلك علي  
 عيني و عقب اعقابهم لا انظر و لا فيها و لا  
 تتلموها مادامت السموات و الارض الي ان  
 تقوم الساعة ليعتد يوم معلوم و هنا بيان  
 مسألت اعرك الله عنه فيما دعت اليه و  
 امتعنت به و تعلم ما كان مني و نولا و صكة  
 انني عقابها لعشرتك مشافها و اخذت  
 بخطتي (٦) و لا سواك احب اليك تمهد  
 فني ذلك عندي فانك غير مبين لفكرتي  
 و السلام  
 و ابن نديم كونه او دارمالي است  
 رجوع به معجم الادب چاپ مار كنيوت جلد  
 دوم صفة (٣٦) شود  
 ابو عبيد الله محمد بن عمران المرزباني در  
 الموشح از وي زكريا كره است . الموشح  
 چاپ مصر صفة (٢٦٧) و رجوع به بنو  
 نوابه . و ابو العباس احمد و ابو العباس  
 ابن نوابه و ابو العباس ابن نوابه . . . شود  
 احمد بن محمد بن محمد بن جباره  
 شهاب الدين مقدسي . اوراست شرح  
 حرز الاقناعي من قرآآت . و ففانني بسائل  
 ٧٢٨ بود  
 احمد بن محمد بن محمد بن جباره  
 ملقب به شيخ الاسلام معين الدين و مكني  
 به ابن نصر و معروف به احمد جام و شيخ  
 جام و زنده بيل (زنده بيل) جامي ، شيخ  
 اهل عراقن . مولد وي بسال ٤٤١ و وفات  
 در ٥٣٦ بود  
 هدایت در مجمع الفصحاء (جلد اول صفة  
 ٦٧) آرد ، احمد جامي وهو شيخ الاسلام  
 ابو نصر احمد بن ابوالحسن الثامني الجامي  
 در كتب اهالي معرفت دو كس داشيخ الاسلام  
 لقب داده اند اول خواجه عبدالله انصاري  
 كه او را پنهاني نيز خوانده و از آن پس  
 شيخ بزرگ احمد جامي ملقب بزنده بيل  
 قدس سره كه از مشاهير مشايخ بود و حلالش  
 علي التذليل در كتب قوم مرقوم است و  
 از ذكر امات عليه نقل كرده اند و چند نسن  
 فرزند از او وجود آمده كه همه عالم عامل  
 و عارف كامل و صاحب فضل و تصانيف عاليه

(١) من مار كنيوت و الله وني امه و زمين (٢) من مار كنيوت اهيكه (٣) نعه ، صفا ، مار كنيوت (٤) و شايه ، فمراغب (٥) شايه ، موكه (٦) كذا بالاصل مار كنيوت

بوده‌اند صیب اشکه جناب شیخ احمد در علوم فقهیه زحمتی نبرده و لغوی موزی نداشته و در بدو حال با اصل شعر و تعب زندگی میسروده همانا با آنان شرب حجر نیز میفرموده یا لاخره شبنم صفت در بالغ خارج جام باده لفظاً در جام میریختند و شراب آنها با تمام رسیده بود و جدید حکم میزبانی در آن شب خواستی که از جام آفرید شراب بالغ رسانیده باشد در هر ض راه بهیسی که در دنا تر ثبت است حالتی غریب و کشتی صیب در خود دریافت و مقام توبه و اثابت و اداست رسیده و شوریده و مجذوب گردید پس از ترك توبه و سالها بیابان نوردی و کوه گردی بخدمت حضرت خضر علیه السلام شریاب شد و این حال در بیست و دو سالگی بود بعد از چهل سالگی بخلق و آباهی رجوع فرموده و طالبان را راه توبه و تفریح ذکر خفی و تربیت در طریقت در اصول تعلیم نمود چنانکه شیخ ابوسعید انصاری در رحلت خود وصیت کرده که خرقه مرا بپایان جوانی جامی که در فلان هنگام بختگاه من آید بدارید و هم گفته که علم ولایت ما را برام خانها بخاری کردند و منصوره شیخ احمد بود که زاهدی بسیار است و معاصرین وی از مرقا شیخ ابوالقاسم گرگانی و از حکما ابوعلی سینای بغنی است کتاب سراج السالکین از دست سال رسالتش بر وفق عهد احمد جامی قفس مرده در سنه ۴۲۰ (۱) اتفاق افتاده وی را دیوان قزلیات و رباعیات است رجوع بحقیق (۱) صفحه ۳۱۱ و ۳۱۲ و رجوع به احمد بن ابی الحسن ابن محمد بن جریر . . . شود

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد ابن جعفر ابو عبدالله محمد ابن صریح المرزبانی در الموضع از وی روایت کرده است . الموضع چاپ مصر صفحه ( ۲۷۶ ) .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن جعفر بن ابی ایوب انصاری بن نسا الحاقی اویسی دهنو بنظام برادر جعفر بن نجیب آمدین و او پدر فقیه صالح جلال ابن ابی محمد حسن بن نسا الحاقی است . ( در فضائل صفحه ۱۴۶ سطر ۱ )

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد ابن جعفر ابن ثوابه . مکنی بابی عبدالله . یکی از بنیام فیهام . و تنی از ارباب اشاع در علم بلاغت . وی تا گه مرگه تولیت دیوان رسائل داشت و پس از وی شغل او به ابومسحاق صابی نمانده . ابوالحسن علی ابن هشام کاتب گوید سخته از ابوالحسن علی ابن عیسی وزیر شدیم که با ابی عبدالله

(۱) صاحبی خلفه در محققان الفنون ذیل (مدح الحجاز) وقت او را سنه ۳۶ هـ است و ملازمین و خیمه آورده است .

احمد ابن محمد ابن محمد ابن جعفر ابن ثوابه میگفت سخته هیچ گوینده اما بعد وی بر روی زمین نویسنده تر از جد تو نبود و پدر تو بر جلدت در این فن برتری داشت و تو بر پدر خویش نیز تقدم و پیشی گرفتی . و ابوعلی حسن انوشی گوید من ابوجهنم که زین توبه را بدال ( ۱۰۹ ) هنگامی که تولیت دیوان رسائل داشت فریدم و او در حسن بیان و کتابت نهایت بود . معجم الاذیاء جلد ( ۲ ) صفحه ( ۸۰ ) .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن جعفر بن حمدان بغنی . حنفی معروف بشعری . رجوع به ابوالحسن شعری . . . شود .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد ابن جعفر بن مشار اثر واسطی الحنزی الحامل . مکنی بابی علی . برادرزاده ابی الفتح محمد ابن محمد ابن جعفر بن مختار نحوی . وفات وی پس از سال ( ۲۰۰ ) بود و او را بواسط بازماندگان است . وی نحو از ابی غالب ابن بشران فرا گرفت . و منزل او مالف اهل علم و شهود او از شعراء مسنین بود . و در حقه مشقه التذکره بواسط شغل آسپاچی داشت . باقوت گوید ابوجهنم محمد ابن محمد ابن الججاج الدیلمی سرا روایت کرد از عبد الوهاب ابن غالب و او از شریف ابی انصاری ابن انقی . که یسالی تشکری از اعاجم بواسط در آمدند و یازده از شهر بغدادند که دکان شیخ ابی علی ابن مختار نیز از آجمله بود و در خانه او منزل گردیده شریف گوید من با احمد نزد آنان رفیقیم و شواهدش کردیم که بخشی از خزانگی های دکان او را بوی در پس دهند و ایشان بپذیرفته و از نزد آنان بیرون شدیم و احمد این بیت بخواند :

تذکره عابین الدلیب و بارق  
جرع و انیبا و مجری اسوانی  
پس روی بهمن کرده و نکت عامل زخرف  
بدین بیت چه باشد گفتم ای خواجه به حالی  
که تو در آنی چه جای موی از نحو و  
بعث در آتست گفت پسران من از انصاری پرسید  
من چه بخیزد . و حافظ ابوظاهر احمد ابن محمد . می گوید که شیخ ابوعلی احمد ابن محمد ابن مختار الدمشقی بر اساس این شعر خویش مرا بخواند .

که جاهل موضح  
سفر التراضع حوله  
و میز من عالم  
هدم التکبر فضله  
فزع التکبر حاجیه  
ت ولا صاحب ادسه

فالتکبر صیب لغنی  
ابتداء یصح فعله .  
و هم این اشعار انشاء کرده .  
ماهامه الدنيا بذر مسرة  
تذکره می مکرر آله و خدایا  
بینا لغنی فیها بسر بنصه  
و بهانه یستمتع استمتاعها  
حالی سفته من العلیة شریة  
و حسته علیها بعد ذاک و متاعها  
تفدا بما کسبت یماه رهینة  
لا یستطیع کما عراه دکانا  
لو کان یسئل قال من تحت اشری  
فبصین العمل لغنی ما اصطفا .  
رجوع به معجم الاذیاء چند تویم صفحه ( ۱۱۳ ) شود .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد ابن جعفر بحیری . محدث است .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن جعفر شعری یمنی . از مردم معتبر رودباری به یمن و او استاد مسلم است .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد ابن جعفر الرازی . محدث است . و از ابی الطریس روایت کند . ( تاج العروس مادة ح م ن )

**احمد** [ ۱ م ] بن محمد بن حاسب . ریاضی و منجم معاصر بنی موسی بود . از کتب اوست کتاب التجدید و التفریق . کتاب زندخن فی علم النجوم . کتاب الی محمد بن موسی فی النیل . ابن انندی .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن حافظ عبدالغنی مقدسی . متوفی ۶۴۴ .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن خلیل قاضی . آیه بوده است .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن حجاج مروزی . رجوع به مروزی احمد . . . شود .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن حبری ملقب بزمین القضاة . نوراست . منبهات علی الاستعداد لبره الحیة . للتصح والروایة

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن الحداد ملقب بحدان الدین رجوع بروضات صحیفة ۶۱۳ سطر ۶ یا آخر مانده شود .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن حسن . رجوع به ابن مساکیر . . . در ذیل آمده است .

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن حسن مکنی به ابن جعفر ابن منصور اصله بغنی ( رسالة الی ابن جعفر ) احمد بن محمد بن حسن فی . الفوج ) را بنام او کرده است . ( عبون الاذیاء جلد دوم صفحه ۲۶ )

**احمد** [ ۱ م ] ابن محمد بن حسن بن زهره الجسینی الدلیلی . از مشایخ شهید

اول است، روایات الجنات ص ۲۰۲ طبع  
۱۲ باخرمانده .

**احمد** - [ ۳ م ] ابن محمد ابن الحسن  
انجلال الرازي الاصبهاني صاحب شرط ملحق  
رائق و غریب متن غائق و باقوت گوید .  
کسان یرم که این فی الثانی ادب هم این  
بعد باشد و ما دو باب علی ابن محمد دیگری را  
نیز یابن نسبت نام بر روی و ظاهر او برادر  
ابن احمد باشد . و خدا دانای است و من  
کتابی بخط او دیدم که تاریخ آن ( ۳۶۵ )  
بود رجوع به مجلد اول جلد دوم صفحه  
( ۸۸ ) شود .

**احمد** - [ ۳ م ] ابن محمد ابن حسن  
شافعی فاضل امین الدین . در است . انسی  
فی فضائل اندوس که در آن بر کتاب این عم  
شود جامع المستصحب اعتماد و در ۲۰۳  
بر او فرشت کرده است .

**احمد** - [ ۳ م ] ابن محمد ابن حسن  
مرزوقی . مکنی بای علی . وی از مردم  
اصفهان است و باقوت گوید او در نهایت  
ذکا و فطنت و حسن تصنیف و اقامه حجج  
و حسن اختیار بود و بر تصانیف او در حدود  
میزبانی نیست . و چنانکه ابو زکریا یحیی  
ابن منده گوید و وفات او در ذی الحجه سال  
( ۴۲۱ ) بود . سید باقر نرجه او را در مجمع  
خویش آورده است . و خط او را بر کتاب  
شرح حاشیه تألیف خود او دیدم و آن  
کتاب را در شعبان سال ( ۴۱۷ ) بروی  
خوانده بودند و وی کتاب سیبویه را نزد  
ایمی علی فارسی درست کرد وی از آنکه  
خود سری از سران بود تلمذ ابوعلی کرد  
و او را است . کتاب شرح حاشیه که چوید  
فرجه وی جدا در آن کتاب مشهور است .  
کتاب شرح المغنیات . کتاب شرح التفسیر .  
کتاب شرح اشعار اهل بیت . کتاب الاثر  
کتاب شرح الفوج . کتاب شرح التعمیر .  
صاحب این عیان گوید باصفهان سه تن  
یکدیگر علم فائز آمدند جولاهی و حلاجی  
و کشتگری اما حیران مرزوقی است و حلاج  
ابو منصور این مانده است و کشتگر ابو  
عبده شمس طبری صاحب تصانیف در علم کتب  
باشد . باقوت گوید در مجموع بخط بعضی  
مضامین اینان دیدم و او را خط ابوردی نقل  
کرده بود که ابوعلی مرزوقی صاحب شرح  
الحاشیه و الهذلی . او از ابوعلی احد ادب  
کرد و در تصانیف خویش مانند ابن جنی  
عبادت برداری کند و وی باصفهان معلم اولاد  
بنی بویه بود و وقتو صاحب ابن عیاض روی  
در آمد و در پیش صاحب بنیای نجاست و  
صاحب آنگاه که بر وزارت رسید بروی سب  
کرت رجوع به مجلد اول جلد دوم صفحه  
( ۱۰۳ ) و روایات صفحان ۱۹ و ۶۷ شود .

**احمد** - [ ۳ م ] ابن محمد ابن الحسن .  
رجوع به ایی معتمد جریری . . . واحد  
بن محمد بن حسین جریری شود .

**احمد** - [ ۳ م ] ابن محمد بن حسین  
ابو حامد بومنجی از بوسنج ترمذی . رجوع  
بناج المروسی کلمه بوسنج شود .

**احمد** - [ ۳ م ] ابن محمد ابن حسین  
جریری . مکنی به ایی محمد . از عرفای  
اولخر مائة سیم و اوایل مائة چهارم است  
و بعضی پدرش را حسین بن محمد نوشته اند  
صاحب است با معتقد و مکنی و معتقد و  
او نیز از فضلی عرفاست و در ریست و  
طریقش را با حدیث داشته و از کبار اصحاب  
چند است و بسیاری از این طریقه در عرفان  
منسوب بدو هستند و پس از چند جهت  
جلالت و شانی که در عرفان از او دیده بودند  
او را اصحاب چندی طرف کمال شرح جلیل  
نشانیدند در قرن هفده و اصول سر آمد اهل  
زمان و در علوم دیگر نیز بگناه ائمه و  
افران خود بوده و خود در ابتدای عمر  
باصحاب بن عبد الله شتری صحبت داشته پس  
در زمره اصحاب شیخ جنید ممدود گفت  
شیخ عطار در شرح حال وی بنویسد ابو حامد  
جریری بگناه وقت بود و بر گزیده زمان  
و در میان افران نهایت امتیاز داشت و واقف  
بود بر طریقت و وجه نوع پسندیده و کامل  
بود و در طریقه آداب و انواع علوم حطی  
و افر داشت و در علم فقه معتقد و امام بود و  
در علم اصول و فروع بنیاد و در طریقی  
طریقت استاد بدان مشابه که چند در ایام  
حیات مریدان خود را میگفت که چنانچه  
و گوید من او است و صحبت سهل بن عبد الله  
شتری را در یافته باندازه ادب ظاهر نگاه  
میداشت که بیست سال در خلوت پای دراز  
نکرده بود . انتهی . وقتی مریدان او او را  
کردند که از عمر آنگاه الانی که خود مشاهده  
کردند او را بر گوی گفت روزی باز سبیدی  
بنظر من آمد چهل سال است که بسیاری  
بر خاستم و هر چه جستجویش کردم یافتن از  
او معنی این مطلب بر رسیدند گفت روزی  
در خانقاه نشسته بودم پس از نماز باعداد  
خوانی از در خانقاه در آمد پای برهنه و  
روی زویله در روی زد گفتم پس بر رسم  
معبود شست و شو کرده و وضو ساخت دور گفتم  
نماز بگنارد و سر بگریبان فرورد تا نماز  
شام چون نماز شام بگنارد باز سر بگریبان  
فرورد از اتفاق آن شب خلیفه معتقد دعوتی  
ساخته بود دعوت صوفیان را به نزد وی وقت

گفتم ای درویش آیا با ما همراهی کرده  
اجابت میکنی دعوت خلیفه را گفتم سر دعوت  
خلیفه ندارم اما اگر بتوانی عسیده در  
خانقاه بر ایام فراهم کنی فارغ ترم با  
شده گفتم مگر نومسلمانست که نسیب خواهد  
با ما موافقت نماید و غلای مخصوص آرزو  
میکند پس بدان حرف توجیهی نگردید به  
دعوت رفتم چون باز آمدم درویش همچنان  
که بود سر بگریبان فرورده بود بر حسب  
عادت بخوابگاه رفته بغفتم در عالم رؤیا  
حضرت پیغمبر علی زلف علی و آله و سلم  
را بخواب دیدم در روی پیغمبر همراهی آنحضرت  
که یکی ابراهیم غیبی الله و دیگری موسی  
کیم الله و یکم سو بیست و نه هزار پیغمبر  
با او بودند بیش رفتن و سلام کردم حضرت  
روی مبارک از من بگریزید نزدیک رفته  
عرض کردم یا رسول الله چه تقصیر رفته که  
روی مبارک از من میگردانی فرمود یکی  
از دوستان ما از تو عسیده خواست تو در  
فراهم کردن آن بختی کردی و حاجتت  
را بر نی آوردی در اتصال از خواب برخاسته  
و گریان گفتم در حالت گریه آوازی از در  
خانقاه بگریش من آمد نگاه کردم آن  
شرویش بود که بیرون میرفت فریادی زدم  
ای عزیز من چندان توقف کن که خواهش  
تو بر آوردم گفتم هر گاه درویشی از تو  
عسیده خواهد باید بکشد و بیست و اند هزار  
پیغمبر را نزد او شقیق آرد تا خواهش او بر آورده  
شود کوری دشوار است این بگفت و از در  
خانقاه بیرون رفت من در حال از جای برخاسته  
بر اثر او رفته هر چه حسرت نیانتم بخزون  
بخانقاه برگشتم تاکنون آن حزن و غم  
از دلم بیرون نرفته . نقل است که وقتی آن  
عارف کامل به عظمت مشغول بود جوانی  
در مجلس برخاست و پیشی گفت دلم گم  
شده است دعائی کن تا باز دهند گفتم ما  
هم در این حالت گرفتاریم و گفت بدان  
ای جوان که قرن اول از هجرت معاصه بدین  
بود و فرموده شد و قرن دوم معامله ما  
بر وفا بود و آن نیز خاندان قرن سیم معامله  
بر و تم بود آن نیز بر خاست قرن  
چهار معامله بجای بود و آنهم بر رفت و تاکنون  
چنان شده است که مردم آن معامله خود  
بر هیبت و هیبت میکنند وقتی درویشی به نزد  
وی در آمد و گفت بر بساط انس بودم دردی  
از بسط بر من گشادند از مقام خود باختریم  
و از آن بچوب شدم راه گم کرده خود را  
چون یابم مرا بر راهی که با آنم برساند  
دلاکت کن شیخ بگریست و گفت ای برادر  
هم یابن درد گرفتارند و باین انواع مبتلا  
لیکن بر نویسی چند بهر آنم که بعضی ازین

طایفه گفته اند و خود جواب این معنی است که میخواهی

تف بالذی یار نهاده آثارهم  
 نیکی الایحیه حسرة و شوقا  
 کم قد وقت بها اسائل مضرا  
 فاجابی داهی الهوی ای وصفا  
 عن اهلها او صادقاً او مشقفا  
 فارقت من تهوی غدا الملتقی  
 یعنی در نیکی کن در دیار و مکن یارو نیکی  
 بشکر آثار آنها را که میگردد بدان  
 آثار دوستان از روی حسرت و شوق چه  
 بسا که ایستادم در آن مکان که پیدا کنم  
 کسی را از اهل آن دیار راستگو و دوست  
 که خبری برسم از آن دیار و اهلش از پس  
 رسم و آثار جواب داد از عشق و مفارقت  
 عشاق و منصرف گشتن آنها از ملاقات  
 بکند بگر و بچنانکه در شرح احوال وی مسطور  
 است در سالی که ابو طاهر قرمطی بمکه  
 تاختن آورد و جماعتی کثیر از حاج بکشت  
 همچنان که آنکسایت خود در کتب تواریخ  
 مسطور است وی را نیز در تافله حاج  
 از لشکر قرامطه ضربتی رسد و در میان  
 خستگان یغناد درویشی حکایت کرده است  
 که من در میان آن مردمان بودم بگوشه  
 فرار کرده چون لشکر مشرق گشت در  
 میان خستگان در آمدم تا مگر از حالت  
 آنان اطلاع پیدا کنم چون بد آنها  
 گذشتم ابو محمد را در میان خستگان و  
 کشتگان را مشاهده کردم که نیم نفس از و باقی  
 بود سرش در کنار گرفتارم گرد و غبار  
 از روش پاک کردم گفتم یا شیخ دهائی  
 بکن که خدا بندگان این یارا از تو مردمان  
 کشف کند گفت آن کنم که خواهم  
 باز گفتش دهائی کن که از تو رفع شود  
 گفت ای برادر اشوقت وقت دعا نیست  
 وقت رسا و تسلیم است دعا پیش از نزول  
 بلا باید چون بلا آمد رضا باید داد این  
 بگفت و جان تسلیم نمود و موافق بود سال  
 وفاتش یا سهصد و چهارده هجری و بعضی  
 نوشته اند در سیصد و دوازده بوده است  
 نقل است که یکصد سال متجاوز از عمر  
 وی در آنوقت گذشته بود والله تعالی  
 اهل بحقیقه الحال و از کلمات آنعارف کامل  
 است که گفته هر که گوش بعد پیشانی دارد  
 در حکم شهوات اسیر گردد و باز دارنش  
 در زندان هوا و حقیقتی هم نایبها بر  
 دل او حرام گرداند و از سخن حق اندک  
 نیاید و او را نیز اجابت نبود و هر که بدون  
 اندازه خویش رضا دهد حقتعالی دهد او را  
 بیش از آنچه او را باید هم او گفته اصل  
 تقرب آن بود که خدا را ببند از مشاهده

صنایع او از او پرسیدند از تو کل و سیر  
 گشت تو کل میانه شدن معتبر است و عاقبت  
 و سیر آنست که قری نکنند میان حال  
 نعمت و محنت بآرام نفس در هر دو حال  
 ولیز سیر مسکون نفس است در پلا الزو  
 پرسیدند از اخلاص و ریا گشت اخلاص شصت  
 یقین است و ریا شصت هک ازو پرسیدند  
 از شکر و عزت گشت کمال شکر در  
 مشاهده عجب است از شکر و عزت بیرون  
 شدنت از میان زحمات و سر نگاهداشتن  
 از او پرسیدند از تصوف گشت التصوف  
 منوره لاصلاح تصوف (کذا) رایجست پستاننده  
 بصلح هم او گفته عیاره غامبان باختران  
 است و محاربه ابدال با نکران و محاربه و عباد  
 با شهوات و محاربه از بین با زلات و شهوات  
 و لذات گشت دوام ایمان ریاس داشتن دین  
 و صلاح تن در سه چیز است یکی بستن  
 کردن دویم برهیز کردن سیم قدا نگاه  
 داشتن گشت هر که بعدای بستن کند  
 سرش صلاح باشد هر که از متهیات برهیز  
 نکند سرش متکسر شود و هر که غذا نگاه  
 دارد قسش و باضت مایه پس یاداش انتظار  
 صفوت معرفت بود و عاقبت تقوی حسن  
 شلوت و عاقبت احتمال از دوسوی اعتدال  
 گشت نرسدن و رسیدن یقین بسته بفروع  
 بود و دوست کردن فروع پهرینه دانن بود  
 بر اصول رواء نیست بتمام مشاهده وصول  
 مگر به تنظیم آنه خدا بندگان او را تنظیم  
 فرموده و آنوساین و وسایع فروع بود  
 هم او فرموده چوچه خداوند زنده گرداند  
 بنده را بانواز خودش هرگز نبرد تا آید  
 و چون بمراند بنده او بچاندان خویش هرگز  
 زنده نگردد و نیز گفته مریم عارفان بضماد  
 بدایت بود در رجح دیگران بعد از نومیسی  
 گشت چون حضرت یحیی علیه السلام نه راه  
 و ستم نظر کرد بحق و حق را دید باقی  
 ماند حق بحق بیواسطه زمان و مکان از  
 جهت آنکه حاصل شد آنحضرت را حضور  
 آنکه حضور است و به مکن (کذا) از اوصاف  
 خود مجرد گشت و باوصاف حق تعالی  
 موصوف گردید و بقای حق باقی ماند  
 جریری بضم جیم معینه بر وزن ذیبر و یا  
 نسبت نامه دانشوران جلد سیم صفحه (۱۵) و  
 رجوع بروشنات الجنات صفحه (۶۰) سطر  
 (۱۲) در رجوع به ابرو محله سر بری... شود

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد بن حسین  
 کلایذی مکنی بهایی نصر اوراست اسامه  
 رجال بخاری . وقت وی سال ۲۹۸ هجری .  
**احمد** . [ ۲ م ] ابن محمد بن الحنفیه  
 مکنی بهایی حنفی حکیم . اوراست اسامه  
 العلوم و میمه العلوم دائر بر تفسیر انفسا  
 لغوی طبری .

**احمد** . [ ۳ م ] ابن محمد بن محمد  
 الغلال البصری . رجوع به ابن الغلال الثامنی  
 ابرو عمر احمد . . . شود .

**احمد** . [ ۴ م ] ابن محمد بن حماد کتاب  
 مکنی بهایی الحسن . او یکی از افضل  
 کاتب و صاحب تصنیف است و در کتب صحیح  
 ادبیا کرده است . اوراست کتاب امتحان  
 الکتاب و دیوان ذوی الألقاب . کتاب شعله  
 و القفنه . کتاب الرسائل .

**احمد** . [ ۵ م ] ابن محمد بن محمد  
 بن حازم زندی . مکنی بهایی مکر . از مردم  
 زنده تهریه به پشدار . و ابو عبدالله حافظ  
 قنجر از او روایت کند . و چند او حدیث  
 از خلف ابن هشام بر او روایت کند و ابو کامل  
 البصری البخاری صاحب ترجمه را ذیل کلمه  
 زنده آورده است به اتفاق مؤلف التمهیر  
 و جرار . ( تاج الترمذی . ص ۲۸۵ )

**احمد** . [ ۶ م ] ابن محمد بن حمید ابن  
 سلیمان ابن حفص ابن عبدالله ابن ابی الجهم  
 ابن حکیم ابن غانم ابن حامر ابن عبدالله ابن حمید  
 ابن فوج ابن عدی ابن کعب المدونی البصری .  
 و کتبت او ابو عبدالله است و از پی حدیث ابن  
 کعب اقرشی است و نسبت وی به چند او  
 ابی الجهم ابن حنفیه حجازی است . او  
 یراق آمد و عراق منشاء اوست و هم بدانجا  
 ادب آموخت و وی ادیب و راوی و شاعر  
 و متفن و عالم به نسب و مثالب است  
 و مثالب وی شامل بیشتر مردمان شود  
 و او را در بعضی کتابی است . مرزبان  
 و محمد ابن اسحق ذکر او آورده اند و  
 هر دو گویند که میان او و قومی از عربین  
 و عثمانین واقعه شری رویداد و او پسران  
 آنان را بیخ ترین حدودی بر سر برد پس  
 یکی از هاشمیان با او سخن گفت و او نسبت  
 به پاس [ عم رسول ] رده عظیم گفت و  
 این خبر بشو کل خبیثه رسید فرمانداد او  
 را صد تازیانه زنده و ابراهیم ابن اسحاق  
 ابن ابراهیم وی را صد تازیانه زد چون ابراهیم  
 از زدن فارغ شد احمد گفت  
 تبرا الکلام وینتالشعر  
 واکل مودر غنه صدر  
 و اللوم فی اتوا مستطاع  
 تعبیه ما اوردن الشجر .  
 اوراست از کتب . کتاب اسباب قربش و  
 اخبارها . کتاب المصومین . کتاب المثالب  
 کتاب الاثنی عشر فی الرد علی الشویه .  
 کتاب قصایل مضر . رجوع به معجم الادیاب  
 جلد دوم صفحه (۳۰) و رجوع به همی شود

**احمد** . [ ۷ م ] ابن محمد بن حنبل  
 بن حلال بن احمد بن احمد بن عبدالله بن  
 حبان بن عبدالله بن اس بن هوف بن قاسط

ابن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبة بن  
 هكابه بن حبيب بن هلی بن بكر بن وائل  
 بن قاسط بن هنب بن اصبی بن دهمی بن  
 جدیلة ابن اسد بن ربيعة بن نزار بن مد  
 بن عدنان الشیبانی المرزوی الاصل مكئی  
 بابی عبدالله و ابن خلکان گویند صحیح در نسب  
 احمد این است که گفتیم و بعضی گویند او  
 از بنی مازن بن ذهل شیبان بن ثعلبة بن  
 هكابه است و این خلعت چه او از بنی  
 شیبان ابن ذهل است نه از بنی ذهل بن  
 شیبان و ذهل بن ثعلبة مذکور هم ذهل  
 بن شیبان است. آنگاه که مازن وی پدر  
 آستین بود از مرو بیخدا شد و امام در  
 بغداد ربیع الاول سال ۱۶۴ متولد گردید  
 و بعضی موافق او را مرو گفته اند و گویند  
 آنگاه که شبرخواره بود مازن او را بیخدا  
 برداشت و او امام محمدین است و مصنف  
 کلام مستند و در این کتاب آن مدد او از  
 حدیث گرد کرده است که هیچکس جز او  
 بر آن واقف یافت و گویند وی هزار هزار  
 حدیث از پدر داشت و از اصحاب امام شافعی  
 و از خواص او بود و تا زمان ارتحال شافعی  
 به سر ملازمت صحبت شافعی کرد و شافعی  
 در باره او گفت از بیخدا بیرون شدم و کسی  
 را از حقیر و افتاد از این سبیل بر جای نماندم  
 احمد را بقول بعضی قرآن خواندند و او  
 احداث نکند و در باره بیخدا بزدند و بند  
 کردند و او در امر در امتاع بود و از بیخدا  
 زدن وی در عشر انحر شهر رمضان سال  
 ۲۱۶ بود (۱) و در شبایل او گویند که  
 تپکو روی و مباحه بالا بود و سخنانی زیگ  
 خط اندیکر و در محاسن وی چند موی سیاه  
 بود جماعتی از ایشان وقت از وی اخذ حدیث  
 و علم کرده اند از جمله محدثین اسماعیلی  
 بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری و در  
 آخر عصر خویش او در علم دوری نگاه  
 بود و در چاشتگاه روز ۱۴۶ دیوانه شب  
 از شهر ربیع الاول گذشته بغداد وفات  
 کرد و بعضی شب سیزدهم او شهر مذکور  
 گفته اند و برخی دیگر وفات او را در  
 ربیع الاخر سنه ۲۴۱ آورده اند و در مقبره  
 باب حرب حسدوی بجانب سردن و قیراو  
 بدانجا مشهور و مزار است و کسی که در  
 حوزة آن حاضر بوده است میگوید در تشییع  
 وی هجده هزار مرد و شصت هزار زن  
 گرد آمدند و باز گویند پرده وفات وی  
 بیست هزار تن از نصاری و یهود و عیسوی  
 بشری اسلام در آمدند و ابوالمرحوم بن حوزی  
 در کتابی که در اخبار بشری الجاهل الجانی  
 کرده است در بیان چهل و شش آرد که

ابراهیم حریری حدیث کرد که بشری حدیث  
 حالی را بنویسیدیم که گوییم لامسجدر حانه  
 بیرون می آمد و در آستین چیزی چنان  
 داشت گفتم چه چیز در آستین داری گفت  
 دوشم روح احمد بن حنبل بسوی ما آمد  
 بر او در وقت تبار کردند و من تبار چیدم  
 و اینک در آستین دارم گفتم خدای تعالی  
 با چه چیزی من مومن و احمد بن حنبل چه ماملت  
 کرد گفت من آن دو را نزد خدای عالمیان  
 رساندم و برای آن دو مائدها نهاده بودند  
 گفتم چرا با ایشان از آن مائدها نتوان  
 نگریدی گفت بی ارزی طعام را نزد من  
 میدانست و مرا رخصت نظر بوجه کریم  
 فرمود و او را دو فرزند عالم بود یکی صالح  
 و دیگری عبدالله و صالح در رمضان سال  
 ۲۶۶ وفات کرد و ابو قاضی اصهبان بود و  
 وفات وی نیز بدین شهر بود و نو نوبی سال ۲۰۳  
 بود است و اما عبدالله تاسل ۲۹۰ بر است  
 و روز یکشنبه هشت روز از جمادی الاولی  
 مانده در ۷۲ سالگی در گذشت و کتبت  
 او ابو سعید الرحمن بود و امام احمد بنام او  
 مکنش بنویسند وفات او در جمادی الاخره  
 گفته اند (۲) یعنی (ابن شکیان) و او  
 صاحب یکی از مذاهب اربعه اهل سنت و  
 جانت است و از مردم زرق معنه و تهری  
 سرو است و منصب حنبلی فرقه از فرق  
 اصحاب حدیث است (بین ائمه انصاریه ۲۹)  
 و مؤلف عمل البواربع و الفقهی (صاحبه  
 ۲۰۹) آرد ص ۲۰۹ مأمون بیخدا خویش  
 از فرزند بود که قرآن را مخلوق گویند و  
 امام احمد بن حنبل و چند کسی از قضایه و  
 فقها و مأمون باشخاص ایشان فرموده بود  
 که بدو مصمم نیز هم برین بود و آستان تر  
 کرد و این ابی دواد واقعا بر این مغز  
 باز آورد تا امام احمد را چندان عذاب  
 کردند و رنج نمودند و نواز سخن و گفت  
 خوش از انگشت می گفتند انقر آن کلام الله  
 غر مخلوق از وی و لقب او امام احمدین  
 است و وی در بغداد با مرد سال ۲۶۴  
 متولد شد و از شاگردان او محمد بن  
 اسمعیل بخاری و مسلم بن حجاج نیشابوری  
 است و وفات او بغداد سال ۲۴۱ بود و  
 آنگاه که جنازه او را بگورستان باب حرب  
 میرداند حصه هزار مرد و شصت هزار زن  
 تشییع کردند و خوانده در حیدر السیر  
 (جله اول صفحه ۲۹۲) آرد که در روز  
 جماعت از امام اواسط ربیع الاول سنه اعلی  
 و اربعین و در این ابو عبدالله احمد بن محمد بن  
 حنبل از بیخدا بیخدا بود که یکی از ائمه

اربعة اهل سنت و جماعت است معالم آثار  
 یوست و در تصحیح المعایج مست لصریح  
 یافته که ولایت احمد حنبل در بغداد قسی  
 شهر سنه اربع و ستم و با آن اتفاق افتاد  
 و در آن پلده نشو و نما یافته از شیوخ  
 دارالسلام اجتماع حدیث نموده و از آنجا  
 بسکوفه و صبره و مکه و مدینه و یمن و شام  
 شانت و از علماء آن بلاد حدیث شنوده  
 باز بیخدا مراجعت نمود و در تاریخ باقی  
 مسطور است که احمد بن حنبل از خواص  
 اصحاب شافعی بود و بقول بعضی از مورخان  
 هزار هزار حدیث یادداشت و زمره از کبار  
 محدثین مانند محمد بن اسمعیل بخاری و مسلم  
 بن حجاج نیشابوری از وی نقل حدیث  
 نموده اند و عظم شان احمد بن حنبل در  
 میان علماء ایران پشایه بود که بصب حرز  
 و تخمین سیصد هزار کس از رجال و شصت  
 هزار از نسوان شریعت جنازه او کردند  
 و مدت سیبانش هفتاد و شصت سال بود و  
 مدفنش بیاب حرب است. انتهى.  
 و رجوع به جبط (۱) صفحه ۳۰۷ و امرام  
 الاسماع مفروری جزء اول صفحه ۱۰ و  
 ۱۰۱ ۱۰۳ ۱۶۱ ۱۸۹ و ۱۹۰ و  
 تاریخ متون صفحه ۲۱۷ و روایات الجنات  
 صفحه ۵۴ و ترجمه احمد بن ابی دواد ترجمه  
 ابوحنیفه نعمان ابن ثابت در همین لغت نامه  
 شود.  
 و او است کتاب الاشرافه المصنوعه کتاب الملل  
 کتاب التفسیر کتاب التامع القرآن و  
 منموخه کتاب الزهد کتاب المسائل کتاب  
 الفصائل کتاب الفرائض کتاب المناسک  
 کتاب الایمان کتاب الاشرافه کتاب طاعة  
 الرسول کتاب الرد علی الجهمیه کتاب  
 التمسد مخنوی هزار و چهل و چند حدیث  
 و کتاب مناقب هنی ابن ابی طالب علیه السلام  
 و مستند الامام حنبل سی هزار حدیث در ۲۴  
 مجلد کتاب الاعتقاد (از امامی شیخ ابو الفضل  
 عبد الواحد ابن عبدالعزیز ابن حرب تبسی  
 حنبلی متوفی سال ۴۱۰)

**احمد** [ ا م ] ابن محمد بن حنبلی  
 مقدسی ملقب بشهاب الدین او راست  
 نامبر و وفات وی سال ۲۲۸ بود.

**احمد** [ ا م ] ابن محمد ابن خالد ابن  
 عبدالرحمن ابن محمد ابن عقی مکنی بهابی جمعی  
 در اصل از مردم کوفه است از بزرگان محمد بن  
 امامیه معدود و خداوند معصنات مقیده است  
 شیخ طوسی علیه السلام او را از اصحاب  
 امام محمد ثمر جواد و امام علی بن محمد  
 هادی علیه السلام شمرده و پدرش محمد بن  
 حنبل نیز از اعاظم روان محدثین و در سلسله

(۱) رجوع بترجمه احمد بن ابی دواد شود (۲) و نیز او را نیزه است بنام زهد که او نیز از اصحاب حدیث است.

تقات صاحب امام موسی کاظم و علی بن موسی الرضا و منظوم آیه شیخ نجاشی در ترجمت احوال برقی صاحب عنوان ابن عبارت آورده گویند اصله کوفی و کان جنده محمد بن علی حاکم یوسف بن عمر بعد قتل زید بن علی و کان خالد بن سنان قهریب مع ایه عبدالرحمن الی برقی رود و کان ثقة فی نفسه بیروی من الخلفاء و احمد السامی و مصنف کتبا یعنی برقی اصلاً از مردم کوفه است و الی کوفه یوسف بن عمر ثقفی پس از شهادت زید بن علی بن الحسین چه برقی محبت بر علی را گرفته محبوس ساخت آنگاه او را بقتل رسانید و خالد در آنوقت شرف سال بود بآیدرش عبدالرحمن ارار کرده به برقه رود هم آمد و برقی خود فی نفسه در روایت موثق بود ولی از اشخاص ضعیف روایت کند و بر روایات مرسله اصحاب نماید و مؤلفاتی تصنیف نمود انچه یاقوت حوی در کتاب معجم البلدان در ترجمت برقه که برقی بد آنجا منسوب است گویند برقه من قری قم من نواحی الجبل قال ابو جعفر فقیه القسبه احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی البرقی اصبه من الکوفه و کان جنده خالد قد عرب من یوسف بن عمر مع ایه عبدالرحمن الی برقه قم قالوا یها و نسوا البهار ل احمد بن ابی عبدالله همدان تصانیف علی مذهب الامامیه و کتاب فی السیر تقرب تصانیف ان یبلغ مائه تصنیف ذکرته فی کتاب الادب و ذکرته تصانیفه و قال حمزه بن الحسن الاصمعی فی تاریخ اصعبان و احمد بن ابی عبدالله البرقی کان من رستاق بریق رود قال دهو احد رواة الثقة و کثیر و وسوطن قم فخرج ابن اسبه ابی عبدالله البرقی همدان ثم قدم ابو عبدالله الی اصبهان و اسوطن همدان یعنی برقه فیه ارسات از قریه همدان قم از نواحی بلاد جبل ابرو جعفر فقیه شیعه گفته احمد بن ابی عبدالله محمد بن خالد بن عبدالرحمن بن محمد بن علی برقی اصلش از مردم کوفه است جنده وی خالد بآیدرش عبدالرحمن از یوسف بن عمر قرار کرده بیره قم آمدند و در آنجا اقامت کردند و بد آنجا منسوب شدند و احمد بن ابی عبدالله را بر طبق مذهب امامیه معتقدانست و او را کتابی است در سر و تاریخ و حدیث معتقدات او نزدیک است بکلمه کتاب رسد من او را در کتب ادبا میند کور داشته و معتقدات وی را نیز ذکر نمودام و حمزه بن حسن همدانی در کتاب تاریخ اصعبان گفته احمد بن ابی عبدالله برقی از مردم روسای برق رود است و ارسکی از زوایان نبت و شعر شمرده شود در شهر قم توطن

اختیار نمود پس پسر خواهر خود ابو عبدالله برقی را بد آنجا برد پس از چندی ابو عبدالله باصفهان رفته در آنجا توطن اختیار کرد ، ائمه احمد بن محمد بن عیسی که شیخ فقیه و در شمس ایشان بود برقی را از شهر قم اخراج نمود و فی ثانی او را بقم معاودت داد و از او معذرت خواست و پس از وفات با پای و سر بیفته در عقب جنازه اش راه معیت ابوعلی حائری در کتاب منتهی النقال گویند فی مشترکات يعرف ابن محمد بن خالد یو قوه فی وسط السند و بروی عنه محمد بن جعفر بن یحیی و غنی بن ابراهیم و علی بن الحسین السمد آبادی و احمد بن عبدالله بن بنت البرقی و سعد بن عبدالله و محمد بن الحسن الصفار و هدی بن الجعفر العمیری یعنی در کتاب مشرکات آورده اند که احمد بن محمد بن خالد شناخته شود بسبب وقوع وی در وسط سند روایت و نیز امتیاز وی از کسانی که با وی در نام شریکند بدین است که از برقی اینجمله روایت شده مذکور شد روایت کنند و شیخ نجاشی در ضبط وفات برقی گویند و قال احمد بن الحسین فی تاریخه توفی احمد بن ابی عبدالله البرقی سنه اربع و سبعین و عاتین و قال علی بن محمد بن ماجلویه مات سنه ثمانین و مائین یعنی احمد بن حسین در کتاب تاریخ خود گفته احمد بن ابی عبدالله برقی در سنه دویست و هفتاد و چهار وفات یافت و علی بن محمد بن ماجلویه گفته در دویست و هشتاد و هفت بود رحله طیب و از کتب و معتقدات وی آنچه شیخ نجاشی و دیگران ضبط نموده اند بدین شرح است .

کتاب السمان کتاب التبیخ و الرسائل  
کتاب الترام و المعاصم کتب البصره  
کتاب الرفاهیه کتاب الازی کتاب الیه (کتاب)  
کتاب السرافی کتاب المرشد کتاب الصیاه  
کتاب النجاة کتب الترام کتاب التایق  
کتاب الاخوان کتاب المعاصم کتب  
المآ کل کتاب مصاحح الظم کتاب المحبویه  
کتاب المکرمات کتاب بالمویس کتاب  
الثواب کتاب اهد کتب البصره کتاب  
النساء کتاب العلیب کتاب الطهارة کتاب  
افاضل الاعمال کتاب اشمس الاعیان کتاب  
مناجاة الاربه کتاب الرجال کتاب الهیایه  
کتاب الواعظ کتاب التصدیق کتاب الیهیم  
کتاب التمسیم کتاب السب کتب اهد  
العاشرة کتب مکرم بالخلق کتاب مکتوب  
الأفعال کتاب مدام الاخلاق کتاب حاتم  
الافعال کتاب التواهب کتاب البیوة کتاب  
العقوة کتاب ظل الحدیث کتاب ممانی

الحدیث و التعریف کتاب تفسیر الحدیث  
کتاب القرونی کتاب الاحتجاج کتاب الترام  
کتاب المعاصم کتاب اللطائف کتاب المصالح  
کتاب المنافع کتاب الواجبات و التواهب  
کتاب الشعر و الشعره کتاب المنجم کتاب  
تعبیر الی کتاب الزجر و العقاب کتاب صوم  
الایام کتاب السماع کتاب الارضین کتاب  
البلدان و المناجاة کتاب الامامه کتاب ذکر  
الکبیه کتاب الاجناس و الجوان صحابه  
احادیث الجن و الییس کتاب فضل القرآن  
کتاب الازاهیر کتاب الاوامر کتاب التواهب  
کتاب ما خاطب الله به خلایه کتاب احکام  
الانبیاء و المرسل کتاب الجمع کتاب جداول  
الحکمة کتاب الاشکال و الترائف کتاب  
الریاضة کتب الامتن کتاب الاوائل کتاب  
التاریخ کتاب الامتاع کتاب النحو کتاب  
الاصحاح کتاب الاثنین کتاب التمازی  
کتاب الروایة کتاب التواهب کتاب ثواب  
القرآن کتاب المنجیات کتاب النعمانیه و  
العزاج کتاب التریب کتاب معانی الشیخ هم  
کتاب بذات السبی و از واحه کتاب التواهب  
کتاب طبقات الرجال کتاب التواهب صحابه  
ذکر الیانی کتاب التمازی کتاب التواهب و الوصیة  
کتاب الکتاب کتاب المعانی کتاب السفر  
کتاب التواهب من کتاب الله کتاب الأركان  
کتاب اختلاف الحدیث کتاب المآ  
کتاب الفهم کتاب الاخوان کتاب تفسیر  
الاحادیث و احکامه کتاب العقل کتاب التواهب  
کتاب المآ و الاحادیث کتاب التواهب  
کتاب التیافة و التیافة کتاب التواهب  
دا شوران حله جواهر ص ۱۰۶ ) و  
رجوع به احمد ابن ابی عبدالله محمد  
احمد [ آ ] ابن محمد ابن خاندیمرانی  
محدث است .

احمد [ آ ] ابن محمد بن خالد برقی  
کتاب رجوع به احمد ابن ابی عبدالله بن  
محمد ابن خالد ابن عبدالرحمن و احمد ابن  
محمد ابن خالد . . . شود .

احمد [ آ ] ابن محمد ابن خضر  
ملقب به شهاب الدین . مولف به ( ۷۸۵ )  
از راست شرح درواجز در قریح . و  
حاشیه بر شرح فتاری را بسا نحو می .

احمد [ آ ] ابن محمد ابن خضر عدری  
شافعی کلردنی منقبت بنو و الدین . تزیل  
مکه . اوراسته المراد المآ فیم فی تزیل  
القرآن الکریم . و موضوع الاوار و آن  
تفسیری محصر است .

احمد [ آ ] ابن محمد بن حلف اشبلی  
الجرجانی الفرضی مکی به ابی القاسم همدان  
بنقیه . رجوع به ابو القاسم احمد . شود .

احمد [ آ ] ابن محمد بن خلف بن

القیث مکنی به ابی جعفر ، رجوع به ابی جعفر احمد بن محمد بن القیث مقلب به امیر شهید شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد ابن ذراج ، معروف به ابن ذراج اندلسی شاعر . ثنائین گوید ، وی در مدح اندلس چون مکنی بدر بار شام بود . وفات وی بسال ۴۲۶ بوده است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد بن دلان اقدانه نویسنده از مسلمانان . از ابن الندیم .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد بن ریخ مکنی به ابی سعید از مردم شرمقان اسفزیین ، محدث است .

**احمد** . [ ۱ م ] بن محمد بن رستم بن یزدیان طبری . رجوع به ابو جعفر احمد ابن رستم ابن یزدیان طبری شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد ابن رستم المدینی . مکنی بابی علی یکی از بزرگان رجال اصفهان . او در زمان مقتدر بالله مبرزست و وی بر بنای جامع کعبه هنیق افزوده است . و او را است .

فان مسیرات الامور منوطه  
بسرین صارا عمدة لرجا لکا  
ولیس صحیح الرای من ظن انه  
اذنایه شیئی بدوم کذلکا .

رجوع صفحه ۶ و ۱۱ و ۱۶ و ۸۸ کتاب عیاش ابن سفیان ما فروخی شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد ابن یزید بن تبار ، محدث است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد ابن زکریا ، مکنی به ابی العباس . اصلش از مردم نسای خراسان و ساکن مصر بود نقل احوال ویرا از کتاب شیخ الاسلام خوانیه عبدالله انصاری کرده اند او میگوید شیخ عباس فقیر هروی او را بصیر دیده بود و شیخ همو بسکه گوید شیخ عباس از برای من حکایت کرد که همواره بر دوسرای وی اصیان و ستوران بودی که مردمان بزیارت وی در آمدندی وقتی مرا گهت که خیز و بر [ در ] سرای برو هر کس بداند آنچه ستور او را نگاهدارد در دل من گنشت که کار نیکو بدست آوردم از خراسان بصیر آمدم که ستور بانی کشم مرا شود در خراسان فراتنی بود پس از آنجیال در آن خان کسی آمد که شیخ ترا میخواهد چون نزد وی در آمدم گفت با هروی هتول یکمال از سیده زود بود که در صدر نشینی بر دوسرای تو بین رود باشد که ستوران باز دارند که کسی باید که آنها را نگاهدارد گوید من از آنجیال وبه کرده مدتها بر دوسرای وی ستوران بودی که سلطانان و مردمان دیگر نزد وی

آمدندی وقتی ازو پرسیدند این دوجه را بچه یاغنی گفت هر فرد بزرگان از ادب چیزی فرو گذاشت نمودم . سال وفات وی در اواخر حدود مائیه چهارم هجری بوده است نامه دانشوران جلد دوم صفحه ۲۱ و رجوع به احمد ابوالعباس و ابوالعباس احمد بن محمد بن زکریا شود .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد بن زکریای تلمسانی مکنی بابی العباس . او را است ، بغیة الطالب فی شرح عقیده ابن الحاجب .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد ابن زیاد . ابو سعید بالله محمد ابن عمران المرزبانی در الموشح از وی روایت کرده است . الموشح چاپ مصر صفحه ( ۳۳۳ ) ( ۳۴۲ ) .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد بن زیاد هروی معروف به ابن اعرابی مکنی به ابی سعید محدث صوفی از مردم بصره تزیل مکه . یکی از کبار اصحاب جنید و مروان بن عثمان مکنی و هروی است از اسحاق زعفرانی و غیر او روایت داشته و تصنیف بسیار کرده است از آنجه طبقات النساک . وی مجاور حرم بود و هم بدانجا بسال ۳۴۰ یا ۳۴۱ در گذشت . و غایبانی در تصوف دارد . رجوع بروضات صفحه ( ۵۹ ) شود .

**احمد** . [ ۱ م ] بن محمد بن زیدوفی کتاب . بصری شعر می گفته و دیوان او سی و سه است . ابن الندیم .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد ابن ساکن زنجانی . محدث است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد ابن سالم . مکنی به ابو سعید بالله سالمی . ثنائی احمد است پس محمد بن سالم نشو و نشانی وی در بصره بوده است و از عرفای اواخر مائیه ستم هجریه است . زمان مأمون تا زمان المعتضدی بالله را در بافته و خود از خلافت سهل بن عبدالله استریت . از عجایب چیزهایی که در حق او نوشته اند این است که شصت سال با آنکارف کامل بوده و طریقه طریقت از وی اخذ نموده و سهل بدو اعتماد داشته اند بسیاری داشته و اکثر ایام رندگانی او در بصره بوده است شیخ الاسلام که صاحب کتابیست در احوال این طریقه آورده است که ابو سعید بالله سالمی گفته بود که الله تعالی را تو همه چیز می بینی بدینعرف صکه از او انتشار یافت مردم ازو دوری جسد بعضی گفته اند که چنین نگاشته بود که الله تعالی در ازل همه چیز را میدید بدین سبب وی را مجبور گذاشتند شیخ ابو سعید بالله ابن خلیف گفته است که این اعتقاد اعتقاد دهریست شیخ الاسلام گفته که ابو سعید بالله بن خلیف انصاف

نداده و مکنست که او در باطنم گفته باشد بعضی از عرفا در معنی این عبارت نوشته اند که از کلام وی قول بقدم عالم لازم آید . که اشبا بحسب وجود خارجی ندیم باشند ، شیخ الاسلام توجه میکند عبارت ابو سعید بالله سالمی را بروجی که اعتراض نباید گوید توان که مراد او بدیدار علم بود و علم چیزی موقوف بر وجود خارجی آنچه نیست توجه تغییر از علم بدیدار این است که علم وی سبحانه و تعالی از جهت کمال انکشاف بمثل دینست و فریته بر اراده ایضه می نسبت بدیدار است بچه چیز بدیدار یعنی نیاید متعلق نشود بچه بلکه متعلق بمبصرات شود و بر تقدیر تعلق وی بجهت اگر در ازل متعلق بود بجهت لازم آید قول بقدم حوادث زمانه و این ظاهر النساء است پس لازم است حمل بدیدار بر علم ؟ سخن و بر صورت صدق پیدا شود و نیز مکنست که مراد حقیقت دیدار بود لازم نیاید قول بقدم عالم باید کلام وی میشی باشد بر آنکه حق سبحانه و تعالی خارج است از ضیق زمان و هر چه خارج است از ضیق زمان موجودات گذشته و آینده با هم خواهند بود همچنانکه طوفان روح و قیامت را باهم بینند پس آنچه حادث است حق وی را بیند در ازل و همین حال دارد کسیکه از ضیق مکان خارج است بنسبت با مکانیان که همیشه نزد وی حاضرند غفائی دارد ، لیکن بسیاری از کلام این طایفه میشی بر این مسئله است و حکما این معنی را بیان کرده اند . تا اینجا بود بیانات شیخ الاسلام وقتی از آن عارف کامل پرسیدند که بچه چیز شناسند اولیا الله را در میان خلائق گفت بلعاقبت زبان و حسن اخلاق و تازه رومی و سعادی نفس وقت اعتراض و بدیدار حق هر که بند خواهد پیش ایشان و تمامو شفقت بر همه خلق نیکوکار ایشان و بدکار ایشان و نیز از او است که گفته دیدار [ ابی ] منت کلید دوستی است .

سال وفات وی در دست نیامد ولی مترجمه اثر نگاشته اند بچند سال بعد از وفات سهل بن عبدالله تستری بوده بنا بر این وفاتش در حدود نویست و هشتاد هجری میشود در سال وفات المعتضدی بالله عباسی والله تعالی اهل سالمی منسوبست بچند او که سالم بوده و سالم نیز شهریست در اندلس . نامه دانشوران جلد سیم . صفحه ۶۱

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد ابن سکه [ سر ] ت ت [ محدث است .

**احمد** . [ ۱ م ] ابن محمد ابن السری . مکنی بابو الفتح و ابن الصلاح و مقلب بدجلالین . ( ۱ ) از فضیله یگانه و حکمای

( ۱ ) نجم الدین . بیون الانباه .

فرزانه بوده است و هم از خانواده اجلا  
 علماء است اصل وی از همدان و موله وی  
 نیز همان سامان است و برخی گویند که در  
 سیاست متولد شده و هم در آنجا نشو و نما  
 یافت بالجمله در بدایت تحصیل و ادب  
 روزگار جوانی از مسقط الرأس خویش  
 بغداد که محط رحال علماء و حکما بود نقل  
 نمود و هم در آنجا وطن جست و در نزد  
 حکیم دانشمند ایران حکم مفری که مدرس  
 مراتب حکیم مورخ پس بسیارستان مکره بود  
 با استفادت بگفتار تپید و چندان در اکتساب  
 علوم حکیمه و اقتناء فنون طیبه مواظبت  
 جست که در آن صناعت شریفه تپیش پناهت  
 و مهارتی بکمال پیدا کرد و در آن فن  
 بر اقران و اشیاء رتبه ترقوی یافت چندانکه  
 حکمای آن عصر و فضلاء آنزمان زیرا  
 زیاده ستوده اند و تعریف و تالیفش را  
 فایز و جامع شمرده اند و هر کس  
 را در کتب قوم تتبع و تدوی است دانند  
 که در مصنفات اعلیای نام وی زیاده مذکور  
 است و دوشرو حیکه بر قانون شیخ رئیس  
 نوشته اند کلمات وی بسیار ایراد شده است  
 آورده اند که وقتی بزم خدمت نورالدین  
 محمود ابن سادات ابن زنگی بدان صفا علیا  
 شتافت بکنجد در موصی نزد آن پادشاه  
 رساند از وی کرام زیاد و انعام بسیار بدید  
 و در خطبات الاخیاء مسطور است که حساب  
 الهی در امرش ابن الفازی بن زریق از بغداد  
 ویرا طلب کرده بکنجد در آمد او بسپرد  
 و از آنجا بدمشق رفت و در آنجا بفر که  
 صحبت استاد خود ابو الحکم مفری فایز شد  
 و محض پدش خدمت تعلیم و ادای حقوق  
 استادی بود در فضائی دمشق همواره میگفت  
 که استاد من ابو الحکم بوده و علوم طلب  
 و ریاضی و فقه را در نزد وی فراغت کردم  
 و از بیانات و افی آن استاد استنفاذ نمودم  
 ابو الحکم را استماع آن سخنان که در معنی  
 شکر احسان بود زیاده حسرت بخشید و هر  
 لحظه بر نیازات سابقه زیادت آورد و همواره  
 دو جاسع و محال که از فضلا منتضه بگردید  
 گفتی اگر چه این اصلاح فنون ریاضی را  
 از من آموخته است نیکن از شرط ماست  
 و مباحث مرا و رتبهی حاصل شده که  
 میباید اینک من از وی استفادت کنم و در  
 تحصیل مطالب عالی از وی صاحب و ذهن  
 نقیب او استانت نمایم زیرا که در تحصیل  
 مراتب عالی مرا احوال و مواظبت بود در او

را اكمال و مطالعت لاجرم در اینحال تمام  
 معلم و تحسین تلمیذانی فرساخت و نیز مورخ  
 خزر جی از خط حکیم امین الدین ابن زکریا  
 یعنی بن اسمعیل السعاسی نقل نموده که  
 چون حکیم بیماقتد و طایب داشتند این  
 صلاح بشهر دمشق در آمد پغازه حکیم  
 ابوالفضل اسمعیل بن ابی البقاء الطیب  
 منزل نمود و روز گاری بصاحب وی بگفتار تپید  
 از را بگفتش بعد از ریعت انتاد بسیاران  
 ابو البقاء گفت استادی خودم که در صنعت  
 کفایتی کامل باشد او را بگفتش دیزی که  
 نامش سندان بود دلالت کردند که او را  
 نشان جست تا به نام سندان راه یافت او را بدیده  
 و از مقصود و مأمور خود شرح داد و هم  
 گفتی بری میرد تا نمونه کار داشته بدان  
 اندازه بدوز سندان و نگشت اطاعت بر دیده  
 نهاده پس موهبتی فیما بین مین شد که در  
 آنوقت گفتش را این اصلاح بر ماند  
 این اصلاح باطبیان خاطر بخانه معاودت  
 کرده یا انتظار روز موهود میگفتار تپید  
 چون موهود رسید و گفتش نرسید  
 تاچار این اصلاح بنزد سندان شده گفتش  
 خویش را از وی طلب کرد سندان بملدی  
 ناموجه معتقد شده اندام آنرا بفرح احوال  
 داد روزانه دیگر بزرگ وی شد مانند روز  
 گذشته بگذشت روز سیم بد که وی بفرقه بود با  
 جدا صرار گفتش را خواست بهمدار گفتگویی  
 بسیار نامعهد و الترام او را خاموش و معطن  
 ساخته بخانه اش معاودت داد مخلص کلام  
 آنکه بعد از خلف مواعید و تقصیر موهود  
 گفتش را دوشته بوی داد بعد از مدتی این  
 اصلاح آن گفتش فاسد را بدست گرفته و  
 باقی در آن برد تا صنعت اسباب را بنگنا  
 در یابد موهود شد که در آن یا افراد اصناف  
 معایب موجود و اقسام محاسن مفقود است  
 چرمها دارد که در کعبه ابائی جدا شده  
 بیکدیگر وصل کرده اند اوئی دارد که با  
 هیچ رنگه مشابعت ندارد محلی که باریسی  
 مریض باشد طولانی کرده و چنانکه مریض  
 طولانی باشد مریض نموده قطعه که وصل  
 انگشتان است تنگ کرده و چنانکه مریض  
 عقب است گشاد ساخته از آن صنعت نام  
 دینگیه شده بر آشفت که ای استاد تا جابل  
 ترا که مردم این شهر با این صنعت مبدانند  
 اعیان و احوال این است پس حالت سدر  
 استکان این شهر چگونه خواهد بود و  
 بدون این خبر ابو الحکم مفری طیب

رسید این قصیده از زبان وی بر میبل مزاج  
 بنظم در آورد بسیاری از اصطلاحات متعانه  
 و الفاظ حکیمه و کلمات هندسیه در آن صرح  
 نمود و چون این قصیده در نهایت متانت و  
 سلاست بود تمام آنرا با ترجمه نگاشتم (۱)  
 مصای مصاب تاه فی وصفه عقلی  
 و امری عجیب شرحه یا ابوالفضل  
 اینک مایی من اسی و صیابة (۲)  
 وما قد اقیقت فی دمشق من اللذ  
 فطمت الیها جاهلا بانورما  
 علی انی حوشیت فی العلم من جهلی (۳)  
 وقد کان فی رجلی تمسك لعائنی (۴)  
 علیه زمان لیس یجحد فی فعل  
 فطمت صی ان یغلب الدهر مرته  
 و هیوات ان القاد (۵) فی الحزن و السهل  
 و لاحتلی (۶) نزل حقیق بقریه  
 فطله (۷) ما قاسبت من ذلک التقل  
 فطت لوبا سعد جملی بجانة  
 تعوز بهاشکر امری عالم متلی  
 بعتی صی تستعب (۸) فی یوم قطعه  
 من الادم البدری (۹) بالقمص (۱۰) و لولخل  
 لقال طی رأسی و حنک (۱۱) واجب  
 علی کل انسان بری مذهب العقل  
 فتارت (۱۲) فی الحال عشرین درهما  
 و سوقتی شهرین بالذبح و البطل  
 فلما قضی الرحمن لی بیچاره (۱۳)  
 و قلت نری سندان انجلی شقی (۱۴)  
 انی بشتک (۱۵) ضیق الصدر احتف  
 بکمب قدامنا علی انکمب و الرجل  
 و بشیکه بشتک سوء مغلوب  
 أضیف الی فعل شیبه به نسل (۱۶)  
 بشکل علی الاذهان بمرحله  
 و بیب ذوی الانبیا و العقور العبل  
 و کمب الی القصب لاشمالی اائل  
 و وجه الی القصب (۱۷) انجوبی مستعلی  
 و ما کن فی هندامه علی صفا  
 و لکن فساد شاخ فی الفرع و الاصل  
 موازاة خطی جاییه تغالفا  
 فجزء الی علو و جزء الی سفلی  
 و کم قبه من بیب و خرق مقفی (۱۸)  
 بیاب و من قطع من ذریع و الفل (۱۹)  
 بوصل ضروری و قد کان ممکنا  
 لسرک ان یائی التمشک (۲۰) بالوصل  
 و قبه لاختلان من قیاس مرکب  
 فلا یفتح الشرطی منه و لا الاملی  
 فلا (۲۱) شکله القطاع و ما یفتق ان  
 آسودن به رجلی فلا (۲۲) کان من شکلی  
 و لاجنس (۲۳) اساعوجه بزیولا  
 بعد که نوع از اجنبی بالفصل (۲۴)

(۱) اشعار از متن شیون الانباء جلد دوم صفحه ۱۶۵-۱۶۶ نقل شده و اختلافات اامة دانشوران در حاشیه فید شده است . (۲) اینک  
 الیک صاحب اشکو مصائبی . (۳) خلعت بالعلم من جهلی . (۴) تمسك فجائتی (۵) القاد . (۶) فیانیت من . (۷) وقت . (۸) تستعب .  
 (۹) الادم بوع . (۱۰) بالقمص . (۱۱) عطفک . (۱۲) غیالته . (۱۳) نجیبی به . (۱۴) یا سمد تصرف عن شقی . (۱۵) بشتک .  
 (۱۶) در نامه دانشوران نقل نشده . (۱۷) قطب . (۱۸) معنی (۱۹) رجلی و من قطع من الریح و الثعلب . (۲۰) التمشک . (۲۱) ولا .  
 (۲۲) و لکن . (۲۳) بیبل بالفصل .



فعداد طرائق شکیکه عند کوفه  
 قلل ای شی عن مقایسه پسلی (۱)  
 وقد بین فيه قوة لرادنا  
 فاعورنا منه المخرج انی الفعل  
 فلو کن معدول الکمال احتلته  
 ولکن سلیب الص فی الجز (۲) والکمل  
 فی الیک فی ایجاب ما العبدن سلیبه  
 وحدن قضایا جاء من غیر (۳) ذی عدل  
 وما هانئنی (۴) فی اختلال مقوله (۵)  
 فجوهره والکم والکلیف فی حین (۶)  
 وای القضا یا لم بین فی کنهها  
 وای قیاس لیس فی بمثل  
 لتأ عوز انیر هان مندره (۷)  
 فایجابیه تم الضروری والکلی (۸)  
 اذا حط (۹) فی شمس قد مر وط باشد (۱۰)  
 لفتفت (۱۱) یدی انحراف انی الظل  
 وطیطب (۱۲) فی رجلی والسیف ما نقضی (۱۳)  
 فکیف به ان صرت فی الطایف والوحل  
 فانهنی حتی یثبت مغیبا (۱۴)  
 وام ینق لی معدن یا صاح من عقل  
 وفی کل ذوقه بان نقف (۱۵) ومافه  
 فاهون بشخص ناقص العقل منحل  
 واخر بیت منه فی الخلق حائری  
 سریه وازنی بانهران ویالازل  
 وواقلس (۱۶) لوفش امیا انعلا له  
 حله لان الشکل متنوع العمل  
 فعیثنا فعدت بانه ذللی  
 وهو ذاتی عاود شیتو ذلک کفین  
 و سورۃ یس و طه و مریم  
 و صاد و حم و لقمان و النمل  
 لئن لم اجده فی التوران ملاحظه (۱۷)  
 توآنی کراهی لا (۱۸) جمله فی حل  
 ولا قست (۱۹) شرا فی دمشق ولا آری  
 اذ نب اسکا فای بجد و لا هزل  
 نصبت به خلا نقص عیشتی  
 فلا یاری الرحمین لی فی من حل  
 و کم آلم (۲۰) الاستکاب قنبی بمطله (۲۱)  
 ولا قیت مالا قاه نوسی من المعجل  
 وکان ارسلت بس یدی بمعشر  
 برومون عن ان یوافق فی الهزل  
 و بشرط قد لای اموراً کثیره  
 ولکنه لم یلق فی امله منی  
 وقد کان جائینوس ان حض زجله  
 نمشت (۲۲) یدی العریان سرهم التعلی (۲۳)  
 و قسطابن اوفاکان یعنی لاجل ذل  
 و ماکان یعنی (۲۴) فی حفا الی عدل

و کان ابونصر اذا زفر معشرا  
 و ضاع له عمل بروح بلا نعل  
 و ارباب هذا العلم ما انتوا کذا (۲۵)  
 و فاسون (۲۶) ما لابینینی من ذوی الجهل  
 کفانک انی مدخلت بخلق  
 فعدت فلامت الرجوع الی أهلی  
 ولو کنت فی یتهد قام لتصرتی (۲۷)  
 هتالک اقوام کرام نو و ابیل (۲۸)  
 و ما کنت اخنو من (۲۹) ولی صنفه  
 و ذی رفیه فی الللم یکتب ما املی  
 فیالیتی مستجیلا طرت نعوما  
 و من لی جهلا و هو متنوع من لی  
 افی انشام قد لا قرت انتم بلیه  
 فیالیت انی ما حططت بها رحلی  
 علی اننی فی حلین بین معشر  
 اداشر منهم معشر ایس من شکلی  
 فاقدم عانوه التریا اذا هسی  
 و جاد علی الارضین دانع الفحل (۳۰)  
 و لا (۳۱) بکت الخشاء صخر اشقیها  
 و انعمها فی الخلد انما المهطل  
 بانقر من دمی اذا ما رأینه  
 وقد جاء فی رجلی متحررف انشکل  
 و امرضی ما قد لقت لا جله  
 فیالیت ذلی قد یثبت بالرجل  
 لهذا (۳۲) وما عدت بعض خصاله  
 فکیف احترا سی من اذینته قللی  
 و من عظم الماسیت من ضیق باشد (۳۳)  
 اخاف علی جسی من السقم والمار  
 فیا لتشک (۳۴) مذ تأمدت شکله  
 علمت یقیناً انه موجب نقلی  
 و بنشد من یانیه نیی بچوق  
 بانمک فون الرمل ما یون فی الرمل (۳۵)  
 فلا تعجبوا مصاد (۳۶) هانی قانی  
 و جدت به ام بجد احد قبلی (۳۷)  
 حاصل معنی انکه یا ابا الفضل مصیبت  
 و دریت من مصیبت وماننی است که هزل  
 من در وصف آن حیران است و امور من  
 و قاصبت که شرح آن بسی شکفت است  
 و ذک روی توجه و عظم بسوی او آردم  
 تا مصائب و توفیقی که بر من وارد آمده  
 شکایت کنم و ذل و سقارنی که در دمشق  
 دیدم حکایت نایم من که در علم و دانش  
 رهتی داشم که بیک مردی آن از هر جهل  
 و هر خطا معصوم بودم بشهر دمشق در آمد  
 در حائنی که از امور آنجا جاهل بی بصیرت  
 بودم سرایای اغزازی دریا بود که از ناداری

ایام از دست رفته و در فکر خود پسته نبود  
 با خود گفتم شاید روزگار از رام لطیف آن  
 با اغزاز را همالی پدید آورد که آنرا خلیفه  
 و چانشین کرده و هیات همال آنرا در زمین  
 های درشت و اراضی همواره بافتن نثرانم  
 شکفتا که در هوای خلیفه آن با اغزاز سر  
 و تکرار با مردی تا کس و خبیس کتاند الله  
 الله از آن تا کس چه صدمات دیدم و چه  
 زحمت کشیدم با آن تا کس که سده نام داشت  
 گفتم ای سده در قضاء حاج من بر من کرم  
 کن و مانند من مرد دانا و فاضل را و هین  
 شکر نما و آن مزیت و اختصاص جامع شوامید  
 من آن است صفا یا اغزاز مرا از جرمی  
 فراهم کنی که دیانت یازد و با ملزو و سر که  
 رنگین شده باشد پس قبول این معنی کرده  
 گفت بوشم و سر این خدمت بجای آرم  
 چه بانو عطوفت و زلفت کردن بر هر کس  
 که بخرد راه دارد قرش است میسر نیست  
 درهم بر او بند کردم و او دو ماه تمام بمسافله  
 و دفع الوقت بنگرانید و چون خداوند  
 حکیم خواست که از چشنگه و عده های بی اصل  
 اوز هائی یابم و گفتم با سده آیا وقت آن  
 رسیده است که مهم مارا برداخته باشی پس  
 مرا پای اغزازی آورد با سینه تنه و پاشته  
 معوح یا کسی که هلاک قدم و مرکبای بود  
 پاهیت و شکلی که حل آن بر ذهنها بسی  
 دشوار بود و خداوندان خرد و اصحاب حل و  
 فقه را ه جز و بر مانده بساخت آنرا کمی  
 بود که خود بچائب قطب شمالی مایل بود  
 و روی که سمت قطب جنوبی نوبه داشت  
 هر گاه از صحت گوئی گویم در انام و بیسکر  
 آن پیدا نیست و اگر از فساد سخن رانی  
 گویم در تمامت اصل و فرع آن پدید است  
 و شرط که در دو جانب آن کش است و پستی  
 متوازی باشند چندان مخالفت دارد که  
 جزوی از آنها بجانب بالارفته و جزوی بسوی  
 شیب فرود آمده چه بسیار عیبا داشت چه  
 بسیار بجهها که گلوگر و فشارنده یا بود  
 و چه بسیار باره های پوست در آن درج شده  
 و قطعات نعل در آن پنهان بود و چه مارا  
 در آن ضروری و لازم دانسته تو گوئی رای  
 وی آن است که انجام پای اغزاز بدون آنها  
 ممکن نیست و چنان توقع که این معنی را  
 بر خلاف پاره زیرا که ممکن است پای  
 اغزاز بدون وصله ساخته و فراهم شود در  
 قیاس مر کب آن نه چنان اختلال است که

(۱) در نامه تانثوران نیامده . (۲) الحسن فی الجز . (۳) حسانا غیر . (۴) عذنی . (۵) مقوله . (۶) جهل . (۷) شراطعا .  
 (۸) فایجابیه سب و جزیه اسکلی . (۹) حظ . (۱۰) فمخرو ما رانه . (۱۱) کما فت . (۱۲) بطیطب . (۱۳) و باصق بافض . (۱۴) حنل  
 (۱۵) ضعف . (۱۶) اقلیدس . (۱۷) لئن لم نجد متعا رجنا لاهن (۱۸) و ما تقته (۱۹) و تم امل (۲۰) الم (۲۱) عطلة  
 (۲۲) نسل (۲۳) القلی . (۲۴) یلی . (۲۵) تم نیلو کما . (۲۶) یفاسون ما . (۲۷) بصرتی . (۲۸) بدل . (۲۹) و حلوالدی من .  
 (۳۰) در نامه تانثوران نیامده (۳۱) فلا (۳۲) فهدا (۳۳) من یس ضیقه (۳۴) فهلا نسک (۳۵) در نامه تانثوران بجای یست فوق  
 این یست آمده و بوقتی فی عله ما احتل ان یناصنی منها برور و لامنی (۳۶) ما (۳۷) الم بجد احد قبلی .

فضیه شرطیه و قضیه جمله آن برای انتاج نتیجه صالح و در خور باشد شکل و هیئات آن که بر لده یا است نه سرا شایسته است که بدان صیانت یابی نباید و نه امثال سرا و جنس کلیات آن آشکار نیست که از کدام جنس است و نوع آن همین نیست که از چه نوع است چه به هم چیز میماند و از هیچ نوع بعدی از حدود و فصلی از فصول ممتاز نبود در این پای افزای برای انتیاج مأمول استعدادی بود و از عالم قوه به مقام فعلیت نیاید و اگر در جمیع کهالات و کل محسوسین حصول کرده لامعانه دارای بعضی بود هر آینه تحمل میگردم لیکن چه سود که از کسوت حسن بکباره عاری است و از کالی و جزئی آن بی بهره مانده است شگفت آنکه نام تشک برای آن ثابت کنی در حالی که سبب آن اسم شایسته تر باشد و هم قضایای آن عنوان در حقش درست آید اختلال هر یک از مقولات عشره آنرا که می نگرم هیچگاه و مقنونه با بنام نمی بایم بجز و تباحثش که جوهر است تحمل است رنگش که از مقوله کیف است محبوب است اندازه اش که از مقوله کم است فاسد است حکم نام قضیه منطقی و قیاس میزانی است که اعتلال و کنش در باب این تشک آشکار نیست هر برهان که بر پای افزاری و آثار آن اقامت کنی شرایط انجاش ایاب یعنی چه در مقام کیف ایجابش سلب است و در مقام کم حصص جزیش کلی است تا اگر آنرا در آفتاب بندای تا از خورش در سطح ارض خطی رسم شود شکل مخروطی که میباشد از راس آن احداث شود آن مخروط باشد چیزی خیده باشد که بسط قتل اجزای جوید هنگامیکه با فضای هموار و خشنه صاف است در پای من مضطرب است و از طرفی به طرفی همی دورتر چگونگی خواهد بود حالت من بیچاره در وقتی که خواسته باشم در کل ولای راه روم ام این کفش مرا چنان حیران ساخته که گویی دیوانه و غیبط شده ام ای برادران وای پاران سدان منلی برای من نگذاشته است آنرا در تیغ انوش در هر جزئی از جزئیات آن کفش در هر اسم از امور آن سفاهت و ضحک مانع خود را آشکار کرده است چه قدر مرد قصص المقل شوار بی مقدار بوده اقلیدس نکیم اگر زنده ماندی در شکل این پای نزار جایز آمدی زیرا که اعتلال اینگونه شکل از ذریه اشکال افزون و با مقام بیاع فریب است بشام انبیه و اویاه جمیع سور قرآنی اگر مانعی نبود ایتم سوی وطن و اهل خویش مراجعت می نمودم

و آن خائن زمان کاروا از گرفتاری مظلومه خود را میساختم و در زمان اقامت نمی چشم تا از دست کفش دور حیات اندوز پتالم و در جد و عزل سندن سرایسم پداهیة اذیت دوستی گرفتار گفتم که زلازل همرم مکدر ساخته خدای تبارک و تعالی مقدم چنین آشتی مبارک فرماید چقدر از تخلف وعده خاطر دم رنجور ساخت من از دست این خونخوازه آن کشیده ام که حضرت کایم از دست گوساله کشید از مطالبین مبتلا میشد بگروهی که از او درخواست میگردند که در عزل و کزهای بیمنی با ایشان موافقت کند و بقرای مکره و ششاید بسیار دیده بود و لیکن هرگز مثل آنچه من از این کفش دور دیدم ندیده بود و چنانچه در حال این بود که هرگاه پای افزاری پای او را می گزیدم بر هم سر که آن موضع را مداوا میفرمود و فسطائی بن لوقمان در حالت چنین بود که روزگار عمر خود را با پای برهنه میگذرانید در برهنگی پای بیلامت گویی اپتلا نیافت و ابوتریرا حال این بود که هرگاه بزرگوار گردهی مبرقت و تطین او مقدر میگردد پای برهنه راه میرفت و خداوندان علوم میلا و گرفتار نشدند بزحمت ناشایست و چیزهای ناعلا می مانند آن بیانی که از جهال و مردم نادان بدیشان رسیده همچنین است حال من از هنگامی که بشام فرود آمدم پیشانی سرا دریافت پس همت بر آن گذاشتم که بسوی اهل خود برگردم و اگر در خانه خویش بودمی و در بغداد اقامت داشمی در آنجا بیصرت و بیاری من گروه گروه بر میخواستند و هم در آنجا بگردم من فراهم میشدند دوستان من و طالبان علوم که آنچه من اعلام حکم در رشته تحریر پیاورند پس کاشکی بزودی با سبب طردن میگردم کجا این آرزو انجام پذیرد پدری که در شام بهر آریه مبتلا شدم اینکلی آشهر را مدعی رحال خویش نمیگردم علاوه بر این صدمات آنکه معاشرت میکنم قومرا که همسخن و هم جنس نیستند و خساء شاعره با آنکه بسیار بر برادر خود صخر گریست بشر از من نگرست با ابوالفضل زحنی که از آن پای افزار دیدم مرا عریض و ناخوش کرده ابتکاش پانزدهم تا آنکه بشن این پای افزار مبتلا شوم آنکه شرح دادم بعضی از خصال و احوال این پای افزار بود پس در اینصورت چگونگی معتبرانم خود را از اذیت و آزار آن محروس بشادم و از حله مضحکای بزرگ که بملت منکی آن دیدم آن است که در بدنه امیابی

و استعدادی فراهم شده که ترسم پمارخه رنجوری و رسل مبتلا شوم از روی بشین میدانم که آن کفش مایه قتل من خواهد شد و یان بیماری گرفتارم خواهد کرد که هیچ هوا و هیچ پرمشاور مرا سوتی نهد زنهار زنهار زنده از این عالم میرسید هرگز نمیگویم پداهیة گرفتار شدم که هیچکس قبل از من چنان دابه دچار و گرفتار نشده است . انتهی . پوشیده نماند که مورخ خزرجی در تالیف کتاب طبقات - الاطباء بر خود متحمم داشته است که اطبارا طبقات فراوانه منتسبین هر شهر را در یک فصل و یکباب ذکر کند با آنکه مولد این صلاح از همدان بوده است او را در حداد اطباء دمشق معدود داشته است و شرح احوال او را در جزو اطبالی آن سرزمین آورده اینمعنی از مورخ خزرجی زبانه محل تعجب و حیرت شده است ولی میتوان از این زات معقولات جویم و جواب گویم که چون این صلاح در اواخر ایام زندگانی در دمشق بسر برده و هم در آن ملک وفات شده پدانیجه آن طیب فضل را در طبقه شامیین مقنونه داشته است مع القمه در مجال پانصد و چهل و هشت هجری وفات کرد و در مقابر صوفیه مدفون گردید مؤلفات و مصنفات مشهوره وی از اینقرار است که نوشته میشود ، شرح شقای شیخ الرئیس ابو علی سینا ، کتاب فوز الاصر کتاب مجموعه میسوجه در طب ، شرح ایضاح ، مقاله در شکل چهارم از اشکال قیاس حلی و این شکل را منسوب چند بنوس دانند ، انتهی . نامه دانشوران جلد ( ۶ ) صفحه ( ۱۵۴ ) و وفات در شب یکشنبه سال پانصد و چهل و ناند بود و در مقابر صوفیه بر ساحل قصر یانیا در ظاهر دمشق مدفون شد و رجوع بیرون الانبیا جلد دوم صفحه ۱۶۴ شود .

**احمد . [ ۱۶ ]** ابن محمد بن سعید . سومین از پنی و نس در مراکش از ۹۲۹ تا ۹۵۴

**احمد . [ ۱۷ ]** ابن محمد بن سعید . رجوع به ابن ابیسی . . . . .

**احمد . [ ۱۸ ]** ابن محمد بن سعید ابن عبدالرحمن ابن زیاد ابن عبدالقاسم ابن زیاد ابن عجلان . منکی به ابن سعید . کنش ابو انبیا است از حفاظ احادیث و ضباط اخبار بود در میان مقننین عنیه بکثرت روایت و انتقاد استاد و معرفت رجال و رواج متن امیازی کامل و اختصاصی تمام دارد برخی او را از مورالی عبدالرحمن بن سعید بن قاس سیسی همدانی گونی دانسته اند و جمعی از مورالی بنی هاشم در زمان دوست

و جهل و نه هجری از حادر زیاد و در طب علم و استماع شبر و استماع حدیث همی میل نمود و در حضرت جمعی کثیر از مشایخ مشبه و معارف معدیه تنگ گردان میزان ذهبی و تاریخ ابن کثیر شاهی منقولست که ابوالعباس کوفی یکی از ارکان حدیث و اکابر حفاظ معدود بود و اختیار بسیار اخذ فرمود و در طلب آن جن شریف سفرها نموده و گروهی را از کبار نقل آن را در مدار کرد محدث نسابوری در کتاب رجال خود اسامی اسانید او را باین تفصیل آورده که عن عدة منهم محمد بن علی الهادی علی بن الحسن بن علی بن فضال ، مندر بن محمد ، محمد بن سالم ابن عبد الرحمن ، احمد بن عمر ، ابوالحسن ابن عبد الرحمن الازدی ، ابوبکر محمد بن یوسف الرازی المقرئ ، احمد بن الحسين ابن عثمان القرشي و غیر ایشان از مردمی صکه این عقده روایات خود را بدیشان رسانده میگرد وی در فن کلام و اصول عقاید مذهب جارودیه که شبهه از شیعه زیدیه اند اختیار کرد و مع هذا انها و محدثین اتنی عشریه ویرا در حداد رجال اصحاب و روایات اختیار خویش بشمار میآورند بدلیلی که استاد انکسار علامه معلق جمال الدین حسن بن مطهر حسنی رضوان الله علیه در قسم انئی از کتاب خلاصه بدان تصریح نموده پس از توضیحی بجلالت قدر و منزلت گوید و کان زیدیا جارودیا و ضی ذلك مات و اما ذکر ناه من جيلة اصحابنا لکنه روايته عنهم و خلطه بهم و تصدق لهم روی جمیع حکم اصحابنا و صدق لهم و ذکر اصولهم یعنی این عقده عقیده جارودیه داشت و هم بدان مذهب یزد و اینکه ما او را از اصحاب خود یاد کرده ایم برای آنست که وی از احادیث ما بسیار روایت کرده و در علمای ما میخته بوده و برای ایشان تصلیف نموده جمیع اصول اتنی عشریه را نقل و تدوین فرموده و نزدیک هفت مضمون از رجال نجاشی منقولست که گفته اند از رجال فی اصحاب الحدیث مشهور بالاحفظ و الحکایات و کان کویا زیدیا جارودیا و هی ذلک مات ذکر فی اصحابنا لا حمله بهم و ما خلاه ایاهم و عظم محله و تقه و امامته از شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره نقل است که در سنة تهر و قدرت حفظ این عقده فرموده سمعت جماعة یسکون منه انه قال احفظ مائة و عشرين الف حدیث امامانها و اذا کر بشدة الف حدیث کتب ذکرها هائی کتابنا الکبیر منها کتاب اسماء الرجال الدین مروون عن الصادق علیه السلام أربعة الاف رجل و اخرج فی

لکن و جز الحدیث الذی رواه یعنی از جمله حدیث ششم که از این عقده حکایت میگردند که گفته من یکصد و بیست هزار حدیث باسنة روایت آنها از زید بن ابراهیم در حدیث شرط افادت و روایت بجای می آورم آن محدث حافظ را تالیفات چندیست که ما نامهای آنها در کتاب بزرگته یاد کرده ایم از آنجمله است کتاب اسماء الرجال که در آن اسامی چهار هزار را در آورده که از حضرت امام ابوعبدالله جعفر بن محمد باهما السلام اخذ نموده اند شرح داده و هر حدیث که هر یک از آن حضرت فرموده اند ثبت نموده در ذکر حافظه و صفت فا کره وی سفیان بن عیینه دیگر بنظر رسیده محدث نسابوری میگوید از ابوالطیب بن هریرة نقل است که گفت وقتی در مجلس ابن عقده محدث نشسته بودم و بکتاب حدیث شغولی میخواندم مردی از پیشی هاشم نیز حضور داشت در زبانه کلام از حفاظ حدیث سخن بران آمد ابوالعباس گفت فان احب بنی ثمانه الف حدیث من احادیث اهل بیت هذا الرجل سوی غیرهم و ضرب یدم علی الهاشمی یعنی این عقده دست بر آن هاشمی نهاد و گفت من از احادیث خاندان این مرد درسیصد هزار حدیث پاسخ میدهم بجز اخباریکه از غیر ایشان روایت میکنم عبدالله محمد بن اسعد یعنی در تاریخ مرآت الجنان آورده که ابوالعباس احمد بن محمد الکوفی اشعری احد ارکان الحدیث کان آیه من آیات الله فی الحفظ حتی قال لکذا قضی اجمع اهل بغداد انتم هم بالکوفة من زمن ابن مسعود رضی الله عنه فی زمن ابن عقده احفظ منه و روی من ابن عقده انه قال احفظ مائة الف حدیث باسنادها و اذا کر بثمانه الف حدیث یعنی این عقده که از علماء شیعه و ارکان حدیث است در حفظ اخبار یکی از آیات کردگار بود بدانها که در دارقطنی گفته مشایخ بغداد بنامهم متفانه بر اینکه از عهد ابن مسعود تا عصر ابن عقده احدی بحفظ مثل وی نپرداخته خود میگفته که من یکصد هزار از اخبار با ثمانیه در حفظ دارم و بیست هزار حدیث مذاکره میکنم از محدثین سلف جهوری شاگرد این عقده بوده اند که در نقل سنن و روایات احادیث استاد و مرویات بوی میرسانند از ایشانست ابن الجبید تلمیذی احمد بن محمد بن الصلت اهوازی جزو بن محمد الطوی محمد بن بکران النقاش ، احمد بن الحسن القطان ، محمد بن احمد بن ابراهیم محمد بن ابراهیم بن اسحق الصالقانی محمد بن یحیی العلوی الحسینی ابن المهدی ، احمد بن

علی النقفیسی ، و هکذا طبرانی و دارقطنی و ابن عدی و ابن مظهر و ابن شاهین از او استماع اخبار کرده اند آنچه از تتبع کتب عامه و خاصه استنباط میشود آنست که علماء فریقین ابن عقده را موافق میدانند و منقولست مقبول بشمارند با آنکه در اصول عقاید نه نامی است و نه اتنی عشری بلی برخی از علماء اهل سنت و جماعت بر نقل روایت او قدح کرده اند و در واقفیت تأمل نموده اند جهة آنست که وی اخبار مدنت شیخین و طعن صحابه علی الجبار نقل میکرند و در ستر اینگونه احادیث فادحه هیچ عنایت نداشته از کتاب میزان ذهبی منقولست که بعضی از محدثین عامه این عقده را تضعیف نموده اند و گروهی تقویت این عدی که از علماء سنهات رجال و نقادین اسناد احادیث است گفته وی صاحب معرفت و حفظ و تقدم بود در فن حدیث و مشایخ بغداد را دیدم که باخبار و روایاتش عمل میکردند و ترتیب آثار صحت و امارات صحت میخواندند هم ذهبی گوید با آنکه ابن عدی در کتاب رجال خویش تصدی نقل منکران هر یک از ارباب حدیث شده از ابن عقده بهیچوجه حدیث منکر ذکر نموده از عبدالله بن سعید روایتست که گفت خود از دارقطنی استماع کردم که میفرمود انه یعلم ما یعلم الناس ولا یعلم الناس ما یعلمه یعنی این عقده تمام آنچه از حدیث در نزد مردم است میدانند و ابی مردم تمام آنچه را که در نزد اوست ندانند الحاصل در صدق لهجت و صحت روایت او عابین روایات طریقین اخلاقی معنی به نیست و قلیبی معدود از اهل سنت که در قبول حدیثش تأمل و طعن کرده اند آثار اصحاب بیلاحظه آراه اخبار ضمه اسلام و رعایت اهواء صادرند عامه اقدام میکرد و تجری نمود چنانکه ابن کثیر و ذهبی و یاقعی بیانات مغایر گفته اند که از کان مجلس فی جامع براتنا الکوفة و بعد از اناس بمطالبت دانشیچین و لذا ترک روایات و الا فلا کلام لاحد فی صدق و تقه یعنی این عقده در مسجد جامع براتنا که در کوفه است می نشست و بر ملاء مطاعن شیخین بر مردم اعلا میکرد و نقل میسود ترک روایاتش برای همین شد و گرنه هیچکس را در صدق اسان و وثاقت خبر او سخن نیست و وفات ابن عقده در سال سیصد و سی و سه و بقولی سی و دو در کوفه اتفاق افتاد و در جفته صر و کات خویش مدهار خطه از کتب علمی بگذاشت بعضی از ارباب

طبقات نوشته اند که این عقده ششصد بارشتر کتاب داشت که در مدت عمر پدست آورده بود و بعدوی از آنها را خود تصنیف کرده این چند اسم از آنجمله ضبط شده. کتاب التاریخ و آن کتابیست مشتمل بر ذکر کسانی که از امام و خاصه روایت نموده اند و آنرا با انجام رسانیده. کتاب من روی عن امیر المؤمنین علیه السلام و مستند کتاب من روی عن الحسن و الحسين علیهما السلام کتاب من روی عن علی بن ابي جعفر محمد بن علی و اخباره کتاب من روی عن جعفر بن محمد بن علی و اخباره کتاب من روی عن زید بن علی بن الحسين و مستند کتاب الرجال و آن کتاب مشتمل است بر اسمی و اوپان از جعفر بن محمد چنانچه شیخ طوسی اعلی الله مقامه نیز بدین تألیف اشاره فرموده بود. کتاب الجهریه بسم الله الرحمن الرحیم. کتاب اخبار ابی حنیفه و مستند کتاب الولاية و من روی غیر خم کتاب فضل الکوفة کتاب من روی عن علی انه قسم الجنة و النار کتاب الطائر منده عبدالله بن بکر بن امین حدیث الرایه کتاب انشوری. ذکر انبیا و الصغرة و الرهب و طرق ذک کتاب الاداب و این کتاب بر کتبی چند مشتمل است مانند کتاب الحداس کتاب طریق تفسیر قول الله تعالی عز و جل انما انت منذر و لکن قوم عاد و طرق حدیث النبی صلی الله علیه و آله انتهی بمثله هرون من موسی کتاب تسمیه من شهد مع امیر المؤمنین حروبه من الصحابة و التابعین کتاب التسمیه من اصحاب الحدیث و کتاب من روی عن فاطمة علیها السلام من اولادها کتاب یحیی بن الحسین بن زید و اخباره از نجاشی در تعداد کتب وی دو کتب دیگر نیز بر یاد نقل افتاد کتاب صلح الحسن و معاویه کتاب تفسیر القرآن. نوشته ام که این عقده دو عقاید بر اصول جارودیه قائل بود عمل بعضی را در این کتب تأملی چه مرسد که آیا جارودیه را از سایر زیدیه چه امتیاز باشد لا جرم سفری چند در اموات معتقدات اینفرقه میآوریم بدانکه جارودیه و سرخویه یکمطابقه اند و ایشان اصحاب ابی الجوزد زیاد بن منذرند صحن حضرت ابو جعفر محمد بن علی البقر و برا سرخوب نام نهاد و سرخوب نام هبطانی است اینتا که در دریا مسکن داند و این فرقه بعد از اشتراك در جهنمه عقاید شیعه زیدیه از نون امامت کل قاضی عالم زاهد شجاع سنی خرج بالامامة سواء كان من ولد الحسن او الحسين و تجوز وجود نواسم در دو ناحیه که هر دو مستجمع شرایط امامت باشند

چنانکه نفس زکیه محمد بن عبدالله بن الحسن در یثرب و امیر المؤمنین ابراهیم بن عبدالله در عراق امامت گذاشتند و هر یک در قطر مختص خویش واجب الامشاز و مفرض الطاعة بودند بمقالات چند از سایر فرق زیدیه باختصاص یافته اند و امتیاز پذیرفته اند و از جمله آنکه میگویند حضرت رسالت یناد صلی الله علیه و آله یا امامت علی بن ابیطالب علیه السلام نصریج فرمود وئی بوصف نه تسمیه یعنی گفت که علی بن ابیطالب خلیفه من است بلا فصل لکن فرصت امامت و خلیفه خویش خصائص و مزایا و علامات و اماراتی نصریج فرمود که از باب قراست و خضوع ندان هوش یقین دانستند که مراد آنحضرت احدی نیست مگر علی بن ابیطالب صبه السلام و میگویند چون بینمیر صلی الله علیه و آله بتوصیف آنچنان بر خلافت علی تصمیم فرمود که در قوه تسمیت بود پس بعد از فوت رسول صم که صحابه با ابوبکر بن ابی قحافه کنار بیعت ساختند و بر افضاضه اختیار و قرار کردند البته مخالف نص رسول نموده خواهند بود و این خود کفر معص و از تعداد صرف است ابوالفتح محمد بن هبة الکریم شهرستانی در کتاب ملل و نحل رس از نقل تکفیر صحابه میگوید ابوالجوزد در ایشماله یا امام خویش زید بن علی مخالفت کرده چه خود زید بن علی نیز در حق یازان رسول بارنداد اعتقاد نداشت و جارودیه را در توقف و سوق امامت اختلاف است بعضی میگویند امامت از هنی حسن رسید و از حسن بعین و از حسین یعنی بن الحسین و از علی بن الحسین بر یض بن هنی و از زید به بنی الحسن و در این سلسله محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن خصال و خصایص خلافت را جامع گشت و او قتل فرسید موهوز زنده است و تقریب خروج کرده روی زمین را پراز حدل خواهد ساخت و برخی میگویند محمد کشته گشت و پس از وی امامت به محمد بن قاسم بن هنی بن حسین بن علی رسید که در زمان معتصم یافته خروج کرد و اسیر گردید و بنزد معتصم آورده شد معتصم ویرا محبس نموده در حبس در گذشت و بعضی یعنی بن عمر بن یحیی بن زید بن علی را پس از وی امام میدانند که در ایام مستبدان یافته در کوفه خروج کرد و مردم عراق را به بیعت خویش خواند و خنقی بسیار بوی گردیدند بالاخره مقتول گردید و سرش بر د محمد بن عبدالله بن طاهر برده شد. تا اینجا ترجمه کلام عبد الکریم بود در شرح عقاید زیدیه صوماً و جارودیه خصوصاً و در این کلام

یکمقام نول تأمل است و دیگرى عمل تعرض اما تأمل در آنکه او بنگاه ذکر جوامع عقاید زیدیه صحنه مشترک عموم آنفرقه است گفته ایشان یکی از شرایط لازم امام آن میدانند که پس از استجماع سایر مصالح سلطنت کند و بر چهاره صبر خروج نماید و این سخن با آنکه در سابق امام زیدیه بعقیدت سرسویه نام حضرت ابوالحسن علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را آورده مناقات صریح دارد چه آنحضرت بالاتفاق فائق این شرطست ششمی نکشید و خروجی فرمود اما تعرض در آنست که گفته بعضی از جارودیه یعنی بن عمر بن یحیی بن زید بن علی را امام میدانند که در عهد مستبدین بر حاکم عراق محمد بن عبدالله خروج کرد چه بالاتفاق نساین یعنی این زید بن علی غیر معقب است از وی هیچ زاد نماند و این یعنی که بر مستبدین بیرون آمد و با وائی عراق جنگه نمود که او را در کتب تواریخ و مسوطلات انساب صاحب شاهی نیز میمانند از اصل حسین ذی الدمه است برادر یحیی بن زید الشهید قلیل جوزحان به از اعقاب یحیی قهر یحیی بن عمر بن یحیی الحسینی ذی الدمه بن زید الشهید بن علی السجاد صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. (نامه دانشوران جلد دوم صفحه ۳۳۳) و رجوع بر وضات الجنات صفحه ۵۸ شود.

احمد . [ ۱ م ] این محمد بن سعید ابن سعید الله این احمد ابن سعید ابن ابی مریم القرشی الخواص . مکتبی به ابی بکر . او وراق ابی الحسن احمد ابن عمر ابن جوصا المعافق الذمشقی است . و احمد به شهرت ابن الغطیس معروف است . این مساکر در تاریخ دمشق گوید . وفات او بشوال سال ( ۳۵۰ ) و مولودی در رمضان سنه ( ۲۷۱ ) یا ( ۲۷۲ ) بود . و او صاحب خطی نیکو و مشهور است و از موالی خویریست بنت ابی سفیان است و از جمله ای از اهل شام در ایست حدیث کند و باز این مساکر آرد که عبد العزیز کنانی ذکر او آورده است و گوید . او ثقه مأمون بود و در زمان را بدمشق و زاقی رفتی و نیکو خط بود . و واقوت گوید من خط وی بدیده ام .

احمد . [ ۲ م ] این محمد بن سعید حداد . اوراست از ایج هرات .

احمد . [ ۱ م ] این محمد بن سعید یعنی لقب به شهاب الدین . ذی نکهله و صیفة شاطیه در قرآآت ثلث را بر صبه اصناف کرده و در حدود سال ۸۲۰ هجری است داشته است .

احمد . [ ۲ م ] این محمد بن سلامه